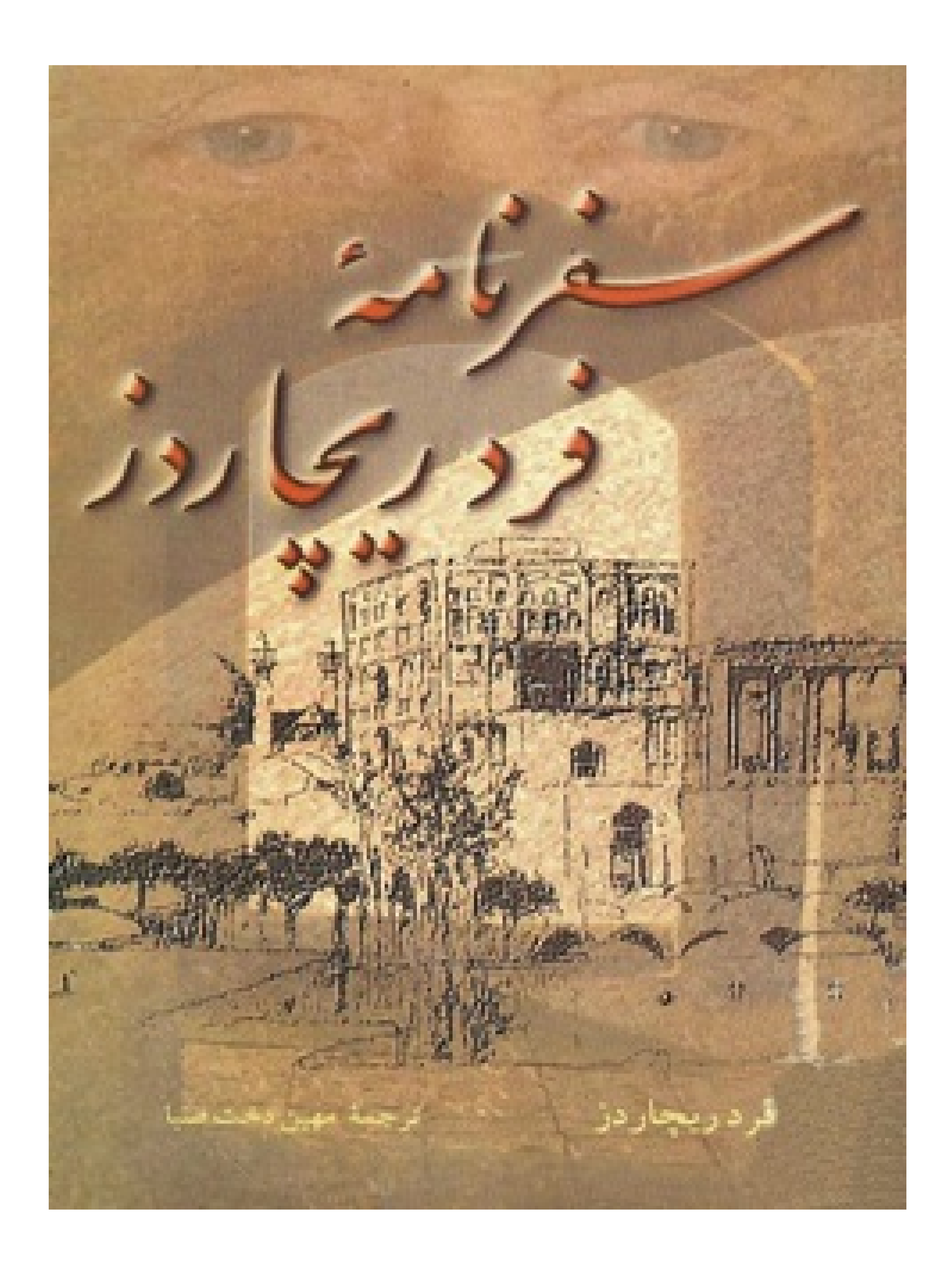

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان


سفرنامهٔ
فرد ریچاردز
فرد ریچاردز
ترجمهٔ مهین دخت صبا


بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه فرد ریچاردز

نویسنده:

فرد ردیک چارلز ریچاردز

ناشر چاپی:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرنامه فرد ریچاردز

مشخصات کتاب

سرشناسه : ریچاردز، فرد ردیک چارلز، ۱۹۳۲ - ۱۸۷۸
Richards, Frederick Charles
عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه فرد ریچاردز/ اثر فرد ریچاردز؛ ترجمه مهین‌دخت صبا
مشخصات نشر : تهران.
مشخصات ظاهری : ۱۵، ۲۷۴ ص.مصور، نقشه
فروست : (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۶۹: مجموعه ایران‌شناسی۲۷)
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : ص.ع. به‌انگلیسی:Frederick charles Richards. A persian Jounney.
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس
شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۳۸۲

فهرست مطالب

فهرست تصاویر

مقدمه مترجم

تاکنون مستشرقین و سیاحان بسیاری به کشور ما مسافرت کرده‌اند و کتابهای متعددی راجع به زیباییهای این کشور و عادات و سنن مردم آن به رشته تحریر درآورده‌اند که معدودی از آنها به زبان فارسی برگردانیده شده است. فردریک چارلز ریچاردز[۱] در شمار سیاحانی است که با داشتن مهارت و تسلط فراوان در فن نقاشی و حکاکی، توانسته است ۴۸ تابلوی زیبا از شهرهای مختلف ایران تهیه کند و علاوه بر این، چون از ذوق نویسندگی و شاعری نیز بی‌بهره نبوده، موفق گردیده مشاهدات خود را با بیانی لطیف و دقیق و شاعرانه در کتابی تحت عنوان یک مسافرت ایرانی[۲] شرح دهد.

نکته دیگری که این سفرنامه را، برای خوانندگان ایرانی، جالب توجه می‌سازد، تاریخ مسافرت او به ایران است. وی در حدود چهل سال قبل، یعنی در اوایل سلطنت رضا شاه پهلوی، به کشور ما مسافرت کرده.

فردریک چارلز ریچاردز، عضو انجمن سلطنتی نقاشان و حکاکان انگلستان، به سال ۱۸۷۸ م در نیوپورت،[۳] واقع در مونماوث شایر،[۴] متولد گردید و در ۲۷ مارس ۱۹۳۲ م در سن پنجاه و چهار سالگی درگذشت. فردریک ریچاردز دارای عنوان نقاش و حکاک سلطنتی بود و در کالج سلطنتی هنرهای زیبا عضویت داشت. در سال ۱۹۲۱ م به عضویت انجمن نقاشان و حکاکان برگزیده شد. در سالهای ۱۹۲۲- ۱۹۲۷ م در کالج

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۰

عضویت انجمن نقاشان و حکاکان برگزیده شد. در سالهای ۱۹۲۲- ۱۹۲۷ م در کالج سلطنتی هنرهای زیبا تدریس می‌کرد. وی آثار خود را در کالج سلطنتی و انجمن سلطنتی نقاشان و حکاکان و انجمن هنرهای گرافیک و همچنین در کشورهای خارج به معرض نمایش گذاشت؛ مناظری از شهرهای اکسفرد، رم، و نیز، فلورانس، و ویندسورواتون نقاشی کرد و آنها را در کتابی چاپ و منتشر ساخت. اکنون آثار هنری او در موزه ویکتوریا و آلبرت[۵]، واقع در کنسینگتون[۶]، و تالار هنرهای زیبای نیوپورت و چندین موزه دیگر نگاهداری می‌شود. وی نویسنده و شاعری با ذوق بوده و در شرح حال او نوشته‌اند: چنانچه فقط به نقاشی نمی‌پرداخت در نویسندگی بسیار مشهور می‌شد.

اهمیت و محبوبیت او را در میان هم‌میهنانش از آنجا می‌توان استنباط کرد که پس از مرگش شرح حال او را در یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای با نمونه‌هایی از آثارش تحت عنوان زندگی و آثار فردریچاردز[۷] چاپ و منتشر کردند این کتاب در سلسله انتشارات Artist's Venturer به طبع رسید.

سفرنامه فردریچاردز در انگلستان با استقبال فراوان روبرو شد و مجلات و روزنامه‌های آن زمان یکی پس از دیگری آن را مورد تحسین قرار دادند.

مجله ساوت ویلز آرگوس[۸] می‌نویسد: «فصل نیشابور و عمر خیام در این کتاب از سایر فصول جالب توجه‌تر است» و قسمتی از این فصل را چنین نقل می‌کند:

«اساسا وجود شهر نیشابور تا به امروز دلیل زنده‌ای حاکی از روح شکست‌ناپذیر و نیروی زندگی مردم آن است، چه این شهر مکرر در معرض محاصره و تاخت و تاز و زلزله واقع شده. امروز نیشابور انعکاس غم‌انگیزی از گذشته درخشان آن می‌باشد.

اکنون دیگر اولین اشعه خورشید بر کنگره قصر سلطان نمی‌تابد، مناره باریک و ظریف آنجا مدتی است که سرنگون شده و کاروانسراهای آن فرو ریخته و مبدل به توده‌های خاک گردیده. دیگر گل سرخ بر لب رودخانه نمی‌روید، چه بستر رودخانه خشک شده و باغهای آن از بین رفته و در قهوه‌خانه‌ها بسته شده است. امروز فلسفه شاعر نه فقط درباره مردم آن صدق می‌کند بلکه اگر عمر خیام امروز می‌زیست می‌توانست ابیات ذیل را بدون اینکه از حقیقت منحرف شود درباره خود نیشابور نیز بسراید:

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۱

مگذار که غصه در کنارت گیردو اندوه مجال روزگارت گیرد
مگذار کتاب و لب و جوی و لب کشت‌زان پیش که خاک در کنارت گیرد

سردبیر مجله ولش اوت لوک[۹] درباره کتاب حاضر چنین اظهار عقیده کرده است:

«بعضی از اسامی شرقی صوت و آهنگی خوش دارند؛ آن سان که گویی از سرزمین رؤیاها و الهام و نقاط دوردست سخن می‌گویند. نامهایی که تنها شنیدن آنها، آرزوهای تحقق نیافته را در شخص بیدار می‌کند؛ نامهایی مانند: اصفهان، بخارا، مرو، کرمانشاه و سمرقند. دیدن تصاویر دلپذیر و ظریف و دقیق این کتاب آنچنان مرا تحت تأثیر قرارداد که خواستم همان دم اسباب سفر مهیا کنم و به سوی ایران بشتابم؛ ولی در عوض به خواندن ادامه دادم و کتاب را به پایان رسانیدم و اکنون می‌توانم بگویم که همراه فردریچاردز به سرزمین آرزوها و رؤیاهای خود، یعنی ایران، سفر کرده‌ام.»

مجله ناونددن[۱۰] در یکی از شماره‌های خود در طی مقاله مبسوطی این سفرنامه را چنین توصیف می‌کند: «فردریک ریچاردز با چنان مهارت و استادی زیباییهای ایران را به قلم آورده که به حقیقت شگفت‌انگیز است. در واقع، با همان سهولتی که مداد نقاشی را به کار می‌برد از کلمات و عبارات نیز استفاده می‌نماید. نیرومندی و سختی و خشکی صحاری ایران، شکوه و عظمت سلسله کوههای آن، آرامش و زیبایی باغها و جنبش بازارهای آن را چنان توصیف می‌کند که خواننده خود را در مقابل آنها حس می‌کند.

از خلال سطور این کتاب می‌توان استنباط کرد که نویسنده در طی اقامت پنجساله خود در خاور نزدیک و خاور دور، بازارهای ایران را زیباترین جنبه زندگی شرقی یافته است.»

مجله بررسی و انتقاد کتاب چاپ نیویورک، در طی مقاله‌ای تحت عنوان «نقاشی که زیباییهای ایران را تسخیر کرده» این طور اظهار عقیده می‌کند: «این سفرنامه با تابلوهایش کتابی است که طی سالیان دراز تنها یکی دوبار نظیر آن چاپ و منتشر می‌شود. شکی نیست که لااقل قسمتی از ایران، تمدن جدید را کسب کرده و به سبک مغرب زمین درمی‌آید چنانکه بزودی ایران قدیم وجود نخواهد داشت به این جهت با گذشت زمان ارزش کتاب فردریک ریچاردز زیادتر خواهد شد.»

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۲

سر آرنولد ویلسن[۱۱]، ایرانشناس مشهور که ریاست نمایشگاه ایران در لندن را به عهده داشت، راجع به این سفرنامه در مجله سنترال ایشیا[۱۲] می‌نویسد:

«تصاویر این کتاب به حدی جالب توجه و دلپذیر است که به اشکال می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. ولی از نظر استادان فن نقاشی و حکاکی تابلوی یزد، بیننده را به زیاد تحت تأثیر قرار می‌دهد و تابلوی نخل در میدان یزد، نیز از لحاظ نشان دادن رسوم مذهبی منحصر به فرد است. تابلوهای آرامگاه خیام و نیشابور و تابلوهای رشت و تبریز نیز بسیار زیباست و مناظر ایران را از هر دوربین عکاسی بهتر و روشنتر نشان می‌دهد.»[۱۳]

همان‌طور که منقدین خارجی راجع به این کتاب اظهار نظر کرده‌اند تصنیف فردریچاردز هم از لحاظ بیان و ظرافتی که در ادای مطلب به کار برده شده و هم از حیث نقاشیهای زیبایی که نویسنده زبردست آن، به آن افزوده است کتابی کم‌نظیر است.

فردریچاردز با چشم تیزبین یک نقاش، سراسر ایران را پیموده و چنان با قلم توانای خود آنچه را دیده است شرح می‌دهد که نوشته‌های او پرده‌های حقیقی زندگانی نیم قرن پیش ایران را در برابر چشم تصویر می‌نماید. آنچه واقعا در این سفرنامه مایه تعجب و تقدیر است حوصله فراوان این جهانگرد است که در مقابل هر گونه مشقتی روی ترش نمی‌نماید و برای تهیه یک پرده نقاشی در زیر آفتاب سوزان مدتها وقت صرف می‌کند تا بالاخره موفق می‌شود کار خود را به پایان رساند و سپس شرح آن را با چنان جذبه و شوقی در کتابش به رشته تحریر درمی‌آورد که انسان را به تمجید و تحسین وادار می‌کند.

نویسنده در این کتاب در چند مورد دچار اشتباه شده و آنچه را از راهنمایان خود شنیده است مستند می‌داند. این وضع برای کسی که آشنایی به زبان فارسی و تاریخ گذشته ایران ندارد اجتناب‌ناپذیر است ولی خوانندگان بسهولت به این سهل‌انگاریها پی خواهند برد.

مهین‌دخت صبا (بزرگمهر)

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۳

مقدمه مؤلف

ایران جزو معدودی از کشورهای جهان است که در آنها مسافر با پول نمی‌تواند از هر جهت بی‌نیاز باشد. برای مسافرت به این مملکت و یا اقامت مدتی نسبتا طولانی در یکی از نقاط آن، آنچه به دست آوردنش بیش از هر چیز ارزش دارد «توصیه‌نامه» است. در کشوری که راه‌آهن وجود ندارد و در واقع نمی‌توان مهمانخانه‌ای در آن پیدا کرد، داشتن سفارش‌نامه از ضروریات است. از این حیث خوشبخت بودم، چه سفارش‌نامه‌ای از دوستم تام جونز[۱۴] در دست داشتم و او نامه را با همان حس تمیز و تشخیصی که خاص او بود چنان مؤثر نوشته بود که درهای خاورمیانه را به روی من گشود.

هنگامی که آن را به جناب لرد لوید[۱۵]، که در آن زمان کمیسر عالی مصر بود، ارائه دادم، لرد وسیله‌ای فراهم ساخت تا شهرهای اندرومان و خارطوم را سیاحت کنم و در شهر دیدنی و قدیمی و متروک سوکیانی اقامت گزینم. از شهر اخیر تا دریای احمر و جده که بندر مکه می‌باشد چند قدمی بیش فاصله نیست. در این مسافرتها موضوع گفت‌وگوی من با دیگر مسافران، عموما درباره تغییرات و تحولات مشرق زمین بود و یکی از آنها عقیده داشت که باید شتاب کرد و تا دیر نشده از ایران بازدید کرد چه آن دژ زندگی شرقی، به واسطه حملات تمدن و ترقی جدید، بسرعت رو به ویرانی نهاده است.

در بازگشت به قاهره سر پرسی لورن[۱۶] که دارای نشانG. M. C. K. است و بعد از لرد لوید به عنوان کمیسر عالی مصر و سودان برگزیده شده بود در ضمن گفت‌وگو ابراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۴

تأسف کرد که هنوز تصاویری از شهرهای ایران در دست نیست و باید بدانیم که سرپرسی لورن در ایران به عنوان وزیر مختار انجام وظیفه می‌کرده است. وی درباره زیبایی دل‌انگیز بغداد و اصفهان و شیراز سخنها گفت. گویی شهرهای مزبور در فاصله‌ای واقع شده است که می‌توان با اتوبوس خط ۱۹ لندن در عرض چند دقیقه از آنجاها دیدن کرد. گفتار او عامل مسافرت بعدی من شد. چه، در وجود هر شخصی آنقدر شوق و ذوق جوانی و کودکی نهفته است که ممکن است با شنیدن داستانهایی از هزار و یکشب برانگیخته شود. سر پرسی لورن، که همان شب بنا بود از قاهره به لندن برود، با کمال سخاوت دو توصیه‌نامه دیگر به سفارش‌نامه اولی افزود.

این دو توصیه‌نامه یکی خطاب به سر رابرت کلایو[۱۷] بود، که تا این اواخر وزیر مختاری انگلستان را در ایران به عهده داشت، و دیگری خطاب به آقای ج-ت- هاروارد[۱۸] دبیر شرقی سفارت انگلستان در تهران نوشته شده بود. به واسطه اقدامات محبت‌آمیز این دو بود که وزیر داخله ایران کیف مرا با نامه‌هایی که با خط بسیار زیبایی نوشته شده و خطاب به حکام شهرهای مختلف ایران بود پر کرد. حکام شهرها نیز به نوبه خود نگهبانی در اختیار من گذاشتند تا بتوانم از اماکن غیر عادی پرده نقاشی تهیه کنم. این نگهبانان در ضمن مرا از ورود به محلهایی که برای خارجیان ممنوع بود باز می‌داشتند.

اینک فرصت را مغتنم شمرده مراتب سپاسگزاری خود را به کلیه اشخاص سابق الذکر و سایر دوستانی که با میهمان‌نوازی خود، مرا خشنود ساختند ابراز می‌دارم.

از جمله کنسولهای سفارت و رؤسای بانکها و تلگرافخانه‌ها و آقای م. ب. هیکز[۱۹] ساکن اصفهان و نماینده شرکت زیگلر[۲۰]. مخصوصا دکتر شافتر[۲۱] که با گشاده‌رویی و چابک‌دستی مرا در اصفهان مایه‌کوبی کرد و به این ترتیب توانستم پس از اتمام پرده نقاشی خود به انگلستان مراجعت کنم.

چنین احساس می‌کنم که چون این کتاب خالی از تصویر حجاریهای طاق بستان است باید پوزش بطلبم؛ ولی در ماه مارس که به آن صفحات مسافرت کردم هوا به قدری منقلب بود که هواپیما نتوانست به زمین بنشیند. عجب آنکه در مسافرت بعدی که در ماه دسامبر از راه زمین صورت گرفت، زمستان کرمانشاه ناگهان فرارسید و هوا چنان سرد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۵

شد که نگاه داشتن مداد در دست امکان‌ناپذیر نبود. اما شاید این نقص چندان مهم نباشد؛ چون این حجاریها ممکن است هزاران سال دیگر با زمان پیکار کنند، در حالی که اغلب بناهایی که طرحهای آنها در این کتاب دیده می‌شود ممکن است ویران شوند. چه، آنها تاب مقاومت با پیشرفت تمدن جدید را ندارند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، فهرست، ص: ۱۷

شیراز- دروازه قرآن

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱

به سوی ایران

ورود به ایران، یعنی سرزمینی که مردم کشورهای بیگانه امروز بسیار مشتاق مسافرت به آن هستند، از راه زمینی دمشق- بغداد میسر است. پس از یک مسافرت کوتاه از بغداد به خانقین، مرز ایران در قصر شیرین قطع می‌گردد. از اینجا مسافر، دشتهای عراق را پشت سر می‌گذارد و وارد فلات ایران می‌شود و تا هنگامی که از این کشور خارج نشده است در ارتفاعات زیاد سیر می‌کند؛ مگر اینکه خواسته باشد به رشت و بندر انزلی و سواحل خلیج فارس سفر کند. این ارتفاعات معمولا ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ پا[۲۲] می‌باشد، و در بعضی از جاها به ۱۲۰۰۰ تا ۱۹۰۰۰ پا می‌رسد. از زمانی که مسافرت به وسیله هواپیما میسر گردید اغلب مسافران فاصله بغداد تا تهران، پایتخت ایران، را مستقیما به وسیله هواپیما طی می‌کنند و به این ترتیب از مسافرت خسته کننده در جاده‌های زمینی احتراز می‌جویند. لکن مسافرت با هواپیما مانع از این می‌شود که مسافر بعضی از چیزهای جالب توجه را، از جمله حجاریهای زمان داریوش که بین راه کرمانشاه و همدان قرار دارد و از آن مهمتر و جالب توجه‌تر کتیبه‌های بزرگی که به سه زبان مختلف نوشته شده، مشاهده کند. اینها همان کتیبه‌هایی است که سر هنری رالینسن[۲۳] از روی آنها قسمت زیادی از اسرار مربوط به ادوار اولیه تمدن دنیا را کشف کرد.

همان‌طور که کشف سنگ روزتا[۲۴]، که اکنون در محفظه محقر خود در برتیش میوزیوم[۲۵]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲

قرار دارد، اسرار شهرهای نیل را آشکار ساخت.

همدان و کرمانشاه هر دو به اندازه‌ای جالب توجه است و چیزهای قابل مشاهده آنقدر در آنها یافت می‌شود که نباید تنها به اشاره کردن به اسامی آنها اکتفا ورزید. شهر همدان در ارتفاع ۶۰۰۰ پا در دامنه کوه الوند واقع شده و از این رو، در ایران بهترین موقعها را دارا می‌باشد. همدان همان «اکباتان» است که در ازمنه قدیم خزانه کشور محسوب می‌شده و اسکندر مقدونی هنگام بازگشت از مشرق زمین آنجا را تاراج کرد.

تپه مصلّا، که دژ قدیمی شهر بر روی آن بنا شده بود، اگر زبان می‌داشت، از این خطه، که زمانی شهر ییلاقی سلاطین هخامنشی بود، داستانها می‌گفت. آرامگاه «استر» و عموی وی «مردخای» در همدان است و از این رو یهودیان به این شهر قلبا مهر می‌ورزند.

جاده همدان به تهران یادگار اشغال این خاک توسط انگلیسی‌ها در زمان جنگ می‌باشد. بعضی از قسمتهای این جاده قدری شبیه به نردبان است ولی ساختمان آن در همه جا خوب می‌باشد و با آن قسمت از جاده که توسط روس‌ها بین تهران و قزوین ساخته شده از بهترین جاده‌های ایران محسوب می‌شود. مناظری که در این مسافرت به چشم می‌خورد مناظری است که معمولا در فلاتها دیده می‌شود. هر جا که زمین قابل کشت باشد زراعت با نیروی عضلانی صورت می‌گیرد. با بیل و خیش و گاو آهن، زمین را آماده کشت می‌کنند و همه جا برای حمل بار از وجود رعایای آرام و بیکار استفاده می‌شود. غیر از تهران و تبریز، راهها را به وسیله سطلهای دستی آب‌پاشی می‌کنند و برای تنظیف آنها جاروبهای دستی به کار می‌برند و بعضی اوقات جاروبها چندان متلاشی می‌شود که زمین را با دست جارو می‌کنند. حتی پر کردن گاله‌های الاغ از شن و سنگ و تخلیه آن نیز به وسیله دست انجام می‌گیرد. این حیوان بردبار اغلب مورد خشم و غضب صاحب خود واقع می‌شود. اکنون در جاده همدان وسائط نقلیه موتوری با نیروی انسانی سخت رقابت می‌کند. تقریبا در طی ده سال اخیر در جاده‌های این فلات اتومبیل‌هایی به چشم می‌خورد که مانند عقاب، زوار آرام و خونسرد را برمی‌دارد و آنان را در آستانه زیارتگاههای مورد علاقه خودشان بر زمین می‌گذارد.

هنگامی که به قزوین می‌رسیم از آنجا تا تهران، پایتخت ایران، در حدود ۱۵۰ کیلومتر راه است. تهران در آن سوی دشت واقع شده است و سلسله جبال البرز، باشکوه تمام، در پشت آن قرار گرفته و در میان هوای صاف و روشن این شهر بر پای ایستاده، گویی آن را بیش از ۸۰ کیلومتر به طرف جلو رانده‌اند. بر فراز آن قله پربرف دماوند با ۱۹۴۰۰ پا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳

بغداد- دروازه غربی به سوی ایران

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵

ارتفاع در میان آسمان فیروزه‌ای رنگ ایران با ابهت خاصی سر به فلک کشیده و از افشای اسرار قدرت خود، در اینکه چگونه بوقلمون‌وار در یک روز رنگش از آبی لاجوردی یا سفید درخشان به بنفش کمرنگ یا قرمز پررنگ مبدل می‌گردد، لب فرو بسته است.

موقع تهران از لحاظ پایتخت بودن خوب است. یعنی در مرکز واقع شده، گرچه تا صد و سی سال قبل پایتخت ایران محسوب نمی‌گردید. بهتر است با توجه به مسافتی که بین تهران و دیگر شهرهای ایران به چشم می‌خورد مسافرت خود را به سایر نقاط ایران از این شهر آغاز کنیم.

فاصله تهران تا اصفهان۴۶۷ t، تا شیراز ۹۵۰ t، تا کرمان۹۱۷ t، تا مشهد۹۰۰ t، تا کرمانشاه۶۶۰ t، تا تبریز ۵۸۰ t، تا یزد۵۸۰ t و تا همدان۳۷۰ t کیلومتر است، ولی بین این شهرها حتی یک خط راه‌آهن کشیده نشده است.

اقامت در تهران برای مدت کوتاهی ضروری است تا معرفی‌نامه‌ها ارائه شود و دیدار دوستان، که بدون آنها مسافرت به ایران تا اندازه‌ای نامطبوع و در بعضی از مواقع تقریبا غیر ممکن است، میسر گردد. در تهران باید مقدمات مسافرت به فلات را کاملا آماده کرد. کسب اجازه برای ورود به شهری و خروج از آن، امر مهمی است که اقدامات مقتضی را باید درباره آن انجام داد. چه، هیچ فرد خارجی بدون در دست داشتن چنین اجازه‌ای نمی‌تواند وارد شهری شود یا از آن خارج گردد. ممکن است این امر، ابتدا در نظر یک نفر تازه‌وارد ناچیز و پیش‌پاافتاده جلوه نماید و این تشریفات را مایه دردسر بداند، ولی بزودی به اهمیت آن پی می‌برد و به قیمت تجربه خود درمی‌یابد که صبر و شکیبایی در ایران نه فقط نعمتی است بلکه از ضروریات به شمار می‌رود. در پایان سال گذشته، در طی یک آگهی رسمی، لغو این پروانه‌ها به اطلاع عامه رسید. با اینهمه، یک نفر اسکاتلندی را که مدتها مقیم تهران بود از دروازه‌ای که بر سر راه تبریز قرار دارد به شهربانی کل بازگرداندند تا پروانه خروج از تهران و ورود به تبریز را از آنجا بگیرد و علت رفت و آمد خود را توضیح دهد. همین کار موجب شد که مسافرت وی یک ساعت به تأخیر افتد؛ ولی مرد اسکاتلندی خود را سرزنش کرد و اظهار داشت که وی می‌بایستی قبلا- این نکته را درک کرده باشد که نگهبانان مأمور دروازه تا آن موقع از اجرای قانون جدید اطلاع حاصل نکرده‌اند.

به طور کلی هر گاه این پروانه‌ها خوب تنظیم شود همه کارها بخوبی انجام می‌گیرد.

مواردی پیش می‌آید که اگر سفیر انگلستان دلیلی را قابل قبول و منطقی تشخیص دهد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶

پروانه مخصوصی از وزیر کشور دریافت می‌کند و اگر مسافری با این سلاح مجهز باشد و آن را به فرماندار هر یک از شهرها ارائه دهد نگهبانان وی را با شتاب از دروازه عبور می‌دهند و توجهات مخصوص دیگری که بسیار سودمند است در حق او مبذول می‌دارند. چون مسافر کم‌وبیش ناگزیر است برای دیدن شهرهای ایران پنج شش بار به تهران بازگردد، برای دیدن نقاط مختلف پایتخت، فرصت زیادی دارد و اگر به دیدن ایران واقعی علاقه‌مند باشد بزودی به جانب شهر اصفهان رهسپار می‌شود.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷

منظره همدان از تپه مصلّا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹

مناظر و آهنگهای اصفهان

اصفهان به عکس سایر شهرهای ایران، هنوز آثاری از شکوه و جلال گذشته خود را حفظ کرده است که می‌تواند آنها را به مسافران عرضه دارد. به علاوه، این آثار شواهد و مدارک محسوس و زنده‌ای است از تاریخ و عظمت گذشته این شهر که مسافر می‌تواند آنها را از نزدیک بازدید و مطالعه نماید. در اغلب شهرهای ایران ابنیه مقدس با دیوارهای خراب و لغزانی، که خاک از هم پاشیده و تجزیه شده قرنها مانند حایلی آنها را بر پا نگاهداشته، یافت می‌شود؛ ولی هیچ یک از این ابنیه، جذبه آثار تاریخی اصفهان را ندارد و تا آن اندازه جالب توجه نمی‌باشد. تهران، پایتخت ایران، گذشته درخشانی که بتواند به آن افتخار کند ندارد و اگر قله باشکوه و پربرف دماوند از عقب، و شهر ری از جلو آن برداشته شود یک شهر ملال‌آور مرکزی خواهد شد که فاقد مناظر زیبا و آثار تاریخی است. مشهد، شهر مقدس ایران، به مسافر غیر مسلمان اجازه می‌دهد که فقط از منظره خارجی دیدنیهای آن لذت ببرد. یعنی باید در مسافتی بسیار دور و در محلی که تا قوزک پا در خاک فرو می‌رود یا در جایی که بوی تعفن مشام را آزرده می‌سازد بایستد و گنبدهای طلایی این زیارتگاه مقدس و مناره‌های آن را که با کاشیهایی به رنگ زمرد و فیروزه پوشیده شده تماشا کند. این تنها منظره این زیارتگاه است که غیر مسلمانان می‌توانند آن را مشاهده نمایند. همدان نیز غیر از کوه پوشیده از برف الوند و «آرامگاه استر»، پیرایه و زینتی ندارد. سوابق تاریخی آن، که مربوط به داریوش و اسکندر و بخت النصر است، برای آن بزرگترین افتخار محسوب می‌شود. کرمانشاه در بین راهی که به بیستون منتهی می‌شود واقع گردیده است. خرابه‌های کرمان نیز فقط یادگاری از حمله

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰

افغانها است. حتی شیراز خندان غیر از «تنگ اللّٰه اکبر» و «بازار وکیل» و «باغهای سرو» چیز جالب توجه دیگری ندارد. این شهر در پرتو تجلی آرامگاههای شعرای خود به سر می‌برد. در حالی که نیشابور بدون کوچکترین اعتنایی به مسافر او را به بیرون شهر می‌راند تا آرامگاه بی‌نام و نشان و فراموش شده عمرخیام را برای خود جست‌وجو کند و آن را کشف نماید.

اصفهان امّا چنین نیست. اصفهان دارای پلهایی است که شهرت جهانی دارد. از «میدان شاه» و «عالی قاپو» و «گنبدهای مساجد» و «مدرسه چهار باغ» و بازارهای بزرگ اصفهان به آسانی می‌توان بازدید کرد و در هر یک از این محلها از میهمان با گرمی استقبال می‌شود. تنها خارجیان نجس را در مساجد آن راهی نیست.

ایرانیان راجع به اصفهان، که زمانی پایتخت ایران و مرکز امپراتوری شاه عباس بوده است، امثالی از این قبیل دارند: «اصفهان نصف جهان است.»، یا «جهان را اگر اصفهانی نبود- جهان آفرین را جهانی نبود». امروز با اینکه اصفهان یا ملکه شهرهای ایران، رو به ویرانی می‌رود و به آن توجهی نمی‌شود، هنوز می‌تواند شواهد و مدارک کافی، که حاکی از عظمت گذشته آن است، نشان دهد. عظمتی که به سازندگان این مثلها که نمونه‌ای از خودنمایی‌های شرقی است، الهام بخشیده است.

طرح عالی «میدان شاه» که درازای آن تقریبا ۵۳۶ متر و پهنای آن ۱۶۰ متر است در اولین نظر نشان می‌دهد که شالوده‌ای که نقشه شهر بر آن تنظیم گردیده تا چه حد وسیع بوده است. «مسجد شاه» و «عالی‌قاپو» و مدخل بازار بزرگ و «مسجد شیخ لطف اللّٰه» با گنبد زیبای آن، زینت‌بخش این میدان باشکوه می‌باشد. تمام این ساختمانها که در اطراف میدان واقع شده است به وسیله طاق‌نماهایی، که نمای خارجی بازار را تشکیل می‌دهد، به یکدیگر متصل شده و آن را به صورت یکی از باعظمت‌ترین میدانهای جهان درآورده است. گرچه از لحاظ توجه و مراقبتی که نسبت به آن مبذول می‌گردد نسبت به سایر میدانها در مرتبه آخر قرار دارد.

بلندنظری و سعه‌صدر و بی‌تعصبی شاه عباس باعث شد که کشورهای بزرگ آن زمان به تأسیس سفارتخانه در ایران تشویق و ترغیب شوند. ما امروز با زندگانی و تاریخ دوره سلطنت این پادشاه آشنایی کامل داریم. نمایندگان انگلستان و فرانسه و ایتالیا و آلمان و هلند ادبیات دنیا را با سوابق و تاریخچه عظمت دربار ایران و آداب و سنن مردم آن سامان توانگر ساخته‌اند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱

همدان- آرامگاه استر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳

در آن عصر طلایی، یعنی زمانی که اکتشاف و حادثه‌جویی با هنر سخت مربوط بود و هنگامی که ملکه الیزابت زمام امور کشور انگلستان را به دست گرفته بود، شاه عباس مشغول آرایش شهر و بناهای زیبای خود بود. افسوس که اغلب این بناها بر اثر عدم مواظبت و مراقبت رو به خرابی و ویرانی گذاشته یا بکلی از بین رفته است.

یکی از امثال فارسی که درباره این پادشاه پرکار و فعال گفته شده چنین است: «پس از مرگ این شاهزاده بزرگ، ایران نیز رو به زوال رفت». در حقیقت هنگامی که ما امروز به اطراف و جوانب این کشور نظر می‌افکنیم در می‌یابیم اغلب چیزهایی که مورد تحسین ما واقع شده است با نام وی بستگی دارد. مساجد، مناره‌ها، پلها، میدانها، و کاروانسراها یادگارهایی از دوران سلطنت شاه عباس است.

«عالی‌قاپو» که با عظمت و شکوه در طرف راست میدان بر پای ایستاده دروازه بزرگ قوسی شکلی است و بر فراز آن ایوانی بنا شده که آن را «تالار» می‌نامند. پادشاهان صفوی سفرای خارجی را در این ایوان می‌پذیرفتند و شاه عباس در عید نوروز در این تالار بار عام می‌داد. در وسط این ایوان بزرگ، که همیشه حتی در روزهای گرم تابستان نسیم خنک در آن جریان دارد، حوض بزرگی از سنگ مرمر تعبیه شده که در زمان شاه عباس و دوران فراخی و آبادانی او پر از آب بود. سقف بنا بر ستونهایی از تیرهای چوبی قرار دارد که هر یک، از تنه یک درخت چنار است. داخل سقف را تخته‌کوبی کرده و روی قابها را رنگ زده‌اند. در این محل شاه و درباریان و میهمانان در مقابل گنبد فیروزه‌ای رنگ «مسجد شیخ لطف اللّٰه» می‌نشستند و بازیها و جنگ حیوانات وحشی و کارهای شعبده‌بازان و بندبازان و مسابقات گوی و چوگان و عملیات سوارکاران را تماشا می‌کردند. باید دانست که اسبهای ایران و سوارکاران آن مشهور می‌باشند. در حضور این پادشاه زنده‌دل بود که نخستین بار، در این میدان چوگان بازی کردند و طرح این میدان به اندازه‌ای در طرز اجرای این بازی مؤثر واقع گردید که زمینهای ورزشی هارلینگام[۲۶] و سایر زمینهای ورزشی کم و بیش از روی این میدان ساخته شدند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵

میدان شاه و بازی گوی و چوگان

نام قدیمی بازی «پولو» به زبان فارسی «گوی و چوگان» است. گرچه «گویی» که در این بازی به کار می‌رود همیشه به یک شکل و اندازه بوده اندازه چوگان تغییر یافته است.

زمانی چوگان شبیه قاشق خردل‌خوری بوده که به یک دسته خیلی دراز منتهی می‌شده است. چنانکه از بعضی از تصاویر کتب

خطی برمی‌آید بازی‌کننده‌گان به جای اینکه گوی را با آن بزنند بلند می‌کردند. در مورد قدمت این بازی جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست. می‌گویند هنگامی که اسکندر کبیر هنوز به سن رشد نرسیده بود شاهنشاه ایران برای او گوی و چوگانی فرستاد و این اشاره‌ای به این موضوع بود که اسکندر هنوز کودکی بیش نیست و باید با بازیهای کودکانه خود را سرگرم نماید. اسکندر پاسخ داد که در مورد وی، گوی نماینده زمین و چوگان خود او می‌باشد. ایرانیان چندی بعد با دیدن زیانهای فراوان به این نتیجه رسیدند که گفته‌های اسکندر تا اندازه‌ای به حقیقت مقرون بوده است. بازی گوی و چوگان در زندگی مردم ایران نقش مهمی ایفا می‌کرده است؛ به طوری که بهرام گور، پادشاه ایران، که به شکار علاقه فراوان داشته خواندن و فن شکار کردن و بازی گوی و چوگان و طرز به کار بردن سلاحها را زیر نظر سه استاد آموخت.

هارون الرشید که نام وی جاودانی است گوی و چوگان بازی می‌کرده است و می‌گویند چنان کوتاه قامت بوده که هنگامی که بر پشت اسب جای می‌گرفت بزحمت می‌توانست گوی را با چوگان بزند. موضوع دیگری که قدمت این بازی را می‌رساند کتابی است راجع به قواعد و قوانین بازی گوی و چوگان که در زمان ویلیام فاتح[27] نوشته شده است. تیمور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶

در قرن چهاردهم با آن سنگدلی و بیرحمی که در مشرق زمین معمول است و به آن جنبه نمایشی می‌دهند در دمشق، مادر شهرها، به بازی گوی و چوگان پرداخت، اما این بار به جای گوی از سرهای مردم شهر استفاده کرد. سعدی و حافظ و عمر خیام شعرای ایرانی هر سه در آثار خود به بازی «گوی و چوگان» اشاره کرده‌اند. اشعار عمر خیام در این زمینه شهرت بیشتری دارد. وی می‌گوید:

ای رفته به چوگان قضا همچون گوچپ می‌خور و راست می‌رو و هیچ مگو

که آن کس که تو را فکنده اندر تک و پواو داند و او داند و او داند و او

ستونهای دروازه در زمین بازی میدان شاه از سنگ سخت ساخته شده و هنوز باقی است. درازای این زمین بازی ۵۶۰ یارد[28] و پهنای آن ۱۷۰ یارد و فاصله بین ستونها ۲۴ پا است. پهنای زمین بازیهای هارلینگام نیز همین اندازه است ولی مساحت زمینهای بازی گوی و چوگان اکنون ۳۰۰ یارد در ۲۰۰ یارد می‌باشد.

البته نمی‌توان گفت که آداب و سنن زیبای این بازی در این میدان از نسلی به نسل بعد انتقال یافته و همچنین نمی‌توان گفت که پادشاهان ایران در حالی که تاج شاهی به سر داشته‌اند بر پشت اسب می‌نشستند و غلامان چتر به دست پیاده پشت سر آنها می‌دویدند تا آنها را از گزند آفتاب مصون دارند. اگر به معنی و مضمون تصاویری که در کتب قدیم خطی فارسی رقم زده‌اند اعتقاد داشته باشیم شاید بتوان گفت در زمانی که تازه این بازی معمول و مرسوم شده بود پادشاهان ایران در آن شرکت می‌کردند.

از ایوان «عالی‌قاپو» مناظر جالبی را می‌توان تماشا کرد. در حال حاضر ورزشی که در این میدان معمول می‌باشد دوچرخه‌سواری است. هنگام عصر میدان شاه از صدای زنگ و بوق دوچرخه‌سواران، که اغلب آنها شاگردان دکانهای بازار بزرگ اصفهان هستند، پر می‌شود. آنها نمی‌دانند دوچرخه‌هایی که تازه به کشور آنها وارد شده مانند بازی گوی و چوگان قدیمی شده است. آنها با روپوش‌هایی شبیه به جامه خواب که انتهای آن را به مچ پای خود بسته‌اند یا آن را لای دندانهای خود گذاشته‌اند در گوشه و کنار میدان به دوچرخه‌سواری مشغولند و از این کار لذت می‌برند. متأسفانه این منظره به هیچ وجه با جامه‌های رنگارنگ و زیبای جوانانی که در بازی گوی و چوگان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷

میدان شاه اصفهان، نخستین زمین بازی گوی و چوگان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹

شرکت می‌کردند و اسبهایی که در این بازی از آنها استفاده می‌شد شباهتی ندارد.

از این گذشته، عده دوچرخه‌سواران نسبت به مساحت میدان بسیار ناچیز است. به طوری که به زمین بازی دبستانی می‌ماند که در ساعات تعطیل کودکان آن را ترک گفته و فقط چند کودک نگون‌بخت که از دیگران عقب مانده‌اند با یکدیگر مشغول بازی هستند.

هم اکنون یک اصفهانی متجدد از علاقه جوانان به این تفریح جدید استفاده کرده و راه جدیدی برای تجارت یافته است. وی تعدادی دوچرخه کهنه را جمع‌آوری کرده و با کرایه دادن هر یک از آنها در مقابل مبلغی کمتر از نصف پنی[29] برای خود ثروتی گرد آورده است.

در جلو مسجد «ایاصوفیه» در استانبول نیز یک چنین فضای باز وجود دارد. در اینجاست که باید گفت جوانان استانبول با جوانان اصفهانی رقابت می‌کنند. سال گذشته، روزی هنگام غروب، مردی که کارش کرایه دادن دوچرخه در میدان «ایاصوفیه» بود سر و کارش با گزمه افتاد. از این قرار که بدون هیچ گونه اطلاع قبلی دو کامیون بزرگ، که در آنها پنج شش نفر پلیس ترک جای گرفته بودند، سررسیدند و پس از معاینه پنجاه یا شصت عدد دوچرخه‌ای که وسیله کسب آن مرد بود، آنهایی را که گمان می‌رفت از دوچرخه‌های مفقود شده یا بی‌صاحب است در کامیونها ریختند و بردند و تنها هفت دوچرخه برای آن مرد باقی گذاشتند تا کسب خود را ادامه دهد.

از ایوان خنک «عالی‌قاپو» می‌توان صفحه‌ای از زندگانی روزانه مردم اصفهان را مطالعه کرد. صفحه‌ای از دفتر خاطرات من که سال گذشته آن را تهیه کرده‌ام مناظری را که از صبح تا ظهر می‌توان از ایوان «عالی‌قاپو» مشاهده کرد نشان می‌دهد.

ساعت نه و پانزده دقیقه دهم ماه مه ۱۹۳۰، درویش محترم و سالخورده‌ای با محاسن فراوان و سر و روی ناشسته در مدخل عالی‌قاپو نشسته و برای دریافت پول روزانه خود سلام می‌کند و در مقابل پشیزی که به او داده می‌شود برای بخشش‌کنندگان طلب آرامش و صلح و صفا می‌نماید.

ساعت نه و نیم، قاطری که در زیر اشعه گرم آفتاب بزحمت طی طریق می‌کند در میدان شاه دیده می‌شود، در حالی که مرد مسنی با ریش و سبیل حنا بسته با کمک یک پسربچه جعبه ناصاف و بدساختی از چوب سفید را بر روی آن نگاه داشته است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰

هنگامی که از فاصله نزدیکتر به این منظره نظر افکنیم مشاهده می‌کنیم این جعبه تابوتی است که با کمال بی‌دقتی ساخته شده و درون آن جسدی جای دارد که با پارچه سفید چرکی پوشیده شده. با هر حرکت قاطر جسد نیز تکان می‌خورد.

ساعت ده صبح، کارگران در بیرون اصطبل مخصوص بازی گوی و چوگان آخورهایی از سنگ خارا را، که شاید از زمان شاه عباس باقی مانده باشد، به وسیله چکش و اسکنه به دو نیم می‌کنند.

ساعت ده و نیم، یک نگهبان مؤدب دو استکان چای ایرانی و دوازده حبه قند و دو سیگار ایرانی را در یک سینی ساخت چکسلواکی نهاده می‌آورد.

ساعت یازده، پروفسور کادمن[30] که از شیراز آمده است و قصد رفتن به تهران را دارد در ایوان «عالی‌قاپو» حضور می‌یابد و راجع به کاشیهای «مسجد شیخ لطف اللّه» بحث می‌کند.

ساعت یازده و پانزده دقیقه، یک گاومیش پشت سیاه، که یک بند چرمی به پشت و سینه او بسته و سپس آن را به یک چرخ چاه متصل کرده‌اند، در قطعه زمین سراشیبی، که پشت زندان واقع شده، شروع به راه رفتن می‌کند و از چاه آب می‌کشد. دو نفر مرد به ترتیب آب دلوهای چرمین را در باغ خالی می‌کنند. این حیوان بسیار اهلی بی‌آنکه نیازی به راندن و هدایت شدن داشته باشد کار خود را انجام می‌دهد.

ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه، نگهبان به ساعت خود نگاه می‌کند و شروع به خمیازه کشیدن می‌کند در حالی که دهان خود را تا سر حد امکان می‌گشاید و صدایی از حلقوم خود خارج می‌نماید. وی این کار را تا ساعت دوازده همچنان ادامه می‌دهد.

ساعت دوازده، مؤذن شروع به گفتن اذان ظهر می‌کند و صدای گرفته صدها تن از شاگردان دکانهای بازار بزرگ در این کار با صدای او رقابت می‌کنند.

موقع ناهار، سنگتراش دستها و پاهای خود را در جوی می‌شوید و سپس نانی را به طول یک چهارم یارد که در داخل آن دو پیاز و مقدار کمی پنیر محلی و چند برگ نعنای تازه گذاشته شده باز می‌کند و مشغول خوردن می‌شود.

ساعت دوازده و پانزده دقیقه، سنگتراش روی دو آخور سنگی دراز می‌کشد و پس از زدن چند آروغ به خواب می‌رود.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱

تالار عالی‌قاپو، جایگاه تماشای بازی گوی و چوگان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳

عالی‌قاپو- باب عالی

پس از مدت کوتاهی، «عالی‌قاپو» آشناترین ابنیه شهر اصفهان می‌شود. قسمت زیادی از داخل بناهای زیبای طبقه فوقانی آن از زمان شاه عباس تاکنون به واسطه دستکاری نسلهای مختلفی، که با صنعت و هنر دشمنی داشته‌اند، رنگ اصلی خود را از دست داده است و در عوض رنگ قرمزی را جایگزین آن ساخته‌اند. بعضی از اتاقها و پلکان مرموز و اسرارآمیز آن هنوز زیبایی خود را به عنوان نمونه‌ای از طرحهای ایرانی حفظ کرده است و نشان می‌دهد که طراحان و تزیین‌کنندگان ایرانی تا چه در کار خود مهارت و استادی داشته‌اند. با کمال تعجب مشاهده می‌شود که طرح بعضی از قسمتهای این ساختمان با طرحهای ویلیام موریس[31] و پروفسور لتابی[32] شباهت تام دارد. در طبقه فوقانی این بنا، که چشم‌انداز آن را میدان تشکیل می‌دهد، اتاق اسرارآمیزی وجود دارد که هیچ کس نمی‌تواند در مورد نوع استفاده‌ای که از آن می‌شده اطلاعات قانع‌کننده‌ای بدهد. عده‌ای معتقدند که این اتاق قسمتی از حرمسرا بوده و بانوان حرم می‌توانستند بی‌آنکه دیده شوند مسابقات گوی و چوگان را تماشا کنند. این امر امکان دارد ولی طرحهای تزیینی آن اسرارآمیز است. دیوارها و سقف این اتاق دارای تورفتگیهای کوچکی به اشکال مختلف است که امروز به آلات موسیقی شباهت دارد. این تورفتگیها مانند قطعات مختلف الگوی بازی معما[33] با تناسب خاصی پهلوی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴

ولی اینکه اساسا برای چه منظور و مقصودی آنها را تعبیه کرده‌اند خود معمایی است.

طبقه فوقانی عالی‌قاپو دارای پیچ و خمهای حیرت‌انگیزی است. چندین راهرو بدون روزنه در این طبقه وجود دارد که برای فرارهای اسرارآمیز بسیار مناسب است. می‌توان به بلندترین طبقه عالی‌قاپو رفت، و ساختمان عجیب سقف آن را از نزدیک مشاهده کرد.

چون این بنا فقط چند صد یارد با مسجد معروف شاه فاصله دارد می‌توان از آنجا ساختمان مسجد و اطراف آن را بخوبی از زیر نظر گذرانید. روش ماهرانه‌ای که معماران مذهبی در زاویه‌بندی این ساختمان به کار برده و دیوارهای حایلی که اینجا و آنجا ساخته‌اند تماشا کردن و حتی دزدانه نگاه کردن به قسمت‌هایی که قصد داشتند از انظار رهگذران مخفی بماند غیر ممکن می‌سازد. این نکته درباره کلیه مساجد ایران از شمال به جنوب و از شرق تا غرب صدق می‌کند. صحن مسجد یعنی محلی که مسلمانان قبل از ادای فریضه در آنجا وضو می‌گیرند تنها قسمتی است که از خارج مسجد دیده می‌شود.

این منظره را فقط هنگام عبور از خیابانها یا بازارها می‌توان مشاهده کرد و اروپاییان تنها هنگام عبور می‌توانند نظری تند بر آن بیفکنند؛ زیرا همین که زنجیر بست را، که در مقابل مساجد قرار دارد، دیدند از آنجا دور می‌شوند.

حضرت محمد (ص) در جوانی شبانی می‌کرد و از گله و رمه مواظبت می‌نمود.

بنابراین، هنگامی که در مدینه «کلمه‌ای را که به وی الهام» شده بود اعلام کرد راجع به فن معماری اطلاعات زیادی نداشت و معلومات اصحاب وی نیز راجع به شمشیر بیش از هنر بود. وی اولین خطبه و موعظه‌های خود را در کاروانسراهایی، که قوافل شترسوار به آنجا فرود می‌آمدند، ایراد کرد. این محوطه‌های مستطیل شکل در طرح مساجدی که بعدها بنا شد الهام‌بخش معماران گشت. ابتدا برای پوشاندن رنگ تیره این ساختمان گلی به تعمیر و تزیین قسمتهایی از آن مسجد مبادرت ورزیدند تا جایی که به صورت ساختمانهایی که به طرز زیبایی کاشی‌کاری شده و دارای گنبدهایی طلایی رنگ است؛ یعنی به صورت مساجد امروزی درآمد. چون مؤذن باید بر بلندی برود و از آنجا مسلمانان را به ادای فریضه بخواند از این جهت در مساجد به ساختن مناره مبادرت می‌ورزند. مردم همیشه به این مناره‌ها روی خوش نشان نمی‌دادند چون قسمتی از زندگانی خصوصی مسلمین، یعنی بیش از آنچه یک شوهر دقیق مایل است اشخاص خارجی از داخل منزلش ببیند، از بالای این مناره‌ها دیده می‌شود. بنابراین، اغلب مؤذنان را از میان کوران انتخاب می‌کردند. «مسجد شاه» اصفهان چهار مناره دارد که مشرف به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵

منظره مسجد شاه اصفهان از عالی‌قاپو

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷

میدان شاه می‌باشد. ولی شاه عباس که به هیچ وجه میل نداشت باغهای سلطنتی چشم‌انداز اشخاص خارجی باشد، امر کرد سکویی ساختند تا اگر مؤذنی هنگام ادای این وظیفه مقدس به جانب عالی‌قاپو یا باغهای سلطنتی رو کند داخل باغها را نبیند و حواسش پریشان نشود. این قفس مستطیل شکل عجیب با سقف هرمی شکل آن، که در جلو گنبد بزرگ ساخته شده، هنوز برپاست و می‌توان آن را دید.

این مدخل [یعنی عالی‌قاپو] چندین نام داشته. یکی از آنها «عالی‌قاپو» به معنی «باب عالی» است. ولی بنای همنام «عالی‌قاپو» واقع در قسطنطنیه عین این وظایف را انجام نمی‌داد. در دو طرف در بنایی که در ترکیه واقع شده شاه‌نشین‌هایی وجود دارد که برای نشان دادن صورت دو وزیر بزرگ، که بر روی دو لوح سیمین حکاکی شده، بسیار مناسب تعبیر کرده‌اند. بنابراین، بین این دو باب، گذشته از تشابه اسمی شباهت دیگری وجود ندارد. «عالی‌قاپو» در زمان شاه عباس جایگاهی مقدس به شمار می‌رفت. در بزرگ آن هنوز نشانه‌هایی از تقدس و حرمت پیشین خود را حفظ کرده است. تکه‌های پارچه‌ای که مردم به عنوان نذر و نیاز به آن بسته‌اند هنوز باقی است. ولی این در بزرگ امروز زیبایی و ابهت خود را از دست داده و فقط مورد تحسین و احترام مسافرانی واقع می‌شود که از راه بسیار دور به اصفهان می‌آیند. تعدادی از اتاقهای طبقه فوقانی «عالی‌قاپو» مورد استفاده رؤسای ادارات دولتی است. این اتاقها از نظر لوازم و اثاث عینا مانند جایگاههای موقتی است که در انگلستان برای اخذ آراء مجهز می‌شود.

در طبقه تحتانی داخل اتاق بزرگ، سرایدار عمارت ناگزیر به خواب می‌رود و با این امید از خواب بر می‌خیزد که شاید یک نفر اروپایی که برای استفاده از مرخصی از جنوب به شمال می‌رود یا مسافرانی که از تهران به قصد جنوب حرکت کرده‌اند بخواهند از این بنای تاریخی، که وی حفاظت آن را به عهده دارد، بازدید نمایند یا از ایوان این بنا میدان گوی و چوگان را تماشا کنند. درویشی سالخورده و فقیر نیز به همین امید چهار زانو در آنجا نشسته است. وی بس متواضع و فروتن می‌باشد. تبرزین وی پنهان است و در مقابل پشیزی که دریافت می‌کند دعای خیر خود را علی السویه بدرقه راه مسلمان و غیر مسلمان می‌کند. اگر شخصی همراه پلیس داخل «عالی‌قاپو» شود امید او بیشتر می‌شود و انتظار دارد انعام شاهانه‌ای از آن شخص دریافت کند. دیگر از کسانی که در این محل دیده می‌شوند یک قهوه‌چی است که اغلب اوقات با آستینهای بالا زده در انتظار مشتری راهگذار است. وسیله کسب او عبارت است از یک سماور، یک یا دو سینی حلبی و چند

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸

استکان و نعلبکی ارزان قیمت که با نقوش تغییرکننده مختلفی مانند نقش یک دختر قفقازی یا چکسلواکی با موهای پریشان و چشمان آتشین تزیین شده است. بر حسب اتفاق اشخاصی در آنجا توقف می‌کنند و به گفت‌وگو مشغول می‌شوند. مثلا یکی از این اشخاص پیرزن رفتگری است که با دست، زباله کوچه‌ها را می‌روبد و در ضمن کار، برای رفع خستگی چند دقیقه‌ای در این محل توقف می‌کند. پیرزن با مشاهده یک نفر فرنگی فورا با یک دست چهره خود را به وسیله چادر ژنده و کثیف خویش می‌پوشاند و دست دیگرش را برای تکدی دراز می‌کند. یک پسر بچه فقیر و بیمار و یک سگ کیک گزیده منظره صبح بار خواهان «عالی‌قاپو» را تکمیل می‌کند. آستانی که در زمان صفویه، شاهزادگان و فرستادگان کشورهای خارجی با خدم و حشمی که جامه‌های فاخر دربرداشتند در میدان شاه انتظار می‌کشیدند تا شاه عباس بزرگ از آن خارج شود و نظر لطفی به آنان بیفکند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹

عالی‌قاپو از منظر یکی از ساختمانهای مجاور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱

تریاک

«عالی‌قاپو» شهرت خود را تنها از راه ارتباط با فعالیتهای ورزشی به دست نیاورده، چه علاوه بر اینکه یکی از مشهورترین ابنیه دنیاست، مدخل کاخی بوده است که مساحت آن با باغهایی که آن را احاطه کرده بود نزدیک به ۷ کیلومتر مربع بوده است.

اکنون قسمت زیادی از باغهای سلطنتی جزو شهر شده ولی هنوز مناظری که از پنجره‌های ایوانها و از «عالی‌قاپو» می‌توان مشاهده کرد عظمت و بزرگی این کاخ را نشان می‌دهد. در حال حاضر، بنای زندان مشرف به باغهای سلطنتی می‌باشد و پس از آن مقر فرماندار که یک ساختمان هشت ضلعی است و سپس «چهل ستون» و «گنبد مدرسه چهار باغ» که از کاشی پوشیده شده و در خیابان چهار باغ واقع می‌باشد دیده می‌شود.

ارتفاع کلیه این ابنیه به اندازه‌ای است که می‌توان آنها را از بین درختان بی‌شماری که شهر اصفهان بحق به آنها می‌بالد، مشاهده کرد. از ایوان کوچک دیگری که مقابل «مسجد شاه» واقع شده شخص می‌تواند گنبدها و مناره‌ها و خود بنا را مشاهده کند. دو مناره نزدیک گنبد برای اذان گفتن ساخته شده است. اصطبلهای کره اسبهایی که در بازی گوی و چوگان از آنها استفاده می‌شد بین مسجد و «عالی‌قاپو» قرار داشته است. در این محل بقایای سقفهای گنبدداری دیده می‌شود که این اسبها و مهترانشان در آنها سکونت داشتند. بعضی از این آخورهای سنگی هنوز در اطراف این محل وجود دارد که با زمان مقاومت و مبارزه می‌کنند، در حالی که نمی‌توانند با پیشرفت و ترقی مقاومت کنند، چه، از سال گذشته شروع کرده‌اند تا بعضی از آنها را برای مصارف دیگر به اشکال جدیدی درآورند. در این محل است که امروز جوانان اصفهانی شروع به آموختن بازی فوتبال

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲

کرده‌اند. آنها این بازی را از شاگردان کالج اصفهان، که اولیای آن را مبلغان مسیحی تشکیل می‌دهند، فرا گرفته‌اند. تا چند سال قبل جوانان ایرانی برای تفریح تنها به لمیدن در لب جویبار آب روان اکتفا می‌کردند.

هر ساختمانی در اصفهان برای خود داستانی دارد. در میدانی که مشرف به «عالی‌قاپو» است ساختمانهایی وجود دارد که مراکز تجارت تریاک اصفهان است. نمای خارجی این ابنیه به یک قصر ساختگی شباهت دارد. صدور این دارو که خواص مختلفی دارد اکنون تحت نظارت مقامات دولت ایران است و یکی از مسائلی است که دولت تصمیم به حل آن گرفته است. در خارج شهرهای اصفهان و شیراز و کرمان و یزد مزارع وسیعی از خشخاشهای سفید و درخشان دیده می‌شود که با نسیم به اهتزاز در می‌آیند و مانند فوجی از زنان تارک دنیا در یکی از جشنهای مذهبی بی‌گناه و معصوم به نظر می‌رسند؛ ولی نه برای مدت زیادی. چه این منظره باشکوه در زیر آفتاب شرق بیش از یک هفته دوام نمی‌آورد. گلبرگهای آنها بزودی معصومیت و بی‌گناهی خود را از دست می‌دهند و با شرمندگی به زمین می‌افتند. گویی خود می‌دانند که حاوی مخدرترین عصاره‌های دنیا هستند.

در این موقع، بوته خشخاش در حدود ۳ پا طول دارد و رشد آن هنوز کامل نیست.

حقه‌های خشخاش اکنون با سر زیبایی که می‌تواند الهام‌بخش مجسمه‌سازها و سفالگران قرار گیرد بدون شرم و خجالت بر پای ایستاده است. در حالی که رعایای ایرانی این مزارع را محاصره می‌کنند و با جدیت تمام هر یک از این حقه‌ها را با آلت مخصوصی تیغ می‌زنند. این آلت از نزدیک شبیه چوب قلم ولی قدری ضخیم‌تر از آن است و دو سر آن تیز است و بیشتر شبیه سوزن غلطکهایی است که در جعبه‌های آواز که اکنون دیگر مرسوم نیست دیده‌ایم. این تیغهای خشخاش را به طرق مختلف توصیف کرده‌اند.

می‌گویند بعضی از آنها دارای سه یا چهار تیغ و برخی دیگر دارای هفت تیغ کوچک می‌باشند. شاردن در سال ۱۶۶۶ چنین می‌نویسد: «در سایر کشورها نیز خشخاش به مقدار زیاد یافت می‌شود ولی در هیچ یک از آنها شیره آن مانند شیره خشخاشهای ایران زیاد و پرمایه نیست. این گیاه چهار پا طول دارد و برگهای آن خیلی سفید است و در ماه ژوئن می‌رسد. در این موقع سر آن را تیغ می‌زنند و شیره آن را بیرون می‌آورند. ایرانیان به نیت دوازده امام آن را دوازده بار، با فاصله از انداختن میان هر سه نوبت، به

وسیله مته‌ای که سه لبه دارد و شبیه دندانه‌های شانه است تیغ می‌زنند.»

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳

باغ و قصور سلطنتی قدیمی اصفهان از منظر ایوانهای عالی‌قاپو

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۵

این شکافها باعث می‌شود که داروی مهلک بیرون بیاید تا پس از لخته شدن، آن را جمع کنند. هنگام شب این شیره تا اندازه‌ای خشک می‌شود و بامداد روز بعد قبل از اینکه گرمای آفتاب آن را بگدازد آن را می‌تراشند و جمع می‌کنند. این شکافها را باید با مهارت ایجاد کرد چون اگر عمیق باشند و جدار تخمدان یا حقه را بخراشند شیره خشخاش به داخل نفوذ می‌کند و از بین می‌رود. این کار را سه روز تکرار می‌کنند و شیره خشخاش را در ظروف مسین جمع می‌کنند و سرانجام آن را به وسیله چمچه‌ای روی تخته می‌ریزند و مدت ۲۰ دقیقه به جلو و عقب می‌برند. سپس آن را به قطعاتی شبیه به آجر که درازای آن پنج تا شش اینچ[۳۴] است و در حدود یک پوند[۳۵] وزن دارد در می‌آورند. این تریاک تجارتی است که محصول سالیانه آن در ایران ۶۱۳ تن می‌باشد.

عده مردمانی که از راه کشت تریاک گذران می‌کنند بسیار زیاد است. گفته می‌شود که تنها در اصفهان یک چهارم مردم، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، از راه تجارت تریاک امرار معاش می‌کنند. تقریبا دو سوم این محصول به انبار دولت می‌رود و یک سوم بقیه به وسیله اشخاصی که محصول را برداشت می‌کنند پنهان می‌شود. قسمتی از این مقدار به طور قاچاق از کشور خارج می‌شود. روش قاچاق بین خلیج فارس و خاور دور به صورت یک هنر زیبا در آمده است. مخصوصا کشتی‌هایی با هیئت مبدل در این تجارت، که سازمان وسیعی دارد، شریک و سهیم هستند. این نکته به ثبوت رسیده است که بعضی از بازرگانان حیله‌گر زیرکی را به آنجا رسانیده‌اند که برای مخفی کردن اعمال غیر قانونی خود، یعنی صدور تریاک به طور قاچاق، به تجارت فرعی ناچیزی که کاملا قانونی است دست می‌زنند. این قبیل بازرگانان خود مشکلی ایجاد کرده بودند؛ چه، با زیان رساندن به شرکتهایی که از راه قانون معامله می‌کردند و تریاک را به عنوان دارو به کارخانه‌های داروسازی و بیمارستانهای اروپا می‌فروختند ثروتمند شده بودند. این مسئله مشکلات و بی‌نظمیهایی به وجود آورده بود. هر سال کشتیهای حامل تریاک بدون رعایت پیمان جامعه ملل از ایران خارج می‌گردید. سود تجارت غیر قانونی تریاک بسیار زیاد بود و کشتیهای حامل آن در حدود ۰۰۰ ۲۵۰ لیره ارزش داشت. آنهایی که در این کار دست داشتند بدون اعتنا به شرکتهایی که قراردادهای قانونی برای فروش مقدار محدودی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۶

تریاک بسته بودند برای خود ثروتی گرد می‌آوردند. ولی در عین حال همین قراردادهای قانونی کوچک بود که قاچاق تریاک را به مقدار زیاد ممکن می‌ساخت. علاوه بر این بازرگانانی که در کار تجارت قاچاق دست داشتند برای عقد قراردادهای قانونی وجوه بسیار کمتری مطالبه می‌کردند. چه، موضوع سود برای آنها اهمیت چندانی نداشت.

میزان صحت این مطلب را در ایران و چین و خاور نزدیک و خاورمیانه بهتر می‌دانند.

شش سال قبل دولت انگلستان شرکت کشتیهای انگلیسی را در این کار غیر قانونی ممنوع کرد، ولی کشتیهای دیگر این کار را به عهده گرفتند. با اینهمه، قسمت عمده این «یک سوم» محصول تریاک را که قاچاقچیها پنهان می‌کنند در خود ایران به عنوان دارو و یا برای خوردن و کشیدن به مصرف می‌رسد. در سال ۱۹۱۴ تنها در شهر تهران شهرداری عده معتادان به تریاک را ۰۰۰ خ ۲۵ تن تعیین کرد در حالی که کل جمعیت تهران در حدود ۰۰۰ خ ۲۵۰ تن بود. ولی از زمان جنگ تاکنون شهر تهران از لحاظ وسعت و جمعیت و وضع تغییر بسیار کرده و اگرچه هنوز این آمار را نقل می‌کنند، در سال ۱۹۳۱ بزحمت می‌توان آن را معتبر دانست.

می‌گویند در شهر کرمان در کنار صحرایی که بین ایران و افغانستان واقع شده و ۰۰۰ خ ۶۰ تن جمعیت دارد تعداد ۰۰۰ خ ۲۵ تن به تریاک معتاد می‌باشند. با اینهمه، آمار در ایران همیشه مورد اختلاف نظر است. در ایران به طور شوخی و مزاح می‌گویند که در کرمان «از هر سه تن چهار تن معتاد به تریاک هستند». تمایل طبیعی مردم ایران به اینکه حتی‌الامکان موضوعی را زیبا توصیف کنند و آن را برجسته نشان دهند گاه‌گاه گفته آنان را باورنکردنی می‌سازد. اگر خارج از شهر تهران شما درباره مساحت و تعداد جمعیت سؤال کنید ده پاسخ مختلف دریافت می‌دارید. ولی هر یک از پاسخ‌دهندگان با چنان ادب و تواضعی سخن می‌گوید که درباره صدق گفته‌اش نمی‌توانید تردید به خود راه دهید.

هرگاه جمعیت ایران را ۰۰۰ خ ۰۰۰ خ ۱۲ تن فرض کنیم (ممکن است ۰۰۰ خ ۰۰۰ خ ۱۰ تن باشد) این طور تخمین زده‌اند که در سال ۱۹۲۳- ۱۹۲۴ هر ۰۰۰ خ ۱۰ تن مقدار ۴۵۹ پاوند تریاک مصرف کرده‌اند. با در نظر گرفتن این نکته که مجمع اتفاق ملل برای ۰۰۰ خ ۱۰ تن مصرف ۱۲ پاوند تریاک خام را جایز دانسته است می‌بینیم که مصرف آن در ایران ۳۸ برابر میزانی است که مجمع مزبور قانونا مجاز دانسته. این موضوع را که چه مقدار آن به طور قاچاق از کشور خارج می‌شود هیچ کس نمی‌داند. صاحبان مقام از اهمیت و

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۷

جدی بودن این موضوع کاملا آگاهند و عده زیادی از کارمندان دولت و ایرانیان روشنفکر امروز به این نکته اذعان دارند که اعتیاد به تریاک، خود یک بدبختی و مصیبت ملی است. به موجب قوانین کشوری، کارمندان دولت باید از کشیدن یا خوردن تریاک خودداری نمایند. بیست سال قبل مجلس شورای ملی ایران روشی برای نظارت در این امر اتخاذ کرد؛ ولی منافع قطعی و بدون شرط و قید این کار هنگفت است و این موضوع که دولت بر این امر نظارت می‌کند به حل این مسئله کمک نکرده؛ زیرا این مسئله مهمی است. باید به خاطر داشت که در ایران موضوع تریاک را به عنوان پیشه و کسب مورد توجه قرار می‌دهند نه نوعی اعتیاد. طرز عجیب کشت این محصول و فاصله‌های زیاد بین شهرها و مسئله جمع‌آوری و حمل تریاک به انبارهای دولتی، نظارت بر این کار را دشوار و قاچاق آن را آسان می‌سازد. مخصوصا در کشوری که برای حمل و نقل از حیوانات بارکش استفاده می‌شود. تریاک در مقابل زیانهایی که دارد دارای خواصی طبی نیز می‌باشد. در این نواحی وسیع مخصوصا در قصبات و دهات کوهستانی و پربرف، که سرمازدگی شیوع فراوان دارد، تریاک داروی شفابخش سهل الوصولی است. باید به خاطر داشت ایران کشوری است که در آن پزشک در شهرهایی پیدا می‌شود که صدها کیلومتر صحاری متروک بین آنها فاصله است.

کشت تریاک بیش از سایر محصولات سودآور است. این موضوع در سال ۱۸۷۰ فاش گردید. کشاورزان ایرانی فورا زمینهای زراعتی خود را به کشت خشخاش اختصاص دادند. در نتیجه در سال ۱۸۷۱- ۱۸۷۲ قحطی سختی بروز کرد. تولید و حمل و نقل تریاک بسیار سهل است. در کشوری که تجارت تریاک از لحاظ ارزش بین صادرات هنوز مقام سوم را داراست نظارت بر آن و جلوگیری از نفوذ این داروی سمی و مهلک و همچنین جلوگیری از تأثیر سوئی که در مردم دارد بسیار مشکل است و گفتن آن از عمل کردن خیلی سهلتر می‌باشد؛ از این گذشته ایران به پول احتیاج دارد.

سوءاستفاده از تریاک بلایی بر ایران وارد آورده که رفع آن به آسانی میسر نیست. اگر این موضوع صحت داشته باشد که ترک عادات و رسوم دیرینه مدت زیادی وقت می‌خواهد ایران باید مدت زیادی با این رسم و عادت مبارزه نماید. از زمان سومریها، یعنی پنج تا شش هزار سال قبل از میلاد مسیح، خشخاش را می‌شناختند و در حدود هفتصد تا هشتصد سال قبل از میلاد از آن به عنوان دارو استفاده می‌کردند. تقریبا در صد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۸

سال قبل از میلاد، مخدر بودن این دارو بر هیچ کس پوشیده نبود. ویرژیل[۳۶] از آن به عنوان «خشخاش خواب‌آور» یاد می‌کند. در این موقع، تأثیر و نیروی این دارو شهرت یافت و از آن به بعد پزشکان آن را با داروهای عجیب و غریب برای مرضای درباری تجویز می‌کردند. یکی از ترکیبات این دارو به نام «معجون مهرداد» شهرت فراوانی یافت. نوع دیگر آن مرکب از هفتاد قلم داروی مختلف بود. به ترکیب دیگری از آن گوشت یک نوع مار به نام (تیروس) اضافه کرده بودند. این داروها را «تیریاکا» یا «تریاق» می‌نامیدند و بسیار عجیب است که این نام در طی قرون و اعصار همچنین باقی مانده و امروز این دارو را در ایران به همین نام یعنی «تریاک» می‌خوانند و معتادان به آن را «تریاکی» می‌گویند.

مورخان از «تیریاکا» (تریاق) و هدیه کردن آن به پادشاهان و متنفذین سخن می‌گویند.

در تاریخ ضبط است که اسقف بزرگ اورشلیم مقداری از آن را به آلفرد[۳۷] بزرگ پیشکش کرد. در زمان سلطنت شاه عباس، تریاک در ایران دشمنان و مخالفانی پیدا کرد. چون در تاریخ به این موضوع برمی‌خوریم که دارو فروش دربار ملکه الیزابت[۳۸] بر ضد ورود بلامانع دارویی که به قول او نوع تقلبی و زیان‌آور معجون مهرداد تریاکل[۳۹] است اعتراض کرد. هیچ کس به طور یقین از تاریخ کشت این محصول در ایران مطلع نیست. ولی اغلب شعرای قدیم ایران در تحسین یا تقبیح این دارو اشعاری سروده‌اند.

حافظ با لحنی مخلوط از مزاح و مسخره می‌گوید:

اگر تریاک جسم تو را ضعیف و نحیف می‌کند غم مخور* چه بعد از مرگ سهم کمتری نصیب مار و مور می‌شود.[۴۰] در اواخر قرن هفدهم این دارو را به عنوان دارویی که دارای خواص مختلفی است می‌شناختند. هنگامی که سیاحی بنام کمپلر[۴۱] در ایران بود کشت آن را تعریف و توصیف کرد و درباره آلتی که دارای پنج تیغ است و به وسیله آن شیره خشخاش را به دست می‌آورند سخن راند. وی می‌گوید: «تریاکی که اگر اروپاییان زیادتر از یک گندم آن را بخورند به طور شرم‌آوری می‌میرند به قدری مورد استفاده ایرانیان است که می‌توانند

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۹

چندین حب آن را استعمال کنند و هیچ‌گونه صدمه‌ای نبینند. این سوء استفاده، زیانهای فراوانی دارد و از وزن بدن می‌کاهد. معتاد روحا غمگین می‌شود و قوای عقلانی او رو به ضعف می‌گذارد، شما می‌توانید معتادان به تریاک را در جشنها و مجالس بزم و سرور بشناسید. این قبیل اشخاص خواب‌آلود هستند، بندرت سخن می‌گویند و به کنده هیزم بیشتر شباهت دارند». امروز بعد از بیست سال که از نوشتن این سطور می‌گذرد تقریبا در هر قسمتی از ایران، بخصوص خراسان و مشهد که زوار در آنجا جمع می‌شوند و همچنین در کرمان و کلیه شهرهای کوچک و دهات و قصبات جنوب تهران قربانیانی یافت می‌شود که کلیه علایم مذکور در آنها مشاهده می‌شود. در اغلب این نواحی افراد مخبطی یافت می‌شوند که خود را به ابلهی می‌زنند یا این طور می‌نمایند که گرفتار یکی از ارواح خبیث شده‌اند و برخی دیگر از آنها را در توقفگاههای بین جاده‌ها می‌توان دید.

اینها نمونه‌های وحشتناکی از متکدیان معتاد هستند که تن بیمار خود را در جامه‌های ژنده و کثیف پوشانیده‌اند و با قیافه‌های نفرت‌انگیز و ناامید به اتفاق کودکانی که نسخه اصل پدران خود هستند خود را به مسافران نشان می‌دهند. اگر گفته پزشکان معاصر را قبول داشته باشیم که توراث یکی از عوامل مهم زندگی است؛ بنابراین تنها اشخاص خوشبینند که از آینده کودکان ایرانی با پدران معتاد و مادران نادان ترسی ندارند.

می‌گویند هم اکنون هزاران کودک ایرانی را با دمیدن دود تریاک به صورت آنها می‌خوابانند یا برای همین منظور مادر، قطعه بسیار کوچکی از تریاک را زیر ناخن خود جای می‌دهد و کودک را وادار به مکیدن آن می‌کند. پس از بیرون آوردن شیره خشخاش پوست آن را با قدری آب و شکر می‌جوشانند و از آن شربتی تهیه می‌کنند که پس از صاف کردن مادران آن را به کودکان خود می‌دهند تا آنها را بخوابانند. این شربت را «شربت بچه» می‌نامند. به این ترتیب می‌بینیم پس از اینکه این دارو مراحل مختلف را طی می‌کند چیز زیادی از آن به هدر نمی‌رود.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۱

دروازه‌های بازار اصفهان

دروازه‌های بازار اصلی اصفهان در طرف دیگر «میدان شاه» درست روبروی «مسجد شاه» واقع شده است. این دروازه‌ها که مستقیما در پشت دروازه‌های میدان گوی و چوگان (میدان مسابقه) قرار گرفته در روزگار قدیم قسمتی از نقاره‌خانه را تشکیل می‌داده. نقاره‌خانه در اصفهان و سایر شهرهای ایران محلی را می‌گویند که در آنجا طلوع و غروب آفتاب را به وسیله نواختن طبل و شیپور اعلام می‌کنند. اکنون فقط در شهر مشهد است که هنگام غروب آفتاب این مراسم را معمول می‌دارند و بدین طریق مرگ روز را توأم با نوعی اندوه پرشکوه اعلام می‌کنند. صدای آن به صدای طبلی می‌ماند که در مراسم تشییع جنازه قبل از شیپور وداع واپسین می‌زنند. آواز این طبل هنگامی که گوی آتشین آسمان با وضوح در پشت کرانه افق از نظر محو می‌شود نفسها را در سینه حبس می‌کند. آخرین ضربات طبل بی‌شباهت به آن سه ضربه‌ای نیست که در قرون وسطا قبل از بالا رفتن پرده نمایش می‌کوفتند. در شهر مشهد چون شب فرا می‌رسد پرده این نمایش را بالا می‌برند و بامدادان نقاره نمی‌زنند.

اکنون در اصفهان دیگر این رسم معمول نیست و گرچه از این دروازه تنها به عنوان مدخل بازار استفاده می‌شود ولی این محل یکی از جالب توجه‌ترین قسمتهای شهرهای ایران محسوب می‌شود. برای آشنایی با طرز زندگانی مردم ایران باید حتی‌المقدور در این بازارها گردش کرد؛ زیرا خارجیان به هیچ وجه به داخل خانه‌های ایرانیان راه ندارند.

هرگاه این خوشبختی نصیب یک نفر از آنها شود قبل از رسیدن وی به خانه، صاحبخانه زنها و کودکان را در اتاقهای مخصوص خودشان، که اغلب در طرف دیگر باغ واقع شده،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۲

جای می‌دهد. به طور کلی پزشکان انگلیسی و امریکایی بیشتر از سایر افراد خارجی با وضع داخلی خانه‌های ایرانی آشنایی دارند و اگر بخواهند می‌توانند داستانهای جالب توجهی در این زمینه نقل کنند. ولی در بازارهای ایران می‌توان گوشه‌ای از زندگانی و روابط پدر و پسر، دکاندار و مشتری و ارباب و مستخدم را آزادانه مشاهده کرد.

بازدید از ایران بدون آشنایی با بازارهای آن مانند آن است که کودکی از سوراخ خیمه، سیرکی را تماشا کند. بازارهای اصفهان در اطراف شهر پراکنده شده و چندین کیلومتر مسافت را اشغال کرده است. چه کسی می‌تواند عده این بازارها را به طور دقیق معین کند؟ طبق برآورد ایرانیان مؤدب عده آنها از سه تا بیست و هشت فرق می‌کند. به جای پرسش سهلتر است یکباره بگویید که به نظر شما مساحت بازارهای اصفهان چند کیلومتر است. پس از عبور از درهای بازار بلافاصله قدم به صحن وسیع و جادار آن می‌گذارید و در این موقع است که خود را لابلای کتاب کوچک و جذاب حاجی بابا می‌یابید. چه این همان نقطه‌ای است که موریه[۴۲] آن را در کتاب جاودانی و کلاسیک خود به عنوان مبدأ مسافرتهای خویش انتخاب کرد. تا زمانی که ایران باقی است و تکلم به زبان انگلیسی متداول است این دو از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

اکنون مرکز بانک روسها در اصفهان است و در حال حاضر این میهمانان محبوبیتی ندارند. اینجا بود که پدر حاجی بابا دکان سلمانی خود را دایر کرده بود. این موضوع که حاجی بابا توانسته بود آنقدر ثروتمند شود که بتواند زن دومی اختیار کند نشان می‌دهد که وی در میان همکاران خود دارای نبوغ بوده، چه عده دکانهای سلمانی در اصفهان از عده مشتریهای این دکانها زیادتر است. زیرا مؤمنان و اشخاص مذهبی همه ریش می‌گذارند. این تصور ممکن است برای انسان پیش بیاید که به نسبت، عده سلمانیهایی که در هر یک از شهرهای ایران یافت می‌شود بیش از عده شیرفروشان لندن است. اغلب این کسبه نیز مانند شیرفروشان برای جلب مشتری در نقاط مختلف شهر گردش می‌کنند.

اروپاییان جرئت ندارند به دکان آنها مراجعه کنند؛ ولی اخیرا در تهران یک تن سلمانی متخصص سالنی دایر کرده و در پشت دیوارهای مغازه وسایلی فراهم آورده تا طرز صابون زدن و شست‌وشو و سایر امور مربوط به سلمانی را به طریقه جدید معمول دارد. سلمانیها معمولا در کوچه و خیابان به اصلاح سر و صورت مشتریان می‌پردازند. ولی در

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۳

بازار هنوز دکانهای کوچک سلمانی یافت می‌شود که هنگام عبور می‌توانید چهره خود را در غم‌افزاترین آیینه‌های دنیا، آیینه‌هایی که نیمی از جیوه‌های آن ریخته و آیینه‌های مقعر و محدب ببینید. هنگامی که استاد سلمانی سرگرم تراشیدن صورت مشتری است شاگرد وی که پنج شش ساله است ظرف آب گرم را در دست می‌گیرد و با وقار و متانت خادمان کلیسا هنگام گردانیدن ظرف کندر، مشتری را باد می‌زند. در همان موقع، ممکن است درویشی مجمری پر از آتش به دکان بیاورد و برای معطر ساختن آن پستوی کوچک از گیاهان معطری که همراه دارد در آتش بریزد. درویش در برابر آن خدمت انتظار دارد که پول مختصری در کشکول گداییش بریزند و معمولا برای تسریع خروج او از دکان این پول را به وی می‌دهند.

سلمانیهای دوره‌گرد در شارع عام و خیابانها و جاده‌های دورافتاده سر و صورت مشتریان خود را صفا می‌دهند و مشتریها نیز از این حیث احساس ناراحتی نمی‌کنند.

حتی بی‌میل نیستند که یکی دو ستایشگر ممتاز و برگزیده در اطراف خود ببینند. منظره یک چنین مشتری در حالی که در اثنای مراحل مهم اصلاح یعنی هنگام آرایش ریش و ابروان و برطرف کردن موهای گوش و بینی، آیینه ترک‌داری را به دست می‌گیرد، برای مسافران خارجی بسیار جالب توجه است. معمولا شاگرد پنج شش ساله سلمانی، آیینه را برای آخرین معاینه و بازرسی به دست مشتری می‌دهد. (وی اکنون شروع کرده تا به نقاط ضعف مشتریان استاد خود پی‌برد). این کار مستلزم دقت و توجه کامل و سکوت توأم با احترام است. طبیعی است که هر یک از مشتریان استاد سلمانی طرز فکر و طبیعت خاصی دارد ولی به طور کلی دیدن کسانی که ریش حنایی دارند؛ کارگردان صحنه‌ای را به خاطر می‌آورد که برای یاد دادن طرز ایفای نقش نرون[۴۳] یا یکی از نجبا و اشراف رومی به یک هنرپیشه تازه‌کار حوله‌ای را که در کنار اوست به عاریه می‌گیرد.

اروپایی‌ها معمولا- طرفدار سلمانیهای ارمنی هستند که در سایه درختان چنار باغهای مشتریان خود به اصلاح سر و صورت آنها می‌پردازند. اروپاییان تازه‌وارد خیلی میل دارند به استادان سلمانی که قبلا به اروپاییان خدمت کرده‌اند و بیش از رقبای ایرانی خود بهداشت را رعایت می‌کنند، معرفی شوند. مسافری که به مشهد می‌رود باید خیلی دقت کند که هنگام اصلاح سر و صورت مخصوصا در فصل تابستان به خواب نرود چه در غیر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۴

این صورت هنگامی که از خواب بیدار شود خواهد دید که استاد سلمانی موهای وی را به شکل زوار و حاجیان اصلاح کرده است؛ یعنی قسمت جلو و بالای سر او را به کلی تراشیده است.

قبل از اینکه پای انگلیسی‌های مشکل‌پسند به زاینده‌رود باز شود پدر حاجی بابا به شغل سلمانی اشتغال داشته است. دکان وی در نزدیکی کاروانسرای شاهی بود. به طوری که حاجی بابا اظهار می‌دارد مهارت پدرش در استفاده از تیغ سلمانی به اندازه‌ای بود که توانست شهرت زیاد و مشتریان متعددی، مخصوصا در بین طبقه بازرگانان، پیدا کند. به طوری که پس از بیست سال کار، زن دومی اختیار کرد. این زن دختر صراف ثروتمندی بود که پدر حاجی بابا سر وی را چنان با مهارت اصلاح کرده بود که او به آسانی به ازدواج دختر خود با او رضا داد. پدر حاجی بابا برای اینکه بتواند مدت کوتاهی از دست سماجت و حسادتهای زن اول خود رهایی یابد و در ضمن موجبات رضامندی خاطر پدر زن خود را، که گرچه در سوهان کردن سکه‌های طلا مهارت فراوان داشت و آدم متدینی به شمار می‌رفت، فراهم آورد، به کربلا مسافرتی کرد تا مرقد مطهر امام حسین (ع) را زیارت کند. در همین مسافرت بود که دیدگان حاجی کوچک به روشنایی روز باز شد. پدر برای راضی ساختن مادر احساساتی او، که مانند تمام مادران ایرانی کودک خود را نازپرورده بار آورده بود و برای اینکه شادمانی خود را از تولد فرزند ذکور خود نشان دهد، او را «حاجی» نام نهاد. حال چون نام حاجی مفهوم زائر را دارد و این لقب محترم فقط به اشخاصی اطلاق می‌شود که مرقد پیغمبر را در مکه زیارت کرده باشند[۴۴] حاجی این نکته را دریافت که نامی که برای تمام عمر به روی او گذارده‌اند برای وی با نوعی احترام توأم است. پدر وی نیز هنگامی که مانند سایر زوار با شهرت تقدس از زیارت کربلا بازگشت «لقب کربلایی» را به نام خود افزود. این موضوع نیز باعث شد که مشتریهای زیادتری پیدا کند؛ زیرا شهرت وی به عنوان یک سلمانی متعصب پای روحانیان را نیز به دکان او باز کرد. در این موقع موریه، قهرمان کوچک خود، یعنی پسر رذل و حقه‌باز و در عین حال دوست‌داشتنی استاد سلمانی اصفهانی را، به بازار می‌آورد تا از بازرگانان نکاتی درباره طبیعت آدمی یعنی ادب و میهمان‌نوازی و غیره بیاموزد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۵

چون در بازار است که مردان دو درس مهم درباره امانت و خیانت و به عبارت دیگر، روش «دوگانه بازرگانان» را می‌آموزند. پدر حاجی بابا با فرستادن پسرش به بازار اطمینان داشت که وی نبض عادات و سنن ایرانی را به دست گرفته است.

وی مدت شانزده سال در بازار به سر برد. بی‌شک حاجی بابا قسمتی از این اوقات را در دروازه‌های بازار پایین نقاره‌خانه و قسمت دیگر را در اطراف دروازه‌های بازی گوی و چوگان به بطالت گذرانیده است. پهنای این دروازه‌ها به اندازه‌ای است که یک شاگرد دکان لاغراندام می‌تواند خود را در پشت آن پنهان سازد. در عین حال گردی آن به حدی است که می‌تواند سوءظن یک استاد مراقب را هنگامی که متهم گریزپا در اطراف و جوانب به گردش و طفره زدن مشغول است جلب نماید. ولی اگر خوشبختی نصیب وی شود و در آن موقع کسی از آنجا عبور کند، شاگرد مزبور می‌تواند خود را پشت عابر مخفی کند و سلامت به در رود. پس از

اینکه حاجی بابا فنون بی‌شماری را، که لازمه کار یک شاگرد دکان بازار است، آموخت تصمیم گرفت تا از یک مرد روحانی، که هفته‌ای یک بار برای اصلاح به دکان پدرش مراجعه می‌کرد، قرائت قرآن و نوشتن بیاموزد. در این موقع وی می‌توانست بدون اینکه دستش بلرزد، سر و صورت بعضی از مشتریان فقیر پدر خود از قبیل ساربانان و قاطرچیها را اصلاح کند. علاوه بر این، طرز اجرای انواع غسلها را، که در ایران قبل ادای فرایض مذهبی باید انجام داد، یاد گرفت. توأم با این خصایص آواز خوشی نیز داشت و می‌توانست اشعاری از شعرای شیراز را، یعنی حافظ و سعدی، با صدای خوش بخواند. هنری که در آن زمان درهای محافل و مجالس بزم و سرور جوانان متجدد اصفهانی را به روی او می‌گشود. بنابراین، حاجی مجهز به کلیه این سلاحها برای آغاز قسمت دوم مسافرت خود در ایران، که در ضمن آن با بدبختی و نیک‌بختی مواجه شد و با مردم و طبقات مختلف از جمله ترکمنها و روسها و شعرای درباری و سفرا و بازرگانان و سقایان و درویشان و پزشکان و سربازان و جلادان و آخوندها و زنهای بیوه سروکار پیدا کرد، آمادگی داشت. دقت و موشکافی موریه هنگام تجسم این صحنه‌ها به قدری است که مورد تأیید ایرانیان روشنفکر و تحصیل‌کرده نیز واقع شده است. به طوری که وقتی این کتاب به فارسی برگردانده شد آنها اصرار داشتند که متن اصلی این کتاب به فارسی بوده و بعد به زبان انگلیسی ترجمه شده است.

اگر موریه فردا به بازارهای اصفهان باز گردد، تغییرات چندانی در وضع آنجا نخواهد دید؛ به جز اینکه عمامه تبدیل به کلاه پهلوی شده و وضع ظاهر بازرگانان نیز به فرنگیها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۶

شباهت پیدا کرده است. شاید این نکته را نیز دریابد که بازارها اندکی بیشتر رو به ویرانی گذاشته و کثیف‌تر شده. ممکن است سر در بازار نیز مانند کلیه چیزهای دیگر که جنبه ایرانی دارد به نظر وی ویران و خراب بیاید. چه، از سردر بازار، مانند مدخل مساجد، استفاده دیگری جز به عنوان «نمای ساختمان» نمی‌شود. هنگام بازدید بام بازار این نکته ثابت می‌شود که اغلب این بامهای بازارهای کوچک دارای دریچه‌ای است که به بام بازار باز می‌شود و معمولا شاگردهای دکانهای بازار نیمی از زباله بازار را به آنجا می‌ریزند و در نتیجه این بام به قدری کثیف می‌شود که برای رفت و روب آنها کارگران مخصوص استخدام می‌کنند. چنین به نظر می‌رسد که سایر طاقهای بازار فقط در جشنها به عنوان ایوان مورد استفاده قرار می‌گیرد. با وجود این سردر یا مدخل اصلی بازار هنوز یکی از مشغول‌کننده‌ترین قسمتهای اصفهان است. اولین چیزی که موجب تعجب می‌شود، وجود درشکه‌چیهایی است که در بیرون بازار به انتظار مشتری یعنی بازرگانان ثروتمند یا کارمندان اداری ایستاده‌اند. آنها مانند ارابه‌رانان رومی در مسابقاتی که در کلیزئوم[۴۵] انجام می‌گرفت ناگهان به سوی فرنگی بیچاره هجوم می‌برند و خیال می‌کنند هر کس زودتر به او رسید «کرایه» درشکه حق مسلم اوست و این مطلب را درک نمی‌کنند که هر فردی، ولو به قدر افراد انگلیسی و امریکایی ثروتمند باشد، شاید بخواهد پیاده‌روی کند و از این کار لذت برد.

اینجا محل اصلی تجمع گدایان است. اگر چارلز لم[۴۶] به اصفهان مسافرت کرده بود احتیاج پیدا نمی‌کرد که مقاله خود را تحت عنوان «تأسف از زوال دوران گدایان در پایتخت» به رشته تحریر درآورد. تحسین وی از ملبوس گدایان در حقیقت تشریحی از جامه گدایان اصفهان است. وی می‌گوید جامه ژنده که زبان ملامت‌بار فقر و تنگدستی است همان جامه گدایان و نشانه موقری است از حرفه آنان. جامه‌ای است که از گدایان انتظار می‌رود با آن در انظار ظاهر شوند. این جامه هیچ وقت از رسم نمی‌افتد و هرگز کسی از گدا چشم ندارد که جامه عزا دربر کند. او از هر رنگ که بخواهد می‌پوشد و از کسی بیم ندارد. در دنیا تنها فردی است که مجبور نیست وضع ظاهر را مورد مطالعه قرار

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۷

اصفهان- بازار مسگرها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۴۹

دهد؛ هیچ کس درباره مذهب یا سیاست از او چیزی نمی‌پرسد. او تنها آزاده‌ای است که در دنیا وجود دارد.

در اصفهان انسان متعجب می‌شود که جامه‌هایی بدان ژندگی چگونه بر پیکر گدایان می‌چسبد. بعضی از کودکان متکدی بکلی از پوشیدن لباس خودداری می‌کنند. ولی شگفت اینجا است که هر چند منظره این مردودین اجتماع با همه نقایص جسمانی و زخمها و بیماریهای وحشت‌انگیز که دارند بسیار رقت‌انگیز و نامطبوع است؛ باز فقر و بدبختی در کشورهای پرآفتاب کمتر وحشت‌زا می‌باشد. شاید تأثیر نور خورشید وضع رقت‌بار آنها را کمتر می‌نماید یا اینکه قلوب مردم کشورهای مغرب زمین را سخت می‌سازد. ولی چنانچه یک روز در اصفهان باران ببارد (بندرت چنین اتفاقی رخ می‌دهد) انسان هنگام مواجه شدن با گدایان باید صورت خود را بپوشاند چه در این گونه موارد وضع اسف‌آور و رقت‌باری دارند. گدایان ایران در فصل زمستان وضع بسیار بدی پیدا می‌کنند. تقریبا سه سال قبل در اصفهان سرمای زمستان به قدری شدت یافت که درهای مساجد را هنگام شب باز می‌گذاشتند تا آنها مکانی برای خفتن داشته باشند. گذشته از گدایان، رفتاری که با سگان ولگرد می‌شود موجب رقت و تأثر مغرب زمینیها می‌گردد.

این سگها هم چوب این و آن را می‌خورند و هم زمین را از کثافت می‌روبند و تنها سپاسگزاری که از آنها می‌شود و مزد دستی که این حیوان می‌گیرد لگد است.

ولی کلیه مناظری که خارج از بازار به چشم می‌خورد ملال‌آور و غم‌انگیز نیست. در طول جاده‌هایی که پشت دروازه‌های گوی و چوگان واقع شده و چشم‌انداز آن را «میدان شاه» تشکیل می‌دهد، نیمکت‌های چوبی کوتاه که روی آنها با قالیچه‌های کار میانه پوشانیده شده، قرار دارد. باید گفت که قالی میانه در ایران معروف است. در این محل مردم نادار اما خندانی که طرفدار هوای آزاد، فراغت، چای، تنباکو، تریاک و شیفته قصه شنیدند می‌نشینند. این طور به نظر می‌رسد که عده‌ای از این فلاسفه بیکار و آسوده خیال تصور می‌کنند که انتهای میدان شاه ساحل رودخانه لیت[۴۷] است و برخی دیگر از دیدن یک اروپایی نمی‌توانند از استهزا کردن وی خودداری کنند (حتی اگر آنقدر مؤدب باشند که نخواهند آن را نشان بدهند). اروپاییها نیز به نوبه خود خیلی میل دارند از آنها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۰

جویا شوند که از کی مدل نقاشی رامبراند[۴۸] یا ولاسکز[۴۹] قرار گرفته‌اند![۵۰] ولی از نظر رعایت ادب از چنین پرسشی خودداری می‌کنند. هنگامی که قلیان را به یکدیگر تعارف می‌کنند و چای را در استکانهای شستی با وقار و متانت و آرامش شاهزاده‌وار می‌نوشند، انسان می‌خواهد از آنها سؤال کند که در آن موقع در دربار چه می‌گذرد!

ولی در پایان ماه تابستان در یک روز بارانی تمام این پیرایه‌ها و زرق و برقها یکباره از بین می‌رود و در آن روز است که ملخ دست نیاز به سوی مورچه دراز می‌کند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۱

بازارهای ایران

بازارهای ایران هنوز مقدار زیادی از جذابیت و فریبندگی خود را حفظ کرده و هنوز زیباترین گوشه زندگی مردم این کشور را تشکیل می‌دهد. کسانی که به شهرهای مشرق زمین مسافرت می‌کنند اگر از مشاهده بازارها خودداری کنند نسبت به جالب توجه‌ترین جنبه زندگانی مردمی، که به کشور آنها مسافرت می‌کنند، بی‌اعتنایی نشان داده‌اند. این بازارها ممکن است شلوغ باشد ولی هیچ وقت کسل‌کننده نیست و صرف‌نظر از انداختن اخلاط سینه و خارج ساختن صداهایی پس از نوشیدن چای زیاد که آن پسربچه در مجله پانچ[۵۱] از آن به عنوان احساس پوزش‌خواهی یاد کرد می‌توان آن را یکی از مطبوع‌ترین و وسیع‌ترین باشگاههای جهان خواند. هیچ چیز ملال‌آور در این بازارها یافت نمی‌شود و اخبار در اندک مدتی در آن پخش می‌گردد. مذاکرات بازار مانند گفت‌وگوهایی که راجع به اسعار و بورس می‌شود تازه و دست اول است.

در بازارهای ایران دکانداران مزاحم رهگذران نمی‌شوند. ایرانیان مؤدب فقط به انداختن یک نگاه پنهانی به خارجیان اکتفا می‌کنند. اگر شخص خارجی به پیشخوان آنها نگاه کند و به محتویات آن توجه نشان دهد، امر دیگری است. در آن موقع دکاندار و یا صاحب بساط، فورا به خود می‌آید و مانند یکی از نمایندگان مجلس هنگام تقاضای رأی از یک رأی‌دهنده جدید تبسم می‌کند و سلام می‌دهد، ولی هرگز مانند فروشندگان قاهره و استانبول، که سیاحان آنها را بد عادت کرده‌اند، آستین کت شما را نمی‌چسبد. به همان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۲

اندازه که ادب و تواضع ایرانیان معروف است گستاخی و خودنمایی فروشندگان قاهره و استانبول شهرت دارد. دکاندار ایرانی، مانند کلیه فروشندگان مشرق زمین، مشتری را با یک نگاه برانداز می‌کند و می‌فهمد که چگونه باید توپ پارچه ابریشمی یزد، که چشم را خیره می‌کند، یا قطعه کمیابی از زردوزی عهد شاه عباس یا کاشی یکی از مساجد قدیمی را به وی نشان دهد. ولی فروشندگان ایرانی کالای خود را در خارج از بازار برای جلب مشتریهای اروپایی یا امریکایی به معرض نمایش نمی‌گذارند؛ زیرا در حال حاضر چنین مشتریانی یافت نمی‌شوند. برای کسی که در ایران مسافرت می‌کند صحاری، موانعی بزرگتر از اقیانوس اطلس یا دریای مدیترانه و دریای مانش است. فقط عده معدودی از ایرانیان تحصیل کرده و آشنا با تمدن و آداب و رسوم مغرب زمین هستند که تأسیس مغازه‌های جدید را در خیابانهای وسیع تشویق می‌کنند. در بازار، خرید و فروش بین خود مردم صورت می‌گیرد. اروپاییانی که در شهرها ساکن‌اند به استثنای مبلغان مذهبی بندرت داخل بازارها می‌شوند، مگر اینکه محل کار یا اداره آنها در یکی از کاروانسراهایی باشد که در دو طرف بازار اصلی واقع شده است. همسران مأموران اروپایی اساسا بازار را نمی‌بینند. اگر زنان مقتصدی باشند از شوهرانشان تقاضا می‌کنند کالای مورد لزوم را برای آنها خریداری کنند، ولی اگر در تهران اقامت داشته باشند می‌توانند از مغازه‌ها خرید کنند. در اصفهان برای این مقصود به جلفا و در مشهد یا تبریز به خیابان نو می‌روند، و در شهرهایی مانند یزد اجناس مورد نیاز خود را از ساربانان خریداری می‌نمایند. تقریبا مراکز یا شعبات کلیه بانکها، به استثنای بانکهای تهران، در بازار قرار دارد و تقریبا هر روز همه می‌بینند که مدیر یکی از بانکهای مهم انگلستان یا معاون وی با یک دست لباس سفید بدون لکه از یک در هلالی تاریک خارج می‌شود و به طرف گذرگاه اسرارآمیزی پیش می‌رود. اشخاص مطلع می‌دانند که وی به محل کارش می‌رود و تجار بازار از دیدن وی احساس اطمینان و خوشوقتی می‌نمایند. در اغلب شهرهای ایران رؤسای بانکها اهمیت زیادی دارند و در مجالس جشن بعد از کنسول، که او نیز بعد از حاکم شهر قرار دارد، می‌نشینند. در انگلستان اخبار مربوط به بانکها از مجلات ماهیانه تجاوز نمی‌کند. در حالی که روایات و داستانهای بانکهای بازار ایران بعضی از اوقات در کتب کلاسیک درج می‌شود. سسیل ادواردز[۵۲] در کتاب خود موسوم

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۳

به یک کاروان ایرانی[۵۳] گوشه‌ای از زندگانی مردم ایران را در بازار و خارج از آن در طی سی چهل سال اخیر مجسم می‌نماید. بازار، روی هم رفته، یک شهر مسقف بدون نقشه را تشکیل می‌دهد. پیچ و خمهای آن نظریه نویسندگان و معماران تازه‌جویی را در نظر مجسم می‌کند که ساختمان خیابانهای مسقفی را برای آینده پیشنهاد می‌کنند. به استثنای متکدیانی که دایما ناله می‌کنند و می‌توان آنها را «زنبورهای بازار» نامید، کمتر کسی در بازار یافت می‌شود که حتی به نظر، غمگین بیاید. بازرگانان که تیزهوشی را به زیرکی و حیله‌گری رسانیده‌اند، از چانه زدن، که آن را به صورت یک هنر ظریف درآورده‌اند، لذت می‌برند. به طوری که این تصور برای شخص پیش می‌آید که اگر بهایی را که کاسب بار اول برای کالایی مطالبه می‌کنند به او داده شود او بتدریج پژمرده می‌شود و از بین می‌رود؛ زیرا هیچ وقت خود را از اینکه بار اول بهای گزافتری برای کالای خود مطالبه نکرده نخواهد بخشید. در فاصله معاملات، هنوز مانند دوران فراغت یعنی دویست و پنجاه سال قبل که شاردن[۵۴] از بازارهای ایران دیدن کرده، قلیان پرآتشی بین کسبه دست به دست می‌گردد. شاردن در این باره می‌گوید: «این طرز استعمال تنباکو برای ما ناشناخته است و تازگی دارد این روش عجیبی است که خاص مردم ایران و هندوستان می‌باشد. چون هوای کشورهای مذکور از کشورهای اروپایی و عثمانی گرمتر و خشکتر است و نفس نامیه مردم این نقاط لطیف‌تر می‌باشد اگر تنباکو را آن طور که ما مصرف می‌کنیم مصرف نمایند برای آنها خیلی تند و پرنشه است؛ چون آنها آن را دائما مصرف می‌نمایند. آنها تنباکو را به وسیله شیشه‌های پر از آبی به یکدیگر تعارف می‌کنند که انتهای آن شبیه به انتهای بعضی از انواع شمعدان است و نی که به وسیله آن دود را فرو می‌برند به آن مجرا متصل می‌باشد.

هنگامی که می‌خواهند قلیان بکشند، تنباکو را که درون کاسه‌ای قرار دارد خیس می‌کنند آن را به قطعات کوچکی خرد می‌کنند، تا دوام آن بیشتر شود و زود نسوزد، سپس دو یا سه قطعه زغال مشتعل روی آن می‌گذارند و شروع به کشیدن می‌کنند. به این ترتیب دود ابتدا در آب جریان پیدا می‌کند و سپس به دهان منتقل می‌شود و به این جهت نه تنها خنک و تازه می‌شود بلکه تمام مواد چربی و جرم تنباکو از بین می‌رود و تصفیه می‌شود. اشخاصی که دارای معده‌های سالم هستند هنگام کشیدن قلیان حباب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۴

بزرگی به وجود می‌آورند و به وسیله جذب هوا صدایی مخصوص از آن برمی‌خیزد».

روی هم رفته پیشه‌وران هستند که قسمت عمده کارها را انجام می‌دهند و آنها آنقدر استطاعت ندارند که بتوانند دائما قلیان بکشند. اینجاست که وجود شاگرد پنج شش ساله دکان لازم می‌شود. او در حالی که قلیان را در دست گرفته با دقتی که یک کدبانوی خانه پیه‌سوزی را در اتاقهای خانه می‌گرداند، قلیان را بین پیشه‌وران و دوستان ارباب یا دوستان پدر خود می‌گرداند. آنها نیز پس از اینکه با متانت یک کشیش و وقار یک شاهزاده سلام و تعارف می‌کنند و از روی ادب و تواضع سینه و پیشانی خود را با دست لمس می‌نمایند آن را می‌گیرند و پس از یکی دو بار کشیدن به ملازم کوچک پس می‌دهند. دوباره بین میهمان و میزبان سلام و تعارف رد و بدل می‌شود و هر یک به کار خود مشغول می‌شود. به طور کلی بلافاصله پس از طلوع آفتاب، هنگامی که بازار به اندازه‌ای که می‌توان در آن کار کرد روشن می‌شود، کار شروع می‌گردد و تا هنگامی که روشنایی روز مبدل به تاریکی می‌شود و کسبه و پیشه‌وران برای صرف شام و استراحت به خانه‌های خود می‌روند، اغلب آنها مانند زنبوران عسل به کار اشتغال دارند. چنین به نظر می‌رسد که صدها پسربچه‌ای که همه جا در بازار دیده می‌شوند عبارت زیر را شعار خود ساخته‌اند. «من نیز کاری خواهم کرد و از آن کار لذت خواهم برد».

پس از صرف چندین ماه در بازار و بعد از یک سال راه رفتن و گردش کردن در آن، شخص به این نکته پی می‌برد که زندگی بازاریها زیاد هم قابل ترحم نیست.

در فصل زمستان هوای بازار به نسبت گرم و در تابستان سرد می‌باشد؛ چنان که اگر بیش از این رعایت اصول بهداشت بشود و میزان دستمزد بالاتر رود و از روشنایی و نور خورشید بیشتر استفاده شود و ساعات فراغت کسبه نیز افزایش یابد. این تصور برای انسان پیش می‌آید که پیشه‌وران بازار از کارگران کارگاههای مغرب زمین که با ماشین کار می‌کنند (با وجود کلیه روشهای جدید و استعداد آنها و ماشینهایی که بر طبق آخرین اسلوب ساخته شده) با نشاطتر و خوشحال‌تراند. در بازار، پیشه‌وران و کارگران می‌توانند با شوق و ذوق بیشتری کار خود را انجام دهند. چه، مراحل مختلف کار را خود انجام می‌دهند. در حالی که کارگرانی که با ماشین کار می‌کنند باید به طور یکنواخت همان کار را مکرر در مکرر انجام دهند و همیشه یک قسمت از یک شیئی را بسازند و اغلب این قسمت به قدری کوچک است که کارگر نمی‌تواند در مغز خود، بین آن قسمت و کار تمام شده رابطه‌ای ایجاد کند. در اینجا این موضوع که آیا بهتر است مرد از کاری که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۵

صرافها در بازار اصفهان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۷

به آن اشتغال دارد راضی باشد و از لذت خلق کردن احساس خشنودی نماید یا اینکه عدم رضامندی خاطر وی را مضطرب و مشوش سازد مورد بحث ما نمی‌باشد.

بازارهای ایران بعضی از خصوصیات و کیفیات اصناف و پیشه‌وران اروپا را در دوران قرون وسطا، توأم با نشاط و شادمانی طبقه کارگران فنی امروز که خوب رهبری می‌شوند، داراست. وجود پسربچه‌های کوچک به ایجاد یک چنین تصوری در ذهن کمک می‌نماید. موضوع وجود کودکان کارگر را در بازارهای ایران می‌توان از نظرها و جوانب مختلف مورد مطالعه قرار داد. ولی در حال حاضر تا هنگامی که مدارس مجهزتری تأسیس نشده؛ شخص باید اذعان کند که اگر کودکان اوقات خود را با کارفرمای خود در دکانهای بازار به سر برند بهتر از این است که روز خود را در کوچه و خیابان به شب آورند. بخصوص با در نظر گرفتن این نکته که در حال حاضر کوچه‌ها و خیابانها مملو از گداست. سماجت گدایان ایرانی خارق‌العاده و ضجه و ناله‌های آنها بسیار نامطبوع و ناخوش‌آیند است و اغلب آنان از بیماری و نقص عضو رنج می‌برند. در ایران، گدایان در هر گوشه و کنار به انتظار گرفتن خرده‌های نان ایستاده و قیافه بیمار و پر از جراحت آنها را در پشت هر دری می‌توان مشاهده کرد. اینها حتی از همقطار مشهور خود ایلعازر[۵۵] نگون‌بخت‌تراند، به این جهت که چون سگ در مذهب اسلام حیوان نجسی است نمی‌تواند جراحتهای آنها را بلیسد.

از اینها گذشته شخص می‌تواند روزها را یکی پس از دیگری در بازار اصلی یا در بازارچه‌های تنگ، که بازارها را به یکدیگر متصل می‌کند، به سر برد بدون اینکه صدای گریه کودکی را بشنود. پسربچه‌ها دارای ریه‌های قوی می‌باشند. هنگام ظهر موقعی که صدای اذان از مناره‌های مساجد نزدیک بلند می‌شود، می‌توان به این اصل پی برد. چه، در این هنگام پسر بچه‌های پنج شش ساله در آستانه دکان پدر یا کارفرمای خود می‌ایستند و در حالی که دست خود را نزدیک دهان قرار داده‌اند، با آن صدای زیر و جیغ مانند، مثل آوازه‌خوانهای کنار زاینده‌رود، اذان ظهر را می‌گویند (یا به قول کفاره برای نوبت غذای ظهر خود آواز می‌خوانند) این صدا آمیخته با صدها صدای دیگر از قبیل صدای سندان آهنگران، چکش مسگران، صدایی که از صیقلی کردن اشیاء برنجی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۸

برمی‌خیزد، صدای چکش نقره‌سازان، ناله گدایان، عرعر خران و غرش اعتراض‌آمیز شتران که از زیادی بار می‌نالند، صدای گفت‌وگوی هزاران تن و صدای پای هزاران تن دیگر، آهنگ مطبوع و موزونی به وجود می‌آورد که بیان آن به وسیله کلمات و عبارات بسیار مشکل است. شگفت آنکه این صداهای ضد و نقیض و این نغمه‌های مخالف، که در بازار شنیده می‌شود، مانند صدای ماشینها گوشخراش و نامطبوع نیست، بلکه صدای گوشخراش بوق اتومبیلها، غرش موتور هواپیماها و صدای استارت موتورسیکلت و صدای اصطکاک قطعات ماشین‌آلات است که غوغا و آشوبی به پا می‌کند و اعصاب را تکان می‌دهد و مرتعش می‌سازد.

در بازارهای شیراز صدایی شنیده می‌شود که بسیار عجیب است. این صدایی است که از کوبیدن ادویه (زردچوبه) ایجاد می‌گردد. زردچوبه‌کوب در حالی که تا کمر برهنه است یک دسته هاون بزرگ فولادی را در دست گرفته آن را در هوا بلند می‌کند و بر هاونی مملو از ادویه خوشبو فرود می‌آورد و آنها را به صورت آرد نرمی در می‌آورد.

صدایی که از اصطکاک دسته هاون فولادی با هاونی که از سنگ مرمر ساخته شده و محتویات آن برمی‌خیزد با صدای دم‌زدن و نفسهای بریده که ناشی از فشار این کار خسته‌کننده است توأم با سرود یکنواختی که شاگردها همراه آن می‌افزایند و به عبارت دیگر دم‌گرفتن آنها، آهنگ خارق‌العاده‌ای به وجود می‌آورد. صدای منظم و یکنواخت دسته هاون مانند چکشهایی است که پهلوانی از روی یأس و ناامیدی بر در برنجی و سخت و تسلیم‌ناپذیر زندانی فرود بیاورد. این یک صدای فراموش نشدنی است که شیون غم‌انگیز راهبه‌ها را در کتاب معجزه[۵۶] اثر رینهارت[۵۷] هنگامی که به از دست رفتن مریم دوشیزه (حضرت مریم) وقوف یافتند یا صدای گوش‌خراش بوق را در نمایشنامه کاپک[۵۸] به نام آر. یو. آر[۵۹] هنگامی که اعتصاب کارگران را به جهانیان اعلام کرد، به خاطر انسان می‌آورد.

قسمت جالب و شعف‌انگیز زندگانی بازار نمایش سرگرم‌کننده کسب و کار و صنعت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۵۹

بازار شیراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۱

و پیشه است. در شهرهای جدید غیر از تعمیرکارانی که بساط خود را کنار خیابان می‌گسترنند سایر کارها دور از انظار مردم صورت می‌گیرد. در حالی که در بازار با چشم خود مشاهده می‌کنید که چرخ‌کارها چگونه می‌چرخد و مراحل تهیه و تعمیر را در کارگاههای روباز تماشا می‌کنید. چینی‌بندزن، خیاط، کلاهدوز، نخ‌ریس، قناد، درودگر، جواهرساز، پشم‌ریس و سایر اصناف در بازار دیده می‌شوند. یک پسربچه اگر بخواهد می‌تواند راجع به تعیین حرفه آینده خود در یک روز چندین مرتبه تصمیم خود را

تغییر دهد. یک جوان ایرانی قبل از اینکه راجع به حرفه و پیشه‌ای اطلاعاتی به دست نیاورد و آن را یاد نگیرد نمی‌تواند شغل خود را تعیین کند. پسران معمولا از چهار سالگی به بعد به پدران خود در کارها کمک می‌کنند.

چند سال قبل، هنگامی که برحسب فرمان شاه، لباس قدیمی ایران مبدل به جامه اروپایی گردید و عمامه جای خود را به کلاه پهلوی داد و آن را «کلاه ملی» اعلام کردند به زیبایی بازار تا اندازه زیادی لطمه وارد آمد. این کلاه پهلوی که اکنون علامت مشخص ایرانیان است (همان‌طور که فینه کلاه مخصوص مصریها است.) از کلاه قدیمی افسران دون رتبه نیروی دریایی انگلستان و کلاه جدید صاحب منصبان فرانسوی ترکیب شده است. گرچه کلاه پهلوی در خیابانها بیش از هر نوع کلاه دیگری دیده می‌شود و علامت مشخص کارمندان کشوری ایران است، هنوز در بین بازاریها افرادی از طبقه پایین مشاهده می‌شوند که به جای کلاه، پارچه ابریشمی دور سر خود می‌پیچند و عبا دوش می‌کنند و هنوز جامه معمول روز برای عده‌ای از افراد قبایل مخصوصا افراد قبایل یزد و کرمان و رعایای کلیه نقاط ایران مفهومی ندارد و خیلی طول می‌کشد تا شکل و فرم لباسهای جدید در آن قبایل نفوذ کند و برخی از آنان توانایی آن را ندارند که جامه خود را بر طبق معمول روز تغییر دهند. در اغلب نقاط ایران البسه مردم تابع جلفی و سبکی رسم روز نیست، بلکه این طور به نظر می‌رسد که البسه آنها جزو ترکه موروثی خانوادگی شده که برای مبارزه جاودانی با فقر تعمیر و وصله می‌شود.

تمام این چیزها به زیبایی منظره زندگانی روزانه که بازارهای ایران را با در نظر گرفتن بازارهای قاهره و قسطنطنیه و دمشق و بغداد و اسوان و آندورمان (بازارهای هند را باید بعدا دید) جالب توجه‌ترین بازارهای دنیا می‌سازد کمک می‌کند. درباره بازارهای ایران می‌توان این جمله مبتذل را، که هر یارد آن مملو از چیزهای جالب توجه است، به کار برد؛ زیرا قسمت جلو هر یک از دکانها معمولا ۳ فوت می‌باشد. از لحاظ معماری بعضی از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۲

دکانها از برخی دیگر زیباتر است ولی کلیه آنها مملو از مناظر تماشایی است. مثل تمام چیزهای دیگر، نظری که انسان در نگاه اول درباره بازارهای ایران حاصل می‌کند اهمیت زیادی دارد. عده‌ای از انگلیسیهای مقیم ایران بازار را به هیچ وجه دوست ندارند و از آن بدگویی می‌کنند، در حالی که مسافرانی که ممکن است فقط چند هفته در هر یک از نقاط ایران توقف نمایند آن را جذاب و جالب توجه یابند. به طور کلی، هم آنهایی که مقیم ایران هستند و هم مسافران در این باره متفق القولند که بازارهای شیراز از لحاظ معماری از سایر بازارهای ایران زیباتر است. در قسمت اعظم بازارهای ایران دکانهای جدیدی دیده می‌شود که مملو از اشیاء فلزی و ماشینی ارزان قیمت، ساخت کارخانه‌های چکسلواکی و روسیه است که جنس آنها پست و طرحشان نازیباست و مانند خوره، بازارهای ایران را می‌خورند. مسافر خارجی باید با سرعت از مقابل این قبیل دکانها عبور نماید.

با اینهمه، شما می‌توانید مشاهده کنید که چگونه نانوا قطعات بزرگی از خمیر را بر سقف دود زده تنور می‌چسباند؛ همان طور که پسربچه‌ای قطعه گلی را به دیوار می‌زند.

پس از دو دقیقه قطعات خمیر به صورت نان محلی از تنور خارج می‌شود. هر یک از قطعات نان به اندازه یک پیش‌بند و ضخامت آن به اندازه یک پان کیک[۶۰] است و این همان اندازه‌ای است که می‌توان به جای یک ورق کاغذ برای پیچیدن اجناسی که صبح از بازار خریده شده، مانند گوشت و سبزیجات و پنیر از آن استفاده کرد. در مجاورت دکان نانوایی رستوران محقری است که شما می‌توانید تهیه کردن کباب بره را تماشا کنید و رایحه مطبوع آن را استشمام نمایید؛ زیرا همان قدر که در بازار صداهای مختلف به گوش می‌رسد بوهای مختلف نیز به مشام می‌خورد. در مجاورت این دکان یا مطبخ کوچک، درویشی دیده می‌شود که با تبرزین و کشکول گدایی خود، و کلاه مخصوص، در آستانه مسجدی نشسته است. مردم موهوم‌پرست هزاران شیئی کوچک مانند تکه‌های پارچه و روبان و قفل به عنوان دخیل به در مسجد بسته‌اند. در همان نزدیکی، بازرگانی فرش فروش چند خرجین خوشرنگ و فریبنده و قالیهای شرابی رنگ را در گوشه و کنار به معرض نمایش گذاشته است. در دکانهای قنادی شیرینیهای فراوان و تازه را روی هم انباشته‌اند؛ این شیرینیهایی است که ابتدا در پاتیلهای بزرگ جوشانده و سپس با گلاب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۳

شیراز- بازار وکیل

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۵

معطر کرده و همین دیروز پخته‌اند. شیرینیهایی مانند گلوله‌های بلورین، مانند قطعاتی از سنگ یشم، مانند کثیر الاضلاعی از یاقوت، شیرینیهایی به درخشندگی الماسهای تاج خلیفه، شیرینیهایی نظیر آنچه حسن برای یاسمین در کوچه سعادت نزدیک چشمه دو کبوتر ساخت.[۶۱]

یک نامه‌نویس حرفه‌ای در حالی که روی یک قالیچه نماز که دو پا عرض و سه پا طول دارد نشسته و میزی به بلندی سه اینچ در جلو خود قرار داده حاضر است که نامه‌هایی به مضمون تهنیت مولود جدید یا تسلیت فقدان کسی، برای بیسوادان بنویسد.

در گوشه‌های اسرارآمیز دخمه‌ای تاریک که به حقیقت در شخص تولید رعب و وحشت می‌کند، شتری عظیم الجثه چشم بسته سنگهای آسیایی را، که روغن را از دانه جدا می‌کند، می‌گرداند. نور بسیار ضعیفی بر این گوشه دورافتاده و اسرارآمیز می‌تابد ولی آنقدر هست که غبار سبز، سفید یا زرد رنگی را بر کلیه اشیایی، که در آن دخمه هست، بیفکند و به این ترتیب شتر و شترسوار را یک رنگ و یک طرح سازد. از اینجا که گذشتیم بساط میوه‌فروش به چشم می‌خورد که مثل تخته رنگ نقاشی مملو از رنگهای اصلی است و در جلو آن بلبلی در قفس گردی که از نی ساخته شده دیده می‌شود این قفس را با پرهای رنگین و مهره‌های آبی زینت داده‌اند؛ بلبل غمگین در آرزوی گل سرخ و شاخسار، ماتم‌زده است.

هر گاه در گوشه و کنار سر بکشید قربانیان محزونتر و غمزده‌تر شاگردان مکتب دی کوین‌سی[۶۲] را مشاهده خواهید کرد. ولی برای بازیافتن نشاط و خوشدلی می‌توان به دکانهای سراجی با آن یراقها و منگوله‌های مخصوص قاطر و شتر یا به دکه پینه‌دوز با آن گیوه‌های سفیدش یا به کوزه‌گری که بر گل مرطوب مشت می‌زند یا فروشنده حنا و سرمه نظر انداخت. اینها با کالاهایی که بر روی پیشخوان دارند به انتظار مورخان نشسته‌اند تا راجع به آنها صدها کتاب دویست صفحه‌ای به رشته تحریر درآورند. در این محل، موضوع برای نگارش داستانهایی از زندگی مشرق زمین فراوان است. طرز زندگی مشرق زمین از دیرباز تاکنون تغییری نیافته. به عبارت دیگر، به همان اندازه که کره ماه از زمان حاجی بابا یا هارون الرشید با ماه امروزی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۶

تفاوت پیدا کرده زندگی کنونی مشرق زمین نیز با سابق، تفاوت یافته است.

با وجود این و با همه کیفیات و خصوصیات عالی که می‌توان در مردم بازاری سراغ کرد. یعنی مهمان‌نوازی، مهارت فنی، صبر و شکیبایی، هنر چانه‌زدن، زندگی اجتماعی، شوخی و ظرافت و از اینها گذشته زیبایی و آزادی محیط بازار. افسوس که امروز نمی‌توان کار خوب و نمونه‌های اصیل و عالی هنر ایران را در این محل مشاهده کرد. حتی در خانه‌های مردم ایران نیز چنین نمونه‌هایی یافت نمی‌شود.

ردایی که بر دوش استادکاران قدیم ایران افتاده بود ناگزیر ساییده و نخ‌نما شده است. در اصفهان بالای سردر بزرگ «میدان شاه»، در نزدیکی محلی که پدر حاجی بابا با قلم‌موی خود مشغول کار بود، عده‌ای که کارشان ساختن جلد کتاب است به کار اشتغال دارند. ولی به استثنای یکی دو مورد جلدهایی که توسط این اشخاص ساخته می‌شود از نوع درجه دوم و درجه سوم است. تهیه‌کنندگان آنها اغلب مردان جوانی هستند که دارای استعداد فنی شگفت‌آوری می‌باشند. در واقع، به همان اندازه که مغز کارفرمایان متجدد آنها از ذوق و استعداد تجارتی سرشار است این کارگران جوان از استعداد فنی برخوردار می‌باشند. در بازار جواهرسازان، عده‌ای جواهرساز به کار اشتغال دارند و از هر یک از وسایل زینت صدها نظیر آن می‌سازند.

یعنی مهارت آنها به همین اندازه است. در واقع، با استفاده از شهرت تاریخی اجداد خود کسب می‌کنند و نان می‌خورند. طرز کار نقره‌کاران نیز چنان است که اگر مشتری آنها را راهنمایی نکند، در تزیین کار خود به قدری افراط می‌کنند که مایه بیزاری می‌گردد. اما تفاوت یک کار آنها با کار دیگر از لحاظ طرح و نوع نظیر همان احساس را در شخص به وجود می‌آورد که یک پسربچه را وادار به افزودن یک تمبر پست جدید به مجموعه تمبرهای پیشین خود می‌کند.

عده دیگر به تهیه آلات و ادوات برنجی اشتغال دارند و سینی و ظروف مخصوص روی میز می‌سازند. این نوع کار تقلید کورکورانه‌ای است از گذشته با یک نوع سرعت ماشینی. طرحهای این سینیها و جعبه‌ها و آلات دیگر با چنان مهارتی تهیه شده و دوایر بزرگ و کوچک آن از لحاظ هندسی چنان عالی و پسندیده است که شخص میل دارد آنها را بیشتر از لحاظ ریاضی مورد ملاحظه قرار دهد تا از نظر صنعت و هنر ایران. صرف‌نظر از قالیها و قالیچه‌هایی که ایلات و عشایر می‌بافند؛ در حال حاضر، مسگران که ظروف آشپزخانه و ادوات مورد نیاز روزانه مردم را می‌سازد و کفاش و یراق‌ساز و کارگرانی که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۷

آلات و ادوات مورد احتیاج را با دست تهیه می‌کنند، صنعتگران و پیشه‌وران واقعی به شمار می‌روند.

برای مشاهده نمونه‌هایی از نفایس هنر ایران لازم نیست که به ایران سفر کنیم و مقداری از آنها را در مساجدی که بدان دسترسی نیست تماشا کنیم؛ چه، این قبیل اشیا را در قفسه‌های صاحبان مجموعه‌ها و موزه‌ها و دکانهای عتیقه‌فروشی کشورهای مغرب زمین آسانتر می‌توان یافت. به صراحت باید گفت که پیشه‌وران کنونی ایران برای اینکه خود را از حیث مهارت به پای پیشه‌وران گذشته برسانند باید راهی دراز طی کنند.

حتی کوزه‌گر مهارت خود را از دست داده. راه و رسم کهن دگرگون شده عصر «قوطی حلبی» و «سرعت» فرا رسیده است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۶۹

چهل ستون

اشاره

در اصفهان «تالار» یا «بارگاه سلطنتی» دیگری وجود دارد که حتی از «عالی‌قاپو» بزرگتر است. این تالار که در قسمت عقب، در باغهای قدیمی کاخ واقع شده «چهل ستون» نام دارد. سکویی که چهل ستون بر روی آن بنا شده فقط چند پا ارتفاع دارد در حالی که عالی‌قاپو بر روی طاق بزرگ دروازه بنا شده است. گرچه این تالار «چهل ستون» نامیده می‌شود، در حقیقت دارای بیست ستون است، عدد چهل نزد مشرق زمینها محبوبیت خاصی دارد. در ادبیات خاور نزدیک اغلب اصطلاحات از قبیل چهل روز، چهل دزد، چهل برج و چهل شب به کار برده می‌شود. ولی در مورد چهل ستون عدد چهل، از جمع بیست ستون ایوان و انعکاس آنها در آب استخری که در جلو ساختمان احداث شده، به وجود می‌آید. این خود نمونه زیبایی است از اینکه زبان فارسی فارغ از قید است. سقف ایوان نمونه جالبی از کار درودگران و بناهای آن دوره است. در ساختمان این بنا از درختهای بزرگ چنار استفاده شده و سقف آن را با تنه‌های کامل درخت، که با دقت فراوان برگزیده شده است، استوار گردانیده‌اند. وضع این تیرها هنوز بسیار خوب است و بسیار خوب حفظ شده‌اند. ساختمانهای اصفهان، در مقایسه با سایر ساختمانهای ایران، جدید به شمار می‌رود. بناهای زمان شاه عباس در سیصد سال قبل احداث گردیده. در حالی که خرابه‌های «تخت جمشید» متعلق به سه هزار سال پیش است. در مورد سقف ایوان چهل ستون کتیبه‌ها یا افریزها[۶۳] در فواصل بین ستونهای چوبی بزرگ دارای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۰

حفره‌های کوچکی است. در پشت ایوان، بارگاه سلطنتی و یک تالار پذیرایی وجود دارد.

این دو تالار دارای تزییناتی می‌باشد که بعضی از آنها بسیار خوب مانده و برخی دیگر در دست مرمت‌کنندگان لطمه دیده است. ولی هنوز این تزیینات و تزیینات پلکان «عالی‌قاپو» نمونه‌های اصیل این نوع تزیین در آن دوره به شمار می‌آید. در نقاشیهای ظریف و زیبای دیواری می‌توان البسه و آداب و سنن آن زمان را مشاهده کرد. در سقف تالار پذیرایی یک طرح مرکزی وجود دارد که قطعه دل‌انگیز و زیبایی از تذهیب ایرانی است. خطوط برجسته طلایی که یکدیگر را قطع کرده‌اند از حیث ظرافت شبیه تار عنکبوت است. این نوعی از تزیین است که ایرانیان در آن مهارت دارند.

تزیینات تصاویر چنان است که به اشکال می‌توان به تقدس شاه که پای پیاده به زیارت مشهد مقدس می‌رفت باور داشت. سبک دیگری از تزیین وجود دارد که شخص نمی‌تواند آن را نتیجه نفوذ و تأثیر یا پسند خاطر پادشاهی بداند که در زمینه طرح‌ریزی شهرها چنین صاحب‌نظر بوده است. این سبک تزیین، آیینه‌کاری است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در اینجا مشاهده کرد. هنوز در شهرهای مختلف در اغلب خانه‌های قدیمی‌ساز ثروتمندان ایرانی، نمونه‌هایی از این سبک تزیین دیده می‌شود. عده‌ای جلا و درخشندگی آن را می‌پسندند. آیینه‌کاری از قطعات شیشه‌های رنگی و تکه‌های کوچکی از آیینه تشکیل می‌شود. یک اتاق کامل را با این نوع تزیین زینت می‌دهند. حاشیه، تکه‌های در، کتیبه‌ها و حتی ستونها را آیینه‌کاری می‌کنند. ستونهای پیچ و خم‌دار یا حلقه‌ای شکل را با مهارت آیینه‌کاری می‌کنند. آیینه وسط دیوار ممکن است به بزرگی آیینه قفسه لباس باشد. حاشیه این آیینه با تکه‌های کوچکتری از شیشه زینت می‌شود و این قطعات رفته‌رفته به قدری کوچک می‌گردد که اندازه آنها به قدر یک پشت ناخن می‌رسد. طرحهای آیینه‌کاری شامل کلیه رنگهای طیفی است. هیچ کس نمی‌تواند مهارت و زبردستی را که در ساختن این قطعات منعکس‌کننده یا تنظیم طرحهای نامحدود و محاسبه ریاضی لمحات هفتگانه منشور را، که در آن به کار می‌رود، انکار کند. ولی در تاریخ معماری ناراحت‌کننده‌ترین سبک تزیینی به شمار می‌رود. می‌توان یک گام از این حد فراتر رفت و گفت که این سبک تزیین بی‌شباهت به طرحهای متحرک یا انوار تغییرکننده رنگی مانند اعلانات خیابانها نیست. در انگلستان مناسب‌ترین چیزی که می‌توان آیینه‌کاری را با آن مقایسه کرد گردونه‌های بازار مکاره دهات است. اینها در جای خود نشاط‌آور و با روح به نظر می‌رسد ولی اگر برای زینت اتاقهای خود از آن

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۱

اصفهان- نمای داخلی کاخهای سلطنتی شاه عباس

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۳

استفاده کنیم همان تأثیر را دربرخواهد داشت که از خواندن داستان گودال و آونگ[۶۴] اثر ادگار آلن پو[۶۵] احساس می‌کنیم. با این حال، عده‌ای آن را می‌پسندند.

لرد کرزن درباره چهل ستون می‌نویسد: «درخشندگی دیوارهای این تالار زیبا موجب شد که کرپورتر[۶۶] با بیان جذاب خود آن را این طور مورد ستایش قرار دهد: مصالح عالی زیاده از حد آن نه تنها انوار طلایی و بلورین یکدیگر را منعکس می‌نماید بلکه کلیه رنگهای مختلف باغ را منعکس می‌سازد آن سان که گویی تمام سطح آن از نقره صیقلی شده و از صدف مروارید تشکیل یافته است».

از نظر اروپاییان یک چنین اتاقی پس از توصیفی که از تزیینات آن شده است از انواع دیگر عیبجویی و انتقاد بی‌نیاز می‌باشد.

آیینه‌کاری هیچ شباهتی با آثار یک دوره با عظمت، که در آن قالیهای زیبا و بدیع به وجود آمده و مساجد آن با کاشیهایی همرنگ فیروزه تزیین شده و مینیاتورهایی که نبوغ سلسله صفویه را منعکس می‌کند و تاکنون بهتر از آن تهیه نشده، ندارد. باغهای کاخ بر اثر عدم مراقبت سرسبزی خود را از دست داده و فقط درختان و استخر باقی مانده است. استخر مزبور یکی از بزرگترین استخرهای ایران به شمار می‌آید و اطراف آن، که از قطعات بزرگ سنگ ساخته شده، اکنون محل آمد و رفت هزاران قورباغه پر سر و صداست.

پس از عبور از باغهای چهل ستون انسان تقریبا وارد «چهار باغ» می‌شود. این خیابان بزرگ هنوز به چهار ردیف درخت چنار خود، که به آن وقار و شکوه می‌دهد، مباهات می‌کند. این خیابان کم‌نظیر است و یکی از خیابانهای بزرگ جهان به شمار می‌رود. با در نظر گرفتن سایر شهرهای ایران، این خیابان و میدان شاه، خیابانها و میدانهای شهرهای دیگر این کشور را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای آنها حتی در پایتخت، یعنی تهران، نیز نمی‌توان رقیبی یافت. خیابان چهار باغ از نزدیکی چهل ستون محلی که حرم قدیمی در آن واقع شده بود شروع شده تا پل مشهور «اللّه وردی خان»[۶۷]، که به جلفا منتهی می‌شود، ادامه می‌یابد. در گذشته وسایط نقلیه‌ای که با اسب حرکت می‌کردند از خیابان وسط

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۴

عبور می‌کردند و خیابانهای دو طرف یکی به عبور مردان و دیگری برای عبور زنان اختصاص داشت. لکن سال گذشته مقررات جدیدی به مورد اجرا گذاشته شد و به زنان و مردان اجازه دادند که با هم از خیابان وسط عبور کنند و در ضمن حرکت وسایط نقلیه یک طرفه شد؛ یعنی خیابانهای دو طرف را به این منظور اختصاص دادند. باید به خاطر داشت که در چند سال اخیر به زنان اجازه داده شده که در خیابان در کنار شوهران خود راه بروند. از معبرهای دو طرف خیابان، نزدیک دیوارهای باغ، هنوز خوب نگهداری نمی‌شود و گاهگاه به بریدن درختها مبادرت می‌ورزند و در این کار فقط لزوم آنها را برای منظور و مقصودی که دارند در نظر می‌گیرند. مقامات مسئول برای پر کردن جای آنها و کاشتن درختهای جدید کوشش می‌کنند. بین درختها چهار نهر در طول خیابان در جریان است. اینها بقایای نهرهایی است که در گذشته کف آنها با کاشی پوشیده شده بود و امروز مورد استفاده مردانی است که به وسیله سطل خیابانها را آب‌پاشی می‌کنند.

مدرسه شاه حسین[۶۸]

«مدرسه شاه حسین» تقریبا در اواسط خیابان چهار باغ در سمت چپ خیابانی که به «پل اللّه وردی خان» منتهی می‌گردد واقع شده است. این بنا در سال ۱۷۱۰ م به عنوان یک صومعه یا مدرسه مخصوص ملاها و روحانیان ساخته شد و دارای یک صد و شصت حجره بود که طلاب تقریبا به حالت انزوا در آنها زندگی می‌کردند. حیاط این مدرسه با استخر بزرگ آن یکی از آثار بسیار زیبا است. در حالی که مناره‌ها و کتیبه آن مورد توجه مخصوص ایرانیان است. درهای آن از نقره است. شگفت آنکه افغانها آن را باقی گذاشته‌اند. این درها گرچه شگفت‌انگیز است، برجستگی تزییناتی که در آنها به کار رفته خیلی زیاد است و حواشی آن، که با طرحهای گل و بتونه زینت یافته، بیش از اندازه پر نقش و نگار و مطابق با واقع است. با اینهمه، یکی از آثار دیدنی شهر به شمار می‌رود و بهای آنها گرچه بیش از آنچه هست برآورد شده شاید وزن نقره‌ای که به کار رفته این ارزش را داشته باشد. در سمت راست این در، یک دکان میوه‌فروشی و یک نوع دکان قنادی است که طلبه‌های جوان و معمم پول جیبی مختصر خود را در آن خرج می‌کنند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۵

مدرسه شاه حسین واقع در «چهار باغ» اصفهان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۷

گوشه‌ای از زندگانی مذهبی ایرانیان را می‌توان در نزدیک استخر و حیاط پر درختی که آن را احاطه کرده مشاهده نمود. در حال حاضر، کاشیهای گنبد در دست تعمیر است. چوب بستهایی که برای تعمیر به کار می‌رود از ده تا پانزده سال قبل همچنان برپاست و کار تعمیر به طور متناوب با مسامحه و تعلل شرقی در طی این مدت انجام گرفته. ولی این طور به نظر می‌رسد که این بار قصد دارند آن را به پایان رسانند. باید گفت که روش کار گذاشتن کاشیهای پرنقش و نگار گنبد خیلی ماهرانه است. ابتدا قالب گچی از یک قسمت تهیه می‌نمایند و طرح را بر روی آن نقش می‌کنند سپس کاشیها را وارونه در قسمت مقعر قرار می‌دهند و به این ترتیب یک قسمت از طرح تشکیل می‌شود، هنگامی که به اندازه کافی این کار را ادامه دادند روی آن را با گچ می‌پوشانند و آنگاه اجزای یک قسمت بزرگ را به گنبد می‌برند و با قطعات مجاور جفت می‌کنند. متأسفانه محلی یافت نمی‌شود که از آنجا بتوان تابلویی از این ساختمان، که شامل در اصلی و گنبد هر دو باشد، تهیه کرد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۷۹

پلها، جویهای روان و نغمات

با اینکه ایران از حیث بزرگی یک پنجم کشور ایالات متحده امریکاست و در سطح زمین مساحتی را برابر با مجموع مساحت آلمان و ایتالیا و فرانسه اشغال کرده است رودخانه‌های آن انگشت‌شمار است و اغلب آنها در کویر فرو می‌رود و هرگز به دریا نمی‌رسد. در سراسر این فلات بزرگ رودخانه‌ای به عظمت میسی سیپی یا شکوه رن، به زیبایی لوار یا رود تاریخی فرات یافت نمی‌شود.

حتی زاینده‌رود که مردم اصفهان با شعف آن را رودی که هرگز نمی‌میرد[۶۹] نام نهاده‌اند چندان کوچک است که نقشه‌برداران به یک چشم برهم زدن آن را رسم می‌کنند. با اینهمه، شاید رودخانه مزبور مشهورترین رودخانه ایران باشد و در برانگیختن شاه عباس

به اینکه پایتخت خود را در ساحل آن بنا کند سهم بزرگی داشته است. اغلب رودخانه‌های ایران نمی‌دانند به کجا می‌روند و حتی از بستر خود نیز ظنین می‌باشند.

رکناباد رودخانه کوچکی که حافظ آن را از آب شاعرانه و نیم‌شفاف مملو گردانیده و در بیرون «دروازه قرآن» شیراز واقع شده فقط جوی کوچک بازیگوشی است که کودکان دبستانی برای جستن از روی آن با یکدیگر شرطبندی می‌کنند. در خود شهر شیراز، بستر رودخانه‌ای که در شهر جریان دارد خشک است و خرک‌چیها و بزچرانان از پل کوچک و دوست‌داشتنی آن به عنوان میان‌بر استفاده می‌کنند و حیواناتی را، که حفظ آنها به عهده آنان واگذار شده است، هنگام شب از زیر آن عبور می‌دهند و به طرف آغل

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۰

می‌برند. برحسب اتفاق انسان به جویبارهای بدون نام و بدون پلی می‌رسد که خدا می‌داند از کجا آمده و به کجا می‌روند. چه، محلی که این جویها در آنجا از نظر ناپدید می‌شوند مانند سرچشمه‌شان اسرارآمیز است. اغلب آنها از روی سنگهای جای پا، که شخصی در گذشته نامعلومی آنجا قرار داده و هنوز در آن محل باقیمانده، می‌گذرند.

امروز از این تخته سنگها برای همان مقصود اصلی و ابتدایی استفاده می‌شود. این پلها مانند غارهایی که نسخه بدل کنام شغالان و شیران است قدیمی و بدوی می‌باشند و با کلبه گلی فقیرترین ده‌نشینان امروز تفاوت زیادی ندارد و کوچکترین نشانه‌ای حاکی از اینکه در هوش غریزی و کوشش پیشه‌وران بدوی، پیشرفت و بهبود حاصل شده است مشاهده نمی‌شود.

در یزد خواست، یعنی شگفت‌انگیزترین شهری که در صحرا واقع شده، تنها پلی که این شهر جزیره مانند را به صحرای اصلی مربوط می‌سازد، از چند تیر به اضافه مقداری سنگ و گل ساخته شده، این پل ساختمان سست و لغزنده‌ای است که تنها تحمل دارد یک گاو و چند تن از سکنه شهر از آن بگذرند. با همان سهولت که کرجی‌بان می‌تواند مهار کرجی را بگسلد این پل را نیز می‌توان منهدم کرد و شهر را بر روی صخره مرتفع در وسط کویر بدون آب رها ساخت.

در آن سامان جویبار کوچکی است که نمی‌توان آن را ناگفته گذاشت. تقریبا در ۱۶۱ کیلومتری یزد رودخانه کوچکی به نام «شمش» وجود دارد که تا چند سال قبل شهرت داشت و محل ملاقات راهزنان بود. در این محل، زوار تشنه‌لب و مسافران خسته با قدردانی، از آب آن می‌آشامند و خستگی راه را از تن به در می‌کنند. عرض این رودخانه دو اینچ یعنی کمتر از یک وجب و طول آن ۵۰ یارد است. ولی هیچ یک از مسافران صحرا، رود مزبور را به واسطه عرض اندکش تحقیر نمی‌کنند بلکه در مقابل خیری که از آن بدانها می‌رسد برایش طلب برکت می‌کنند.

پل بازار در تبریز بر بستر رودخانه‌ای بنا شده است که در فصل بهار سیلاب خروشانی را به داخل شهر هدایت می‌کند. برای زلال نگاهداشتن این آب از خرک‌چیهایی که از کوهپایه‌هایی مجاور میوه و سبزیجات به شهر حمل می‌کردند هنگام ورود و خروج هیچ‌گونه مالیات و عوارضی دریافت نمی‌شد به شرطی که خرجینهای خود را از گل و لای و لجن، که در بستر رودخانه جمع شده بود، مملو کنند. در حدود یک سال قبل، تبریزیهای ترقی‌خواه به ساختن خیابان بزرگ جدیدی مبادرت ورزیدند ولی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۱

راه و رسم قدیمی خود یعنی پاکیزه نگاهداشتن بستر رودخانه را به طریق مذکور رها کردند و در نتیجه سال بعد سیل مصیبت‌باری به شهر حمله کرد و خانه‌های زیادی را خراب کرد و عده‌ای بر اثر آن به هلاکت رسیدند.

در سواحل دریای خزر فلات مرتفع با تنگ‌نظری مراقب رودخانه‌هاست و نمی‌گذارد از آب آنها بیش از اندکی به دریا بریزد. لکن رودخانه کارون و رودخانه‌هایی که به سوی خلیج فارس روانند هر یک داستان دیگری دارند.

رودخانه‌های ایران هر چند معدود است بسترهای رود بسیار است. بندرت اتفاق می‌افتد که در فلات ایران به نقطه‌ای سفر کنید بدون اینکه شکافها و بریدگیهایی در سطح آن مشاهده کنید. اینها بسترهای سنگی و شنی رودخانه‌هایی هستند که در اوایل بهار، هنگامی که آبها از قلل پربرف کوهها سرازیر می‌شود و اگر بلافاصله بسترهای قدیمی خود را پیدا نکنند، بسترهای جدیدی می‌سازند و مسیر خود را بدون احساس پشیمانی تغییر می‌دهند. تمام آنها نومیدانه شتابانند و این طور به نظر می‌رسد که از سرنوشت خویش بی‌اطلاعند. بقیه فصول سال از این بسترهای رودخانه به عنوان رد پا و جاده استفاده می‌شود ولی چون سیلها بی‌قرار و بی‌ثبات هستند در بعضی از قسمتها باید همیشه پلها را حفظ کرد. اغلب پلهای ایران ساختمانهایی قابل تحسین است. زاینده‌رود اصفهان دارای پنج پل است که مردم این شهر به آنها مباهات می‌کنند.

با مشاهده دو پل، از پلهای اصفهان، سیلی از خاطرات تمام پلهای بزرگی که شخص دیده و همچنین خاطره پلهای دیگری که طاقهای آنها مدت مدیدی است پایه‌های اصلی خود را از دست داده است در ذهن بیدار می‌شود؛ از قبیل آبراهه‌های بزرگی که به سان فاتحان در امپراتوری روم می‌خرامیدند. طاق دورافتاده پونت روتو[۷۰] که در رود تیبر[۷۱] بر پای ایستاده و مانند آخرین رومیان قدیم، که از نخستین مردم روم جدید[۷۲] دوری گرفته باشد، خود را از پل جدید کنار کشیده است. پل مشهور لندن که مایه افتخار بازرگانان آن شهر است و برای بهره‌مند شدن از امتیاز سکونت در یکی از خانه‌های چوبی که در مجاورت آن پراکنده شده است حاضر به پرداخت اجاره بیشتری بودند. ریالتو[۷۳] در ونیز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۲

با سه خیابان کوچک آن که از میان یک طاق بیرون جسته و مانند سنت کریستوفر[۷۴] دکانهای هلالی شکل را که اشیاء نادر و طرفه آن موجب خوشوقتی و سرور ثروتمندان بیکار دوره جمهوری بزرگ را فراهم می‌ساخت بر پای نگاهداشته است. یا پونت وچیو[۷۵] پل محبوب مردم فلورانس با آن مغازه‌های جواهرفروشی که مانند بارناکل (جانوری که به کشتی می‌چسبد) به یک طرف کشتی قدیمی چسبیده و نسل اندر نسل پیشه‌وران نوآموز را در خود جای داده است. شب هنگام که شخصی از روی پل اخیر الذکر می‌گذرد تصور می‌کند که صدای پای تمام افراد خانواده مدیچی[۷۶] و خود لئوناردو[۷۷] بزرگ را می‌شنود.

اما پلهای اصفهان پلهای سلطنتی است که از عوالم دیگر یعنی شهرهای اسرارآمیز، شاهان، سفرا، مردان مقتدر، شیخهایی که سوار بر شترهای بزرگ با آن تزیینات و زنگها به حج می‌رفتند و از شهر کربلا یا مکه بازمی‌گشتند خبر می‌دهد. چه، در اصفهان دو پل سراغ داریم که ساخته و پرداخته دو تن از استادان این فن است که چون از علم اشباع نشده بودند میزان اتکا و مقاومت آنها را چنان دقیق و استادانه حساب کرده‌اند که تناسب و زیبایی قدم پیش نهاده و بر صحیفه هنر ایشان صحه نهاده است. امروز این آثار مورد تحسین کلیه پل‌سازان و طراحان می‌باشد و جای خود را در میان زیباترین پلهای دنیا اشغال کرده است. مسافری که از شیراز به اصفهان می‌آید در نظر اول از این پلها الهام می‌گیرد و بلافاصله درمی‌یابد که کویرها و دشتهای بدویان را پشت سرگذاشته و قدم به دنیای متمدن نهاده است.

از این دو پل مشهور پلی که شهرت بیشتری دارد و نیز مورد استفاده است «پل اللّه وردی خان» می‌باشد که اصفهان را به کوی ارامنه، یعنی جلفا، متصل می‌سازد. این پل به فرمان شاه عباس توسط اللّه وردی خان سپهسالار مشهور او، که با زره و شمشیر می‌جنگید، ساخته شده است. پل دیگر که در حدود ۳۰۰ یارد دورتر واقع شده

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۳

منظره پل اله وردی خان واقع در چهار باغ اصفهان از یک ایوان مجاور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۵

«پل خواجو» نام دارد که معلوم نیست معمار آن چه کسی بوده است. هر دو پل مزبور را می‌توان سدهای قوسی شکل نامید که به افزایش آب زاینده‌رود برای آبیاری کمک می‌کند. همان طور که نوع دیگر سد هلالی شکل، یعنی پل قدیمی لندن به افزایش آب قسمت شرقی رودخانه تایمز به منظور کشتیرانی کمک می‌کند. پل اللّه وردی خان و پل خواجو هر یک دارای سه طبقه است که طبقه اول آنها همسطح آب می‌باشد و طبقه سوم مهتابی یا گردشگاهی است که بین دو طبقه دیگر واقع شده است. در هر یک از پلها یک جاده اصلی مرکزی وجود دارد که در دو طرف آنها سرپوشیده‌هایی احداث کرده‌اند. هر کدام از جاده‌ها به چند کلاه فرنگی و شاه‌نشین، مانند ردیف لژهای اپرا، منتهی می گردد که پنجره‌های آنها به رودخانه باز می‌شود. تعداد این اتاقهای کوچک، که به اندازه‌های مختلف در دو طرف پل اللّه وردی خان، یا آن طور که بعضی از اوقات نامیده می‌شود پل جلفا قرار گرفته است، هفتاد تا هشتاد است. تعداد کلاه فرنگیهای پل خواجو، که پایین رودخانه بنا شده، کمتر است ولی از حیث اندازه بزرگتر می‌باشد و نوع آنها قدری تفاوت دارد.

اغلب پلهای جدید در دوران ما فقط به صورت مسیر خط آهن یا وسیله آزمایش وسائط حمل و نقل درآمده است و مهمترین نکته‌ای که در ساختن پلها مورد توجه قرار می‌گیرد عبور از سمتی به سمت دیگر در حداقل مدت است. اما این دو پل اصفهان گویی شخص را دعوت به توقف می‌کنند. از هر یک از سرپوشیده‌های دو طرف آن می‌توان صد منظره مختلف و متنوع را تماشا کرد. از یک سو، آبشارهای کوچک و بزرگ نمایان است و از سوی دیگر استخرهای کم‌عمق، که ساحل شنی و پست آنها بعضی از اوقات دارای حاشیه‌ای است که مشتمل بر صدها نمونه رنگارنگ از پارچه‌هایی است که حکایت از مهارت و فنون نساجان و صباغان می‌کنند. گازران این پارچه‌ها را می‌آورند تا در کنار رود بشویند و در آفتاب خشک کنند. کار این پلها دور نگاهداشتن شخص از آب نیست، بلکه بر عکس، پلکان کوتاهی است که یک طبقه را به طبقه دیگر متصل می‌سازد و شما را به مهتابی بالا، در زیر نور خورشید و یا سایه خنک و مطبوع طبقه پایین دعوت می‌کند. در پایین، پل سرپوشیده دیگری به مرکز پایه‌های پل منتهی می‌شود که معبر مسقفی با سنگهای جای پا به آن راه دارد. این گذرگاه، در تمام طول پل، همسطح با آب زاینده‌رود کشیده شده است. این دو پل بسیار دلربا و دلفریبند. اشخاص خوشگذران در این مکان می‌توانستند با رضامندی خاطر به سر برند. هنگام عصر سرپوشیده‌ها مبدل به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۶

پنجره‌های سحرآمیز می‌شود. از هر یک از این پنجره‌های قوسی شکل، ترکیبی از اشکال جدید و مناظر و چشم‌اندازهای دیگری را می‌توان مشاهده کرد. در حالی که آبگیرهای کم‌عمق و ساکن به مثابه آیینه‌ای، آسمان ایران را منعکس می‌سازد:

«در حاشیه فیروزه‌ای رنگ غروب آفتاب‌ماه مانند کرجی مرواریدگون فرود می‌آید».

در عرض سیصد سال اخیر چه داستانهایی در این کلاه فرنگیها گفته شده! افسانه‌هایی که دارای رنگ مشرق زمین، خیال‌انگیز، و بوی خوش شربتهای شفاف دارچین بوده است.

می‌گویند که «سی و سه پل» پرشکوه‌ترین پلهای جهان است و از نظر اینکه در مدخل شهر قرار گرفته است برایش رقیبی نمی‌توان یافت. مسافر هنگام مشاهده این پل یقین حاصل می‌کند که بزودی وارد شهری بزرگ می‌شود. چنان که این تصور برای مسافرانی که به کانال بزرگ ونیز می‌رسند یا از دریای مرمره به استانبول قدم می‌نهند حاصل می‌شود. این پل از لحاظ اینکه در مدخل شهر واقع شده عینا مانند جسرهایی است که در برابر دروازه دژهای کهن قرار داشت. لرد کرزن در کتاب مشهور خود این نکته را خاطرنشان ساخته که مسافرت به ایران اگر فقط برای مشاهده «پل اللّه وردی خان» هم باشد ارزش دارد. اندکی در پایین رودخانه، پل کوچک دیگری وجود دارد که زمانی از آن به عنوان آبراهه استفاده می‌شود. عرض این پل به اندازه‌ای است که یک مرد با الاغش می‌تواند از روی آن عبور کند. نام این پل «جوبی» است. جوب[۷۸] یعنی نهر و نامی است که بر آبروهای کوچک، که آب را برای آبیاری به باغات و مزارع انتقال می‌دهند، اطلاق می‌شود. پل جوبی نهری بود که باغهای «هفت دست» را مشروب می‌کرد. «هفت دست» نام کاخ و باغی است که توسط شاه عباس دوم احداث گردید و «سعادت آباد» خوانده می‌شد. این کاخ حرم او بود و در ضمن از مأموران خارجی که به دربار اصفهان می‌آمدند در آنجا پذیرایی می‌کرد. شاه عباس دوم از «پل خواجو» بر رودخانه سد بسته بود و به این ترتیب بستر آن را، که در این محل عریض بود، به دریاچه‌ای مبدل کرده بود که محل تفریح او و زنهای حرمش بود.

چند تن از سیاحان، اخیرا از کاخ «هفت دست» ذکری به میان آورده‌اند، ولی اکنون

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۷

اصفهان- چهار سوق نقاشی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۸۹

بکلی از بین رفته است. یکی از ساختمانهای قدیمی این باغ را چند سال قبل برای ارضای هوس یکی از وزرای ظل السلطان، که می‌خواست در آن محل برای خود خانه جدیدی بنا کند، خراب کردند. در ایران هیچ چیز مانند عدم توجه به بناهای قدیم یا آثار تاریخی تأسف‌آور نیست. اغلب پادشاهان و فاتحان، ابنیه و آثار قدیم را هر چه بوده است خراب کردند. پس از فتح شهری، اولین اقدام آنان از بین بردن اغلب چیزهایی بود که باعث آبرو و اعتبار بود یا از زمانی حکایت می‌کرد که ممکن بود به نحوی از انحاء دوره خود آنها را تحت‌الشعاع قرار دهد. حتی در زندگی روزمره ایرانیان پسر، خانه پدری را با نظم و ترتیب حفظ نمی‌کند یا آن را مطبوعتر نمی‌سازد بلکه ترجیح می‌دهد بر اثر عدم توجه و مراقبت، بنای مزبور رو به ویرانی نهد و سپس در گوشه دیگر باغ خانه جدیدی بنا کند که معمولا داخل و خارجش از بنای قدیمی پست‌تر است.

در ایران، فقط از مساجد و ابنیه مقدس و پلها خوب نگاهداری می‌کنند. ولی به طور کلی این ابنیه نیز در بعضی از قسمتهای ایران کهنه و خراب است. در همه جا غیر از تهران خیابانهای قدیمی را مبدل به خیابانهای جدید می‌کنند. بسختی می‌توان از برخورد با دیوارهای فرو ریخته، ساختمانهای ترک‌خورده و مساجد و زیارتگاههایی که کاشیهای آن افتاده و یا مشاهده انبوه زباله در پشت یا داخل باغها و مناره‌های شکسته و عظمت و شکوه منهدم شده احتراز جست. با یکی دو مورد استثناء علامت و نشانه‌ای که حاکی از مراقبت و محافظت و تعمیر ابنیه باشد نمی‌توان مشاهده کرد.

پل خواجو، مانند پل جلفا، زمانی دو خیابان بزرگ را که شبیه چهار باغ بود به یکدیگر متصل می‌ساخته، ولی وضع کنونی آنها طوری است که هیچ‌گونه نشانه‌ای، که حاکی از عظمت گذشته آنها باشد، نمی‌توان یافت. اما هنوز آثاری باقی است که نشان می‌دهد آنها در ایجاد پایتخت سلطنتی سهمی داشته‌اند. آن قسمت از خیابان که در امتداد شهر قرار گرفته به بازار نقاشان که اکنون ویران شده است منتهی می‌گردید و به «میدان شاه» یعنی پشت «مسجد شاه» و روبروی سردر بازار اصفهان می‌رسید. انتهای دیگر پل به گورستان اصفهان منتهی می‌گردید. در این گورستان گورهای خوش طرحی یافت می‌شود که گنبد آنها با نمونه‌های خوبی از کاشی ایران پوشیده شده است. مرده‌شوی‌خانه، در آن نقطه شهر که رودخانه پایان می‌یابد و آب همیشه جریان دارد واقع گردیده است. در بازار شایع است که یک روز عصر عده‌ای از جوانان خودآرای ایرانی که ضمن گردش از این محل می‌گذشتند، همان‌طور که معمول این نوع مردان جوان است، شرط بستند که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۰

هیچ یک از آنان آن جسارت را ندارد که به درون مرده‌شوی‌خانه برود و شیئی از آنجا با خود بیاورد تا ثابت کند وی تا تخته سنگی که محل شستن اجساد است پیش رفته است.

یکی از آنها متعهد شد که این کار را انجام دهد و ادعا کرد که از این کار بیمی به دل راه نخواهد داد و گفت که تکه‌ای از کفن مردگان را با خود خواهد آورد. هنگامی که دوستانش در یکی از کلاه فرنگیهای پل، مشغول کشیدن سیگار بودند، وی به طرف مرده‌شوی‌خانه رفت مدتی گذشت و از او خبری نشد سرانجام دوستانش یقین حاصل کردند که وی آنها را فریب داده و از راه دیگری به خانه برگشته است و به این ترتیب با آنها مزاح کرده. ولی بامداد روز بعد جسد جوان را در کف مرده‌شوی‌خانه نزدیک در ورودی یافتند در حالی که تکه‌ای از کفن را در دست داشت و گوشه کتش پاره شده بود.

کت او به میخ کوچکی که در پایین نیمکت کوبیده شده بود گیر کرده بود. روی تخته سنگ هم جسدی دیده نمی‌شد ولی تصور می‌رود که بعد از به دست آوردن کفن از روی نیمکت، وی خیال کرده که دستی دراز شده و او را از رفتن بازداشته است و در دم از ترس جان سپرده است.

انتهای دیگر پل که در نزدیکی گورستان واقع شده از مزارع تریاک می‌گذرد و به صحرا یعنی طرف دیگر رودخانه می‌رسد. می‌توان به وسیله جاده متروکی از این طرف رودخانه عبور کرد. در گوشه‌ای از این زمین یک فرودگاه هواپیما، که با حسن نیت بنا شده، ولی برای فرود آمدن هواپیما مناسب نیست، احداث گردیده و در مجاورت آن نمونه جالبی از کبوترخانه را می‌توان مشاهده کرد. خرابی و فروریختگی خیانت کرده و آن را برای دانشجویان رشته معماری به حالت تجزیه باقی گذاشته است.

پل خواجو حتی اگر نظیر وضعی را که هم اکنون شرح داده شده داشته باشد باز هم رقیب پل جلفا محسوب می‌گردد. کلاه فرنگیهای کوچک آن قبل از ویران شدن بسیار دلگشا و باصفا بوده. زمانی بامهای مقوس و گنبددار آن با رنگها و نقاشیها و کتیبه‌های زیبا زینت یافته بود. اکنون این تزیینات خراب شده و کاشیهایی که از لحاظ صنعت درجه دوم محسوب می‌شود جایگزین آنها شده است. دلاوران عصر طلایی اصفهان در مهتابی بالای این پل قدم می‌زدند یا در طاقنماهای کوچک آن می‌نشستند. اکنون این پل فقط در مواقع عید نوروز است که وضع بهتری پیدا می‌کند. نوروز ایرانیان از یک لحاظ بر سال نو مردم مغرب زمین برتری دارد و آن این است که با فصل بهار و با اعتدال ربیعی مصادف می‌شود نه با زمستان. در این فصل ایران زیباتر از سایر فصول است و هر جا گلی بروید با

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۱

اصفهان- پل خواجو

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۳

صدای بلند فرا رسیدن بهار را نوید می‌دهد، حتی سقفهای گلی بازارها نیز در این کار شرکت می‌کنند. در اصفهان در فصل تابستان و پاییز طوفان ریگ، رسوباتی از خاک زراعتی و تخم گیاهان بر جای می‌گذارد و این تخمها تا فصل بهار در حال خواب هستند و با از بین رفتن برف یا باران یا هر دو، به سبزه لطیفی مبدل می‌شوند که هنگامی که از دور بدان بنگریم گویی شبنم سبز رنگی روی سقف بازار موج می‌زند. در این موقع، گردش در بین مزارع سرسبز بالای شهر بسیار مطبوع و لذت‌بخش است. ولی این زیبایی مانند سایر زیباییهای طبیعت در مشرق زمین چندان دوام ندارد. چه، آفتاب بزودی آنها را می‌سوزاند و در یک لحظه پژمرده می‌کند و از بین می‌برد.

در نزدیکی انتهای پل اللّه وردی خان در قسمتی که متصل به شهر اصفهان است باغ و خانه‌ای است که مسافرانی که به این شهر سفر کرده‌اند آن را خوب به خاطر دارند. هنگام غروب آفتاب در این باغ صداهایی از جانب زاینده‌رود به گوش می‌رسد و آواز بلبل برای گل سرخهای آن ناشناخته نیست. از ایوان ساختمان آن، که مشرف به «چهار باغ» است، کاروانهای شتر را که هر بامداد هنگام طلوع آفتاب وارد اصفهان می‌شوند می‌توان دید. در مدخل این ساختمان، میزبان خوش‌مشرب خانه، هنگام غروب آفتاب به عده زیادی از میهمانان خوش‌آمد گفته و در طلوع آفتاب آنها را بدرقه کرده و با این پذیرایی سخاوتمندانه نام نیک تجارتخانه قدیمی زیگلر[۷۹] را حفظ کرده است. در سالهای اخیر بندرت کتابی راجع به ایران نوشته شده که در آن به نمایندگان این تجارتخانه و مهربانیهایی که نسبت به مسافران نشان داده‌اند اشاره نشده باشد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۵

نوروز

جشن نوروزی یا استقبال از بهار، یکی از قدیمی‌ترین اعیاد ایرانیان است که مراسم آن پس از پایان زمستان و نزدیک شدن فصل تابستان انجام می‌گیرد. مسلمانان و زرتشتیان هر دو، نوروز را جشن می‌گیرند. می‌گویند به جای آوردن این مراسم از زمان جمشید بزرگ (سلیمان ایران) که هزاران سال قبل از طوفان نوح سلطنت می‌کرده، معمول بوده است.

جشن نوروزی دو هفته به طول می‌انجامد. در طی این مدت، دید و بازدیدهای خانوادگی انجام می‌گیرد و شیرینی و نقل در خانه‌های ایرانیان فراوان است. چه، مگر جمشید بزرگ نبود که به خواص نیشکر پی برد و دستور داد که از شیره آن قند تهیه کنند؟ می‌گویند جمشید هفتصد سال عمر کرد و تصور می‌کنند اگر بعضی از ضعفهایی، را که اغلب پادشاهان ایران از خود نشان داده‌اند، بروز نداده بود، سیصد سال دیگر می‌زیست. در ششصد و نود و نهمین سال زندگی، جمشید خود را چنان مقتدر می‌پنداشت که تصور کرد به مقام خدایی رسیده و مجسمه خویش را به اطراف و اکناف کشور فرستاد تا رعایایش او را عبادت کنند. درباره تاریخ زندگانی او داستانهای زیادی نقل کرده‌اند که باور کردن اغلب آنها از داستانی که ذکر آن رفت نیز مشکلتر است.

بنابراین جای تعجب نیست که کودکان ایرانی تا این اندازه به نوروز و متعلقات آن علاقه‌مند باشند. ایرانیان به این سنت قدیمی اعتقاد دارند که «هر کس در بامداد نوروز قبل از سخن گفتن، دهان خود را شیرین کند و بدن خود را به روغن بیالاید، در آن سال اتفاقات ناگوار برایش پیش نخواهد آمد». تقریبا همه مردم به حمام می‌روند و جامه نو در

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۶

بر می‌کنند. پسربچه‌ها در دهات پیراهن نو می‌پوشند ولی هنوز آن را در شلوار خود جای نمی‌دهند. پسر کوچکی در یکی از دهات نزدیک اصفهان بود که هر وقت مشاهده می‌کرد یک نفر اروپایی می‌آید فوری به گوشه‌ای می‌رفت و پیراهن خود را در شلوارش می‌کرد ولی همین که او دور می‌شد دوباره آن را بیرون می‌آورد. پیراهن بازاریها اغلب آنقدر بلند است که تا قوزک پاهایشان می‌رسد و به جامه خواب، که در دوره ویکتوریا معمول بوده، شباهت دارد. دختران خردسال در پیراهنهای خود، که اغلب آنها از رنگهای اصلی تشکیل یافته، خیلی با نشاط به نظر می‌آیند. آفتاب سوزان بزودی رنگ سبز پسته‌ای را به زمردی و فیروزه‌ای و رنگهای آبی و بنفش را به رنگ شبهای تیره و قرمز درخشان را به رنگ گل سرخ ایران مبدل می‌سازد.

هنگامی که مراسم بامداد نوروز پایان می‌یابد آن عده از مردم اصفهان که می‌توانند، با شتاب به سوی زاینده‌رود می‌روند تا بعدازظهر و عصر را در کنار رود بگذرانند. در این روز بخصوص از دو پل مقوس، «پل خواجو» محبوبیت بیشتری دارد و عده زیادی به آنجا می‌روند. در اغلب موارد حتی به کره‌خرها یک روز مرخصی می‌دهند و به آنها اجازه می‌دهند که در تفریح و گردش در هوای آزاد شرکت کنند. ممکن است در این روز چندین خرمهره دیگر به مهره‌های پیشین که بر گردن دارد اضافه کنند تا از چشم بد مصون ماند و یک یا دو ردیف حاشیه به پالان او بیفزایند. این پالانها بسیار بزرگ می‌باشند و قدری به زین اسبهایی که زنان در سیرک سوار آنها می‌شوند شباهت دارد.

هنگامی که کره‌خر را بدین‌سان آراستند یک قالیچه، که ترکه خانوادگی است، بر روی پالان قرار می‌دهند و مادر خانواده که زن چاقی است بر آن سوار می‌شود. پس از اینکه او نقاب و چادر خود را مرتب کرد همسرش کودک را به او می‌دهد و آنگاه دو کودک دیگر را در پشت او می‌نشانند. با اینکه این کودکان هیچ چیزی را نمی‌توانند ببینند ولی خیلی خوشحال هستند. پدر و پسرهای خانواده در حالی که یکی از آنها سماوری را در بغل می‌گیرد پیاده به دنبال الاغ حرکت می‌کنند.

اگر هنگام رسیدن به پل، کلیه غرفه‌ها اشغال شده باشد اهمیتی نمی‌دهند. همین قدر که می‌توانند رودخانه را ببینند راضی هستند و برایشان تفاوت نمی‌کند که در چه محلی بنشینند. هرگاه مکان سایه‌داری پیدا نکنند الاغ را طوری قرار می‌دهند که سایه او بر روی قالیچه بیفتد. و چون بعدازظهر است و بتدریج بر طول سایه‌ها افزوده می‌شود این ترتیب بسیار مناسب است. (هنگام ظهر این کار اشکال بیشتری دارد چه خورشید در آسمان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۷

بالاـ آمده و در زیر بدن الاغ فقط آنقدر جا هست که خرک‌چی می‌تواند بعدازظهر آنجا به خواب رود). آنگاه متوجه سماور می‌شوند و کوچکترین پسر خانواده را می‌فرستند تا قطعه‌ای زغال مشتعل به بزرگی یک گردو، از خانواده‌ای که توانگر به نظر می‌رسد، به وام بستاند. در این موقع همه خوشحالند. جویبارهایی که به وسیله بندهای کمانی سیل‌گیر پل وارد رودخانه می‌شوند اعلام می‌کنند که در کوهستان زد و خوردی بین برف و آفتاب روی داده و آنها به پیروزی آفتاب تبسم می‌کنند.

تفریحات بعدازظهر ساده و عاری از گناه است. نگاه کردن به ابرهای بهاری که بر حسب اتفاق ظاهر می‌شوند و خندیدن به گردابهای فراوان رودخانه و به آب انداختن اولین شکوفه‌های بهاری قسمتی از این تفریحات را تشکیل می‌دهد. هنگامی که یکی از پسربچه‌ها با یک میمون کوچک مقدس یا آن طور که ایرانیان آن را نام نهاده‌اند «خر خاکی» باز می‌گردد شعف و هیجان آنها به منتها درجه می‌رسد. چه، معتقدند که این حیوان که فقط در این موقع سال ظاهر می‌شود خوش‌یمن است و پیک نیکبختی سال نو می‌باشد. همین قدردانی و استفاده از ایام فراغت در مشرق زمین است که آنها را قادر می‌سازد که با هیچ و پوچ منتهای شادی و لذت را حاصل کنند، و از این حیث، امتیاز عجیبی بر مغرب زمینیها دارند. در این جشن نوروزی بخصوص که وصف کردیم تنها یک نقص، گردش و تفریح کامل و لذت‌بخش آن خانواده را بر هم زد. یاسمن دختر پانزده ساله و آهو چشم از روی بی‌احتیاطی و با جسارت و بی‌شرمی اجازه داد که نسیم ملایم زاینده‌رود گوشه چادر او را عقب بزند و مژگان سیاه چشم او را به یک تن فرنگی رهگذر بنمایاند. این موضوع که شلوار کوچک سیاه وی که به سبک معمول در تهران در ناحیه قوزک و زانوا آن را کش انداخته بودند کاملا نمایان بود هیچ اهمیتی نداشت.

کلاه فرنگیهای پل در غروب آفتاب روز عید به لژهای تئاتر، هنگام اجرای یک نمایشنامه بزرگ شباهت دارد. با این تفاوت که هر یک از این کلاه فرنگیها برای خود نمایش جداگانه‌ای دارد. در این اتاقهای هلالی شکل، مردان جوان درباره زنهای آینده خود، که زیباییهای آنها در پشت نقابهای ضخیم و چادر پنهان است، می‌اندیشند. چه فقط در شب عروسی است که پدر و مادر به شوهر اجازه می‌دهند تا همسر خود را برای اولین بار ببیند و سلیقه پدر و مادر خود را بستاید. در بعضی از موارد داماد از حیرت، شاخ در می‌آورد. این روزها بین پیرمردهای ریش حنایی بازار افسانه‌های عجیبی شایع است و می‌گویند که پسرهایی که به مدرسه می‌روند و در کلاسهای بالا تحصیل می‌کنند

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۸

مانند سابق مطیع و حرف‌شنو نیستند. در مدرسه‌ها باشگاههایی تشکیل داده‌اند و اعضای این جمعیتهای مخفی سوگند یاد کرده‌اند که قبل از دیدن زن خود، او را به همسری قبول نکنند. پیرمردان در حالی که انگشتان خود را در میان ریشهای مسی رنگ خود فرو می‌برند سر را تکان می‌دهند و متحیرند که کار دنیا به کجا خواهد کشید.

در نوروز شب زود فرا می‌رسد و ته سیگارهای مشتعل و سرخی آتش قلیان، کلاه فرنگیها را به غارهای اسرارآمیز مبدل می‌کند. در این موقع همه به نقال گوش فرا می‌دهند. باید داستان «رستم و سهراب» و رخش را برای پسران جوان نقل کرد، چه ایرانیان هرگز از شنیدن داستان قهرمانان افسانه‌ای خود ملول نمی‌شوند.

اکنون موقع تماشا کردن ستاره‌ها و شنیدن موسیقی است. صدای موسیقی در تاریکی اتاقهای قوسی شکل مانند صدای «خارج» پسر بچه‌ای است در دسته سرودخوانانی که مشغول تمرین هستند. صدا اوج می‌گیرد اما آهنگ چندان فرق نمی‌کند یک نوع «دلی دلی کردنی» است که فوق‌العاده مورد پسند ایرانیان است. این موسیقی به دلایلی از جویهای روان الهام می‌گیرد. شاید نغمه‌ای است که در ستایش پربهاترین هدایای طبیعت به ایران، یعنی آب، سروده می‌شود. دلی دلی کردن ایرانی، چون نام بهتری برای آن نمی‌توان یافت، دارای هیچ یک از خصوصیات کوهستانی سویس یعنی سلامت و بشاشت و خوشی و نشاط نیست و هیچ یک از آثار اکسلسیور[۸۰] را دارا نمی‌باشد بلکه صدای آن شبیه آواز روح گمشده آوازخوانی است که در معابر کوهستانی سرگردان است و قدرت از دست رفته خود را برای ساختن آهنگهای موسیقی جست و جو می‌کند. این طور به نظر می‌رسد که هوای صحرایی ایران، آهنگ را آن طوری که ما می‌شناسیم خاموش کرده است. در بیابان با نظم و ترتیب راه رفتن یعنی در یک قطار یا ردیف راه نوردیدن (شترها فقط هنگامی با هم راه می‌روند که اتفاق سوئی رخ دهد.) و ساربانان با قطار پایان‌ناپذیر شترها نغمه مضاعف صد زنگ شتر را با تک‌خوانی یکنواخت خود همراه می‌سازند. در درون هر یک از این زنگها زنگ کوچک دیگری است که برای زنگ بزرگتر عمل زبانه را انجام می‌دهد. زنگ کوچکتر یک «اکتاو» بالاترست و اختلاف بین دو «گام» موجب می‌شود که با نیروی تصور هشت پرده دیگر را تکمیل نماییم. شتربانان زنگی را که زبانه آهن داشته باشد پست می‌شمرند و این یکی از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۹۹

دلایلی است که آمد و رفت کاروانهای بزرگ شتر را این قدر پرشکوه و پرصدا می‌سازد.

هنگامی که برای نخستین بار این صدای دلنگ و دلنگ از «چهار باغ» نزدیک زاینده‌رود شنیده شود بخصوص اگر بدر باشد تا حدی هیجان‌آور و تا حدی بیم‌انگیزست. ولی این نمایش شبانه پس از چندی برای مردم مغرب زمین یکنواخت و ملال‌آور می‌گردد. در حالی که برای ایرانیان همیشه زیباست.

گرچه ایران کم و بیش در میان مصر و چین، یعنی مراکز موسیقی باستانی جهان، قرار گرفته آثاری از آلات موسیقی نظیر آنها که بر روی پاپیروسهای مصری بیرون معبد نیل یا بر سنگ مرمرهای یونان یا دیوارهای نقاشی شده پمپئی، می‌توان دید، یافت نمی‌شود. در مجسمه‌های «تخت جمشید» با عظمت، و حجاریهای «بیستون» یا غارهای مقوس «طاق بستان» هیچ نوع آلات موسیقی نمی‌توان دید. حتی زنگ شتر، که صدای آن در سراسر فلات به گوش می‌رسد، از معابد چینی سرچشمه گرفته. چه، چینیها بودند که برای اولین بار به ساختن زنگ مبادرت ورزیدند. شاید محبوبیت زنگ در نزد شتربانان که طبقه خوبی را تشکیل می‌دهند بیشتر به واسطه نفرت و یا ترس از جن می‌باشد تا علاقه به موسیقی. چه، کاروانهای ایرانی داستانهایی مبنی بر تأثیر زنگ در دور کردن اژدها از چین با خود آوردند، همچنانکه جرنگ جرنگ شیشه‌هایی که عشاق ایرانی در باغها به صدا در می‌آوردند نغمه‌ای نیست که نتیجه الهامات هنری موسیقی‌دانان ایرانی باشد بلکه نغمه‌ای است که از همان کشور چین به ایران آمده است.

هر گاه ساکنان کشور گل و بلبل دوستدار گل باشند، آن وقت علاقه و توجهشان نسبت به تصانیف و آوازهایی که با شور و حرارت دوست می‌دارند بیشتر می‌شود. مردها از غروب آفتاب تا نیمه‌شب در کریاسهای پلها می‌نشینند و به این صدای عجیب و غیرطبیعی «دلینگ و دلینگ» گوش فرا می‌دهند. این نوعی از موسیقی است که اغلب مردم مغرب زمین از شنیدن آن لذت نمی‌برند و به نظر آنها هم‌آهنگی نغمات شیرین محسوب نمی‌شود. عجیب است که مغرب زمینیها مجموعه آهنگهایی را که مدت چندین قرن بدین‌سان مورد علاقه ایرانیان بوده معیوب و ناقص می‌دانند. شاید روزی یکی از نوابغ مغرب زمین بتواند زیبایی کشف نشده‌ای در عمق کاوش نشده آواز ایرانی بیابد. همان گونه که طرفداران جاز ادعا می‌کنند چیزی وصف‌ناشدنی در قلب سیاه پوست بدوی یافته‌اند که به روزهای ماقبل تمدن بر می‌گردد.

از پنج پل اصفهان دو پل دیگر، زاینده‌رود را در بر می‌گیرد. یکی در بالا که بعد از «سی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۰

و سه پل» قرار گرفته و دیگری در جنوب «پل خواجو» واقع شده است. این پل دوم بر اثر عدم مراقبت خراب و ویران شده؛ به طوری که هنگام شب عبور از آن خطرناک می‌باشد.

در روز شتر و الاغ و اشخاص پیاده می‌توانند با احتیاط از آن بگذرند. در مرکز جاده، مقابل دروازه قدیمی، حفره بزرگی است که از آنجا می‌توان دید آیا در زیر پل آب موجود است یا نه. بدون اینکه مجبور باشید برای این منظور به اطراف پل بروید. شترها با نظری تحقیرآمیز به این حفره می‌نگرند. این منظره بر مغز و افکار یک پل‌ساز غربی چنان فشار می‌آورد که ممکن است با انداختن خود در آن حفره انتحار نماید. از طرف دیگر اگر وجدان یا روحی برای او باقی مانده باشد تنها برای مشاهده عبور کاروان شتر از روی آن هم شده به تجدید ساختمان آن قسمت مبادرت می‌ورزد. این پل قدیمی نوعی از پلهای جنگی و یا دروازه‌های مستحکم دوران قبل از اختراع بمب است که ساختمان و حفظ پلها تنها جنبه شاعرانه نداشت. طاقهای پل مزبور مانند آب رودی که از زیر آنها می‌گذرد نااستوار و بی‌تناسب است. اکنون تعداد این قبیل پلها در دنیا زیاد نیست؛ گرچه هنوز معدودی از این ساختمانهای قرون وسطا در اروپا وجود دارد. در انگلستان نمونه زیبایی از چنین برج و باروی دروازه را می‌توان دید و این همان پل مونو[۸۱] واقع در مان‌موث[۸۲] است که آنقدر خوشبخت بوده که دست زمان و چرخهای ترقی، لطمه چندانی به وی وارد نیاورده است.

در استحکامات سد قدیمی این پل که موسوم به «پل شهرستان» است چیزی که حاکی از مقاومت آن در روزگار گذشته باشد نمی‌توان مشاهده کرد، ولی هنوز خیلی جالب توجه است. امروز در این محل یک چاپخانه کثیف و بدترین نوع خوابگاه، که متکدیان آن را اشغال کرده‌اند، دیده می‌شود. قصبه شهرستان که در دوران عظمت اصفهان زمانی محل سکونت اغنیا بوده است اکنون قصبه‌ای است که اثری از بهداشت در آن نیست و خانه‌های آن را کلبه‌های گلی تشکیل می‌دهند. در فاصله کمی از این پل زاینده‌رود در ضمن یکی از تغییرات متعدد خود استخر زیبایی تشکیل داده که اروپاییان مقیم اصفهان برای شنا به آنجا می‌آیند. بستر این قسمت از رودخانه شنی است و در نزدیکی این استخر جاده‌ای که تا به آنجا تقریبا به موازات رودخانه کشیده شده است منشعب می‌شود و به نایین و یزد و کرمان منتهی می‌گردد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۱

اصفهان- پل شهرستان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۳

روزی که تصویر قلمی «پل شهرستان» تهیه شد هوا بسیار گرم بود. تهیه مقدمات مسافرت به یزد و کرمان سبب گردید که این کار در ماه اوت. که در جلگه ماه بسیار گرمی است، انجام بگیرد. در این موقع سال، در اطراف پل حتی یک برگ سبز، که سایه‌افکن باشد، وجود ندارد. بنابراین، قالیچه‌ای را بر روی چند تیر انداخته و از کلیه فنون و مهارت پاسداری پیشاهنگی استفاده کردم تا سایه‌ای فراهم شد. ولی حتی لشگری از پیشاهنگان قادر نبودند که گرمای فوق‌العاده هوا را تخفیف دهند. با اینکه کلاه آفتاب گردان بر سر داشتم و زیر سایبان قالیچه بودم، گرما همچنان تحمل‌ناپذیر بود و همه این وسایل حکم بخاری برقی را داشت. عرق مانند جوی در جریان بود ناچار لباسها را بجز یک شلوار کوتاه نخی در آوردم. هجوم مگس و پشه و ریزش قطرات عرق بر روی کاغذ مانع کار می‌شد. سرانجام طبیعت پیروز گشت و تابلو پاره شد. چاره‌ای نبود جز اینکه صبر کنم تا هوا قدری خنکتر شود. چه، پل مذکور تنها نمونه‌ای از پلهای جنگی قدیم بود که در این مسافرت می‌توانستم آن را مشاهده نمایم. یک ساعت قبل از غروب آفتاب از طرف دیگر پل کار را از نو آغاز کردم. مگسها هر چند دقیقه یک بار ما را غافلگیر می‌کردند و وارد نزدیکترین طاق‌نمای خنک می‌شدند. بازگشت به هوای گرم خارج خود را به آتش افکندن به قصد آزمودن بود. چه، سنگها و صخره‌های بستر رودخانه گرمای روز ماه اوت را در خود جذب کرده بودند. هوا بتدریج رو به خنکی گذاشت و بازگشت دهقانان از مزارع نشان می‌داد که آفتاب در شرف غروب کردن است که بعد از آن تاریکی بسرعت همه جا را فرا می‌گیرد.

سرهنگ استوارت[۸۳]، که پنجاه سال قبل با لباس مبدل به ایران مسافرت کرد و در تاریخ نهم اکتبر ۱۸۸۰ م از نزدیکی این محل یعنی بین شهرستان و نایین گذشته است، درباره این محل چنین می‌نویسد: «هنگام عبور از دشت خشک و لم‌یزرع، گرما طاقت‌فرسا بود. در هندوستان که آفتاب سوزانی دارد به من می‌گفتند که تحمل زیادی دارم ولی گرمای این محل از گرمای هندوستان بمراتب بیشتر بود؛ به طوری که مجبور شدم حوله مرطوبی بر سر خود بگذارم، چه کلاه ایرانی من به قدر کافی سرم را حفظ نمی‌کرد». کلنل استوارت در حدود هفده سال در ارتش هند خدمت کرده است و اظهارات وی راجع به گرمای این محل مربوط به ماه اکتبر است نه ماه اوت.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۴

منظور از ذکر این مطالب عذر و بهانه نبود، بلکه توصیف وضع هوای ایران بود. ولی نباید تصور کرد که همیشه حال بدین منوال است. در ماه دسامبر در شمال این کشور در ارتفاعات تبریز یا همدان باید از هر لباسی دو دست در بر کرد و دو پوستین پوشید تا بتوان سرما را تحمل کرد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۵

ملخ

چنین به نظر می‌رسد که ناحیه متروک واقع بین دو پل محل مناسبی برای توقف پیش‌قراولان دسته‌های ملخ است. شاید به این منظور، که تصمیم بگیرند که آیا باغهای اصفهان را تاراج کنند، یا به طرف شمال به پرواز درآیند. در ضمن آشنایی بیشتر با آن حشره گرسنه، عقیده شخص راجع به آن تغییر می‌کند. نخستین منظره انبوهی از بالهای براق و درخشان ملخها که در پرتو نور آفتاب می‌درخشند منظره‌ای بس زیبا دارد. برق بال ملخها بالای سطح این گروه چنان در آفتاب موج می‌زند که گویی باد بر گندمزار می‌وزد.

دانشمند طبیعی‌دان با میکرسکوپ خود هر یک از آنها را زیبا می‌بیند. در مغرب زمین چیزی شبیه به آن وجود ندارد مگر اینکه کسی بتواند منظره پرواز میلیونها بالون کوچک را که بازیچه کودکان است، با بالهای ابریشمی و به رنگ مغز پسته‌ای کمرنگ در نظر مجسم کند که بر یک شهر عظیم فرود می‌آیند. هنگامی که نزدیک می‌رسند خش‌خش عجیب بالهای آنها شنیده می‌شود. این صدا بی‌شباهت به صدای لاستیک هزاران تیر و کمان کودکان نیست؛ یا اگر بتوان در ذهن تصور کرد بهترست بگوییم که صدای بال ملخها به صدای ریزش میلیونها برگ در جنگل می‌ماند که به وسیله میکروفون شنیده شود. در این حال شخص تا اندازه‌ای می‌تواند احساس کند که صدای پرواز دسته‌های ملخ چگونه است. هنگامی که آنها در دشت مأوا می‌گزینند و مانند لشکر انبوهی از اجسام نرم نیم شفاف به رنگ زرد پریده آرام‌آرام به جلو می‌روند وحشتناک به نظر می‌رسند. هنگامی که شخص در ضمن پرواز آنها سوار درشکه است و چند تای آنها بدن نرم خود را به صورت انسان می‌مالند بسیار نفرت‌انگیز هستند. در این گونه مواقع اشاره‌ای به سنگ

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۶

زیبای «عین الشمس»[۸۴] نمی‌شود. نشستن در میان آنها در صحرا و کوشش برای تمرکز حواس به کاری که شخص انجام می‌دهد دشوارتر است تا نشستن بر بالای برج خاموشان هنگامی که کرکسها در اطراف مشغول پرواز هستند. هنگام بازگشت به وسیله درشکه، اسبها و چرخها قدری به جانب انتهای صف این آفت متمایل می‌شود. وقتی که مقداری از آنها به این گونه پایمال شدند، صفوف عقب بلافاصله به سوی آنها حمله‌ور می‌شوند، البته نه برای کمک به همراهان خود بلکه برای خوردن آنها. طی پنج سال اخیر برای غلبه بر این آفت مخرب در فلسطین کوشش جدی به عمل آمد و هیئتی، که اغلب آنها یهودی بودند، برای بحث و مذاکره در این زمینه مأموریت یافتند. در شیراز ممکن است پسر کوچکی را مشاهده کنید که یکی از این حیوانات را تعقیب می‌کند، همان طور که درصدد تعقیب پروانه‌ای بر می‌آید و هنگامی که به گرفتن آن موفق شد، سر و پاهای او را جدا می‌کند سپس یا آن را مانند میگو می‌خورد یا به خانه می‌برد و به پدرش هدیه می‌کند. وقتی به خاطر آوریم که یاگو[۸۵] در نمایشنامه شکسپیر موسوم به اتللو می‌گوید:

«غذایی که برای من اکنون مانند ملخ لذیذ است». شاید این امر شگفت‌انگیز به نظر نرسد.

بهترین توصیف از آفت ملخ را در خلال صفحات تورات می‌توان یافت. خاطره یوئیل از هجوم ملخ به باغ او نمونه واقعی از اشتهای این حیوان است که به نظم در آمده:

«شرابهای مرا ضایع کرد و پوست درختان انجیر مرا کند و آنها را کاملا عریان ساخت.

شاخه‌های آنها همه سفید شده‌اند». در سال ۱۹۱۵ م هنگام حمله دسته‌های ملخ به اورشلیم شرح کامل این واقعه را برای گروهی از مردم عرب خواندند. شیخ قبیله پس از شنیدن آن گفت که این شرحی که از ملخ در یک روزنامه فرنگی درج شده بسیار دقیق و صحیح و از این نظر حیرت‌انگیز است. سپس گفت به خاطر دارد که نوزده سال قبل طوفان دسته‌های ملخ را از روی اریحا[۸۶] به سوی دریا راند و آنها مانند جزیره‌هایی در دریای میت روی هم انباشته شدند.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید که از نظر ملخ یک قانون برای اغنیا و قانون دیگری برای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۷

فقرا وجود دارد. باغ شخصی توانگر بیش از مزرعه مرد رعیت مورد احترام این حیوان واقع نمی‌شود و ملخها تا این هر دو را برهنه و عریان نسازند دست‌بردار نیستند. در سال ۱۸۶۸ در نزدیکی بیت اللحم ۱۰۰۰۰۰ درخت زیتون در عرض یک روز عریان شد و فقط تنه‌های آنها بر جای ماند. ملخهای ماده صدها تخم از خود به جای می‌گذارند و پرواز می‌کنند. می‌گویند تنها راه حل این مسئله از بین بردن این تخمهاست. ولی تا مردم مشرق زمین به یک چنین اقدامات منظم و مرتبی دست بزنند خیلی مانده است. ایرانیان تنها کاری که در این گونه مواقع می‌کنند به صدا درآوردن سینیها و داد و قال راه انداختن و آتش افروختن است، به این امید که بقیه کار را «اللّه» انجام دهد و دسته‌های ملخ را از باغ آنها به باغ دیگری بفرستد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۰۹

کبوترخانه‌های اصفهان

یکی از برجسته‌ترین و شگفت‌انگیزترین چیزها، در حول و حوش اصفهان برجهای گرد و بلندی است که قسمت فوقانی آنها دارای طرحهای زیبا و دل‌انگیزی می‌باشد. اینها شبیه برجهای گرد قصور قرون وسطا در انگلستان است. با این تفاوت که در بالای آنها اغلب دو یا سه برج یا مناره مشابه دیده می‌شود که به ترتیب هر یک از دیگری کوچکتر می‌گردد تا هنگامی که اندازه مرتفع‌ترین آنها به ۶۰ یا ۷۰ پا می‌رسد. در نظر اول، این تصور برای شخص پیش می‌آید که اینها دژهای قدیمی هستند. ولی هنگامی که از نزدیک به بررسی آنها می‌پردازیم بطلان این نظریه ثابت می‌شود. خربزه‌های عالی اصفهان مشهور است و این کبوترخانه‌ها برای نگاهداری کبوتران به منظور استفاده از کود حیوانی ساخته شده است. در زمان شاه عباس پرورش‌دهندگان خربزه‌های مرغوب برای این کار متحمل مخارج زیادی می‌شدند.

داخل این برجها مرکب از حجره‌های کوچکی است که کبوتران آشیانه‌های خود را در آنجا می‌سازند و در حدود پنج تا شش هزار حجره در این برجها موجود است که در هر یک از آنها یک جفت کبوتر جفت‌گیری می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند. این برجها اکنون مورد استفاده نیست و ویران شده است. ولی در عین حال ارزش این را دارد که از لحاظ معماری مورد ملاحظه و معاینه واقع شود. بعضی از آنها طوری ویران شده است که قسمتی از تمام ساختمان برج را می‌توان مشاهده کرد و دانست که معماران آنها تا چه اندازه برای صرفه‌جویی از زمین، استادی و مهارت به خرج داده‌اند. در مرکز ساختمان دو دیوار یکدیگر را به شکل زاویه قائمه قطع کرده و یک صلیب تشکیل

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۰

داده‌اند. هر دو دیوار مزبور و همچنین قسمت داخلی دیوارهای خارج دارای حجره است. از هر اینچ زمین استفاده شده؛ به طوری که این قسمت از برج عینا شبیه سطح کندوی زنبور عسل است. در این برج، که در نیمه ارتفاع آن واقع شده، فقط سالی یک بار باز می‌شده و آن هم برای خارج کردن کود بوده است. در غیر این موقع، آن را مانند خود برج با آجر پوشانیده روی آن گچ می‌مالیدند. طرز آجرکاری پیشامدگی لبه بام و مناره‌ها که سالم مانده است خیلی مزین است و در ساختن آنها تنها مفید بودن را مورد توجه قرار نداده‌اند. بعضی از این آجرها را مانند ردیف دندان و برخی دیگر را طوری ترتیب داده‌اند که مثلثی شکل درآمده است. دریچه‌هایی که در بالا به عنوان مدخل تعبیه شده و همچنین محل خروج کبوترها، شبیه طرح شطرنجی است.

قبل از اقدام به ساختن این برجها، کبوترها آشیانه‌های خود را در قناتها می‌ساختند ولی شغالها و روباهها برای سیر کردن شکم خود به آسانی به این محل دسترسی پیدا می‌کردند و از این جهت اصفهانیان مقتصد تصمیم گرفتند که برای آنها خانه‌های محفوظی بسازند تا اینکه کبوترها پس از جمع کردن دانه در مزارع، به این خانه‌ها بازگردند. هنگام مسافرت شاردن به ایران در حدود سه هزار کبوترخانه در خارج شهر اصفهان بوده که در بعضی از آنها ۱۴ ۰۰۰ کبوتر لانه کرده بودند. برای درک این نکته که اصفهانیها مالک عده زیادی از آنها بودند محاسبه ریاضی دشواری ضرورت ندارد.

اکنون اصفهان پایتخت نیست و میزان تقاضا برای خربزه‌های مرغوب چندان نمی‌باشد و در نتیجه کبوترخانه‌ها رو به ویرانی گذاشته است.

لکن خربزه اصفهان هنوز شهرت فراوان دارد. یک خربزه بزرگ از نوع زرد آن خیلی سنگین است و بعضی از اوقات وزن آن به بیش از ۷۰ پوند می‌رسد. گرچه نوع کوچکتر آن که «گرمک» نامیده می‌شود از خربزه‌های انگلستان خیلی بهتر است و انواع متعدد دارد که همه خوش طعم و لذیذ می‌باشد ولی خوردن آن زیاد متداول نیست و با بهای بسیار نازل می‌توان آن را خرید. هندوانه بر سه نوع است قرمز و زرد و سفید که وزن آنها از ۳ تا ۲۸ پوند در تغییر است و پوست آن هم بین سبز خیلی کمرنگ تا سبز پررنگ، همرنگ سروهای ایتالیا است. این هندوانه‌ها زینت‌بخش دکانهای میوه‌فروشی است و نوع کوچکتر آنها را مانند پنیر هلندی بر روی اسکله ادام[۸۷] روی هم انباشته می‌کنند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۱

در خانه‌های ایرانیان اصیل هنگام چای عصر، خربزه از انواع مختلف آماده است. این خربزه‌ها را می‌برند و جلو میهمانها می‌گذارند ولی میهمان حتما نباید تمام آن را بخورد.

خدمتکاران ایرانی همیشه برای خوردن خربزه آماده هستند. با اینکه بعضی از انواع خربزه‌های ایران واقعا عالی است، هر گاه مسافران خود را به خوردن غذاهای عجیب عادت نداده باشند باید در خوردن آنها مانند آشامیدن آب جانب احتیاط را رعایت کنند.

هر قدر یک خربزه در یک روز گرم هنگام مسافرت در صحرا در نظر مسافر خنک و مطبوع جلوه‌گر شود باید بداند که با خوردن آن به یک اسهال شدید مبتلا خواهد شد.

در اصفهان غیر از میوه‌های معمولی از قبیل انگور و انار و هلو و شلیل و زردآلو و گوجه و گلابی و گیلاس و خیار (که از نظر ایرانیان میوه محسوب می‌شود) نوعی خوراکی لذیذ دیگر هست که می‌توان آن را با بهای نازلی خریداری کرد. در ساحل زاینده‌رود در گودالهایی که جلفا را احاطه کرده مارچوبه وحشی فراوان است. این مارچوبه از مارچوبه‌هایی که در مغرب زمین می‌روید باریکتر و سبزتر است و چون ایرانیان به خوردن آن علاقه زیادی ندارند خیلی ارزان می‌باشد. در فصل مارچوبه اروپاییان روزی دو بار از آن صرف می‌کنند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۳

جلفا

جلفا دوتاست: یکی در شمال، نزدیک رودخانه ارس واقع شده که مرز بین روسیه شوروی و ایران به شمار می‌رود. هنگامی که مردم تبریز، در ایالت آذربایجان از جلفا سخن می‌گویند مقصودشان همین جلفاست. در این شهر شمالی بود که در گذشته، مسافران قبل از دریافت اجازه برای عبور از رودخانه و ورود به ایران مدتی در انتظار اجرای مقررات گمرکی و گذرنامه، بیهوده وقت می‌گذرانیدند. از طرف دیگر وقتی مردم دیگر نقاط ایران راجع به جلفا گفت‌وگو می‌کنند مقصودشان شهر دیگری است که در ساحل زاینده‌رود، درست مقابل ساحل اصفهان، واقع شده است. نه تنها شهر ثانی نام خود را از شهر اول اقتباس کرده است بلکه در حدود سیصد سال قبل شاه عباس کبیر جمعیتی مرکب از چندین هزار خانواده ارمنی را که روی هم رفته ۵ ۰۰۰ تن بودند از این شهر، که در روسیه شوروی واقع شده، به اصفهان انتقال داد. ولی از این مهاجرت، یا چنانکه امروز می‌توانیم بنامیم انتقال اجباری دو هدف مورد نظر بود: یکی آوردن یک عده پیشه‌ور ماهر و استاد در میان گروهی از مردم خوشگذران و تن‌آسان پایتخت و دیگر محروم گردانیدن ترکها از یک مستعمره ارمنی‌نشین، چه آذوقه ترکها هر گاه تمام می‌شد لشکر به آن ناحیه می‌کشیدند.

شاه عباس دوراندیش، اتباع جدید خود را زیر نظر خویش، یعنی در حومه پایتخت، محلی که در تاریخ قدیم جابا[۸۸] یا جی[۸۹] نامیده می‌شد مستقر ساخت. در این محل نزدیک

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۴

کوه صفه که چشم‌انداز آن را شهر و دره تشکیل می‌داد، آنها را تشویق کرد که برای خود تشکیلاتی بدهند، و به آنها اجازه داد که برای خود کدخدایی تعیین کنند و شهر خود را «جلفا» بنامند. او مقداری پول بدون ربح، به آنها به وام داد و آنها را از اسارت معاف داشت. با این طرز رفتار، که ناشی از آزادیخواهی و وسعت‌نظر بود، این شهر روز به روز آبادتر شد و جمعیت آن فزونی یافت. در سال ۱۶۲۷ که شاردن از جلفا دیدن کرد دریافت که جمعیت آن به ۳۰ ۰۰۰ تن رسیده است و مشاهده کرد که چندین کلیسا در آنجا ساخته شده و دیری تأسیس گردیده است که در آن ۳۰ تن از زنان بیوه و دختران بینوا که همه چهره‌هایی زشت و بدشکل داشتند به سر می‌بردند.

لکن پس از مرگ شاه عباس ورق آبادی و کامیابی شهر برگشت و ساکنان آن بزودی دریافتند که وارثان تخت و تاج، بر خلاف شاه عباس، نسبت به این شهر با نظری مهربان نمی‌نگرند. به جای حمایت و پشتیبانی اذیت و آزار برنامه روز شد و سرانجام نسبت به آنها طوری بدرفتاری و سختگیری شد که تعداد ساکنان آن در اندک مدتی تقلیل یافت.

در آن موقع آنها شکار و قربانی مردم اصفهان و قبایلی محسوب می‌شدند که گاه‌گاه از کوهستان بر آنها وارد می‌شدند و در نظر مردم شهر اصفهان چنان حقیر بودند که اگر یک نفر اصفهانی یک تن ارمنی را به قتل می‌رسانید کافی بود که قاتل در مقابل جنایتی که مرتکب شده است یک بار غله به عنوان خونبها به خانواده داغدیده بپردازد. از آن به بعد، همه چیز بر خلاف میل آنان انجام گرفت، سختگیری نسبت به آنها در سال ۱۷۴۷، یعنی موقعی که نادر شاه آنها را به یاری افغانان در محاصره پایتخت متهم ساخت، به منتها درجه رسید. گرچه این اتهام ناروا بود مجازاتی که درباره این ناحیه ارمنی‌نشین اجرا گردید چنان وحشیانه بود که عده زیادی از آنها داوطلبانه جلای وطن کردند و به گرجستان و بغداد و هندوستان رفتند و اغلب آنها هرگز بازنگشتند. هنگامی که موریه یکصد و اندی سال قبل، به این شهر مسافرت کرد (وی در سال ۱۸۱۵ همزمان با جنگ واترلو ایران را ترک گفت) عده ساکنان آن از ۳۰ ۰۰۰ هزار به ۳۰۰ یا ۴۰۰ تن تقلیل یافته بود.

در عرض سی یا چهل سال اخیر که بیش از ادوار گذشته برای آنها قابل تحمل بوده است، جمعیت جلفا بار دیگر زیاد شد و به ۲ یا ۳ هزار تن رسیده است. ارامنه از موقعی که به یاد دارند همیشه وضع ایجاب می‌کرده که خود آنها مراقبت و مواظبت خویش را عهده‌دار شوند و شهر را در مقابل دزدان و وقایع ناگوار حفظ و حراست نمایند. شب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۵

هنگام نگهبانان به دسته‌های هفت نفری تقسیم می‌شدند و در شهر به راه می‌افتادند. به منظور تسهیل حرکت نگهبانان در خیابانهای تنگ، شهر را نیز به هفت بخش تقسیم کرده بودند. هنگامی که نگهبانان با دسته‌ای از دزدان مصادف می‌شدند این فریاد در شهر به گوش می‌رسید: «بیدار باشید». این جمله علامتی بود که به پدران و پسرهای بزرگتر می‌فهمانید که باید مسلح شوند و با شتاب خود را به محل صدور اخطار برسانند. امروز صلح بر جلفا حکمفرماست، گرچه نمی‌توانیم کلمه آبادی را هم به این عبارت بیفزاییم، دیگر از تهاجم و ظلمهای گذشته خبری نیست.

جلفا مملو از آثار و یادگارهای متنوع گذشته است. خیابانهای جلفا، مانند خیابانهای کرمان، پرپیچ و خم و دارای دو راهیهای پیچاپیچ است. این نوع کوچه‌ها در مقابل حملات قبایل، که هر چند گاه یک بار جلفا را صحنه تاخت و تاز خود قرار می‌دادند، مانعی محسوب می‌گردید. در بعضی از خانه‌ها درهای ورودی نیز به قدری کوتاه است که برای دخول یا باید سر را خم کرد یا زانوها را. چون بعضی از افراد قبایل خوش نداشتند از اسبهای خود به زیر آیند این ترتیب معماری حرکت مهاجمان را دشوارتر می‌ساخت. در جلفا و اصفهان در بعضی از منازل و باغها فوق‌العاده شایان توجه است.

لولای این درها را تخته سنگی وزین، که آن را بر روی محوری به حال موازنه نگاهداشته است، تشکیل می‌دهد. تقریبا در تمام این درها سوراخی تعبیه شده که ساکنان خانه می‌توانند ببینند که میهمان ایشان دوست است یا دشمنی خطرناک. این عمل غالبا صاحبخانه را از کوشش پرحرارت برای باز کردن در بی‌نیاز می‌ساخت.

این شهر به داشتن کلیسایی بزرگ، که تحت حمایت شاه عباس بنا شده، مباهات می‌کند. قلمرو اسقف بزرگ، که سمت پیشوایی این کلیسا را بر عهده دارد، تا هندوستان ادامه می‌یابد. این ساختمان دارای تزییناتی نیز هست و داخل آن با نقاشیهایی به سبک نقاشیهای کلیساهای اروپا زینت یافته. می‌گویند این تزیینات توسط مسافری از اهالی فلورانس تهیه شده است. موضوع این تابلوهای مایه افسردگی و تأثر است، ولی نقاش از روی سادگی و به طرزی مضحک سرنوشت دوزخیان را مجسم کرده. جوشانیدن در روغن و چرخ شکنجه و اشکلک[۹۰] و کلیه روشهای تابع ساختن جسم به روح به وسیله

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۶

ترسیم بدن انسان نقاشی شده است. با در نظر گرفتن این موضوع که نمایش پیکر انسان در مذهب اسلام ممنوع است، نمونه کارهای این نقاشی بر دیوارهای کلیسای جلفا بی‌شک موجب اضطراب و حیرت مردم اصفهان شده است.

امثالی که ذکر آنها در کتاب مقدس آمده و همچنین معجزات منسوب به قدیسین عیسوی در کلیسای جلفا قابل احساس است. چنانکه مثل مربوط به تیر (تیر چوبی که در ساختمان عمارت به کار می‌رود) و خس (خس و خاشاک) این درس را برای هر کس حتی توماس شکاک[۹۱] واضح و آشکار می‌سازد. اختلاف این دو قطعه شیئی محرک که دیدگان دو شخص بخصوصی را آزرده می‌سازد بخوبی تشریح و توصیف شده است.

برای نمایاندن مردی که تیر در چشم دارد قطعه چوبی که لااقل به اندازه بازوی اوست در چشمش جای داده‌اند. با وجود این چنین به نظر می‌رسد که این موضوع به هیچ وجه با کوشش برای خارج ساختن خسی به اندازه یک چوب کبریت از چشم برادرش دخالتی ندارد. چنانکه یک چنین تابلویی را که در آن موارد بحث و جدل دینی به این وضوح نقاشی شده در نزد اشخاصی قرار دهیم که دور هم می‌نشینند و از سیاست بحث می‌کنند به نتیجه خوبی خواهیم رسید؛ زیرا برای آنها درس عبرتی خواهد بود.[۹۲]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر ؛ متن ؛ ص۱۱۶

ضی از خانه‌ها و باغهای جلفا مطبوع و دلپسند است. چه، اروپاییهایی که به اصفهان می‌آمدند مجبور بودند در اینجا زندگی کنند. مرکز هیئت مبلغان کلیسای انگلستان، که بعدا به اصفهان انتقال یافت، در جلفا بود. مسیحیان و ارامنه هنگام روز حق ورود به شهر اصفهان را داشتند، ولی هنگام غروب مجبور بودند که به جلفا بروند و در پشت دروازه‌های مقفل بزرگ شهر در امان باشند. حتی کنسول انگلیسی، که دفتر کارش در اصفهان بود، از این امر اطاعت می‌کرد. در طی سی سال اخیر کلیه این رسوم تغییر یافته است و تمام ملیتها می‌توانند در شهر اصفهان به خواب روند و از خواب برخیزند. لکن دروازه‌های شهر هنوز باقی است و شاید ارامنه چنین احساس می‌کنند که هنوز باید به درها و لولاها متکی باشند.

در بیرون دروازه شهر خیابان کوچکی است که نهر کوچکی در وسط آن جریان دارد و دارای درختان زیبایی می‌باشد که تا اندازه‌ای منظره یکی از دهکده‌های هلند را در نظر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۷

مجسم می‌سازد. ولی خانه‌های جلفا مانند خانه‌های اصفهان از گل و کاه و خشت ساخته شده در حالی که در هلند برای این کار از گل پخته و عمل آمده استفاده می‌شود. همچنین برای یک لحظه هم نباید تصور کرد که بانوان خانه‌دار جلفا، با اینکه شهرت دارند از زنان کدبانوی ایرانی خیلی پاکیزه‌ترند، مانند خواهران هلندی خود که در دهکده‌های کوچک ساحل زوئیدرزی[۹۳] به سر می‌برند با کمک همسایگان به شستن خیابانها مبادرت می‌ورزند.

راجع به شهر جلفا قضاوتهای گوناگون شده است. داخل شهر از حیث منظره بی‌شباهت به دهکده‌های هلند نیست ولی از لحاظ رایحه‌ای که به مشام می‌خورد هیچ‌گونه وجه تشابهی بین جلفا و دهکده‌های کشور مزبور وجود ندارد. چهل سال قبل کرزن[۹۴] خیابانهای جلفا را چنین توصیف کرد: «خیابانهای تنگ که یک ردیف درخت سپیدار یا بید هرس کرده در دو طرف آن دیده می‌شود. این خیابانها که کمی عریضتر از جاده معمولی است با فاضلابهای روباز متعدد مشبک شده» ولی این موضوع اکنون درباره سایر شهرهای ایران بیش از جلفا صدق می‌کند.

در شهر جلفا از لحاظ معماری تغییرات زیادی به عمل نیامده. تازه‌جویی آن را از این امر می‌توان استنباط کرد که عبور وسائط نقلیه به طرز یک طرفه از سه یا چهار قرن پیش تا به حال در این شهر معمول بوده. به طوری که عرض اغلب خیابانها چنان است که وسائط نقلیه باید تک‌تک از آن عبور کند. معمولا ـ وسیله نقلیه ضعیف‌تر به طرف دیوار می‌رود و برای چند دقیقه به آن تکیه می‌کند و یا به حکم عقل میهمان‌نوازی جلو خان هلالی شکلی را، که شاید برای همین منظور تعبیه کرده باشند، می‌پذیرد. بعضی از درها فقط به منزله حفره‌هایی می‌باشند که در دیوارهای گلی احداث کرده‌اند و برخی دیگر که بزرگتر به نظر می‌رسند تا وقتی که باز نشده‌اند به بیننده نوید می‌دهند که راه دخول و خروج کاخهایی می‌باشند. باید اذعان داشت که درهای باغها و خانه‌های ایران از لحاظ معماری واقعا زیباست. وقتی به این حقیقت پی بردیم که اغلب آنها از خشت ساخته شده است و معمولا روی آنها را با گل و کاه اندود کرده‌اند به این نتیجه می‌رسیم که استادی و مهارت سازندگان آن در خور هرگونه تحسین و ستایش است. ایرانیان در گچکاری و گچبری مهارت فراوان دارند و بی‌دلیل هم نیست. چه، صدها سال است که گل و کاه و گچ

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۸

تنها مصالح ساختمانی آنها به شمار می‌رود. بر روی اغلب دیوارهای خیابانهای جلفا و اصفهان درهایی قرار دارد که جا دارد بر روی ساختمانهای زیباتری گشوده شود.

در اغلب شهرهای خاور نزدیک و خاورمیانه بر اثر تماس بیشتر با افکار و نظریات مغرب زمین، زندگی چنان به صورت نمونه درآمده که اکنون جامه‌های محلی و البسه غریب را همه جا نمی‌توان مشاهده کرد. ممکن است فرمان شاه کنونی درباره جامه‌های ایرانی به این امر کمک بیشتری کرده باشد. در جلفا چون مردان اتباع، ایرانی به شمار می‌روند مجبورند کلاه پهلوی بر سر بگذارند. آنها بر اثر تماس بیشتر با انگلیسیها و کار کردن در ادارات انگلیسی جلفا و هندوستان، هم اکنون البسه اروپایی در بر می‌کنند. زنان جوان جلفایی نیز مانند خواهران مغرب‌زمینی خود بتدریج بنده و برده لباس پوشیدن به طرز متداول در پاریس می‌شوند. با اینکه آنها در دهکده‌ای زندگی می‌کنند که برای رسیدن به آن باید از معابر مرتفع و فلاتهای عریضی عبور کرد، مدتی بیش از اوقات فراغت جنس لطیف جلفایی صرف انتخاب رنگ جوراب و بلندی پاشنه و بلندی لباس می‌شود.

جامه ملی آنها را، که زنان سالخورده در بر می‌کنند، مخصوصا در روزهای تعطیل و در جشنهای عروسی یا تشییع جنازه هنوز می‌توان دید. در این قبیل روزها پیرزنان به بهترین وجهی خود را می‌آرایند و بهترین جامه خود را در بر می‌کنند. جامه رویی آنها از پارچه ارغوانی و یا کشمیری است که با خز حاشیه‌دوزی شده و دارای تکمه‌های نقره و کمر نقره‌ای است. عده انگشتری و گردن‌بند و دستبندهای آنها، که بر طبق رسوم سایر ملل از طلا ساخته شده، به نسبت وضع مالی همسرانشان تغییر می‌کند. آرایش موی این زنان بیش از هر چیز قابل توجه است. بلندی مویی که بدین‌گونه آرایش می‌شود بعضی اوقات به یک پا می‌رسد که اطراف آن را با دستمال می‌پوشانند. ولی این گونه پوشاک سر، عجیب‌ترین پوشاک آنها به شمار نمی‌رود. چه شگفت‌انگیزترین و جالب‌توجه‌ترین چیز پارچه کتانی است که چندین مرتبه دور دهان و زیر چانه و بعضی از اوقات بر انتهای بینی می‌پیچند. این رسم آن طور که درباره جامه اغلب مردان و زنان ایرانی صدق می‌کند دلیل محبت زنان یا حسادت سفیهانه شوهران نیست، بلکه پوشیدن دهان بدین‌گونه از زمانی رسم شد که معمول و مطبوع بود که زن در حضور آقا و سرور خویش و همچنین در محضر مادر شوهر و پدر شوهر و بزرگتران خود سکوت اختیار کند. در خیابان این رسم عملی به نظر می‌آید. در داخل خانه نیز اجازه دارند که برای غذا خوردن آن را قدری

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۱۹

پایین بکشند. در دهکده‌ای مانند جلفا، که صولت آفتاب تابستان آن مشهور است، این تصور برای شخص پیش می‌آید که رسم معمول در قرون وسطا که زنان روسپی را بر کرسی مخصوصی می‌بستند و در آب می‌افکندند و غرق می‌کردند شامل حال زنانی که دهان خود را بدین‌گونه می‌بستند نمی‌گردید.

ولی چنین به نظر می‌رسد که این پوزه‌بند کتانی در نشاط زنان ارامنی تأثیری ندارد.

آنها به حرف زدن پشت سر این و آن عادت دارند. هنگامی که با زحمت و کوشش فراوان به بافتن جورابهایی از نیمه پا به بالا، که به وسیله پنج میل انجام می‌گیرد، اشتغال دارند درباره لقمه‌های لذیذ، یا اتفاقات شایان توجه روز، به گفت‌وگو می‌پردازند. میزان جوراب‌بافی در جلفا به اندازه‌ای زیاد است که شخص تصور می‌کند ملاک ثروت آنها را تعداد این جورابها تشکیل می‌دهد نه میزان طلا و نقره و دامهایشان. ساختن و انبار کردن این جورابها باید آنها را مانند کرم پیله به خود مشغول سازد.

ارامنه اصفهان آن اشتهاری را که به عنوان یک ملت پیشه‌ور در زمان شاه عباس زیب و زیور خود ساخته بودند اکنون از دست داده‌اند. امروز مردان جوان بر طبق معمول از انتقاد مردان سالخورده که می‌گویند دستهای جوانان مهارت سابق را ندارد و صاحبان این دستها تنبل شده‌اند، رنج می‌برند. محققا عده‌ای در جلفا هستند که گرفتار کار و کوشش طاقت‌فرسا نیستند و ممکن است این نکته تا حدی مقرون به حقیقت باشد. از قدیم در جلفا این لطیفه بر سر زبانهاست که هرگاه از عده‌ای از ارامنه جلفا بپرسید که شغل شما چیست پاسخ می‌دهند: «خویشاوندان ما در بمبئی هستند». این انتقاد شاید ناروا باشد و اگر از ایرانیان کسی چنین لطیفه‌ای بگوید مثال: «روباه دستش به انگور نمی‌رسید، می‌گفت ترش است»؛ درباره‌اش صدق می‌کند. ارامنه مدارس خوبی دارند و پسران خود را به کالج اصفهان، که تحت نظر مبلغان انگلیسی اداره می‌شود، می‌فرستند و سپس اغلب آنها برای تکمیل تحصیلات به کالجهای هندوستان می‌روند. در گذشته بعضی از این دانشجویان مقامهای مهمی به دست می‌آوردند و آنقدر ثروتمند می‌شدند که در جلفا مدارسی وقف می‌کردند و به مؤسسات خیریه متعدد این شهر کمکهایی می‌کردند یکی از ارامنه اهمیت و اعتبار قابل توجهی کسب کرد و به عنوان سفیر ایران در لندن منصوب گردید.[۹۵]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۰

هنوز به معدودی از آداب و رسوم ارامنه قدیم در جلفا بر می‌خوریم. جشنهای عروسی رسومی پیچیده و طولانی و خسته‌کننده شده است. در مراسم تشییع اموات زنان رنگ پریده و گریان با جامه‌های ملی خود شدت تأثر خویش را با مویه‌ها و ناله‌های گوش‌خراشی نشان می‌دهند. رسم کوچکی بین آنها شایع است که ذکر آن بی‌مورد نیست. پس از مراسم دفن، گیاهان خوشبویی در بالای گور جمع می‌کنند و آنها را آتش می‌زنند. این آتش که نشان‌دهنده علامت بخصوصی است می‌سوزد و بوی خوشی را پخش می‌کند و آنگاه شعله‌های آن به خاموشی می‌گراید و ستون لرزانی از دود متصاعد می‌گردد. شیونهای غم‌انگیز، هوای آرام و

ساکن عصر را مختل می‌سازد و مراسم مزبور بدین نحو پایان می‌یابد. گورستان جلفا در خارج شهر در دامنه کوه صفه، که چشم‌انداز آن را دره اصفهان تشکیل می‌دهد، واقع گردیده. در میان بیابانی پرسنگ، خارج از دیوارهای قدیمی و ویران شهر اصفهان، نسلهای ارامنه که از بدو تأسیس کوچ‌نشین جلفا به دست شاه عباس دره مزبور را اشغال کرده‌اند، آرمیده‌اند. اینجا در یکی از نقاط متروک قطعات بزرگی از سنگ، که بعضی از آنها به عمد توسط مردان متعصب خرد شده، صدها گور فراموش شده را پوشانیده است. در بین آنها اسامی مردان فرانسوی و هلندی و آلمانی و سویسی و انگلیسی که زندگی خطرناک روزهای ماجراجویی و پهلوانی را دوست داشتند دیده می‌شود. نامهایی که با مشاهده آنها نیروی تصور به جنبش در می‌آید و طپش دل هر اروپایی میهن‌پرست را بیشتر می‌کند. یکی از این نامها که بر حسب اتفاق انتخاب شده موجب می‌شود که در آنجا انگلستان را به خود بسیار نزدیک احساس کنیم:

ادوارد پجت[96] ۱۷۰۲

کالج ترینیتی کمبریج[97]

خواندن چنین نامی مایه حیرت و عبرت می‌گردد. درین گورستان به اسامی اشخاصی بر می‌خوریم که یا در راه خود به مقصد کمپانی هند شرقی و یا پس از انجام دادن مأموریت خویش برای شرکت مزبور جان سپرده‌اند. قطعات سنگهای بزرگ و خشن با کتیبه‌های ساده‌ای در بالای آنها، قبور مردانی را که در اینجا آرمیده‌اند می‌پوشاند.

بعضی از این سنگ نبشته‌ها حاکی از عوالم انسانی است که بر روی سنگ نقش

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۱

گردیده. آنها در نوع خود بی‌نظیرند. چه سنگتراشان ایرانی یا ارمنی از محلی که از آنجا دستور می‌گرفتند، یعنی انگلستان، بیش از سه هزار و دویست کیلومتر دور بودند. علاوه بر این به زبان انگلیسی نیز آشنایی نداشتند. بدون شک خویشاوندان مسافر سرانجام از سرنوشت غم‌انگیز وی آگاهی می‌یافتند و ترتیبی می‌دادند که برای مشخص گردانیدن گور وی، کسی سنگی بر روی آن نصب نماید. شخص از طرز قلم‌زدن سنگ به وضوح در می‌یابد که بعضی از آنها کلمه به کلمه از طرحهایی که برای کارگران فرستاده شده و شاید پدر و مادر متوفا آن را تنظیم کرده بوده‌اند نسخه‌برداری شده است.

در این نقطه آرامگاهی است که تقریبا کلیه اشخاصی که به ایران سفر کرده‌اند آن را زیارت کرده و نسبت به آن ادای احترام کرده‌اند. این گوری است که با سایر گورها قدری تفاوت دارد و مانند سایر آنها با قطعه سنگ بسیار بزرگی که از مشخصات گورهای جلفاست پوشیده شده. سنگهای قبور در جلفا دو یا سه پا بلندتر از سنگهایی است که مردم مغرب زمین به دیدن آن عادت دارند. سنگ این گور بخصوص را به آسانی نمی‌توان یافت. چه، در حاشیه قبور انگلیسیها قرار دارد. این قبر هیچ‌گونه زینتی ندارد ولی در بالای آن با حروف بسیار زیبا و خوانای لاتین سه کلمه به چشم می‌خورد:

«آرامگاه رودلف[98]».

این سنگ تقدس و حرمتی نظیر سنگ آرامگاه سرباز انگلیسی که در کنار مدخل حرم مقدس[99] در اورشلیم مدفون می‌باشد کسب کرده. کتیبه سنگ گور رودولف از حیث سادگی و شکوه نظیر کتیبه جانسون بن جانسون[100] است که روی آن نوشته‌اند: «بن جانسون، ای نادره دوران». یا مانند سنگ قبر کوچکی است که در ایوان کلیسای وست‌می‌نیستر[101] لندن به چشم می‌خورد و عبارت جین لیستر[102]، فرزند عزیز را روی آن کنده‌اند.

سرگذشت رودولف کوتاه است ولی خالی از شکوه نیست. وی یک نفر سویسی به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۲

نام رودلف یا رالف استادلر[103] بود که به شغل ساعت‌سازی اشتغال داشت. وی جوانی زیبا و مورد علاقه شاه عباس بود و تمام درباریان اصفهان برای او احترام خاصی قائل بودند.

داستان مرگ او را به چند روایت نقل می‌کنند. ولی پروفسور براون که با دانستن زبان فارسی، بدون شک توانسته تحقیقی دقیقتر دراین‌باره به عمل آورد این داستان را چنین نقل می‌کند: «دو قرن قبل روحانیان مسلمان حکم قتل جوان مزبور را که هنگام دفاع از خویش، مسلمانی را به قتل رسانیده بود صادر کردند. می‌گویند شاه عباس تا آنجا که قدرت داشت برای نجات وی تلاش کرد. برای جوان سویسی تنها یک راه وجود داشت که می‌توانست از مرگ رهایی یابد و آن این بود که منکر مسیحی بودن خود شود و دین اسلام را بپذیرد. رودلف از قبول این کار سرباز زد و مرگ را ترجیح داد. عبارت ساده‌ای که بر روی سنگ گور وی کنده شده یادگاری است از او که از صفحه برنج بادوامتر می‌باشد. معلوم نیست که آیا عده زیادی از اصفهانیان از داستان قهرمان دیگر سویسی به نام ویلیام تل[104] و اینکه چگونه از ادای احترام نسبت به کلاه، که گسلر[105] فرماندار اتریش معمول داشته بود، سرباز زد مطلع هستند[106] یا نه در حالی که اغلب آنها داستان رودلف جلفا را می‌دانند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۳

خرید

گرچه اکنون دیگر اروپاییان مجبور نیستند در جلفا اقامت نمایند، هنوز اجناس مورد نیاز خود را از مغازه‌های کوچک آن خریداری می‌کنند. در جلفا دو یا سه مغازه از این قبیل دکانها یافت می‌شود و معمولا اگر شخص نتواند کالای مورد احتیاج خود را در یکی از آنها بیابد، غالبا در سایر مغازه‌ها پیدا خواهد کرد. صرف‌نظر از اینکه به چه نقطه‌ای از مشرق زمین مسافرت کنید هرگاه عده کافی انگلیسی در آنجا سکونت داشته باشند مغازه‌هایی پیدا می‌شود که صاحبان آنها یونانی و ارمنی هستند و کالاهایی را که می‌دانند مورد علاقه این قبیل مشتریان است ذخیره می‌کنند. هر کجا چنین دکانهایی باشد تبدیل به مؤسساتی شبیه باشگاههای مردان انگلیسی می‌شود. فرنگیها برای خرید و پرگویی و کسب اخبار در این محل جمع می‌شوند. مردان متأهل به اتفاق همسران خود می‌آیند و در مدت این بازدید دوستان غایب خود را فراموش نمی‌کنند. معمولا یک روز در هفته بر سایر روزها امتیاز دارد و دکاندار می‌تواند آن را «تجارت در خانه» بنامد. انگلیسیها در این روز با بهترین لباس خود حضور می‌یابند. البته ممکن است غالب اجناس مورد نیاز را از انگلستان خواست ولی انگلیسیها از دردسرهایی از قبیل رسیدگی به بارنامه و مقررات گمرکی و غیره مخصوصا در ایران متنفرند. یونانیها و ارامنه از این چیزها هراسی ندارند و به وسیله افرادی که از این کار بیم دارند برای خود زندگانی مرفهی تأمین می‌نمایند. در این نقاط دنیا راجع به غذا به طور طبیعی گفت‌وگو می‌شود و هنگامی که شخص در مسافرت است این نکته را درک می‌کند که خواب و خوراک چه رسوم خوب و مطبوعی است. تصور حمام رفتن و امیدوار بودن به خوردن غذای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۴

خوب در پایان سفر، خسته‌کننده‌ترین مسافرتها را کوتاه می‌سازد.

کدام یک از افرادی که از دمشق به بغداد سفر کرده و از صحرای نایرن[107] عبور کرده است می‌تواند سوسیس مورتون[108] را که به عنوان صبحانه در همان قوطیهای حلبی روی آتش چوب تهیه می‌کنند و به مسافر می‌دهند فراموش کند؟ این منظره را در حالی دیدم که چند پسربچه عرب و عده‌ای از سگهای صحرا، که بر روی کفل خود نشسته بودند، به این منظره نگاه می‌کردند و آرزو می‌کردند که آنها هم مسیحی بودند. در این هنگام چنین به نظر می‌رسید که خورشید هم برای نمودار شدن در افق بی‌شرمانه شتاب می‌کند تا این منظره را مشاهده نماید. اگر چارلز لمب[109] در آنجا حضور داشت هیچ چیز نمی‌توانست او را از نوشتن دنباله «مقاله‌ای درباره خوک بریان» باز دارد. بدون شک این کار بسیار دشوار می‌بود؛ زیرا کیست که بتواند بوی مطبوع گوشت را که بر روی آتش جز و جز می‌کند و یا استدلالات فلسفی لمب را، هنگامی که خوک را در بشقاب یا گاهواره ثانی آن می‌بیند، انکار نماید. لمب می‌گوید: «اگر این خوک رشد می‌کرد ممکن بود به حیوان درشت و پرخوری تبدیل شود». لمب که با آن همه علاقه‌اش به لندن درباره خوک چینی چنان داد سخن داده است، اگر نظرش به یک عده خوک انگلیسی می‌افتاد که پهلوی هم در صحرای عربستان آرمیده بودند چه می‌نوشت. بخصوص اگر می‌دید که چشمان سفید درشت پسران یک شیخ عرب بر آن حیوانات خیره شده است. در رفهای دکانهای کوچک جلفا ستونهایی از این خوکها چیده‌اند. به علاوه از قوطیهای بیسکویت و انواع دیگر خوردنیها در این دکانها کتیبه‌هایی[110] درست شده و تناسب و قرینه‌سازی خوبی در چیدن آنها به کار رفته است. اگر این دکانها خود ملاحت و زیبایی ندارند ولی صابون و قهوه آنها دارای عطر غیر قابل توصیفی است. برای اینکه کامل بودن اجناس این مغازه‌ها به اشخاصی، که با آنها آشنایی ندارند، ثابت شود گنجایش آنها را می‌توان با نقل داستانی درباره دکانی که متعلق به جوانی یونانی بود و در دل صحرای سودان در وسط راه خاطوم و وادی مدینه در کنار رود نیل واقع شده بود نشان داد. در حدود سه سال قبل بر حسب یکی از تصادفاتی، که بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد، یک روز عصر سه تن انگلیسی یکدیگر را در این دکان دورافتاده ملاقات کردند و پس از اظهار تعجب از چنین ملاقات

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۵

غیرمنتظره‌ای گفتند: ای کاش یک دوربین عکاسی داشتند تا به یادگار این دیدار عکسی با هم می‌گرفتند. دکاندار متجدد یونانی این سخن را شنید و بلافاصله به وسیله نردبانی یک دوربین عکاسی از طبقه بالای دکان خود آورد. سپس به شاگرد مغازه یاد داد که چگونه و چه موقع آن را روشن کند و مرد یونانی آن را میزان کرد. هنگامی که عکس ظاهر شد نتیجه بسیار عالی بود در حالی که جوان یونانی با حالتی که معمولا در عکاسخانه‌ها به خود می‌گیرند، در وسط جمع نشسته بود.

در خانقین واقع در مرز ایران که جاده‌های همدان و کرمانشاه با راه‌آهن بغداد تلاقی می‌کند دکانی است که متعلق به یک نفر انگلیسی می‌باشد و بر کلیه دکانهای نظیر آن واقع در خاورمیانه و خاور نزدیک، برتری دارد و باید به صاحب آن به رسم جایزه بزرگ نخل اعطا شود. در این دکان نه تنها تقریبا هر چیزی پیدا می‌شود بلکه مسافر می‌تواند از یک حمام واقعی استفاده کند و شام بسیار خوبی صرف نماید. شخص باید پس از عبور از جاده‌های کرمانشاه از این تجملات بهره‌مند شود تا به این گفته ایمان آورد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۷

درشکه

باید اعتراف کرد که هنگام اقامت در جلفا لذت خرید تا اندازه زیادی مربوط به روشی است که برای رسیدن بدانجا به کار می‌رود. زمانی که پروفسور براون مجبور به اقامت در جلفا بود می‌گفت که برای رسیدن به بازارهای اصفهان تقریبا یک ساعت وقت لازم است. در حال حاضر این فاصله را می‌توان به وسیله یک درشکه دو اسبه در مدتی کمتر از بیست دقیقه طی کرد. ممکن است انگلیسیهای مقیم جلفا دیگر رفتن به جلفا را به وسیله درشکه موضوع جالب توجهی برای نوشتن نپندارند. البته این جزای اقامت زیاد در یک محل است که در نتیجه، شخص نسبت به چیزهایی که هر روز پیش چشمش رخ می‌دهد آشنایی تحقیرآمیزی پیدا می‌کند. در حالی که همین چیزها برای مسافران گذرنده لذت‌بخش است. عده زیادی انگلیسی در ایران اقامت دارند که می‌توانند داستانهای جذابی از مشاهدات خویش نقل کنند و برای نوشتن درباره عادات و رسوم مردم ایران از اشخاص غریبی که تازه وارد دروازه شده‌اند مجهزتر می‌باشند. ولی در پاسخ چنین پیشنهادی فقط شانه‌های خود را بالا می‌اندازند. چنانکه شخص به این نتیجه می‌رسد که اقامت مسافر در یک محل بسیار بد است. چه، به مرور زمان مناظر و نغمات و صداهایی که در مراحل مختلف مسافرت با آنها مواجه می‌شود و از آنها لذت می‌برد بتدریج در نظرش پیش پا افتاده و مبتذل می‌گردد.

در اصفهان شخص تقریبا هر روز تحت تأثیر یک چیز تازه قرار می‌گیرد. اولین مسافرت از اصفهان به جلفا به وسیله درشکه به هیچ وجه مبتذل نیست. سوار شدن در هر یک از وسائط نقلیه برای نخستین بار، دارای لذات و خصوصیاتی است. مخصوصا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۸

اگر شخص در آنها استادی و مهارت نداشته باشد. زانو، اسب چوبی گهواره‌ای، الاغ، اسب اهلی، شتر، دوچرخه، ترن، اتومبیل و هواپیما همه دارای محاسن و معایبی می‌باشند. چنین به نظر می‌رسد که اجداد ما تصور می‌کردند سوار شدن بر زانوها سودمندترین درس را در زندگی می‌آموزد. چه، این تجربه‌ای بود که در ادوار اولیه زندگی غالبا فرا می‌گرفتند. آن حلقه‌ها بر پاهای بانوان و زنگهایی که بر انگشتان داشتند نویددهنده یک زندگی شیرین و خوش‌آهنگ بود.[111] درشکه اصفهان از کلیه وسائط نقلیه به این تجربه نزدیکتر است. توصیف آن باید به عنوان انعکاس خفیفی از خصوصیات تزیینی بی‌نظیر آن باقی بماند. این درشکه از حیث ساختمان شبیه درشکه قدیمی دوران ملکه ویکتوریا است. ولی این شباهت در همین جا پایان می‌یابد. غالبا با پارچه مخمل زرد یا سبز زمردی یا قرمز شنجرفی برای آن پرده تهیه می‌کنند. پادری کوچک آن را یک قالیچه ایرانی تشکیل می‌دهد که تصاویری در آن بافته شده. در حالی که در آغاز، منظور بافنده ترتیب دادن یک طرح تزیینی بوده است. جامه راننده چنان است که گویی بیشتر تحت تأثیر لباس پوشیدن مردم روسیه قرار گرفته تا مردم ایران، (برای متناسب بودن با درشکه‌اش). و اما اسبها، باید بگوییم که دلیل به میان آوردن موضوع درشکه نیمی به خاطر اسبهای آن است و شاید علت اینکه خرید در جلفا انجام می‌گیرد نیز همین باشد.

راست است که این اسبها از همان نژاد اسبهای ایرانی و عربی نیستند که ما در هزار و یکشب وصف آنها را خوانده‌ایم. با وجود این اسبهای صحاری هستند و چیزی را که از لحاظ نژادی فاقدند از حیث رنگ جبران می‌کنند. در صورت امکان درشکه‌چی یک جفت اسب سفید یا شیر شکری یا خاکستری کم‌رنگ انتخاب می‌کند. چه، این رنگها فرصت بیشتری برای ابراز ذوق هنری (هنر تزیینی) او به دست می‌دهد. حنا یک نوع رنگ نباتی است که همرنگ یک پنی نو یا هویج است و معمولا در ردیف رنگ چهره باشکوه شاگرد قصاب انگلیسی می‌باشد. درشکه‌چی با این حنا اسبهای سفید خود را رنگ می‌کند. دمها، یال، کاکل نوک گوشها، محل زین، گردن، مچ پا و زیر تنگ همه را به خاطر دارد و به هیچ یک از آنها به نظر تحقیر نمی‌نگرد. همچنین یراق نباید فراموش شود. جز ناحیه گردن تقریبا هر یک از قطعات چرم حتی تسمه جلو را با گل‌میخهای حلبی یا گل‌میخهای گردی که روی آن را آب نقره داده‌اند می‌پوشاند. این تزیین

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۲۹

بی‌شباهت به تزییناتی نیست که در انگلستان با احتیاط بیشتری در روز اول ماه مه در مورد اسبهای گاری معمول می‌دارند. با این تفاوت که در اصفهان رعایت هیچ گونه قید و شرط و احتیاط نمی‌شود. هر کجا چرمی پیدا شود، که بتواند این قبیل تکمه‌ها را نگاه دارد، یکی از آنها را با تمام درخشندگی و شکوه خود در آن نقطه می‌بینیم. به اینها باید چیزهای دیگر مانند یکدست منگوله سبز یا ارغوانی و گردن‌بندی از خرمهره‌های درشتی، که برای دفع چشم بد بر گردن هر اسبی می‌آویزند، اضافه کرد. درشکه‌چی نیز اگر ریش داشته باشد آن را با همان رنگی که همرنگ مس سرخ است و بازاریهای سالخورده نیز ریش سفید خود را با آن رنگ می‌کنند رنگ می‌کند. مشاهده یکی از این بازرگانان در درشکه لذت‌بخش است. این مردان خودآرای ریش قرمز، عینا شبیه سمی[112] یکی از اشخاص کاراکترهای داستان پیترپان[113] می‌باشند که پشت چرخ خیاطی نشسته مانند کاپیتان هوک[114] برای پایان سخنرانی خود چلوار زرع می‌کند.

اسبهای مشهور کرمی رنگ کالسکه سلطنتی یا اسبهای کالسکه شهردار لندن در مقایسه با اسبهای درشکه، تیره‌رنگ و کند به نظر می‌آیند. در اصفهان نیز اسبهای درشکه خرمایی رنگ یافت می‌شود. ولی اسبهایی که موجب بدنامی مسافران انگلیسی که از ایران عبور می‌کنند می‌شود، اسبهای شکری رنگ هستند. گرچه مشهور است که انگلیسیها از لحاظ برخورداری از حس قضاوت و عدالت و خونسردی در دنیا بی‌نظیر می‌باشند، عده‌ای از آنها در مورد مسئله درشکه مانند شیطان سقوط کرده، می‌گویند آنها از سوار شدن در اولین درشکه، به خاطر اینکه اسبهای آن خرمایی رنگ یا قهوه‌ای بوده امتناع ورزیده‌اند و پس از پیمودن مسافتی درشکه دیگری را با یک جفت اسب سفید یا شکری برگزیده‌اند! پس از سوار شدن در درشکه، مسافرت بر روی «پل اللّه وردی خان»، که کلاه فرنگیهای هلالی شکل و الهام‌بخش دوران شاه عباس در دو طرف آن واقع شده، آغاز می‌گردد. با وجود یک چنین درشکه‌ای برای سوار شدن و یک چنین پلی برای عبور کردن کیست که نخواهد از جلفا خرید کند؟ در این زمینه، تنها یک چیز نامطبوع وجود دارد و آن این است که اگر شلاقهای محکم درشکه‌چی را شخص ندیده انگارد پشت او از شدت عصبانیت درد خواهد گرفت.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۰

از طرف دیگر، اعتراض کردن به این عمل و سرزنش وی ممکن است موجب شود که بقیه راه را با کج‌خلقی طی کند و در ضمن درباره شجره‌نامه مسافر خود، و زیادی خون سگ در رگهایش کلماتی زیر لب زمزمه کند، ولی اگر مسافر مسلمان نباشد چه تأثیری به حالش خواهد داشت.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۱

تلگراف

برای رفتن به جلفا و کرایه کردن درشکه بهانه دیگری موجود است. یکی از ادارات شرکت تلگراف هند و اروپایی، که در سراسر ایران پراکنده شده، در جلفا قرار دارد.

مسافران پیوسته در تلگرافخانه‌های ایران دوستان خوبی می‌یافتند که در موارد عدیده مشکلات آنها را حل می‌کردند. در این تلگرافخانه‌ها پیشخوانهای سیمی مشبک بین مسافر و کارمندان حایل نیست بلکه روابط این دو شبیه رابطه میزبان و میهمان است.

در زمان جنگ، ارتش انگلستان در بین النهرین برای ارتباط با هندوستان تنها به سیمهای خلیج فارس متکی بود و در زمان صلح (اگر مسافرت در معابر کوهستانی را که اغلب توسط قبایل جنگجو اشغال شده بود ممکن بود صلح نامید) تلگرافخانه‌ها مراتب سپاسگزاری جاودانی عده زیادی از مسافران را نسبت به خود جلب می‌کردند و سیاحان به وسیله این تلگرافخانه‌ها می‌توانستند حتی در دورافتاده‌ترین نقاط مانند یزد با دنیای متمدن تماس بگیرند. استفاده از سایر وسایل یا اساسا غیر ممکن بود یا اینکه به قدری کند بود که غیر قابل استفاده بود. از این گذشته در تلگرافخانه‌ها همیشه یک اتاق یا رختخواب تمیز برای استراحت وجود داشت، تا هرگاه شخصی بخواهد شب را در آن مکان به سر برد و وضع کاروانسراها خیلی بد یا پر از مسافر باشد، از آن استفاده نماید.

هنگام روز آب جوشانیده خنک همیشه آماده بود تا در دسترس طالبان گذاشته شود. این نوع میهمان‌نوازی نه تنها عمومیت داشت بلکه هنگامی که مهمان تلگرافخانه را ترک می‌کرد مأموران تلگرافخانه بعدی از ورود احتمالی اشخاص غریب به ناحیه خود اطلاع حاصل می‌کردند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۲

ایران از لحاظ نداشتن وسایل آسایش و میهمانخانه‌های قابل سکونت مشهور است. دو یا سه میهمانخانه در پایتخت این کشور وجود دارد، ولی مسافر اروپایی مردد است که آنها را برای اقامت به دوستانش توصیه کند. یکی از این مهمانخانه‌ها در قزوین، یکی در اصفهان و دیگری در همدان می‌باشد. غیر از این در سراسر ایران محل دیگری که بتوان نام «مهمانخانه» یا «مسافرخانه» بر آن اطلاق کرد یافت نمی‌شود. از این مهمانخانه‌ها توصیفهای مختلفی شده است. هر مسافری درباره وضع و شهرت آنها عقیده خاص خود را دارد و از مدت اقامت خویش در آنها داستانهایی روایت می‌کند.

چون مسافر رختخواب و غالبا غذای خود را نیز با خود حمل می‌کند، برای تعیین موقع صرف غذا آزادی کامل دارد. کنسولها، رؤسای بانکها و نمایندگان مؤسسات تجارتی انگلستان نسبت به مسافرانی که از این شهر عبور کرده‌اند بیش از اندازه سخاوت به خرج داده‌اند. لکن ساختن جاده‌های بهتر و فراهم آوردن تسهیلات بیشتر برای مسافرت به وسیله موتور، هنگامی عملی خواهد شد که مؤسسات دولتی و غیردولتی از این مهمان‌نوازی که در مورد ایرانیان ضرب‌المثل شده احساس ناراحتی کنند.

از سال ۱۸۷۱ م یعنی مدت شصت سال است که تلگرافخانه‌ها در امتداد تمام جاده‌ها وجود دارد و بوشهر را به بغداد از راه اصفهان و تهران و کراچی را به اروپا از راه کرمان و یزد و کاشان متصل می‌کند. اغلب رؤسای تلگرافخانه‌ها در زندگی از خود جسارتهای زیادی نشان داده‌اند و احترام و محبت ایرانیان شهرنشین و افراد قبایل کوهستانی را به خود جلب کرده‌اند و در نتیجه به حیثیت و قدرت ملتی که نماینده آن هستند افزوده‌اند. اغلب آنها در نقاط دورافتاده و متروک به حالت تبعید به سر برده‌اند و در حالی که از هر نوع تمدن یا زندگانی اجتماعی محروم بوده‌اند وظایف خویش را انجام داده، و در زمستانهای سخت و پربرف و تابستانهای سوزان مقاومت کرده و اختلاف شدید هوای فلات را، که ارتفاع آن در یک نقطه به ۸۰۰۰ پا می‌رسد، تحمل کرده‌اند. در اصفهان، که از سطح دریا ۵۳۰۰ پا ارتفاع دارد، حرارت‌سنج در بعضی از مواقع در محل سایه هنگام تابستان به ۱۰۶ و در زمستان یخبندان به ۳۵ درجه فارنهایت می‌رسد.

اغلب مأموران ایرانی تلگرافخانه، که در نقاط کوهستانی این کشور به سر برده‌اند، از زندگی خود در بین قبایل، داستانهای

وحشتناکی نقل می‌کنند. زمانی یکی از وظایف رؤسای تلگرافخانه‌ها این بود که سالی یک بار در طول حوزه مأموریت خود مسافرت کنند و از منظم بودن اوضاع اطمینان حاصل نمایند. خط تلگراف مشهد که ۹۰۰ کیلومتر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۳

طول دارد زمانی از یک سیم واحد تشکیل یافته بود. طوفانهای ریگ و سوز برف قسمتی از زندگی عادی را تشکیل می‌داد. در سالهای گذشته برای بعضی از آنها اتفاقات و حوادث خارق‌العاده و غیرمعمولی رخ داده است. بعضی از آنان به وسیله افراد قبایل اسیر شدند و پس از اینکه آنها را کاملا لخت کردند و فقط کلاهشان را به سرشان باقی گذاشتند رها ساختند (این نیز به خاطر اعتقادات مذهبی افراد قبایل بود.) تا راه خود را در گرمای سوزان آفتاب با مشقت پیدا کنند یا اینکه در میان جاده جان به جان آفرین تسلیم نمایند. معدودی از آنها به دست افراد قبایل به قتل رسیدند و عده زیادی از آنها قربانی خشونت اختلاف هوا و سختی زندگی، که ناگزیر از تحمل آن بودند، گردیدند.

ایرانیان درباره این تلگرافخانه‌ها عقاید عجیب و غریبی ابراز داشته‌اند. زمانی یکی از آنها را محاصره کردند و غالبا از آنها به عنوان بست و تحصنگاه استفاده شده است.

هرگاه احتمال بروز اغتشاش می‌رفت و حاکمی بی‌رحم‌تر از حکام قبلی کاسه صبر مردم را لبریز می‌کرد پیامهایی به پایتخت می‌فرستادند. ایرانیان چنان به تلگرافخانه‌های دوردست ایمان داشتند که مطمئن بودند مأموران آنها هرگاه بخواهند می‌توانند مستقیما با شاه در کاخ او مذاکره نمایند. به این ترتیب رؤسای شرکت وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاعی بودند که ممکن بود نتایج وخیمی به بار آورد.

داستان شرکت هند و اروپایی اکنون پایان یافته. چه، در بهار امسال اعلام گردید که فعالیتهای آن خاتمه پیدا خواهد کرد. شرکت پس از شصت سال خدمت صادقانه نظارت دستگاه اداری خود را با حاصل کوششهای خودش به دولت ایران واگذار کرد. نه فقط دستگاه اداری بلکه تمام دستگاههای مخابره را به علاوه تجاربی که کارمندان شرکت حاصل کرده بودند به کارمندان ایرانی انتقال دادند. دولت معتقد است که جوانان ایرانی می‌توانند امور تلگراف را بدون راهنمایی انگلیسیها اداره نمایند. نتیجه آن را آینده نشان خواهد داد.

پروفسور براون در کتاب خود موسوم به یک سال در میان ایرانیان از رؤسای این شرکت، که از عهد ملکه ویکتوریا در ایران بودند، قدردانی و سپاسگزاری کرده و گفته است: «هم اکنون فرصتی برای من پیش آمده که می‌توانم به شرکت تلگراف هند و اروپایی اشاره کنم و از محبت و مهربانی فراوان ماژوروالز[115] (که در آن وقت متصدی این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۴

کار بود) و سایر کارمندان که با آنها تماس پیدا کردم قدردانی کنم، این محبت و مهربانی با عزیمت من از تهران پایان نیافت. پیامی به کلیه تلگرافخانه‌های طول راه، که هر سه یا چهار منزل از تهران تا بوشهر واقع شده است، فرستادند تا نمایندگان شرکت را، که اغلب آنها انگلیسی بودند، از آمدن من مطلع گردانند و از آنها تقاضا کنند که میهمان‌نوازی خود را از من دریغ نورزند. گرچه در ابتدای امر مردد بودم از اینکه بدون دعوت، مهمان اشخاص غریبه‌ای باشم و تصور می‌کردم ممکن است مهمانداری موجبات ناراحتی آنان را فراهم سازد، بزودی اطمینان حاصل کردم که از این بابت نباید بیمی به خود راه دهم و می‌توانم مطمئن باشم که با استقبالی حاکی از مهمان‌نوازی آنها روبرو خواهم گردید. این وضع در حقیقت تا اندازه‌ای برای من غیرمنتظره بود. در تمام تلگرافخانه‌ها با چنان دوستی و محبت و خوشرویی از من استقبال کردند که احساس می‌کردم در میهن خود می‌باشم. بنابراین با خوشوقتی از این فرصت استفاده می‌کنم و مراتب سپاسگزاری عمیق خویش را در مقابل این مهربانیها ابراز می‌دارم. مهربانیهایی که خاطره آن همیشه یکی از مطبوع‌ترین خاطرات سال خوشی خواهد بود که در ایران به سر بردم.»

در ماه مارس ۱۹۳۱ یعنی چهل سال و اندی بعد سر اندرو ویلسون، که بر لیاقت و کاردانی این هیئت وقوف کامل داشت، در ستون روزنامه تایمز آنها را چنین مورد تحسین قرار داد:

«اداره تلگراف هند و اروپایی به دوران خدمت خود پایان داده است. مأموریت آن پایان یافت اکنون کارمندان این دستگاه دوران بازنشستگی یا خدمات جدیدی را با شهرتی آغاز می‌کنند که شایسته ملت ما است. ایشان از خود سنتی به جای نهاده‌اند که اگر کسانی که به جای آنها مشعل خدمتگزاری را به دست گرفته‌اند آن را از یاد نبرند کاری پسندیده کرده‌اند.»

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۵

شاه عباس و خاندان او

تاریخ ایران آکنده از حوادث و پیچیدگیها و تاخت و تازها و ادوار و سلسله‌های سلاطین و جنگها و محاصره‌هایی است که از ترکیب آنها در عرض مدتی بالغ بر دو هزار و پانصد سال مسائل مختلفی به وجود آمده است. پنجاه و پنج سال قبل از میلاد مسیح هنگامی که رومی‌ها وارد انگلستان شدند ایرانیان دارای یک تمدن پانصد ساله بودند. نام شاه عباس به قدری در ایران بر سر زبانها است که مانند یک نام خودمانی همه با آن آشنایی دارند، و این خود بهانه‌ای است که محیط زندگی و زمان وی را بیشتر و عمیق‌تر مورد مطالعه قرار دهیم.

آغاز سلسله صفویه یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران به شمار می‌رود. چه، نه فقط شاهد ترقی و پیشرفت شاه عباس بود، بلکه آغاز دوران جدیدی در ایران و به وجود آمدن ملیت جدید ایرانی و امپراتوری جدید ایران بعد از یک فاصله هشتصد ساله بود.

اصل سلسله صفویه به شیخ صفی الدین، یکی از زهاد اردبیل، می‌رسد. مؤسس این سلسله شاه اسمعیل صفوی بود. ولی مقام شاه عباس از تمام پادشاهان این سلسله والاتر است. هنگامی که بر اریکه سلطنت جلوس کرد شاهزاده هفده ساله‌ای بود و در شصت سالگی، پس از چهل و سه سال سلطنت، دیده از جهان فرو بست. در این مدت ایرانیان به عنوان یک ملت بالاترین درجه قدرت و آبادانی و شکوه و جلال را در دوران جدید به دست آوردند. دوران سلطنت شاه عباس در تاریخ ایران مشخص است. به طوری که ادوار سلطنت سایر پادشاهان این سلسله در مقایسه با دوره وی بی‌رونق می‌باشد. شاید اغلب صفات و مشخصاتی که شاه عباس به عنوان یک فرمانروا از خود بروز می‌داد از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۶

مادر خود به ارث برده بود. چه، وی زنی بود که طبعی قدرت‌طلب و ریاست مآب داشت و رفتار مستبدانه و نفوذ و تسلطی که بر همه افراد داشت، شاهزادگان را چنان مرعوب ساخت و برانگیخت که با یکدیگر توطئه کردند و او را به قتل رسانیدند. در زمان او ایرانیان معتقد بودند: «در خانه‌ای که مرغ بانگ خروس برآورد خوشبختی وجود نخواهد داشت». ولی در همان هنگام ملکه الیزابت در انگلستان مردان نامی معاصر خود را، که نام آنها هنوز مانند طلای صیقلی شده بر صفحات تاریخ انگلستان می‌درخشد، دور خود جمع کرده بود.

سالهای اول سلطنت شاه عباس به هیچ وجه مقرون به صلح و صفا نبود. سلطنت او با جنگهای داخلی آغاز گردید. پس از اینکه شاه جوان لله خود، رییس ایل استاجلو، را به قتل رساند و یوغ مشاوران خود را از گردن باز کرد در راهی گام نهاد که صفات و خصوصیات یک حاکم واقعی را از خویش نشان دهد. پس از آن خوشبختی غیر منتظره‌ای دست خود را به سوی او دراز کرد. در سال ۱۵۹۹ م هنگامی که از یکی از جنگهای شمال به پایتخت خود، قزوین، بازگشت هیئتی مرکب از مسافران غریب و ماجراجو، که از لندن آمده بودند، انتظار وی را می‌کشیدند. شاه عباس به طور خارق‌العاده‌ای با آنها با اغماض و مسالمت رفتار کرد. طرز رفتار وی با سنی که داشت و با در نظر گرفتن اینکه در آن زمان ایرانیان خارجیها را دشمنان حضرت محمد (ص) می‌دانستند بسیار عاقلانه بود. رهبران این هیئت سر آنتونی و سر رابرت شرلی بودند که دوازده نفر همراه داشتند و در بین آنها نیز یک توپ‌ساز بود. در آن زمان موضوعی که در جنگ با ترکها موجبات ناراحتی ایرانیان را فراهم کرده بود فقدان توپخانه بود. بر اثر ملاقات با برادران شرلی، ایرانیان اولین درس عملی خود را در زمینه علوم نظامی ارتش اروپا از آنها آموختند. شاید ایرانیان در آن موقع با باروت آشنایی داشتند ولی لرد کرزن می‌گوید برادران شرلی بودند که شالوده تشکیل یک ارتش منظم و پیاده‌نظام مجهز به تفنگ را در ایران ریختند. نظر کرزن با نوشته‌های یک نویسنده معاصر آن زمان تطبیق می‌کند. نویسنده مزبور در سفرنامه خود چنین می‌نویسد:

«آن عثمانی توانا که موجب خوف و وحشت عالم مسیحیت بود گرفتار سوز تب شرلی گردیده است و ماجراهای تازه را نوید می‌دهد. ایرانی مسلط، فنون جنگی شرلی را آموخته است و چون استفاده از انضباط نظامی را می‌داند اکنون ۵۰۰ لوله توپ و ۰۰۰ ۶۰ تفنگدار دارد. به این ترتیب سربازان ایرانی، که سابقا با دستان بی‌اسلحه

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۷

موجبات وحشت ترکان را فراهم می‌کردند، اکنون با فنون جنگی تازه و به کار بردن اسلحه ناری مایه خوف ترکان گردیده‌اند».

پی‌یترودلاواله[116]، که در آن زمان در ایران می‌زیست هنگام بحث درباره تفنگداران ایرانی به سر آنتونی شرلی اشاره می‌کند و می‌گوید: «این ارتش ابتدا پیاده بود ولی بعد سواره شد و با تفنگ سرپر، که بتواند با آن آتش کند، مجهز گردید.»

مطالعه داستان جنبش برادران شرلی در ایران بسیار لذت‌بخش است. شاه عباس با آنها در نهایت احترام رفتار می‌کرد. حتی در یکی دو مورد به آنها مأموریتهای سیاسی محول کرد.

عقل و درایت و بصیرت شاه عباس سال به سال فزونی می‌یافت. وی نه فقط از نو امپراتوری تأسیس کرد و اصفهان را پایتخت خود قرار داد بلکه برای ایران در مشرق و مغرب زمین کسب احترام کرد. وی چندین بار به زیارت مشهد رفت به این قصد که ایرانیان به او تأسی کنند و به عوض اینکه پولشان را هر سال به مکه ببرند آن را در ایران به مصرف رسانند. این طور نوشته شده که یک بار شاه عباس این مسافت را که ۱۲۹۰ کیلومتر است پیاده طی کرد. در دوران سلطنت خود هیئتهای سیاسی کشورهای اروپایی را به پایتخت خویش دعوت کرد. اغماض او نسبت به افراد غیرمسلمان، شکوه دربار او و طرز اداره عاقلانه‌اش و توجهی که به امنیت و رفاه عمومی داشت و آنگاه عدالت‌خواهی و سختگیری و دقت او، توأم با نیات خیرخواهانه‌اش، موجب شد که نام او در سراسر امپراتوری با احترام یاد شود.

یکی از روشهایی که برای حصول اطمینان از اجرای قوانین معمول داشته بود این بود که هر یک از حکام را مسئول آن ایالت کرده بود؛ با این شرط که در صورت عدم کفایت به اشد مجازات، یعنی اعدام، محکوم شود. در بین وظایف حکام، مسئولیت برای امنیت راهها و حضور کلیه مأموران در محل مأموریت خود قید شده بود. وی هرگز دروغ را تحمل نمی‌کرد و بیش از همه چیز در احقاق حق دیگران دقت و مواظبت مبذول می‌داشت. در اجرای عدالت در موارد نهایی به قدری سختگیر بود که هیچ کس را قدرت و جرئت آن نبود که در اجرای اوامرش تعلل نماید. می‌گویند اگر پسر عمدا از اجرای قانون سرپیچی می‌کرد به پدرش دستور می‌داد که پسر خود را به قتل رساند و هرگاه

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۸

پدری از اجرای امری سرباز می‌زد پسر مأمور کشتن پدر می‌شد و اگر هر دو خلاف می‌کردند هر دو اعدام می‌شدند.

شاه عباس شهر اصفهان را از عجایب جهان ساخته بود. در قلمرو حکومتش برای شهر مقدس مشهد احترام فراوانی قائل گردید. مولد خود شهر اردبیل را تشخص بخشید. در حالی که قزوین و تبریز و همدان از اقدامات او استفاده‌های شایان بردند.

وی پیشه‌وران و صاحبان حرف و خطاطان و هنرمندان و معماران را تشویق می‌کرد.

(شگفت آنکه در سراسر زمان سلسله صفویه شعرای نامی ظهور نکردند). امروز در اغلب نقاط کشور کاروانسراهای قدیمی، که با دقت و استحکام بنا شده است، دیده می‌شود. این دقت و استحکام مشخصاتی است که با نام و دوران وی بستگی دارد. امروز این کاروانسراها ویران شده است؛ ولی قسمتهایی از آنها هنوز برای مسافران پناهگاهی محسوب می‌شود. البته اگر استفاده از یک چنین پناهگاه تنها حاجت آنها باشد.

شاه عباس مانند سایر پادشاهان ایران عاری از عیب و نقص نبود. انتقاداتی که بر او وارد می‌سازند بیشتر جنبه خانوادگی دارد. وی در کار تربیت فرزندان خویش اهمال روا داشت. به طوری که آنها تحت تأثیر دیگران واقع شدند و این کار به زیان طبقه جوان و آینده سلطنت تمام شد. وی به آنها مسئولیتهایی که بتوانند با عهده‌دار شدن آنها در امور دولتی مهارت یابند و از نفوذ زیان‌آور حرم دور گردند محول نمی‌کرد. علاوه بر این، لکه‌ای بر دامن نجابت خانوادگی وی افتاد که زدودن آن غیر ممکن است و آن کشتن پسران خود از روی ترس و حسادت بود تا مبادا جانشین او شوند. ولی با وجود این جنایات و ضعفهایی که از لحاظ خانوادگی از خود نشان داد در نزد ایرانیان چنان محبوبیت و احترامی دارد که هیچ یک از پادشاهان دیگر، که بر این کشور حکومت کرده‌اند، نتوانسته‌اند در قلوب مردم ایجاد کنند. نبوغ وی، در طرز اداره کشور و قضاوت صحیح او بود. انتخاب ساحل زاینده‌رود برای بنای پایتخت نمونه‌ای از آن است. وی در سال ۱۶۲۹ بعد از چهل و سه سال سلطنت پرشکوه و جلال و دورانی که نهال هنر و ادبیات بیش از هر وقت دیگر بارور شد دیده از جهان فرو بست.

محبت مردم نسبت به این پادشاه بزرگ به قدری عمیق بود که صلح و صفایی را که در عهد سلطنت چهار پادشاه بعد از او در ایران حکمفرما شد، گرچه فاقد شکوه و سیاستمداری بود، به خاطره بزرگی و عظمت شاه عباس نسبت می‌دهند. این صلح و صفا را به داستان سلیمان، که در یکی از احادیث اسلامی آمده است، تشبیه کرده‌اند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۳۹

حضرت سلیمان ایستاده بود و در حالی که به عصایش تکیه داده بود جان داد تا مرگ او از نظر جنی که بر حسب فرمانش سرگرم ساختمان مسجدی بود، که می‌بایست یکساله آن را به اتمام رساند، پنهان ماند ولی عاقبت موریانه‌ها عصای او را خوردند و سلیمان بر زمین افتاد.

زندگانی جانشینان شاه عباس مانند شمع لرزان بود. از این گذشته ضعفها و معایبی از خود نشان می‌دادند؛ و روی هم رفته در عمر خود نام نیکی از خویش به جای نگذاشتند.

حوادث مهمی که در زمان سلطنت آنها اتفاق افتاد مسافرت هیئتهای سیاسی به ایران بود که هر یک از آنها با تظاهرات و نمایشهای سیاسی و رسمی کوشش می‌کردند اعمال هیئتهای پیشین را تحت‌الشعاع قرار دهند و امتیازات تجارتی را به خود اختصاص دهند.

نماینده فرانسه لقب سردار و سفیر کبیر سلطان عظیم الشأن فرنگ را به خود می‌بست.

همه این نمایندگان سوابق درخشانی از تجربیات خود با خویش آوردند. خوشبختانه برای کسب اطلاعات خالص و بدون شاخ و برگ آن زمان می‌توان به این مدارک اتکا کرد.

مورخان معاصر ایران مستعدند که در امور سیاسی و مملکتداری عقایدی موهوم اظهار کنند و در این گونه موارد زیاد پایبند گفتن حقایق نیستند. داستانهایی که از شکوه مراسم ایران به دربار کشورهای اروپا می‌رسید در چارلز دوم، پادشاه خوشگذران انگلستان، به قدری مؤثر افتاد که برای مدتی امر کرد لباس ایرانی، به عنوان لباس رسمی دربار انگلستان مورد استفاده واقع شود.

در دوران سلطنت این پادشاهان، ایرانیان به گوسفندان بی‌شبانی شباهت داشتند و اندک‌اندک مانند حکام خود به سستی و فرومایگی گراییدند. ضعف و سستی روزافزون مردم بتدریج بر دشمنان قدیم و جدید ایران آشکار گردید. گرچه سالهای مقرون به صلح و صفا که ذکر آن رفت متجاوز از یک قرن ادامه یافت، علایمی دال بر این امر وجود داشت که زندگی ملی مردم رو به انحطاط گذاشته است و دولت شاهنشاهی رو به اضمحلال می‌رود. در خارج کشور در اطراف و جوانب، قبایل و مردمی در انتظار فرصت به سر می‌بردند. علائمی دال بر وقوع طوفان وجود داشت و ابرهای متراکم در افق شمال و جنوب هویدا گردیده بود. اما کسی نمی‌دانست که بلا کی نازل خواهد شد. چهار تن از پادشاهان خاندان صفویه، که بعد از شاه عباس به سلطنت رسیدند، هر یک به نوبه خود به تسریع این امر کمک کردند.

شاه صفی اول مردی ظالم و خونخوار بود که شاهزادگان و شاهزاده خانمهای خاندان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۰

خود را به هلاکت رسانید و مشاوران مورد اطمینان پدربزرگ مشهور خود را نیز به همین طریق از میان برداشت. در دوران وی همدان و قزوین و بغداد و نواحی دیگر تحت تصرف ترکها درآمد. شاه عباس دوم، چنانچه از افراط او در شرابخواری صرفنظر نماییم، پادشاه خوبی بود. وی نسبت به خارجیان بسیار مهربان بود و علنا از مسیحیان پشتیبانی می‌کرد. سلیمان سوم پادشاهی ظالم و عیاش بود. کروسینسکی[117] نماینده یسوعی‌ها[118] که در آن زمان در اصفهان می‌زیست می‌نویسد: «این پادشاه فرزند ناخلف پدرش، شاه عباس دوم، بود. دوران سلطنت او به واسطه ظلمها و بیرحمیهایی که ذکر آنها رفت موحش و متزجرکننده است. هنگام میگساری اطرافیان او بر جان و مال خود ایمن نبودند به امر او دست و پا و گوش و دماغ اشخاص را می‌بریدند و چشمها را از کاسه در می‌آوردند و او از روی هوس حکم قتل مردم را صادر می‌کرد». سر جان شاردن خود شاهد بعضی از موارد مذکور بوده است. یکی از شخصیت‌های بزرگ دربار او می‌گوید که هرگاه از حضور شاه مرخص می‌شد اول از اینکه هنوز سرش از تن جدا نشده احساس شادمانی می‌کرد. در واقع، شاه سلیمان به قدری از خصایص و خصال یک پادشاه واقعی عاری بود که وقتی به او گفتند ممکن است ترکها بهترین ایالات ایران را مورد تاخت و تاز قرار دهند با بی‌اعتنایی فراوان پاسخ داد که: «اگر فقط اصفهان را برای من باقی بگذارند اهمیتی نمی‌دهم».

آخرین پادشاه سلسله صفویه شاه سلطان حسین بود. او بر خلاف گذشتگانش پادشاهی متعصب و بسیار ضعیف بود که کاملا تحت نفوذ روحانیان قرار داشت به طوری که به او «ملا حسین» لقب داده بودند. وقتی یک مرغابی را با تیر زد بلافاصله با صدای بلند شروع به مویه و زاری کرد و همان طوری که در ایران مرسوم است گفت که دست من به خون ناپاک آلوده شده و برای کفاره گناهان خود امر کرد بیست تومان بین فقرا تقسیم کنند. این مردی بود که سرنوشت، او را برای مواجه شدن با سیلی از مهاجمان، که در اندک مدتی از سراشیبی کوههای افغانستان جاری گردید. برگزیده بود.

در سال ۱۷۲۲ طوفان آغاز شد. افغانها که عده آنها به زحمت به بیست هزار سرباز جنگجو می‌رسید و مجهز به یکصد زنبورک بودند، که گلوله‌هایی به وزن دو پوند پرتاب می‌کردند، به قریه‌ای واقع در بیش از هفده کیلومتری اصفهان رسیدند و بالغ بر ۰۰۰ ۵۰

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۱

تن ایرانی، که ۰۰۰ ۳۰ تن از آنها سواره‌نظام و مجهز به ۲۹ توپ بودند، از بین بردند.

افغانها با زنبورکهای خود میسره قشون ایران را زیر آتش گرفتند و آنها را مجبور به فرار کردند. ایرانیان توپهای خود را به جای نهادند و افغانها با آنها به سوی قشون فراری شلیک کردند.

غلبه افغانها یکی از وقایع ننگین تاریخ ایران به شمار می‌رود. افغانها پس از پیروزی بر ارتش ایران در جلفا فرود آمدند. ارمنیان کوشش کردند از شهر کوچک خود دفاع کنند ولی آنها مردمی پیشه‌ور بودند نه سرباز، و کوچکترین اطلاعی درباره حملات دسته‌جمعی قشون جنگجو نداشتند و از آن سوی زاینده‌رود هم به آنها هیچ گونه کمکی نشد. افغانها در آن موقع از وخامت وضع اصفهان بخوبی باخبر بودند و می‌دانستند که کویرهایی که طول هر یک ۳۲۰ یا ۴۸۰ یا ۶۴۵ کیلومتر مایل است برای فرستادن مواد غذایی به اصفهان مانعی محسوب می‌گردد. دو کاروان شتر توانستند از این صحاری بگذرند ولی با خواربارای که به اصفهان حمل می‌کردند به دست افغانان، که نیروی آنها در خارج شهر مستقر گردیده بود، افتادند. اصفهان بزودی دچار قحطی سختی شد. سگ را، که در بین مسلمانان کثیف‌ترین و نجس‌ترین حیوان شمرده می‌شود و از ورود او حتی به صحن مساجد جلوگیری می‌کنند، می‌کشتند و از گوشت آن تغذیه می‌کردند. بدبختی بعد از بدبختی گریبانگیر مردم شد. تا اینکه والدین کودکان خود را از شدت گرسنگی می‌خوردند. سپس پیروزی محمود افغان موجب شد که بزرگترین لکه ننگ بر دامان خاندان صفویه بنشیند. محمود افغان، که بر او مظالم فراوان وارد آمده بود، هنگامی که به قدرت رسید کوشش کرد با قتل و توطئه و دسیسه مقام خود را حفظ نماید. یکی از اعمال شرارت‌آمیز او دعوت اعیان و نجیب‌زادگان ایرانی در یک جشن و سپس کشتن آنها بود.

یک بامداد، ایرانی مغروری که همان شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه سلسله صفویه، بود به دیدن محمود افغان آمد. غالب، مغلوب را در انتظار نگاهداشت. هنگامی که شاه سلطان حسین به حضور پادشاه افغان باریافت با خضوع و خشوع به وی گفت:

«پسرم اکنون که مشیت الاهی بر این قرار گرفته که من دیگر سلطنت نکنم از مقام خود استعفا می‌کنم و تاج و تخت را به تو وامی‌گذارم. به این ترتیب امپراتوری بزرگ ایران را، که شاه اسمعیل آن را بنیان نهاده و شاه عباس آن را به شهرت و عظمت رسانده بود، شاه سلطان حسین به باد داد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۳

در راه شیراز

پس از عبور از شهر اصفهان، دشتی به مساحت چندین کیلومتر واقع شده که مسافر هنگام گذشتن از آن در فصل تابستان این طور احساس می‌کند که ناگهان در تنور داغی را به روی او گشوده‌اند. بعد از عبور از قریه کوچک مرگ، جاده به «تنگ پلکانی» منتهی می‌گردد. به این تنگ از این جهت پلکانی لقب داده‌اند که بعضی از پله‌ها را عمدا در سنگ و صخره به وجود آورده‌اند تا حرکت اسب و الاغ و قاطر، که بار زیاد دارند، تسهیل شود. در اندک مدتی دشتهای درخشان و خیره‌کننده‌ای نمایان می‌شود که سطح آن از خار و گون که خوراک شتر را تشکیل می‌دهد پوشیده شده و سوسمارهای فراوان، که در جست و جوی مگسهای بی‌پروا هستند، آنجا را پر جنب و جوش ساخته‌اند. گاه اتفاق می‌افتد که یک سوسمار بزرگ و فربه که در حدود دو پا طول دارد به رنگ سبز تیره، یعنی همرنگ صحرا، نسبت به مسافر اظهار لطف می‌کند و از پناه یک سنگ بزرگ به او خیره می‌شود. همان طور که اجداد ماقبل تاریخ او در گذشته تاریک به افراد قشون اسکندر کبیر و سپاهیان تیمور لنگ، که از ترکان مغول تشکیل یافته بود، خیره می‌شدند.

در فصل بهار، هنگام پیشروی به سوی جنوب ممکن است بخت با مسافر یار شود و با یکی از قبایل بدوی، که به قصد یافتن چراگاه سرسبز برای مواشی و احشام خود در حرکت هستند، برخورد نماید. افراد این قبایل از دو میلیون نفر جمعیت چادرنشین ایران هستند. سحرگاه روزهای بهار این دشتهای وسیع از هر موقع دیگر زیباتر جلوه می‌کنند. چه، در این موقع است که عشایری که در حال کوچ کردنند به این دشتهای بی‌روح، روح

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۴

می‌بخشند. در چنین مواقعی است که می‌توان فوجی از این سربازان خانگی را در حال حرکت مشاهده کرد. این یک نوع مبارزه حقیقی برای زیستن است. عده‌ای در حال حرکتند و برای به دست آوردن قوت لایموت با طبیعت در جنگ و مبارزه می‌باشند. ولی نظر به اینکه دولت تصمیم گرفته مردم کوه‌نشین را خلع سلاح کند و حرکت آنها را برای منظوری غیر از به دست آوردن چراگاههای مناسب محدود سازد؛ این مناظر روز به روز در ایران کمتر دیده می‌شود. با این همه، عبور این عشایر از دشتهای وسیع و بالا رفتن آنها از سراشیبهای تند کوه به منظور به دست آوردن علف برای مواشی و احشام خود منظره زیبایی است که به تحمل یک مسافرت طولانی و ناراحتیهای عبور از یک جاده طولانی و پرخاک می‌ارزد. برای مشاهده یکی از این قبایل مهاجر می‌توان کتاب انجیل را در قسمت «سفر تکوین» و «سفر خروج» باز کرد و مردم اسراییل را در حالی که خانه اسارت را با غنایم فراوانی، که از مصر به دست آورده بودند، ترک می‌گفتند و به سوی صحرای کنعان روان بودند در نظر مجسم کرد. یا ابراهیم را مشاهده کرد که موطن و خویشاوندان و خانه اجدادی خود را ترک می‌گوید و با همسر خود ساره و برادرزاده‌اش لوط و تمام مایملک خود از جمله گوسفند و گاو و الاغ و شتر و خدمه‌ای که در حران داشت به سوی ارض موعود روی می‌آورد. افراد این قبایل مانند حلزون خانه‌های خود را به پشتشان حمل می‌کنند و هر یک از آنها از خرد و بزرگ یعنی از کودکانی که تازه راه رفتن آموخته‌اند تا مردان سالخورده در کارها کمک می‌کنند و هر یک عهده‌دار انجام دادن وظیفه خاصی می‌باشند. چه، چادرهای سیاه‌رنگ که از موی بز درست شده و محتویات آن همان شب در جاده کوهستانی بار دیگر مورد احتیاج واقع خواهد شد.

در ردیف جلو، هزاران رأس گوسفند و بز با شبانان جوانی، که مسئول هدایت آنها هستند، طلایه را تشکیل می‌دهند. پس از آنها مردان قبیله حرکت می‌کنند. اینها چهره‌هایی مفرغی رنگ و چشمانی به سان چشمان باز دارند. قیافه‌های آنها وحشی و شبیه راهزنان است و دسته‌ای از موهای سیاه خود را بر روی گوش خوابانیده‌اند. بعد از آنها دسته زنان با قامتهای کشیده و خدنگ بدون نقاب با جامه‌های محلی زیبای خود و دختران جوانی که مایملک خویش را حمل می‌کنند در حرکت می‌باشند. شترها بچه‌های جوان خود را بر پشت گرفته و بعضی از آنها در انتظار کودک دیگری نیز می‌باشند. الاغها بارهای آهن و مس یا به عبارت دیگر، ظروف آشپزخانه را حمل می‌کنند؛ در حالی که بزغاله یا بره‌ای از میان این ظروف به خارج می‌نگرد. خروسها و مرغها نیز در این محل،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۵

یعنی بر پشت الاغ، بسیار راحت و راضی به نظر می‌رسند.

کلیه افراد این قبایل مهاجر با آهنگ و ضرب زنگ شتران و الاغها و قاطران و بزها و گوسفندان، با اندازه‌ها و گامهای مختلف حرکت می‌کنند و از این ناموزونی آهنگی موزون و خوش پدید می‌آورند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۷

یزدخواست، ایزدخواست

هنگامی که مسافر از اصفهان به شیراز جاده صحرایی و طولانی را، که مانند نواری سیمگون در سراسر دشت کشیده شده، طی می‌کند از سه چیز که می‌تواند راهنمای روح او باشد آگاهی دارد. مسافر می‌داند که در طول راه یزدخواست و «تخت جمشید» و «تنگ اللّه اکبر» را خواهد دید. اگر عامل ارتفاع را مورد توجه قرار دهیم محل چهارم یعنی ده بید را که ۸۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد می‌توان به این سه افزود. می‌گویند که ده‌بید مرتفع‌ترین دهات مسکونی ایران و از لحاظ میزان بادی که در آنجا می‌وزد دومین آنها محسوب می‌شود. ولی شاید بتوان یزدخواست را شگفت‌انگیزترین، ده‌بید را پربادترین، «تخت جمشید» را تماشایی‌ترین و «تنگ اللّه اکبر» را باصفاترین این چهار دانست. پس از مسافرتی خسته‌کننده، که به حد کافی ملال‌آور است و اگرچه از این حیث به پای سفر یزد نمی‌رسد، به یزدخواست می‌رسیم و در یک لحظه احساس خستگی مسافر مبدل به اعجاب و شگفتی حقیقی می‌گردد. چون همین که به دهکده‌ای می‌رسد که به ظاهر خانه‌های گلی آن بر طبق معمول از یک طبقه تشکیل یافته است و گنبد منحنی مسجد آن خط کشیده افق ملال‌انگیز دشت را در هم شکسته، ناگهان و بر خلاف انتظار شکافی را که در صحرا پنهان است مشاهده می‌کند که بعد معلوم می‌شود عمق آن نیز زیاد است. در قعر این شکاف بستر خشک رودخانه‌ای، که به رودخانه‌های ماقبل تاریخ شباهت دارد، قرار گرفته است. در مرکز این شکاف یک شهر افسانه‌ای، که خانه‌های کوچک آن از گل ساخته شده با ایوانهای مرتفع و بدون پیرایه بر روی یک صخره عظیم و دورافتاده که به کشتی شباهت دارد، بنا شده است. پرت شدن از یکی از این سکوهای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۸

سست همان و مرگ حتمی همان. در این دهکده خانه‌ها ردیف در ردیف مانند لانه‌های پرستو قرار گرفته و تیرهای چوبی مانند چوب‌بستی که برای نشستن پرندگان می‌سازند از آنها بیرون زده است. این جزیره صخره‌ای به داشتن چاهی از آب شور، که پس از جوشانیدن قابل شرب می‌شود، مباهات می‌کند. برای جای دادن گله و رمه، که صاحبان آنها در بالای صخره زندگی می‌کنند، غارهایی در پایین تعبیه کرده‌اند که از آنها، هم به عنوان اصطبل و هم به عنوان انبار غله استفاده می‌شود.

در دنیا بندرت می‌توان مثالی بهتر از دهکده مزبور برای اثبات این نکته ذکر کرد که چگونه بعضی از نقاط روی زمین برای نوع بشر جذبه مقاومت‌ناپذیری دارد. صرف‌نظر از اینکه اقامت در آن محل برای آنها متضمن چه تحولات و دگرگونیهایی باشد، نکته‌ای که شخص را به اعجاب و شگفتی وا می‌دارد این است که چه نیروی غریبی کشاورزان ایتالیا را وا می‌دارد که مانند مردم احمقی که هر دم دست به دامن حماقتهای خود می‌زنند مکرر در مکرر پس از مشاهده سرکشیهای طبع و آتشفشانیهای کوه وزو به سوی آن بازگردند و بر آستانه آن بوسه زنند یا اینکه امالفی[۱۱۹] بی‌نظیر از کجا این قدرت و اعتبار را به دست آورده که ساکنان این شهر تاریخی را وادار به ساختن خانه‌هایی کند که مشرف به دریایی ژرف است، خانه‌هایی که از آشیانه عقاب هم کوچکتر است.

چنین به نظر می‌رسد که یزد خواست از موقعیت خود در دشتی با ارتفاع ۶۵۰۰ پا و از همسایگی کوه الیجوق که ارتفاع آن ۱۴۰۰۰ پا است راضی نیست و به این جهت این شهر قطعه‌قطعه از سکوی دیگری که تقریبا دسترسی بدان نیست بالا رفته و ساکنان خانه‌های کوچک و پست خود را مجبور ساخته که مانند صدفهای کوهی در قلب یک صحرای ملال‌انگیز از صخره‌ای لم‌یزرع و دورافتاده آویزان شوند. در این محل مردمی زندگی می‌کنند یا وجود دارند (هر طور میل دارید آن را بنامید) که از سرنوشت خود رضایت دارند و نسبت به پیشرفتها و تغییراتی که در جهان رخ می‌دهد بی‌اعتنا هستند. نه در جست و جوی چیز تازه‌ای می‌باشند و نه در پی احساس نو و جدیدی هستند. تنها قانعند به اینکه همواره در جزیره‌ای واقع در دریایی خشک به سر برند.

زمان، این شهر کوچک خارق‌العاده را با افسانه‌های زیادی پیوستگی داده و داستانها و روایات متعددی را با آن آمیخته است. یکی از این داستانها حاکی از این است که بستر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۴۹

یزدخواست- شهر جزیره‌مانند در صحرا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۱

این رودخانه خشک در اصل رودی بزرگ و قابل کشتیرانی بوده است. به روایت دیگر در سال ۱۷۷۹ زکی خان، برادر ناتنی کریم‌خان زند، که طبعی غیر انسانی داشته دستور داده که ساکنان سرشناس یزدخواست را از بالای صخره به زیر اندازند. می‌گویند که خود وی همان شب به طور غیر مترقبه ولی به حق به دست خادمان متغیر و خشمناک خویش و با دشنه انتقام‌جویانه ساکنان یزدخواست به قتل رسید.

تنها راه دخول به این صخره پر سراشیب یک پل متحرک نرم و سست است که از میخ چوبی و کاهگل ساخته شده و می‌توان در یک لحظه آن را خراب کرد و شهر را به یک دژ طبیعی و غیر قابل دسترس مبدل ساخت. می‌توان این پل را ساده‌ترین پل جنگی آماده برای دفاع محسوب داشت و حال آنکه منظور اصلی از بنای آن این بوده که به عنوان راه دخول و خروج شهر مورد استفاده واقع شود. در این مورد بخصوص، برای کسی چون من که می‌خواستم تصویری از شهر تهیه کنم کلیدی برای گشودن چنان دژی ضرورت داشت و این کلید عبارت بود از دستخط بسیار ظریف و زیبای فرماندار اصفهان که در آن به جای گفت‌وگو درباره هنر جنگ، از هنر صلح سخن رفته بود و بدون شک به فرماندار یزدخواست اطلاع داده شده بود که یک نفر فرنگی از اهل لندن با وجود ابنیه جدید تهران تمایل غریبی به تهیه تابلویی از یزدخواست موطن او دارد، به او اجازه دهید و از او حمایت کنید. پس از اینکه به کمک یک سرباز به بالای پل هدایت شدیم و از کوچه‌های تونل مانند و تاریک، که در آنها چهره عابران به زحمت تشخیص داده می‌شود، عبور کردیم در آستانه محلی که می‌توان نام تالار پذیرایی شهردار محل را به آن اطلاق کرد نمونه زیبای خط فارسی یعنی دستخط فرماندار اصفهان را به بخشدار یزدخواست ارائه کردیم و مراسم سلام و تعارف را به جای آوردیم.

در این محل، پس از آنکه بر روی یک قالی ایرانی، که طرحی بس زیبا و رنگی دل‌انگیز داشت، نشستیم و چند فنجان چای شیرین ایرانی نوشیدیم و بعد از اینکه بحث درباره اصل مطلب را با ظرافت و نکته‌سنجی مدت یک ساعت به تعویق افکندیم، سرانجام به آهستگی و با لطف خاصی، که از مشخصات تربیت ایرانی است، مطلب در میان گذاشته شد. در نتیجه این مذاکرات نه تنها تهیه تصویری از شهر، مورد تصویب واقع گردید بلکه به جای یک نگهبان، که معمولا در این گونه موارد تقاضا می‌کردم، سه سرباز در اختیار من گذاشته شد. متأسفانه ساکنان یزد خواست محیط غیر دوستانه‌ای در اطراف خود پدید آورده‌اند که یادگار دورانی است که دزدان و راهزنان در همه جا تسلط

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۲

داشتند و هنوز از آن زمان مدتی دراز نمی‌گذرد. صرف‌نظر از وضع نامطبوع گدایانی که با بیماریهای شدید و خفیف خود بر در کاروانسرا ایستاده بودند غیر از ادب و رعب چیزی در پیرامون خود نمی‌دیدیم. ادب از صفات مشخص ایرانیان است؛ اما علت کناره‌جویی و رعب مردم را می‌بایست به وجود سه تن از نمایندگان شاه حمل کنیم.

هنگامی که ترسیم تابلو رو به پایان می‌رفت نگهبانان با چشمانی مملو از عطوفت و مهربانی به این فرنگی، که تمایل غریبی به تهیه تصویر چنین شهری داشت، می‌نگریستند و در عین حال می‌کوشیدند که خود را از نظر مخفی نگاهدارند و از چشم بد مصون بمانند و تصویری از آنان تهیه نشود. چه، این کار سبب می‌شد که آخرت را به دنیا بفروشند. در عوض برای بهبود وضع مادی خود خیار تازه و خنک به من تعارف می‌کردند.

در پایین بستر رودخانه، در انتهای دره یا شکاف یزدخواست، کاروانسرای شهر با معماری سبک دوره صفویه واقع شده است. در شبهای تابستان می‌توان در این محل زیر ستاره‌ها آرمید. این ستاره‌ها به قدری نورانی و نزدیک به نظر می‌آیند که شخص تصور می‌کند هرگاه دست خود را دراز کند می‌تواند آنها را بگیرد. بر روی سکوی بلندی، که در مرکز حیاط واقع شده است، مسافر در جوار شتر و قاطر و ارابه و مرغ و جوجه به خواب می‌رود. مرغها نه فقط رسیدن سحر را اعلام می‌کنند بلکه تخم مرغ تازه برای تهیه صبحانه مسافر تهیه می‌نمایند. در بیرون کاروانسرا جوی کوچک قصبه در جریان است و آب آن به حدی است که برای غسل و وضو و فرو بردن کتری برای پر کردن آن از آب جهت تهیه چای صبح کفایت می‌کند. در کدام محل دیگر مهمانخانه‌ای می‌توان یافت که شخص بتواند صورت خود را اصلاح کند و درعین‌حال به نگاه شترهایی که به او خیره شده‌اند پاسخ گوید. ولی یزدخواست با تمام چیزهای جالب توجه و غریب آن و مهمان‌نوازی مردمش، فقط برای دیدن و اظهار شگفتی کردن خوب است نه برای اقامت گزیدن. حکیم عمر خیام در روزگاری می‌زیست که چون می‌خواست به بی‌ثباتی عالم اشاره کند آن را به «کهنه رباطی که وامانده صد جمشیدست» تشبیه می‌کرد. صرف‌نظر از این که از کاروانسرا و جمشید شاه معنی لغوی را اراده کرده باشد یا مفهوم فلسفی را، با توجه به وضع فعلی کاروانسراهای ایران هرگاه مسافران مغرب زمین عقیده‌ای غیر از عقیده شاعر و ستاره‌شناس مشهور ایرانی داشته باشند حماقت محض است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۳

چایخانه در جاده صحرایی

در مسیر بعضی از جاده‌های کاروان‌رو ایران چایخانه‌های[۱۲۰] کوچکی واقع شده که بعضی از مسافران آنها را بهتر از بناهای بی‌نظیر و آثار مهم تاریخی به خاطر می‌سپارند. در این مؤسسات، که مسافر را به گرمی می‌پذیرند، پیوسته سایه‌بان و سماوری جوشان برای تهیه یک فنجان چای و معمولا مقداری تخم مرغ آماده است تا آنها را به میل مسافر، هر گاه مشکل‌پسند باشد، آب‌پز و یا نیمرو کنند و توأم با نان محلی در دسترس او قرار دهند. پهلو به پهلوی این قهوه‌خانه‌ها درخت و جوی آبی است که معلوم نیست از کجا سرچشمه گرفته است. آب این جویهای کوچک با همان وضع اسرارآمیزی که نمایان می‌شوند در فضا ناپدید می‌گردند. البته غیر از مقدار آبی که در خاک سوزان صحرا جذب می‌شود و در هوای گرم آن تبخیر می‌گردد.

قهوه‌خانه ممکن است یک کلبه محقر باشد یا درون یک درخت جای داشته باشد یا در آستانه یک کاروانسرای بزرگ واقع شده باشد. فاصله این قهوه‌خانه‌ها معمولا یک منزل راه به وسیله اسب و قاطر یا الاغ از مقصد است. از طرف دیگر ممکن است در منزل آخر واقع شده باشد. این اماکن جایگاه استقبال مسافران یا وداع با آنها نیز به شمار می‌رود. چه، تا چند سال قبل، زوار در آغاز مسافرت طولانی و خطرناک خود، صحنه‌های وداع را در این قهوه‌خانه‌ها ترتیب می‌دادند و در همین اماکن بود که حاجیها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۴

پس از اینکه از سفر مشهد و کربلا و مکه به سلامت باز می‌گشتند سیلی از درودهای فراوان به آنان نثار می‌شد. عده خویشاوندان و دوستانی که به استقبال زائر می‌آمدند، بر حسب اهمیت وی و میزان احترامی که برای او قائل بودند، تغییر می‌کرد. بین این قبیل توقفگاهها و شهر بعدی ۳۲۰ یا ۴۸۰ کیلومتر جاده صحرایی ویران قرار دارد. این صحاری در ایران شکل دشتهای وسیع را به خود می‌گیرد و مانند میز مخصوص بازی بیلیارد مسطح می‌باشند. گویی سلسله‌ای از آمفی تئاترهای عظیم‌اند که با تپه‌های نیرومند و جاودانی حاشیه‌دوزی شده‌اند. همان‌طور که حاشیه یک نعلبکی آن را احاطه کرده است. شباهت این سلسله آمفی تئاترها به یکدیگر معمولا- به قدری است که اگر مسافری در حال عبور از یکی به دیگری چشمان خود را ببندد این تصور برای او پیش می‌آید که از جای خود حرکت نکرده است. روشنی و صافی هوای ایران تقریبا فاصله را از میان برمی‌دارد. در دوران قدیم، که کاروان به راه می‌افتاد زوار، می‌توانستند هنگام سحر بلافاصله پس از عزیمت منزلی را که غروب به آن می‌رسیدند از دور مشاهده نمایند. (مسافتی که شخص می‌تواند در هوای صاف دشتهای ایران مشاهده نماید تقریبا باور نکردنی است. در انگلستان اگر مشاهده بندر کاله[۱۲۱] از بندر داور[۱۲۲] امکان داشته باشد آن روز هوا به طور خارق‌العاده صاف به شمار می‌رود. در حالی که فاصله دو بندر بیش از ۳۳ کیلومتر نمی‌باشد. در شهر نیویورک ساعتی بر فراز ساختمان یک بنگاه تجارتی قرار دارد که گفته می‌شود بزرگترین ساعتهای جهان است. صفحه این ساعت ۵۰ پا قطر دارد و می‌گویند می‌توان وقت صحیح را از مسافت ح ۵ کیلومتری تشخیص داد. در حالی که در یک روز صاف و خشک در تهران قله مخروطی شکل و پربرف دماوند که در شمال شرقی تهران واقع شده و با شهر بیش از ح ۲۴۱ کیلومتر فاصله دارد هرگز از نظر ناپدید نمی‌گردد.)

در پایین تپه‌های عظیم، در نقاط دورافتاده، دهات و قصبات کوچکی در میان درختان تیره رنگ مشاهده می‌شود. در اینجا چشمه‌سارهایی بر سطح زمین ظاهر می‌گردد یا جویهایی که محصول برفهای زمستانی است از کوهساران به دشت جاری می‌شود.

روستاییان از این آبها تا آخرین قطره استفاده می‌نمایند و هرگز نمی‌گذارند یک قطره آن از پیرامون دهات آنها خارج شود. از صدها کیلومتر مربع، صحاری مهیب و مردابهای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۵

دریاچه نمک، که آنها را «کویر» می‌نامند و بر روی نقشه ایران با رنگ سفید نشان داده می‌شود، قسمتی که مسافر را بیش از همه تحت تأثیر قرار می‌دهد آن قسمت از کویر است که در کنار جاده‌های اصفهان به یزد و یزد به کرمان واقع شده. چه، مهر جاودانی یأس و ناامیدی بر روی این منطقه زده شده است. این مناطق «دشت لوت» (صحرای بزرگ ریگزار) و «کویر نمک» (صحرای بزرگ نمک) نامیده می‌شود. در این نواحی قطعات بزرگی از زمینهای درخشان نمکزار کشیده شده است. این صحاری همچنان ادامه دارد تا جایی که با قطعات بزرگی از زمینهای شن‌زار صحرا، که آنها نیز به نوبه خود متروک و ناامیدکننده است، برخورد نماید. قسمت اعظم اطلاعاتی که درباره این نقطه از دنیا در دست است افسانه‌آمیز می‌باشد. ولی به این نکته می‌توان اطمینان داشت که هر گاه مسافری در این نواحی راه را گم کند و دریاچه‌های فریبنده و شهرهای افسانه‌ای، که همه آنها سرابی بیش نیست، او را فریب دهد، مرگ با دستهای گشاده در این صحاری بی‌آب به انتظار او ایستاده است. از ازمنه قدیم تاکنون بدین منوال بوده است. در مناطق جنوبی به فاصله ح ۲۴۱ کیلومتر از کرمان، منطقه‌ای حال قرار دارد که اطلاعات بشر درباره آن بسیار اندک می‌باشد. لرد کرزن از آن به عنوان «یکی از وحشتناکترین مناطق روی زمین» یاد کرده است که فقط قلم میلتون[۱۲۳] یا بانیان[۱۲۴] قادر به شرح آن است.

در فصل تابستان در جاده‌های پرخاک شتررو که هنوز جاده صحرایی دست‌نخورده است و شوسه نشده است، آفتاب سوزان ظهر تقریبا تحمل‌ناپذیر می‌باشد و محل سایه به هیچ وجه پیدا نمی‌شود. گونهای بومی که خوراک شتر است هرگاه توسط دسته‌های ملخ از بین نرفته باشد به نظر فرسوده و خشک و سوزان می‌آید. هر یک از ریشه‌های آنها بر طبق سنت معمول، از همدیگر گریخته و عاری از حس همکاری و رفاقت با یکدیگر فاصله گرفته‌اند. در این مناطق وسیع و خاکستری رنگ صحرا، همه چیز ملال‌آور و مأیوس‌کننده به نظر می‌آید. حتی عقاب با آن شکوه و جلالی که دارد موجود بی‌کسی به نظر می‌رسد که به آنجا تبعید شده باشد. کرکس شریر و گرسنه، با اینکه از نیت شوم او آگاهیم و می‌دانیم برای چه منظوری در این نقطه بخصوص در تفحص و تجسس است،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۶

بیشتر حس ترحم و عاطفه ما را برمی‌انگیزد تا حس ترس و نفرت. استخوانهای شتر در اطراف پراکنده است. مأموران نظافت صحرا، کفتار و شغال و لاشخور، جمجمه شتر را که با تشنج شدید آخرین ضربه مرگ بر زمین افتاده است خوب تمیز کرده‌اند و استخوانها را از عاج صلیب اسقف سفیدتر گردانیده‌اند. این دشتها، که تپه‌های عظیم در کنار آنها قرار گرفته، به قدری وسیع می‌باشد که زمان نیز تصور می‌کند می‌تواند در عرصه ساکت و آرام آن انزوا جوید و در این محل بنا به میل خود این سو و آن سو رود و دمی بیارامد. گرچه خوب می‌دانیم که هیچ چیز ساکن نیست و چه در طبیعت و چه در زندگی انسان، چیزی به حال خود باقی نمی‌ماند. چنین به نظر می‌رسد که بادهای سختی که می‌آیند و می‌روند و برف و یخ و زمستان و بادهای اوایل بهار یا آفتاب سوزان تابستان، سرانجام کلیه این نیروهای عظیم با چهره طبیعت بازی می‌کنند در حالی که تأثیر آنها از تأثیر شن‌بازی کودکان در ساحل دریا بیشتر نیست.

چنین به نظر می‌رسد که پیشرفت و ترقی این قسمت از جهان، منحصر به همان چند روزی بوده است که در «سفر پیدایش» ذکر شده است و دو روز اول برای خلقت چنین جایی کافی بوده است[۱۲۵]. بعضی از اوقات این تصور به شخص دست می‌دهد که پس از اینکه خداوند دو عنصر نور و ظلمت را آفرید و آبها در یک نقطه جمع شد تا خشکی ظاهر شود، خلقت به این منطقه پشت کرد و

روی به نقاط دیگر آورد تا در زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیآورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد[۱۲۶].
حیوانـاتی که به موجودات این تپه‌های بـدون شـکل و فرم می‌افزاینـد در آنجا زنـدگی نمی‌کننـد، در کمین می‌نشینند. قابیل پس از ارتکـاب جنـایت می‌توانست در این تپه‌هـا پنهـان شود و پناهگـاهی برای خود بیابـد، چه هیـچ کس مایـل نبود او را تا این صـفحات تعقیب نمایـد. در اینجا رجوع به کتاب مقـدس ضـروری به نظر می‌رسد. حتی می‌توان یک بند کامل از آن را درباره این محیط نقل کرد؛ زیرا مطالبی که در این خصوص در کتاب مقـدس آمـده شـباهت به رپرتاژی دارد که گویی یکی از روزنامه‌نگاران زبردسـت آن زمان، به رشـته تحریر درآورده باشد. در این نقطه از جهان، صور و اشکال به قدری مبهم و نامعلوم می‌باشد که تصور هر چیزی غیر از فضا غیر ممکن است و لحظاتی فرا می‌رسد که مغز و
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۷
فکر بجز نـور و ظلمـت چیز دیگری تشـخیص نمی‌دهـد. ممکـن است این تصـور برای شـخص پیش آیـد که هرگـاه اسـکندر کـبیر می‌خواست امروز یـا فردا ارتش خود را از این محل عبور دهـد می‌بایست از همان راه و جاده‌ای که سه هزار سال قبل طی کرده بود بگذرد.
در این مناطق متروک و ملال‌آور، مسافر گاه‌گاه از دهات و قصبات ویران عبور می‌کند.
قسـمتهایی که از شـکل اصـلی این دهات بر جای مانده آنقدر است که ذهن و تصور شـخص را که آفتاب سوزان ظهر آن را از کار انـداخته است از نـو بـه جنبش و حرکت وا دارد. پس از طی هزاران کیلومـتر در صـحاری یکنـواخت، آثـاری که حـاکی از کـار و کوشش بشری است مانند یک مناره شکسته و قسمتی از یک گنبد (گرچه با خشت و گل ساخته شده باشد) بی‌حالی و خواب را به زنـدگی مبـدل می‌سازد، چه هیـچ چیز ماننـد ویرانه‌های زمان جنگ حس کنجکاوی انسان را تحریک نمی‌کنـد. از طرف دیگر، در ایران هیـچ چیز ماننـد آثار نیمه‌ویران دوران قـدیم کار و کوشـش، که به زحمت می‌توان نام «تمدن» را بر آن اطلاق کرد، ملال‌آور نیست. با مشاهده این آثار، هزاران سؤال در ذهن مسافر خطور می‌کند. آیا جویبارهای کوهستان از حرکت باز ایستادند؟ آیا ساکنان این منطقه علاقه خود را نسبت به قناتهایشان از دست دادنـد؟ آیا یک قبیله مهاجم یا دسته‌ای از راهزنان دنـدان در مقابل دنـدان و چشم در مقابل چشم طلب می‌کردنـد؟ آیـا خمره آرد فاسـد شـده یـا کوزه روغن به پایـان رسیده بود؟ آیـا ساکنـان دهـات با یک مصیبت عظیم روبرو شدند یا یک طاعون عجیب مردم آن را نابود کرد؟ هنگامی که شخص برای درک ویرانی و منتهای دلتنگی و افسـردگی این دهات، که جـدا از بشریت در قلب صـحرا واقع شـده، تأمل می‌کنـد، افکاری از این قبیل به خاطرش خطور می‌نماید: چگونه و چه وقت و چرا اینهـا به وجود آمدنـد و اساسـا برای چه منظور و مقصودی ایجـاد شدنـد؟ لیکن در پایان روز، این دهات و قصبات متروک شـکل شـاعرانه‌تری به خود می‌گیرد، چه در این هنگـام آفتـاب بیرحم ظهر قلم‌موی خود را در رنگ ملایمتری فرو برده و دیگر سـراب به شکل یک ده یا قصبه چشم را فریب نمی‌دهد، بلکه یک قصبه حقیقی و قابل احساس است که سرابی از یک شهر ساخته شده از طلای سرخ را در مقابل دیدگان مسافر قرار می‌دهد. اکنون فقط روپوش سـفید زن روسـتایی، که در کنار دیوار می‌خزد، لازم است تا او را مطمئن سازد که از میان ورقه‌های طلای استاد طلاکار برگی فرو افتاده و به اهتزاز درآمده است.
در صحرا، روز به طور ناگهانی و غیر مترقبه پایان می‌یابد. در یک چنین وقت و چنین
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۸
مکانی در زیر طاق سیاه شب ممکن است شخص خوابهایی نظیر خوابهای ییتز[۱۲۷] ببیند:

گنبد زرفام آسمان

آذین‌بندان با نور زرین و سیمین

گنبد آبی و تیره و سیاه

تیرگی و روشنایی و نیمه‌روشنی ...

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۵۹

تخت جمشید

«تخت جمشـید»، این بنـای تاریخی عظیم که نماینـده عظمت ایران باسـتان است، در مرودشت بر پای ایسـتاده. گرچه بنای آن ویران است، بـا «اهرام مصـر» و «مسـجد بعلبـک» و «معابـد نیـل» و «آکروپولیس آتن» برابری می‌کنـد. انسـان قادر نیست از احساسات خود هنگام نزدیک شدن به این قبیل ابنیه تاریخی سخن بگوید.
در اولین نظر، نفس در سینه حبس می‌شود. چون نیازی به ادای عباراتی برای شرح و بیان آنها نیست. شخص آنها را می‌بیند و بدون اراده نامشان را بر زبان جاری می‌سازد چه آن یک لحظه، برای بیان کلیه احساسات و چیزهایی که شـخص مایل است بر زبان آورد بسیار کوتاه می‌باشد. «تخت جمشـید!» «اهرام!» «ابوالهول!» چه سـتایش و تحسـینی از این بالاتر. «تخت جمشید» که از لحاظ بزرگی حیرت‌آور و از لحـاظ تصور، شاهـانه و مجلـل است یـادبود غرورآمیز دورانی است که همین خرابی و ویرانی آن به شـکوه و جلال نامش افزوده است. آثار و بقایای یک کاخ مجلل فرسـنگها دور از تمـدن، که درعین‌حال نماینـده یک تمدن دو هزار و پانصد ساله است، موجب می‌شود که آدمیزادگان عصر حاضر، خود را در مقایسه با آن کوتاه قـد و پست بیابنـد. هرگاه درصـدد برآییم غیر از بیـان شـمه‌ای از افتخـارات و شـکوه و جلال گذشـته آن از این مقوله سـخن گوییم حماقت است و اگر بخواهیم پس از یکی دو بار بازدیـد از آن، مشاهـدات خود را در یک فصل بگنجانیم باید گفت که به این بنای تاریخی توهین روا داشـته‌ایم (۸۵ صفحه از یک کتاب برای وصف و بیان عالی لرد کرزن کافی نبود). تهیه پرده نقاشی از تمام بنای «تخت جمشید» یک کار احمقانه
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۰
است. زمان، ستونهای آن را طوری پراکنده است که گوی با آن ناین‌پینز[۱۲۸] بازی کرده.
سکوهایی که داریوش و خشایارشا و اردشیر کاخهای خود را بر روی آن بنا کرده‌اند و با دست بشر ساخته شده در حدود ۱۰۰۰ پا از سطح یک صخره بیرون آمده و در فاصله ۱۵۰۰ پا و ارتفاع ۲۰ تا ۵۰ پا در مقابل مرودشت واقع گردیده است. پلکانی که به این سکو منتهی می‌شود، در حدود چهار تا پنج پله از یک قطعه سـنگ ساخته شده، و تعداد آن از صد افزون است به قدری وسیع و بالا رفتن از آنها به حدی آسان است که دسته‌های ده نفری یک اسواران می‌توانند پهلو به پهلوی هم از عرض آن بالا روند.
سنگهای این سکو با قطعات بزرگی از سنگ، که از معدن سنگ مجاور تراشیده شده، تناسب و هماهنگی کامل دارد. در اینجا و در معـادن سـنگ «بعلبـک» و اسوان است که در دل تماشـاگران، که خود را در مقابـل این بناهـا پست و نـاچیز می‌یابنـد، بـارقه امیـدی می‌جهد. چه در هر یک از این محلها به طور صریح و آشکار به شکست و ضعف اعتراف شده و شواهد امر، حاکی از این است که سازنـدگان این بناهـا انسانهـایی بوده‌انـد که قـدرت آنهـا تا این حـدود بوده و از این حـد نتوانسـته‌اند پا فراتر گذارنـد. در مجاورت بعلبک، که آخرین آثار دوره بت‌پرستی و شرک در امپراتوری روم به شمار می‌رود، معدن سنگی وجود دارد که در آن قطعه بسیار عظیمی از سـنگ تراشیده مشاهده می‌شود که هنوز کاملا از صخره معدن جدا نشده است. این سنگ ۷۰ پا طول دارد و وزن آن در حدود ۱۰۰۰ تن تخمین زده شـده است. ولی در دیوارهای بعلبک سـنگهایی وجود دارد که طول آنها ۶۴ پا است و توانسته‌اند آنها را در ارتفاع ۲۳ پا از زمین نگاهدارند. این قطعه سـنگ تراشـیده نشده در بعلبک به دلایل نامعلومی استاد سنگتراش را شکست داده و مغلوب ساخته است. در معادن مشـهور سـنگ خارا در اسوان، واقع در کشور مصر، قطعه سـنگ جدا نشده‌ای که به شکل ستونی هرمی شکل است قرار دارد که هنوز ناتمام آنجا مانده است. در معادن سـنگ تخت جمشید قطعات ناتمام سنگهایی وجود دارد که شکسـتها و محـدودیتهای آن زمـان را به جهانیـان اعلام می‌دارد. بـا اینهمه، برخی از سـنگهای تخت جمشید نه فقط بـا آتشـی که اسکندر افروخت مبارزه کردند بلکه مدت دو هزار و پانصد سال با زمان دست و پنجه نرم نمودند (پنجاه سال قبل از میلاد، یعنی
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۱
تقریبـا دو هزار سـال قبل، مورخ یونانی دیودور سیسیلی[۱۲۹] ضـمن توصیف کلی از تخت جمشید به ذکر برخی از مشـخصاتش پرداخته است).
این حقایق می‌تواند نشانه‌ها و علائمی از اندازه و زمان بعضـی از مشخصات تخت جمشید در دسترس خوانندگان بگذارد؛ ولی هیچ چیز قادر نیست تأثیر کاخها و تالارهایی که بر روی این سـکوی مجلل و باشـکوه بنا شـده بیان نمایـد. «تالار صد سـتون» که هزار تیر درخت سدر برای بنای طاق آن به کار رفته بود در مبارزه با زمان شـکست خورد. زمان با کینه‌توزی هر یک صد سـتون آن را خرد کرد. قسـمتی از کتیبه بزرگ، که مراسم جشن نوروزی بر آن نقش گردیـده، هنوز بـاقی است و دسته‌هایی از مردم را در حـالی که هـدایایی برای شاهنشـاه می‌برنـد نشـان می‌دهـد. از ایـوان خشایارشـا بـا گاوهـای بالـدار عظیم آن و کـاخ داریوش و تالـار پـذیرایی خشایارشا آنقدر به جای مانده است که از عظمت و شکوه و جلال گذشته تخت جمشید به وضوح سخن می‌گوید و دلیل بارزی بر این مـدعاست که چرا بایـد این بنا جزو شاهکارهـای جهـان به شـمار آیـد. در مورد آتش زدن تالـار پـذیرایی و کتابخانه سـلطنتی، اسکندر کبیر را مقصر می‌دانند و گفته می‌شود که در حال مستی با افراد قشونش به این کار مبادرت ورزید.
می‌گوینـد کتابخـانه تخت جمشـید حاوی کتب مقـدس قـدیم ایرانی بوده که بعضـی از آنها توسط زرتشت، که هفتصـد سال قبل از میلاد می‌زیسته است، نوشته شده بود.
محتمل است که زرتشت از مردم ماد بوده باشـد. بدیهی است که وی شخصیت فوق‌العاده‌ای داشته است. زرتشت تعلیمات خود را در سن سـی سالگی آغاز کرد و در سن هفتاد و دو سالگی دار فانی را وداع گفت. در این مدت وی مذهب ملی ایران را، که تا قرن هفتم بعـد از میلاد دوام پیدا کرد، بنیان نهاد. زرتشت افکار و اندیشه‌های عالی داشت و صـفت مشـخص آیین وی، «پرسـتش آتش» بود. از نظر او کمـال مطلوب زنـدگی دنیوی، زنـدگی یـک کشـاورز بـا همسـر و کودکان و گله و رمه او است که به کشت و زرع زمین می‌پردازد و پـاداش خوب دریـافت می‌دارد. سـگ، نگهبـان کشاورز و پاسبان او و خانواده‌اش می‌باشـد. زرتشت سگ را این طور شرح می‌دهـد: «به لباس و پای‌پوش احتیاج ندارد، همیشه مراقب و بیدار است. دندانهای تیز دارد و برای این به وجود آمده که خوراک خود را از انسان دریافت دارد و در عوض نگهبان و پاسبان او و
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۲
اموالش باشد». در آن زمان کشتن سگ مانند قتل انسان جنایت بزرگی محسوب می‌شد.
داریوش در تخت جمشـید «آتش خاموش نشدنی» را پرستش می‌کرد و به دستور او بود که اوستا، کتاب مقدس زرتشت، با کلمات سیمیـن و زرین بر روی ۱۲۰۰۰ قطعه از پوست گاو به رشته تحریر درآمـد و در کتابخانه سـلطنتی نگاهداری شد. مذهب زرتشـت بیش از هزار و سیصد سال رواج داشت. ولی پیروان حضرت محمد اعلام می‌دارند که با تولد محمد [ص] آتش مقدس به خاموشی گراییـد. در سـال ششـصد و چهل و یک میلادی پس از جنگ نهاونـد، اعراب سـیادت یافتنـد و مـذهب حضـرت محمـد [ص] را بر ایرانیان تحمیل کردند. زرتشتیانی که بعد از این جنگ باقی ماندند به یزد و کرمان گریختند.
(اگر این موضوع حقیقت داشته باشـد که اسکندر آتشـی را که منجر به سوزانیدن کتاب مقدس اوستا شد با مشعلی که در دست داشت افروخت. باید گفت که زمان هم انتقام خود را از وی بازستاند. چون در چهل و سه سال قبل از میلاد مشعل دیگری در دست یولیوس سزار نهاد و او ۷۰۰۰۰۰ نسخه از نسخ خطی گرانبها را در اسکندریه، واقع در مصر، یعنی شهری که بانی آن اسکندر بود و «مادر کتابخانه‌ها» نامیده می‌شود نابود کرد. ولی گویا زمان هنوز هم راضـی نشده بود چه تقریبا هفتصد سال بعد، این مشعل دوباره توسط مسـلمانان افروخته شـد و موجب انهـدام کتابخانه‌ای شـد که قسمتی از آن را آنتونی به کلئوپاترا داده بود. سوزاندن کتابخانه اسکندریه به فرمان عمر صورت گرفت.[۱۳۰]
امروز در پیشگاه تخت جمشید بزرگ، با جنبه‌های معماری و تاریخی و مذهبی جالب توجه آن شخص نمی‌تواند از احساس تألم و تـأسف خودداری کنـد. ویرانه‌هـای آن از دورانی سـخن می‌گویـد که تمـدن به اوج خود رسیده بود. در حالی که زمان با انگشت تمسخر سراسر مرودشت را، که وقتی شهرهای بزرگ داریوش و خشایارشا در آن بر پای ایستاده بود و هم اکنون همسـطح دشت شـده و به پستی گراییـده، نشان می‌دهد. دیوارهای تخت جمشید به وسیله انگشت لاغر زمان و با عناصـر چهارگانه فرو ریخته و بر زمین پراکنـده شـده و با خاک یکسان گردیـده است. ویرانه‌هایی که بر روی این سـکو دیـده می‌شود از همان نوعی است که شلی شاعر و نویسنده انگلیسی از آن به عنوان «یادبودهای جوانی دنیا» که «نگاهدارنده اسرار مهیج تولد زمان است» آنجا که
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۳
«انسانهای مرده افکار گنگ خود را بر دیوارهای گنگ اطراف می‌آویزند» یاد کرده است.
در حدود ۱۰۰۰ مجسـمه از مجسمه داریوش، که چتر بر سر دارد، تا مجسمه غلامان و اسرا دیوارها را تزیین کرده‌اند. می‌گویند که این مجسـمه‌ها به دسـتور وزیر اعظم اصـفهان، که از اروپاییان متنفر بود و می‌خواست هرگونه انگیزه و موجبی را برای آمدن آنها به ایران از بین بردارد، خرد و خراب شده است. عمر خیام در این رباعی مشهور خود به تخت جمشید اشاره می‌کند:
آن قصر که جمشید در او جای گرفت‌آهو بچه کرد و روبه[۱۳۱] آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمردیدی که چگونه گور بهرام گرفت
افسوس شیر هم مانند شکوه و جلال گذشته ایران مدتهاست که این محل را ترک گفته است. ولی سوسـمارها و چلپاسه‌های باوفا هنوز در تنهایی مراقب و مواظب تخت جمشید می‌باشـند. دربار شاهان اکنون بهشت زمینی باستان‌شناسان و موزه‌شـناسان است. آه! که چگونه توانا ناتوان و مقتدر زبون و ضعیف می‌گردد.
ناگهان انسان از دو هزار و سـیصد سال قبل از میلاد به قرن بیستم باز می‌گردد و در داخل بعضی از سنگهای عظیم تخت جمشید به اسامی که متعلق به گذشـته خیلی نزدیک است برخورد می‌کنـد. نامهایی از این قبیل که با حروف درشت نوشـته شده ناگهان مسافر را تکـان می‌دهـد و او را دچار شـگفتی می‌سازد: کاپیتان جیمز مالکولم[۱۳۲] و همراهـان ۱۸۰۰، جیمز مـوریه ۱۸۰۹، استانلی[۱۳۳] وابسته به روزنامه نیویورک هرالـد ۱۸۷۰. شـخص احسـاس می‌کنـد که صاحبان این اسامی از راههای دیگر به نسل آینـده شـناخته می‌شوند.
مـالکولم و مـوریه در صـفحات کتابهایشـان و اسـتانلی برای اینکـه دعوت نیویورک هرالـد را، مبنی بر اینکـه برای جست‌وجـوی لیوینگستون[۱۳۴] به افریقـا برود، اجابت کرد و حتی نامهایی از قبیل کریسـتف کلمب و نلسون یا ناپلئون را بایـد با حروف درشت نوشت تـا بتوانـد در ردیف لوحه‌ای که در راه‌پله تخت جمشـید نصب کرده و بر آنهـا خطوط میخی کنده‌انـد قرار گیرنـد. مضـمون لوحه این است:
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۴
«منم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ملتهایی که مردم فراوان دارد. شاه جهان بزرگ تا جاهای دوردست.»
چیزی که یک بار نوشته شـد برای ابد نوشته شده است. زمان در لحظات عجیبی انگشت آرام و خستگی‌ناپذیر خود را بر روی نام این ایرانی مغرور می‌کشد و تفریح می‌کند، چه در سـکوی تخت جمشـید شـخص درباره پادشاهان و سلسله‌ها فکر نمی‌کند، بلکه به خود زمان می‌اندیشد.
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۵

زمان سنگدل

ای سنگدل زمان! با بوسه یهودایی[۱۳۵]
تو را بس نیست که گردابی ژرف پدید آری؟
سنگهای نگون‌بخت را از فراز کوه بیفکنی؟
دریاها را بخشکانی و فرمان دهی رودخانه‌های طغیان کرده آرام گیرند؟
آیا تنها بدین خرسند نیستی؟
ای سنگدل زمان! با بوسه یهودایی
*** ای سنگدل زمان! آیا همه چیز از آن تو است؟
کافی نیست این که درختان را ریشه‌کن کنی؟
یا با حیله تاج و تخت پادشاهان را بربایی؟
گورشان را پنهان کنی و معابد سست بنیادشان را برافکنی؟
این است حکم نهایی تو؟
ای سنگدل زمان! آیا همه چیز از آن است؟
*** ای سنگدل زمان! ای توانای مطلق
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۶
کافی نیست این که افلاک را با شتاب بسپری؟
جای گامهای خستگی‌ناپذیر خود را بر بستر اقیانوسها باقی گذاری؟
و مسافاتی درنوردی که بر ستاره‌های آسمان نامعلوم است؟
سخن بگو! آیا هرگز خرسند نمی‌گردی؟
ای سنگدل زمان! ای توانای مطلق!
*** ای سنگدل زمان! به این سیر شتابنده، پایان بخش
آیا کافی نیست این که پهنه بیکران فضا را به نقش نگین بیارایی؟
پاییدن یخچالهای سترگ را از دست بنهی
و به سوی من روی آری و انگشتانت را در موهایم فرو بری؟
یا داغ خویش را بر جبینم نهی؟
ای سنگدل زمان! حتی برای یک بار هم که شده بازگرد.
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۷

تنگ یا معبر اللّه اکبر

پس از عبـور از دشـت وسیع، بـه جـایی می‌رسیم که جاده از نزدیـک بنـد امیر می‌گـذرد. بنـد امیر همـان رودی است که تومـاس مور[۱۳۶] در اشـعار خـود از آن به عنـوان جوی بنـدمیر[۱۳۷] یـاد کرده و پیش از آخریـن منزل بـه شـیراز قرار گرفتـه است. جـوی رکناباد، که مورد علاقه هر شـیرازی است، در اینجا واقع شده است. این جویبار با چنان بیقراری در جریان است که گویی هرگز باز نمی‌ایستد و نیک می‌دانـد که زندگی مردم شـیراز به آن بسته است. در واقع تا حدودی این موضوع حقیقت دارد. دیدن رکناباد از آرزوهـای دانشـمندان ایرانی و شاگردان «مکتب حافظ» است. ولی مسافرت طولانی و جاده ناهموار است؛ به طوری که ستایشـگران جوان این شاعر و جوی رکناباد بنـدرت به آرزوی خود می‌رسـند. پروفسور براون در این مورد چنین اشاره می‌کنـد: «انسان به حافظ از این جهت که برای رکناباد شعر سروده عشق نمی‌ورزد؛ بلکه رکناباد را به خاطر اینکه حافظ برای آن شعر سروده عزیز می‌دارد».
ناگهـان از گوشه‌ای دره خنـدان شـیراز از میـان تنـگ اسـرارآمیز ظاهر می‌شود. این معبر که حتی اروپاییـان از روی عطوفت آن را «تنگ» می‌خواننـد، برای مسـافران قـدیمی تقریبـا یک مکان مقـدس به شـمار می‌رفته. خوشـحالی و شادمانی از اینکه خطرات یک مسافرات طولانی را پشت سـر گذاشـته‌اند توأم با احساس شگفتی از زیبایی دره شیراز، که ناگهان جلو چشم ظاهر می‌شود، موجب می‌گردد که مسافران با صدای بلند بگویند:
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۸
اللّه اکبر (خـدا بزرگ است.) انعکـاس این صـدا تسـخیر شـده و در نـام آن بـاقی مانـده؛ زیرا این معبر هنوز «تنـگ اللّه اکبر» نامیـده می‌شود.
از نقطه‌ای که «تنـگ اللّه اکـبر» ناگهـان و بر خلاـف انتظـار به چشم می‌خـورد دروازه شـهر را می‌توان مشاهـده کرد. این دروازه در مجاورت یکی از دو باغ کوچکتر واقع شـده و محلی است که مردم شـیراز غالبا هنگام عصـر برای هواخوری یا در عید نوروز بدانجا می‌آینـد. دروازه قـدیم شـهر «دروازه قرآن» نامیـده می‌شود و برای کسانی که به ایران مسافرت می‌کنند یکی از مأنوس‌ترین نقاط به

شمار می‌رود. وجه تسمیه آن این است که در یکی از اتاقهای بالای آن یک نسخه قرآن نگاهداری می‌شود. طبیعی است که اتاق مزبور «بست» به شمار می‌رود و اروپاییان را در آن راه نیست. این دروازه به واسطه همین اتاق و محتوی مقدس آن مشهور گردیده است. شهرت این نسخه بخصوص از قرآن از این جهت است که می‌گویند اگر کسی آنقدر احمق باشد که بخواهد یک صفحه از آن را بکند وزن آن صفحه، با وزن تمام قرآن برابر می‌شود و از قرار معلوم تاکنون کسی چنین آزمایشی نکرده است. این داستان یکی از آن داستانهایی است که به هیچ وجه گروه بخصوصی از صاحبان مجموعه‌های کتاب (کلکسیونر) ها را به بازدید از این محل بر نمی‌انگیزد. در زیر این اتاق درون یکی از طاقنماها جایگاه مخصوص نگهبانها قرار دارد که عده‌ای سرباز شب و روز در آن مشغول نگهبانی می‌باشند. کار عمده آنها مراقبت اشخاصی است که وارد شهر می‌شوند و از آن خارج می‌گردند نه حفظ و حراست شئی نفیسی که نگاهداری آن به عهده ایشان واگذار شده است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۶۹

شیراز- تنگ اللّه اکبر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۱

شیراز

شیراز، زیباترین گوهر ایران، مهد دانش، جایگاه شعر و گل و بلبل، زمانی مرکز ایالت تاریخی فارس بوده و گفته می‌شود زمانی ۰۰۰ ۲۰۰ سکنه داشته است. هربرت[۱۳۸] که در سال ۱۶۲۷ م از این شهر عبور کرد درباره آن می‌نویسد: «سحر و جادو ابتدا در این شهر به وجود آمد و هم در این شهر بود که نمرود مدتی زیست و کوروش بزرگوارترین شاهان مشرک، دیده به جهان گشود و از همین جا بود که مغها به سوی بیت لحم حرکت کردند و ۲۰۰ پادشاه بر اریکه سلطنت آن تکیه زدند». شاید مورخان آینده این نکته را بیفزایند که «حافظ و سعدی نیز در این سرزمین زیستند». در روزگاران قدیم دیوارهایی با محیط ح ۱۹ کیلومتر این شهر را احاطه کرده بود. مجرای رکناباد کوچک قبل از ۱۳۳۰ میلادی به امر رکن الدوله حفر گردید. شیراز مانند شهرهای دیگر دستخوش اقدامات انتقام جویانه تیمور واقع گردید؛ ولی با وجود این به توسعه و آبادانی خود در این دره خندان ادامه داد. در سال ۱۴۷۴ میلادی جوزفا باربارو[۱۳۹] ونیزی گفت که محیط دیوارهای آن ح ۳۲ کیلومتر است و یکی از همشهریهای او سکنه آنجا را به ۰۰۰ خ ۲۰۰ تن تخمین زد. در زمان شاه عباس، امام قلی خان، فرماندار این شهر زیبا، به تزیین شهر فرمان داد تا بتواند از هر جهت با اصفهان رقابت نماید. در سال ۱۶۶۸ میلادی سیل عظیمی سکنه این شهر را مورد تهدید قرار داد و خرابیهایی که بار آورد شکوه و جلال آن را تا حدی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۲

زیاد از بین برد و بعد از آن حمله افغانان موجب زوال کامل آن گشت. شیراز برای مدت کوتاهی نیروی تازه‌ای گرفت و در رشته معماری حیات مجدد یافت. کریم‌خان زند، که نایب السلطنه یکی از پادشاهان مستبد صفویه به شمار می‌رفت، تا حدی شهر را تجدید بنا کرد و برای آن دیوارهای سنگی به ارتفاع ۲۸ پا و قطر ۱۰ پا ساخت و خندقی حفر کرد و به ایجاد قلاع و مساجد و کاروانسراها و مدارس پرداخت. ایجاد بازار زیبای شیراز نیز از اقدامات او به شمار می‌رود. همان‌طور که شهر اصفهان ساختمانهای زیبای خود را مدیون شاه عباس است، در شیراز نیز هر کجا بنای زیبایی مشاهده می‌شود توسط کریم‌خان زند به وجود آمده است.

سکنه شیراز امروز در حدود ۰۰۰ ۵۰ تا ۰۰۰ ۶۰ تن تخمین زده می‌شود. هرگاه شهر شیراز را از تنگ اللّه اکبر و جاده عریض و وسیع آن مشاهده نماییم منظره شهر و سروهای زیبای آن بی‌شباهت به شهرهای قدیمی ایتالیا نیست. گرچه شیراز تا حد زیادی شکوه و جلال خود را از دست داده، هنوز مقداری از زیبایی و جاذبه گذشته خود را حفظ کرده است. غروب آفتاب، هنگامی که تمام دره به طلا مبدل می‌گردد، شخص سپری شدن وقت را فراموش می‌کند. در این موقع، استخرها پر از آب می‌شود و علفهای هرزه از نظر ناپدید می‌گردد و سنگفرشهای شکسته به بهار خواب و جاده‌های گل سرخ تبدیل می‌گردد. سروهایی که قرنها عمر دارند و رنگ آنها تیره همرنگ سمور است سایه‌های مخملی می‌اندازند و بلبلان دیگر خاموش نمی‌مانند. در این موقع است که باغهای شیراز دلربایی و فریبندگی خاصی پیدا می‌کند و همان باغهایی می‌شود که ما در مخیله خود از باغهای ایران می‌پرورانیم.

گرچه بازارهای شیراز به اندازه بازارهای سایر شهرهای ایران پرآمد و رفت و جالب توجه نیست، از لحاظ معماری زیباترین بازارهای این کشور به شمار می‌رود. «بازار وکیل» یک خیابان سرپوشیده‌ای است که از آجر زرد ساخته شده (سالی یک بار در فصل بهار تمیز می‌شود) و دارای طاق مقوس است و طول آن ۱۲۰ یارد می‌باشد. در چهار سوق بازار گنبد بزرگی است که زمانی که لرد کرزن از این شهر بازدید کرده دارای سکویی بوده است که بازرگانان برای گفت و گو در آنجا اجتماع می‌کردند. هرگاه بر بام این گنبد برویم مشاهده خواهیم کرد که سکویی که لرد کرزن از آن سخن گفته دیگر وجود ندارد. بامهای بازارهای ایران همیشه وضع کثیفی دارد؛ ولی با اینهمه، جالب توجه است و می‌توان مسافت زیادی را از روی آنها پیمود ولی عاقلانه آن است که پاسبان را از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۳

بام بازار شیراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۵

قصد خود آگاه نماییم، چه مردم ایران راجع به زندگانی خصوصی و مذهبی خود بسیار متعصب می‌باشند. تقریبا در بالای کلیه خانه‌ها نوعی جان پناه دیده می‌شود. سربازانی که محافظ بانکها و زندانها می‌باشند غالبا در این محل به سر می‌برند. سه یا چهار تن آنها به نوبت در این محل کشیک می‌دهند تا زندگانی مردم را به طور اعم و محوطه بانکها را به طور اخص تحت نظر بگیرند. گروهی از سگان نیز در بالای بام زندگی می‌کنند و هرگز پایین نمی‌آیند و چون ولگرد هستند با نزدیک شدن یک نفر فرنگی آنقدر عوعو می‌کنند تا نگهبان خواب‌آلود را بیدار نمایند. فرآورده‌های این بازارها با محصولات سایر بازارهای ایران تفاوت زیادی ندارد؛ تنها فرقی که دارد این است که اجناس بازارهای شیراز بیشتر از هندوستان و خلیج می‌آید تا از روسیه و دریای خزر. شراب شیراز همیشه معروف بوده. این شراب در شیشه‌های سبز رنگ، که شکل زیبایی دارد، فروخته می‌شود. بعضی از این شیشه‌ها مسطح و برخی دیگر به شکل گلابی می‌باشد. چندین هزار کیلومتر مسافرت در مقابل یک بطری از این شرابها بهای گرانی است.

یکی از فرآورده‌های بازارهای شیراز خاتم‌کاری است. خاتم را با قطعات کوچکی از برنج و عاج یا استخوان که به اشکال هندسی زینت شده می‌سازند و این صنعت مخصوص شیراز است. بعضی از انواع آن بسیار مطبوع و زیبا است. غالبا از آن برای ساختن جعبه استفاده می‌شود. در حالی که در نظر است میز و صندلی و قاب عکس نیز از آن ساخته شود؛ لکن در محیطی غیر از محیط ایران این خاتم‌کاریها مصداق مثل ماهی است که از آب بیرون افتد. هنگامی که پیشرفت و ترقی بیشتری نصیب مردم شیراز شد به ساختن لوحه‌هایی از نقره با برجستگی زیاد شبیه لوحه‌های کنده‌کاری شده «تخت جمشید» مبادرت ورزیدند. سبکی که در ساختن این لوحه‌ها به کار رفته چنان است که این اشیاء بسیار پر زرق و برق جلوه می‌کند و چشم را آزار می‌دهد و در عین حال هیچ حسنی ندارد و شبیه پشت شانه‌های ریخته‌ای نقره است که با سر فرشتگان زینت شده است و بر روی میز آرایش مردم روستایی دیده می‌شود. ذوق و سلیقه ایرانیان متجدد و امکان گسترش و توسعه آن بدن را به لرزه در می‌آورد. در شیراز نزدیک بعضی از باغهایی که کنار جاده «تنگ اللّه» اکبر واقع شده است مزارع خشخاش با گلهای سفید در حالی که گلهای قرمز رنگ خشخاش تک‌تک در آن به چشم می‌خورد دیده می‌شود.

ربط دادن این منظره معصومانه با آن داروی کشنده و خائن یعنی تریاک بسیار مشکل است. شیراز هر سال مورد حمله دسته‌های بزرگ ملخ قرار می‌گیرد. این ملخها به تعداد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۶

چندین میلیون به این شهر روی می‌آورند و آسمان را سیاه و شهر را تاریک می‌نمایند. در چنین مواقعی باغبانان کلیه افراد خانواده خود را مجهز می‌کنند و آنها را وا می‌دارند که آتش بیفروزند و طشتهای مسین را به صدا در آورند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۷

شیراز، حافظ و سعدی

معمولا- مسافری که به شیراز وارد می‌شود ابتدا از آرامگاه سعدی و حافظ بازدید به عمل می‌آورد، چه اکنون خاطره و یادبود عظمت این دو شاعر موجب شده است تا این دو مزار پرجلال، جانشین عظمت گذشته و شکوه از دست رفته شیراز گردد. آرامگاه حافظ زیاد از «دروازه قرآن» دور نیست و در مرکز باغهای شیراز، که همیشه مضمون اشعار او بوده، قرار دارد.

ساختمان آرامگاه از تنگ دیده نمی‌شود ولی دسته‌های کوچک درختان سرو، که آن را احاطه کرده، به آسانی قابل مشاهده است. هنگام غروب در طرف رو به آفتاب، درختان سرو، رنگ سبز مطبوعی دارد که گویی با گرد طلا آنها را پوشانده‌اند. ولی هرگاه آنها را از طرف سایه بنگریم مانند این است که آنها را از یک قطعه مخمل سیاه بریده باشند. در هر محلی انتخاب موقع مخصوصی از روز برای بازدید مکان بخصوصی قابل اهمیت است، ولی این موضوع در هیچ محلی مثل شیراز تا این اندازه مهم نیست. در اوایل بامداد گنبدهای فیروزه‌ای مساجد و سقف بازارها و خانه‌ها مانند قطعات ظریفی از جواهر به چشم می‌خورد. ذره‌ای خاک هوا را آلوده نکرده است و هنگامی که آتش چوب افروخته می‌شود این احساس به شخص دست می‌دهد که بازرگانان بازار، چپق‌های خود را روشن کرده‌اند و دود را به اشکال زیبا در هوا پراکنده می‌کنند. متأسفانه دوام این احساس و تأثیر بیش از چند دقیقه نیست. پسران خرکچی لگد محکمی به حیوانات می‌زنند تا آنها را از خواب بیدار کنند و هوای بالای شهر بتدریج شفافیت خود را از دست می‌دهد، و قدری تیره می‌شود؛ ولی حتی در آن موقع می‌توان کاروان کوچک

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۸

الاغ را در شهر با گرد و خاکی که در وقت جلو راندن آنها برپا می‌شود تعقیب کرد.

هنگام عصر شخص جنبه دیگر شهر را مشاهده می‌کند، ابری از گرد و خاک مانند یک تور طلایی بالای شهر آویخته می‌شود. باغها و سروهای آن در جلو واقع می‌شود و منظره‌ای زیبا و بدیع به وجود می‌آورد. در این موقع، فضای شهر آکنده از زیبایی است و بلبلان گویی غزل‌های شیرین حافظ را می‌خوانند. نسیم عصر آرامش بوته‌های گل سرخ و درختان هلو و زردآلوی باغهای پایین‌تر را بر هم می‌زند و هر قدر حس شامه شخص ضعیف باشد باز عطر آنها را از دوردست احساس می‌کند. شهر باستانی شیراز ساعتی گذشته افتخارآمیز و پرشکوه و جلال خود را باز می‌یابد.

در این موقع، گفته تحسین‌آمیز سعدی درباره شیراز، کانون نبوغ ایرانی، به نظر عجیب نمی‌آید و در این لحظه مردم مغرب زمین عشقی را که مردم شیراز به موطن خود دارند با اعجاب و شگفتی تلقی نمی‌کنند.

خوشا سپیده‌دم باشد...

عصرها موقع بازدید از آرامگاه‌های سعدی و حافظ است. چون شهر شیراز در این هنگام از هر وقت دیگر زیباتر است. معمولا ابتدا به زیارت آرامگاه حافظ می‌روند.

آرامگاه وی در جاده طولانی «تنگ اللّه اکبر» واقع شده و با صدها قبر از قبور عشاق و ستایش‌کنندگانش، که آرزو داشتند در جوار این شاعر مشهور به خاک سپرده شوند و این افتخار نصیب آنها گردد، محصور شده است. در مقابل آرامگاه قهوه‌خانه‌ای واقع گردیده که برای اجرای یک نمایشنامه ایرانی صحنه بسیار مناسبی است. سکویی که بر روی آن مردان سالخورده شیراز برای کشیدن قلیان گرد هم می‌آیند، از یک طرف مشرف به شهر شیراز و از طرف دیگر مشرف به آرامگاه است.

بیشتر کسانی که به شیراز مسافرت کرده‌اند حافظ را توصیف کرده‌اند ولی اغلب این توصیفات با یکدیگر تفاوت دارد. چهل و سه سال قبل، هنگامی که پروفسور براون از شیراز دیدن کرد نوشت که آرامگاه حافظ به وسیله یک سنگ مستطیل منقوش، از دیگر آرامگاهها متمایز و مشخص گردیده است. در باغ آرامگاه درختان زیبا و مطابق معمول حوضی دیده می‌شود که برای وضوی قبل از نماز و شستن استکانها و فنجانهای چای از آن استفاده می‌کنند. ولی در مورد قبوری که در پیرامون آرامگاه حافظ پراکنده شده است باید گفت که این محل به هیچ وجه شبیه گورستان نیست، چه این گورستان کوچک، که با

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۷۹

شیراز از منظر مشرف به تنگ اللّه اکبر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۱

دیواری محصور شده، از گورستان عمومی که در کنار شهر واقع گردیده به مراتب تمیزتر است و از آن خیلی بهتر محافظت می‌شود. گلها و علفهای زیادی در اطراف حوض روییده چون آب در این نقطه فراوان است و از این گذشته این محل از جوی کوچک رکناباد که در بالای «تنگ اللّه اکبر» واقع شده مشروب می‌شود. اینجا برای نوشیدن چای از مطبوع‌ترین محلهاست. در زیر ایوان عده زیادی مشغول کشیدن قلیان و چپق و غیره می‌باشند و شخص از اینکه آنها فقط از تنباکو استفاده می‌کنند تردید دارد.

نباید تصور کرد که موقعیت کلیه قهوه‌خانه‌های ایران مانند قهوه‌خانه آرامگاه حافظ جنبه نمایشی دارد اغلب آنها غیر از قهوه‌خانه‌های تهران و تبریز در کنار جاده واقع شده و اکثر آنها شبیه خلوتگاه قاچاقچیان یا مرکز افراد فقیر و ژنده‌پوشی است که به خرید و فروش استخوان و زباله اشتغال دارند. معمولا دو یا سه نیمکت چوبی که عرض و طول آنها برای خوابیدن نیز مناسب است و یک یا دو ملحفه که در گوشه و کنار افتاده در این نقاط دیده می‌شود. این ملحفه‌ها به قدری کهنه و قدیمی است که از وجود مؤسسه‌ای به نام رختشوی‌خانه کاملا بی‌خبر می‌باشند ولی ممکن است داستانهایی درباره میانه شنیده باشند[۱۴۰]. کف اتاق نیز از خاک زبر و خشنی پوشیده شده و چیزی که حاکی از وجود چای باشد دیده نمی‌شود. مگر یک سماور یا کتری که معمولا آن را بر روی منقلی از زغال قرار می‌دهند. میز یا رومیزی به هیچ وجه دیده نمی‌شود ولی اگر دستور چای بدهید استکانهای کوچکی که از فنجانهای قهوه بعد از غذا کوچکتر است با یک نعلبکی قند و یک قوری چای، که بسیار شبیه قوریهای چای انگلستان است، توسط مالک چایخانه که قیافه راهزنان را دارد آورده می‌شود. در ایران هرگز کسی با چای خود شیر نمی‌نوشد ولی در عوض چون مردم ایران علاقه زیادی به قند و شکر دارند شش یا هشت حبه بزرگ قند در استکان خود می‌اندازند و بعد حبه‌ای نیز در دهان می‌گذارند.

اگر قند یا شکر نایاب باشد فقط یک حبه قند در دهان می‌گذارند و چای را با آن می‌نوشند. و برای اینکه حداکثر لذت از نوشیدن آن حاصل شود، ده برابر آن صداهایی که برآوردنش به هنگام نوشیدن چای در شیرخوارگاهها و پرورشگاههای ما قدغن شده در قهوه‌خانه‌های ایران جایز است.

امروز آرامگاه با چیزی محصور گردیده که ممکن است در پاره‌ای از کتابهای راهنما

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۲

آن را نرده‌های آهنی و با ابهت توصیف نمایند. طرح این نرده‌ها یعنی برای اینکه از خوردن چای بیشتر لذت ببرند، به صدای بسیار بلندی آن را هورت می‌کشند شبیه در آهنی آسانسورهای امروزی است. ستونها یا میله‌های گوشه از تیرهای باریک آهنی تلگراف تشکیل یافته که به قول یکی از سیاحان از شرکت تلگراف هند و اروپایی به دست آمده است. لکن آنچه بیش از همه برجسته و مشخص است ده پرچم فلزی است که به رنگ پرچم ملی ایران رنگ آمیزی شده است. شاید این پرچمها وظیفه یک گلباد را انجام می‌دهند، چه همیشه در یک زمان با نسیم ملایم حرکت می‌کنند. در داخل آرامگاه دو چراغ از نوع جدید آویخته شده و یک تصویر نامناسب و بزرگ شده از شاعری که در سال ۱۳۸۸ در این محل مدفون گردیده نیز دیده می‌شود. در این موقع، شخص برای احساس آسودگی و تنوع به قهوه‌خانه مقابل می‌نگرد. ایرانیان به آرامگاه حافظ بسیار علاقه دارند و عده زیادی از مردم از آن بازدید می‌کنند. آنها به طور قابل توجهی نسبت به فرنگیهایی که برای بازدید از شاعر محبوبشان رنج یک مسافرت چندین هزار کیلومتری را تحمل کرده‌اند مؤدب هستند و این کار آنها را یک نوع احترام تلقی می‌کنند.

حافظ از یک پدر ثروتمند متولد گردید ولی این مرد چنان کارهای خود را نابسامان کرده بود که پس از مرگش همسر و پسر او دچار فقر و فاقه شدند. پسر را هر طور بود به مدرسه فرستادند و او قرآن را از بر کرد. وجه تخلص او یعنی حافظ نیز همین است چه نام مزبور به کلیه کسانی که قرآن را از بر دارند اطلاق می‌شود حافظ یعنی: به خاطر سپرنده و حفظ کننده.[۱۴۱]

حافظ با از بر داشتن چنین کلمات و عبارات و با نبوغ خلاقه‌اش بزودی به نویسندگی و شاعری پرداخت. پس از مدتی او را شناختند و در بین طبقات مختلف دوستان زیادی پیدا کرد. وی هرگز به زیر علم پادشاهان نرفت، ولی شاهزادگان و امرا می‌کوشیدند از مجالست وی برخوردار باشند و به سخنان او و اشعارش گوش فرا دارند. برای اینکه با رفتار و گفتار بعضی از دوستان خوشگذران او آشنا شوید به ذکر مثال زیر می‌پردازیم:

هنگام یک بحث شاعرانه در محفل حافظ، به یکی از امراء، که از دوستان شاعر به شمار می‌رفت، خبر رسید که دشمن به دروازه شیراز رسیده است. امیر پاسخ داد این عین

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۳

شیراز- قهوه‌خانه‌ای نزدیک «آرامگاه حافظ»

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۵

حماقت است که دشمن هنگام بهار وقت خود را چنین هدر دهد. لکن این دشمن که طبعی سخت‌تر از طبع شعرا داشت شهر را فتح کرد و هنگامی که به قدرت رسید دستور داد کلیه میخانه‌های شیراز را ببندند. البته نظر او از این کار در ظاهر آن بود که میخوارگی را منع کند ولی در باطن بر آن بود که به نسل آینده ثابت کند که در زیر آسمان کبود هیچ چیز غیر ممکن نمی‌باشد. حافظ هم برای اینکه تنفر خود را نسبت به قانون جدید ابراز دارد در قرن چهاردهم میلادی اشعار زیر را سرود:

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل بیزاست‌به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

در آستین مرقع پیاله پنهان کن‌که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است

داستانهایی که با نام او ارتباط یافته به فراوانی ریگ بیابان است. یکی از این روایات که حاکی از فقر اوست مورد اعتراض واقع گردیده و داستان دیگری جانشین آن شده که به موجب آن، حافظ از خانواده خوبی بوده و زندگی او در انزوا میان آلاچیقی از گل سرخ واقع در مصلّا یا کنار جوی رکناباد گذشته است.

شهرت و آوازه نام او روز بروز بیشتر شد، به طوری که پادشاهان هندوستان بر آن شدند که او را به مسافرت به دیار خود تشویق و ترغیب نمایند. یکی از پادشاهان آزادیخواه و هنردوست آن دیار برای وی پول فرستاد تا به هندوستان مسافرت کند.

حافظ مقدار زیادی از آن پول را در شیراز به مصرف رسانید و سپس هنگامی که برای سوار شدن کشتی به خلیج فارس رسید با یکی از دوستان خود که تهیدست شده بود بر خورد کرد و بقیه پول را به او بخشید. دو تن از بازرگانان که با او همسفر بودند به او پیشنهاد کردند که مخارج او را بپردازند و در عوض از مجالست او برخوردار باشند. ولی هنگامی که می‌خواست سوار کشتی شود طوفانی سهمگین برخاست و حافظ از مسافرت صرف‌نظر کرد و به شیراز بازگشت. هنگام ورود به مولدش این ابیات را برای شاه فرستاد.

دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزدبه می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سودغلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌ارزد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۶

کسی که توانسته افکار و عقاید حافظ را به روشن‌ترین وجهی در دسترس خوانندگان انگلیسی زبان قرار دهد گرترودبل[۱۴۲] معروف بوده که سراسر زندگی او مملو از نکات جالب توجه است. وی نه فقط کاشف و کوه‌پیما و باستان‌شناس بوده بلکه یکی از خدمتگزاران برجسته کشور به شمار می‌رود که در عین حال به مقام دانشمندی و شاعری نیز رسید. گرترودبل عشق حافظ را به شیراز با عشق دانته شاعر معاصر خود به فلورانس مقایسه می‌کند. حافظ هرگز از مدح و تحسین شهر شیراز دم فرو نبست. وی زندگی خود را در مولد خویش گذرانید و در این مدت شاهد قدرت و زوال شاهان و شاهزادگانی بود که به قول وی «حکم برف را بر چهره خاک‌آلود صحرا داشتند». یک داستان افسانه‌آمیز حاکی است که تیمور هنگام سفر پرحادثه خود به شیراز، حافظ را به حضور طلبید و قصدش تنبیه او برای سرودن این چند بیت مشهور بود.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما رابه خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

می‌گویند تیمور خطاب به حافظ گفت: «من با ضربات شمشیر پرشکوه و جلال خود اغلب کشورهای جهان را مقهور ساختم و برای آرایش و زینت بخارا و سمرقند یعنی مولد و پایتخت حکومت خود شهرها و کشورهای زیادی را ویران و خراب کردم و اکنون تو

بینوای بدبخت آنها را به خال سیاه یک ترک شیرازی می‌فروشی؟» حافظ با تواضع و فروتنی بسیار پاسخ داد: «به واسطه همین ولخرجیهاست که من به این روز فلاکت‌بار افتاده‌ام». می‌گویند این حاضر جوابی به قدری تیمور را خوش آمد که به جای تنبیه امر کرد خلعتی به او ببخشند.

سالهایی که برای شهر شیراز متضمن نابسامانی و هرج‌ومرج و همچنین تغییر حکام بود به هیچ وجه موجب پریشانی و اضطراب خاطر حافظ نشد، چه او دخالتی در تاریخ معاصر و یا امور محلی نداشت. آنچه جنبه جاودانی و ابدی داشت افکار او را به خود مشغول می‌داشت، نه چیزهایی که با آمدن و رفتن و قدرت و زوال پادشاهان در تغییر بود. زیبایی، طبیعت، شادمانی، اندوه، عشق، گل و بلبل، جوانی و شراب چشمه‌هایی بودند که حافظ خود را از آنها سیراب می‌کرد. در نظر حافظ جوی رکناباد چشمه‌ای جاودانی و یک باغ گل سرخ، بهشت روی زمین بود. در زمان حیات حافظ، شهر شیراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۷

پنج بار محاصره شد و به تصرف مهاجمان درآمد؛ ولی تاریخ دگرگونیها و انقلابهای شهر به هیچ وجه در اشعار او منعکس نشد و به نسل بعد نرسید و این قبیل حوادث نبود که نام او را در شمار نامهای جاودانی قرار داد.

هیچ چیز نمی‌تواند به محبوبیت بی‌نظیری که او در ایران دارد خدشه‌ای وارد آورد.

پندهای امیدبخش وی با طبع هممیهنانش بی‌اندازه سازگار و مناسب است. همان‌طور که کریستوفرن[۱۴۳] از روی اشتباه آرامگاه خود را بنا کرد، حافظ آن را در قلوب هممیهنان خود ایجاد کرد. در مورد سبک آثار او نقل قول از سر گوراوزلی[۱۴۴] کافی به نظر می‌رسد:

«سبک او سبکی است روشن و صریح عاری از تظاهر و بسیار موزون و خوش‌آهنگ که در عین حال حاوی دانشی بسیار است و علم و آگاهی فراوان او را نسبت به ماهیت پنهان و آشکار امور نشان می‌دهد و از همه بالاتر جذبه و دلفریبی خاصی در بیان اوست که در بین شعرا بی‌نظیر می‌باشد».

در زمان حیاتش دوستان او مکرر از او خواستند که آثارش را جمع‌آوری و مرتب نماید. معاصر خجسته عزم او[۱۴۵] در این زمینه می‌نویسد: «این فواید فراید را همه در یک عقد می‌باید کشید و این غرر را در یک سلک می‌باید پیوست تا قلاده جید وجود اهل زمان شود».[۱۴۶]

ولی حافظ این کار را به تعویق می‌انداخت تا روزی که به قول خودش مرگ گریبان گیرش شد.

ز شوق روی تو حافظ نوشت حرفی چندبخوان ز نظمش و در گوش کن چو مروارید

«آرامگاه سعدی» در پای یک کوه قدری دورتر از شهر و در محیطی که جنبه‌های جالب توجه آن کمتر است و در فاصله دو نیم کیلومتری از «آرامگاه حافظ» قرار دارد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۸

برای بازدید از «آرامگاه سعدی» باید جاده ناهموار خاکی را با درشکه طی کرد. این جاده چنان ناهموار و پر خاک است که هرگاه مسافر، این راه را پیاده طی کند راحت‌تر و خطر آن کمتر خواهد بود. این جاده در هوای بعدازظهر، جاده خاکی را که به ولی آف کینگز[۱۴۷] (دره پادشاهان) واقع در لوکسور[۱۴۸] منتهی می‌شود به خاطر می‌آورد. آرامگاه سعدی مثل آرامگاه حافظ با درختانی، که در بین مشتاقان نوشیدن چای محبوبیت زیاد دارد، احاطه گردیده است. آرامگاه وی در یک اتاق متروک در سمت راست در ورودی واقع شده است. داخل اتاق از یک فرش پوشیده شده و قبر به وسیله یک نرده یا یک پنجره مشبک برنجی، که طرحی نسبتا مطبوع دارد و کار آن ظریف است، محاصره شده است. ولی در اینجا نیز سلیقه ایرانیان متجدد موجب شده است که یک گلدان چینی، که بزحمت مطبوع طبع تهیه‌کنندگان مجموعه‌ها (کلکسیونرها) در مغرب زمین واقع می‌شود، به اثاثه این آرامگاه اضافه شود. این گلدان بر روی سنگ گور شاعر در داخل ضریح قرار دارد. در زمان تاورنیه (۱۶۶۵ م) این آرامگاه بسیار زیبا بود ولی اکنون رو به ویرانی گذاشته است. در اطراف اتاق یک کتیبه بسیار جالب توجهی قرار دارد. این کتیبه از یک سلسله لوحه تشکیل یافته که ستایش‌کنندگان مشهور سعدی، که بعضی از آنها پادشاه و شاعر بوده‌اند، اشعاری در مدح وی بر روی آن نوشته‌اند. در حال حاضر دو لوحه از این لوحه‌ها سرقت شده و جای آنها خالی است. تا چندی قبل لوحه‌های زیادی از این قبیل توسط شاه فقید[۱۴۹]، که در شهر پاریس بدرود زندگی گفت، به لوحه‌های قبلی اضافه شده بود. در خفا بین بازاریها شایع است که بر حسب امر شاه کنونی آنها را برداشته‌اند.

در اطراف آرامگاه سعدی آرامگاه دیگری، که از محل سایه و درختان باغ او استفاده کند، دیده نمی‌شود، چه هنوز این عقیده با خاطراتی که از او بر جای مانده آمیخته است که سعدی سنی بوده است. این فرقه از نظر اعتقادی با ایرانیان شیعه در تعارض می‌باشد.

(شیعه مذهب ملی ایران است که از زمان روی کار آمدن سلسله صفویه تاکنون رواج یافته است. مسلمانان شیعه معتقدند که جانشین حقیقی حضرت محمد [ص] پسر عم و داماد او علی [ع] بوده و سه خلیفه‌ای را که به جای او برگزیده‌اند غاصب می‌دانند. اینها هنوز در این عقیده باقی هستند که افتخار جانشینی پیغمبر باید از طریق خاندان علی [ع]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۸۹

به دیگران برسد، چون حضرت محمد [ص] پسری نداشت که به دوران بلوغ و رشد برسد.[۱۵۰] علی [ع] که مردی بزرگوار و دارای محاسن اخلاقی بود به شهادت رسید. یکی از پسرهای او به نام امام حسن [ع] مردی صلح‌طلب بود. برادر وی امام حسین [ع] نیز، که جانشینی پیغمبر را حق خود می‌شمرد، در کربلا شهید شد. به یادبود شهادت وی و پیروانش هر سال در ماه محرم مراسمی بر پا می‌شود).

در ایران جنگهای متعدد و خونینی به خاطر اختلاف مذهب روی داده و حتی بدگمانی شدید درباره مذهب سعدی موجب گردیده است که بعضی شیرازیان متعصب شیعه سنگی را که ابتدا بر گور او نصب کرده بودند خراب کنند و سنگ دیگری نصب کنند که مطلع یکی از اشعار بوستان او را که در ستایش پیغمبر است بر آن نقر کرده‌اند.

سعدی در سال ۱۱۸۴ میلادی، یعنی صد سال قبل از اینکه اثری از حافظ پدید آید، متولد گردید[۱۵۱]. وی در سن بیست و شش سالگی شهرت و نام به دست آورد. ولی طبیعت او طوری بود که اغلب در مواقعی که شهر شیراز گرفتار جنگها و یا محاصره‌ها بود او دور از زادگاه خود و در دیاری دیگر به سر می‌برد. چه سعدی مانند حافظ حضر را بر سفر ترجیح نمی‌داد و از اوایل جوانی لذت مسافرت را درک کرده بود. سعدی پدر خود را هنگامی که جوان بود از دست داد و سرپرست و مربی وی او را به یکی از مدارس بغداد فرستاد. پس از آن سعدی مسافرتهای متعدد به کشورهای دوردست کرد که همه آنها الهام‌بخش او شدند و بر معلومات و دانش او افزودند. سعدی مدت سی سال مانند جهانگردان زندگی کرد. دمشق و بعلبک و یمن و حجاز نقاطی بودند که از آنها در این مدت دیدن کرد. سعدی مانند درویشان از شمال به جنوب و از شرق تا غرب سفر کرد و از صحاری سوزان عربستان به سوریه رفت و در آنجا محکوم به این گردید که با یهودیان طرابلس به کارهای بدنی سخت مبادرت ورزد. وی دوازده بار به زیارت مکه رفت تا بتواند برای دوازدهمین بار حاجی شود. زمانی در هندوستان به اسرار پنهانی یکی از بتهای هندو پی برد و برای نجات جان خود ناچار به قتل نگهبان آن بت گردید. وی این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۰

واقع را ضمن یکی از اشعارش نقل کرده و پروفسور براون آن را به زبان انگلیسی بر گردانیده است.

در دیر محکم ببستم شبی‌دویدم چپ و راست چون عقربی

نگه کردم از زیر تخت و زبریکی پرده دیدم مکلل به زر

پس پرده مطرانی آذرپرست‌مجاور سر ریسمانی به دست

بفورم در آن حال معلوم شدچو داوود کآهن بر او موم شد

که ناچار چون در کشد ریسمان‌بر آرد صنم دست فریاد خوان

برهمن شد از روی من شرمسارکه شنعت بود بخیه بر روی کار

بتازید و من در پَیش تاختم‌نگونش به چاهی در انداختم

که دانستم ار زنده آن برهمن‌بماند، کند سعی در خون من

پسندد که از من بر آید دمارمبادا که رازش کنم آشکار

در سال ۱۲۳۶ میلادی سعدی به شیراز بازگشت. در این موقع وی کم‌وبیش مردی سخنور به شمار می‌رفت. در همین هنگام بود که او به نگارش گلستان و بوستان همت گماشت. جذبه و زیبایی آثار سعدی و تأثیر نوشته‌هایش در مردم ایران از این جهت است که او برای عموم مردم می‌نوشت. آیینه‌ای در مقابل زندگانی مردم مشرق زمین نگاهداشته بود که هم جنبه مهذب و عالی و هم جنبه پست و خشن آن در آیینه منعکس می‌شد. سعدی غیر از این دو اثر بزرگ، غزل و رباعی و قطعه و حکایت نیز نوشته است.

بعضی از آثار او بسیار معمولی و بلکه تا حدی خارج از ادب است. شاید اگر سعدی سنی مذهب نبود از حافظ محبوبیت بیشتری پیدا می‌کرد و تحسین‌کنندگانش زیادتر بودند. گلستان و بوستان از لحاظ روانی، بیان و اشتمال بر مطالب حکمی سخت شهرت و معروفیت دارد.

گلستان حاوی یک سلسله از داستانهایی است که متضمن نکات اخلاقی می‌باشد ولی بعضی از آنها با اندیشه‌ها و افکار و آمال مردم امروز تفاوت دارد. نتیجه اخلاقی اولین داستان آن این است که: «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» می‌باشد.

سعدی در طی چهارمین داستان خود می‌خواهد این نکته را به ثبوت برساند که «پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست- تربیت نااهل را چون گرد کان بر گنبد است». در هشتمین حکایت خود به شاهزادگان توصیه می‌کند که بدون ترحم اشخاصی را که از آنها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۱

می‌ترسند نابود کنند چون:

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم‌وگر با چنو صد برآیی به جنگ

از آن مار بر پای راعی زندکه ترسد سرش را بکوبد به سنگ

نبینی که چون گربه عاجز شودبرآرد به چنگال چشم پلنگ

در نهمین داستان خاطر نشان می‌سازد که سرسخت‌ترین دشمن شخص غالبا وراّث او می‌باشند: «یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری و امید زندگانی قطع کرده که سواری از در درآمد و بشارت داد که فلان قلعه را به دولت خداوند گشادیم و اسیر آمدند و سپاه و رعیت آن طرف به جملگی مطیع فرمان گشتند. ملک نفس سرد برآورد و گفت این مژده مرا نیست دشمنانم راست.» موضوع پانزدهمین حکایت وی از این قرار است: «یکی از وزراء معزول شد و به حلقه درویشان درآمد. اثر برکت صحبت ایشان در او اثر کرد و جمعیت خاطرش دست داد. ملک بار دیگر بر او دل‌خوش کرد و عمل فرمود قبولش نیامد و گفت معزولی نزد خردمندان به که مشغولی

آنان که به کنج عافیت بنشستنددندان سگ و دهان مردم بستند

کاغذ بدریدند و قلم بشکستندوز دست و زبان حرف‌گیران رستند

ملک گفت: هر آینه ما را خردمندی کافی باید که تدبیر مملکت بشاید. گفت: ای ملک، نشان خردمند کافی جز آن نیست که به چنین کارها تن ندهد.» گلستان چشمه‌ای مملو از اندرزهای خوب و گفته‌های عاقلانه است و حاوی خزانه‌ای از حکایات و داستانهاست.

اغلب داستانهای سعدی با آنکه کهنه است، ولی هنوز در سراسر ایران به عنوان نمونه‌ای از هوش ایرانی تازه به شمار می‌رود. مردم ایران با سبک او بسیار آشنا هستند و به او مهر می‌ورزند. هنوز داستانهای او درباره مرد ناخوش‌آواز و مردی که چشم درد داشت و نزد بیطار رفت ورد زبانهاست. سعدی در داستان اول می‌نویسد: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحبدلی بر او بگذشت گفت: تو را مشاهره چند است؟ گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت از بهر خدا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۲

می‌خوانم. گفت از بهر خدا مخوان

گر تو قرآن برین نمط خوانی‌ببری رونق مسلمانی»

حکایت دوم از این قرار است:

«مردی را چشم درد برخاست، پیش بیطار رفت که دوا کن. بیطار از آنچه در چشم چارپای می‌کنند در دیده او کشید و کور شد. حکومت به داور بردند. گفت: بر او هیچ تاوان نیست؛ اگر این خر نبودی، پیش بیطار نرفتی. مقصود از این سخن آن است تا بدانی که هر آنکه ناآزموده را کار بزرگ فرماید، با آنکه ندامت برد، به نزدیک خردمندان به خفت رأی منسوب گردد.

ندهد هوشمند روشن رای‌به فرومایه کارهای خطیر

بوریاباف اگرچه بافنده‌ست‌نبرندش به کارگاه حریر»

مردم ایران هرگز از گفت‌وگو درباره اندیشه‌های سعدی ملول نمی‌شوند و این طور به نظر می‌رسد که امروز نسبت به سنی بودن او تعصب کمتری نشان می‌دهند. سعدی به خاطر سرودن اشعار کوتاهش بود که «بلبل ایران» لقب گرفت. مثال زیر از ترجمه ایستویک[۱۵۲] اقتباس گردیده است:

«دیدم گل تازه چند دسته‌بر گنبدی از گیاه رسته

گفتم چه بود گیاه ناچیزتا در صف گل نشیند او نیز

بگریست گیاه و گفت خاموش‌صحبت نکند کرم فراموش

گر نیست جمال و رنگ و بویم‌آخر نه گیاه باغ اویم»

زیباترین و دوست‌داشتنی‌ترین اشعار سعدی از نظر مردم شیراز ابیات زیر است:

«یکی به حکم نظر پای در گلستان نه‌که پایمال کنی ارغوان و یاسمنش

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیرازکه برکند دل مرد مسافر از وطنش»

سعدی مانند اغلب شعرا طبعی متغیر داشت؛ گرچه شیراز را با شور و اشتیاق فراوان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۳

دوست داشت، با اینهمه اشعاری سروده است که مردم شیراز آن را بندرت برای اشخاص غریب می‌خوانند:

«دلم از صحبت شیراز بکلی تنگ است‌وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم»

سعدی صد سال و شاید بیشتر عمر کرد و گفته می‌شود که مرگ وی در حدود سال ۱۲۹۱ میلادی اتفاق افتاد.[۱۵۳]

آرامگاه سعدی در شیراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۵

باغهای ایران

پس از بازدید از آرامگاههای شعرا، جالب توجه‌ترین چیزها در شیراز باغهای آن است.

باغهای ایران در اولین نظر باغهای ایتالیا را به خاطر شخص می‌آورد؛ زیرا در هیچ محل دیگر در ایران این همه درخت سرو نمی‌توان مشاهده کرد. هنگامی که درباره ایتالیا فکر می‌کنیم بدون شک باغ فراسکاتی[۱۵۴] یا تیولی[۱۵۵] با آن فواره‌ها و مهتابیها و مجسمه‌های آن به یاد می‌آید. هرگاه با داشتن یک چنین اندیشه‌ای از باغهای ایران بازدید نماییم سخت گمراه خواهیم شد. در ایران چندین باغ زیبا وجود دارد که اغلب آنها به اروپاییانی تعلق دارد که جرئت مبارزه با طبیعت را داشته و به طریقی فریبندگی و جذبه‌ای به باغهای خود بخشیده‌اند. این قبیل باغها در قلهک، که اروپاییان می‌کوشند از گرمای تابستان پایتخت به آنجا پناه برند، دیده می‌شود. در رشت نیز دو باغ از این قبیل باغها دیده می‌شود. در حالی که باغهای سلطنتی همیشه در نهایت ظرافت و استادی باغچه‌بندی می‌شود ولی اینها در واقع باغهای ایرانی نیست بلکه این نکته را ثابت می‌کند که اگر آب کافی موجود باشد با خاک و آفتاب چه‌ها می‌توان کرد. نتیجه این کار مقدار زیادی میوه و شکوفه است که موجب رشک و حسادت باغبانان مغرب زمین می‌شود.

اولین نکته در مورد باغهای ایران این است که جنبه خصوصی دارد و از انظار پوشیده است، چه اینجاست که میزبان ایرانی معمولا از مهمانان خود پذیرایی می‌کند. یک دیوار گلی، که معمولا مستطیل یا چهارگوش است، آن را احاطه کرده است. روش آبیاری

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۶

معمول در ایران باعث شده است که باغهای این کشور به صورت اشکالی با زوایای قائمه درآید. اگر بخواهیم فهرستی از آنچه در داخل این باغها می‌بینیم ترتیب دهیم نتیجه چنین می‌شود: تعدادی درخت (از یک درخت می‌توان باغی به وجود آورد) یک حوض (نه یک استخر) که آب آن هنگام شب از بعضی درزهای آن پایین می‌رود و مقداری گل که آنها را در باغچه‌ها عمل آورده‌اند. طرح این باغچه‌ها، که مانند دیوار به اشکال هندسی ساخته شده است، ساده نیست که پیچیده است و ممکن است هنرمندان ایرانی در تهیه این طرحها تحت تأثیر حرفه عالی ایرانیان، یعنی قالی‌بافی، قرار گرفته باشند. معمولا نهر اصلی از وسط باغ جاری است و جویهای فرعی با تشکیل زوایای قائمه به نهر اصلی متصل شده است. روزهایی که نوبت آبیاری باغ است و به اصطلاح «آب می‌آید» باغبان با سدها و دریچه‌هایی، که از گل و کهنه‌پاره می‌سازد، به نظارت در کار آبیاری و بستن و گشودن جویهای باغ می‌پردازد و همین که یک جدول چهارگوش آبیاری شد جوی فرعی را با آن دریچه‌های کوچک معمولی می‌بندد. مانند آن قهرمان کوچک هلندی که، چنانکه در کتابهای مدرسه نقل شده است، جلو آبهای زوئیدرزی[۱۵۶] را با نگاهداشتن دست خود در مقابل شکاف یکی از سدها گرفت.

به این ترتیب باغبان از یک جدول چهارگوش به جدول مستطیل و از جدول مستطیل به جدول چهارگوش می‌رود و آنها را یکی‌یکی پر می‌کند. در حالی که محلهای مراقبت نشده مانند بیماران اتاق انتظار دندانساز، به نظر غمگین و بی‌صبر و قرار می‌آیند. در اندک مدتی باغچه‌ای که قبلا بی‌آب بود رنگ و رونق فراوان می‌یابد. در کشورهای مغرب زمین باید در لابلای برگهای یک بوته گل سرخ غنچه‌های تازه را جست‌وجو کرد؛ در صورتی که در ایران موقعی فرا می‌رسد که باید در میان انبوه گلها برگها را جست‌وجو نمود. عمر این گلها کوتاه است و از این نظر نیز بین مشرق زمین و مغرب زمین تفاوتی موجود است: در انگلستان باغبان تکه‌ای از باغی را، به قصد رسیدن به پاداش زحمت خود و ساختن یک خیابان، از علفهای هرزه پاک می‌کند. چه، اگر آن را به حال خود بگذارد و مراقبتی نکند نباتات آن رشد بیشتری می‌کند و باز به قسمتی از باغ یا مزرعه بدل می‌شود، همان طور که آنها را کنار جاده نزدیک مزارع می‌توان مشاهده کرد. در مشرق درست عکس این موضوع صدق می‌کند؛ یعنی اگر باغبانی قسمتی از یک خیابان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۷

شیراز

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۱۹۹

سخت و سفت و به عبارت دیگر خاک شنی قطعه‌ای از یک زمین متروک را به ایجاد باغچه‌ای اختصاص دهد و آن را مرتب آبیاری و مواظبت نماید چند برابر پاداش دریافت خواهد کرد. ولی اگر زمین را مدت بسیار کوتاهی به حال خود بگذارد دوباره به صورت زمین سخت و خشن در می‌آید.

در ایران به استثنای یکی دو محل، چمن به هیچ وجه وجود ندارد و کسانی که چمن دارند آن را با همان غروری نشان می‌دهند که یک بانوی گل باز در انگلستان اولین بوته زعفران خود را نشان می‌دهد. چمن در مشرق زمین یک نوع تجمل گران‌قیمت به شمار می‌رود. (چمن در قاهره که رود نیل می‌تواند آنها را به وجود آورد سالیانه بین ۳۰ تا ۵۰ لیره خرج دارد و باید هر سال از نو کاشته شود). در ایران یک نوع شبدر می‌تواند جانشین چمن شود که نه فقط خنک و سبز و زیبا به چشم می‌آید بلکه غذای گاو خانواده را نیز تهیه می‌کند.

مردم ایران عموما به باغ علاقه دارند ولی عموم باغبانها کاری را که برای زیبا نگاهداشتن باغها لازم است دوست ندارند. از این گذشته در بعضی از اوقات قلیان، بهشت دلپسند را در نظر آنها مجسم می‌کند نه باغهای زمینی را که احتیاج به کشت و آبیاری

دارد. علاوه بر این، مگر نه این است که شکفتن یا نشکفتن گل سرخ بسته به قدرت و اراده خداوند است در حالی که باغبان به خواب رفته یا در آستانه باغ با خریدار مجاز یا غیر مجاز میوه‌های باغ مشغول معامله است. با اینهمه، چنانچه باغی ارباب خوب و باغبان خوب داشته باشد، به طوری سبز و انبوه می‌شود که باورکردنی نیست.

اغلب یک بوته گل سرخ در میان یک کرت سبزیجات دیده می‌شود تا باغبان بتواند از زیبایی آن لذت برد. در ایران اغلب این منظره دیده می‌شود که مردها هنگام گردش عصر گلی به دست می‌گیرند و هر چند دقیقه یک بار آن را می‌بویند. همچنین اغلب پسرک خرکچی را می‌توان دید که از الاغ خود پایین می‌جهد تا به همین منظور گلی بچیند. حتی ممکن است نسبت به یک غنچه شکسته که بر سر راه می‌بینند ترحم نشان دهد و از الاغ خود پایین بیاید تا آن را نوازش کند یا در جایی قرار دهد که بار دیگر در معرض آزار قرار نگیرد. مسافران تازه‌وارد به ایران، ابتدا تحت تأثیر این زیبایی‌پرستی طبیعی قرار می‌گیرند تا هنگامی که با طرز زندگی مردم این کشور تماس نزدیکتری پیدا کنند. در آن موقع، در بین سایر چیزها این منظره را نیز مشاهده خواهند کرد که پسران خرکچی تقریبا بدون استثنا چاقو یا سایر اشیاء فولادی نوک تیز را (بدون سرزنش بزرگتران) به گوشت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۰

عقب بدن الاغ فرو می‌کنند تا حیوانات خسته را مجبور سازند که تندتر راه بروند. در آن کشور نسبت به حیوانات، به استثنای شتر و گوسفند و بز، با یک ظلم و بیرحمی عمدی که موجب تنفر اروپاییان می‌گردد رفتار می‌شود. وقتی که اسبهای عربی با قبایل بدوی زندگی می‌کنند با آنها مثل کودکان خانواده رفتار می‌شود. ولی هرگاه در شهر راننده‌ای را که اسب خود را از روی شرارت می‌زند سرزنش کنید به شما لقب «دیوانه» یا «انگلیسی فضول» می‌دهد. با اینهمه، مردم از هر طبقه‌ای که باشند گل دوست‌اند. بعضی از اوقات در کوچه‌های کثیف، که دیوارهای آن از گل ساخته شده، از در خانه‌ای که اتفاقا باز مانده می‌توان دیواری را مشاهده کرد که یک درخت، شاخ و برگ خود را به روی آن گسترده و صاحبخانه با همان دقتی که الیزابت از گلدان ریحان خود مراقبت می‌کرد، از آن مواظبت به عمل می‌آورد. ولی بندرت می‌توان به باغ خصوصی اغنیا و فقرا بدون دعوت راه یافت. ایرانیان برای اینکه جنبه خصوصی باغهای خود را حفظ کنند به فاصله یک یارد از در و به موازات آن دیواری می‌سازند تا باغ را از نگاه مردم کنجکاو پوشیده دارند.

در شیراز باغها این طور نیست. در اغلب آنها خاک چنان با عشق آمیخته شده که گل چندان اهمیت ندارد. در اغلب این باغها فقط محلی برای درختان و جوی آب و مکانی برای گستردن یک قالیچه موجود است و ایوانی دارد که نه فقط سایه می‌دهد بلکه سماوری نیز در آنجا دیده می‌شود. در این قبیل باغهای ایران چای چنان طعمی دارد که چای اغلب تالارهای پذیرایی کشورهای مغرب زمین فاقد آن است. غریب اینکه، نوشیدن چای در ایران یک رسم جدیدی است. هشت یا نه سال قبل در ایران قهوه ترکی یا عربی می‌نوشیدند در حالی که اکنون فقط چای می‌نوشند.

فرانسیس بیکن[۱۵۷] که باغ گریزاین[۱۵۸] را گلکاری و باغچه‌بندی کرد، راجع به باغ عقاید ثابتی داشت که بعضی از آنها ظاهرا حاکی از آن است که وی باغهای ایران را دیده است؛ ولی می‌دانیم که وی فقط به پاریس مسافرت کرده بود. در حدود سیصد سال قبل، گرچه شغل وی مهردار سلطنتی بود، مطالبی راجع به باغداری نوشت. بیکن معتقد است که باغ باید چهارگوش باشد. فواره، زیبایی و طراوات زیادی به باغها می‌دهد. ولی وجود

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۱

استخر همه این زیباییها را از میان می‌برد و باغ را مملو از پشه و قورباغه می‌سازد. آب باید دائما در حرکت باشد. از نظر بیکن ساختن ابنیه زیبا از ایجاد باغهای زیبا سهلتر است، چه این طور معلوم است که رسیدن به کمال مطلوب در ایجاد باغ مشکلتر است.

بدون شک در ایران ساختن یک بنا از به وجود آوردن یک باغ بمراتب آسانتر می‌باشد.

بهتر بود بیکن هنگام ذکر پشه و قورباغه مگس را نیز به این دو اضافه می‌کرد، چه این حشره در شهرهایی که در دشت واقع شده است بزرگترین دشمن اروپاییان به شمار می‌رود. در پاره‌ای موارد عقربها نیز ممکن است چهره کریه خود را نشان دهند. قورباغه حیوان بی‌آزاری به نظر می‌رسد. در اوایل فصل بهار هنگام شب صدای عاشقانه صدها قورباغه صدای بم رعدآسایی ایجاد می‌کند که با آوای بلبلان توأم می‌شود. مطمئنا هیچ فرد ایرانی با این نظریه بیکن که می‌گوید «باغ برای تلطیف روح بشر و صفا بخشیدن به آن از هر چیز دیگر مؤثرتر است» مخالفت نخواهد کرد.

در انگلستان بین مزارع و مرغزارها و همچنین بین زیباترین و یکنواخت‌ترین چمن خانه‌ها، تفاوت زیادی موجود نیست. در حالی که در ایران پس از عبور از صحاری خاکستری‌رنگ و بدون شکل، با آن طوفانهای شنی جهنمی پس از گذشتن از میان کویرهای سوزنده‌ای که تا ابد متروک و ملال‌انگیز است همین که به یکی از باغهای محصور رسیدیم و منظره درخت و آب روان و سایه درختها را تماشا کردیم، به تضادی که میان این دو منظره به چشم می‌خورد پی می‌بریم.

در زبان فارسی داستانی به شرح ذیل در این زمینه رایج است: یک نفر انگلیسی در یک روز گرم فرسنگها راه پیموده بود و گرما و خستگی مسافرت در صحاری ناهموار او را از پای درآورده بود. میزبان ایرانی او، که قرار بود مرد انگلیسی در خانه او اقامت گزیند، همراه او بود و کوشش می‌کرد مسافر خسته را بر سر نشاط آورد. پس گفت آخرین فرسنگ بسیار طولانی است درست مثل گفت‌وگوی پایان‌ناپذیر زنان! ولی بزودی به پایان آن خواهیم رسید. من از دوستان فرنگی خود راجع به رودخانه‌ای که در شهر لندن در جریان است داستانها شنیده‌ام ولی در پایان سفر جوی روانی را به شما نشان می‌دهم که از آن زیباتر در جهان یافت نمی‌شود. دیگر تا پایان مسافرت از این مقوله سخنی به میان نیامد تا به باغی، که مقصد آنها بود، رسیدند و میزبان با حرکتی شاهزاده‌وار او را به درون باغ راهنمایی کرد. در پای دو درخت چنار جوی کوچکی بود که آب باریک آن قطره‌قطره از روی پلکان می‌گذشت و به داخل باغ راه می‌یافت. در کنار

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۲

جوی سماوری جوشان قرار داشت و چنین به نظر می‌رسید که جوی آب را در کار خود تشویق می‌کرد. مرد ایرانی هنگامی که ابروان بالارفته انگلیسی را مشاهده کرد گفت: آیا آنچه درباره جوی گفتم حقیقت نداشت؟ مرد انگلیسی در حالی که بر روی قالیچه‌ای که در محلی در سایه کنار جوی برای او گسترده بودند می‌نشست گفت: بلی، البته که درست فرمودید!

در شیراز نزدیک «دروازه قرآن» در کنار پرتگاه، باغ کوچکی است که قهوه‌خانه آن را غاری تشکیل می‌دهد و دارای آب روانی است. طرح این باغ با متعلقاتش شبیه یک تخته نرد است و از حیث اندازه نیز با آن تفاوت ندارد. در این محل مردانی با قیافه‌های خسته و ریشهای حنا بسته چای می‌نوشند. چهره بعضی از آنها چنان است که گویی آنقدر تریاک کشیده‌اند که احمق و کودن شده‌اند و باغ آنها آنقدر کوچک است که این تصور برای شخص پیش می‌آید که می‌توان آن را در اختیار یک دسته از پسران قرار داد تا در آن دزدبازی کنند. در بیرون باغ، بر روی دیوارهای سنگی، حجاریهای عجیبی دیده می‌شود. می‌گویند که این قهوه‌خانه زمانی مورد علاقه قماربازان بوده و ظاهر مشتریان آن حاکی از این است که برای حرفه دیگری تربیت نشده‌اند. گرچه قیافه آنان شبیه راهزنان است و چشمانی وحشی دارند، ولی مظهر ادب و میهمان‌نوازی به شمار می‌روند و چای خوبی که در این مکان تهیه می‌شود با بهترین چای که در ایران مصرف می‌شود قابل مقایسه می‌باشد.

ولی این باغ با منظره زیبای آن یعنی منظره شهر شیراز، مثل سایر باغها قابل احترام و خوش‌نام نیست. باغهای شیراز طوری نامگذاری شده‌اند که به سهولت می‌توان استنباط کرد که هر یک از آنها داستان جداگانه‌ای دارند و دارای جذبه و دلفریبی خاصی می‌باشند. نام بعضی از این باغها به قرار ذیل است:

باغ آرامگاه حافظ، باغ چهل‌تن، باغ مرتاض علی، باغ هفت‌تن، باغ تخت، باغ شیخ، باغ نو و اندکی بالاتر پشت تپه، باغ مقبره سعدی است. در تصورات و تخیلات کسانی که این باغها را نامگذاری کرده‌اند سهیم باشید.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۳

کرمان- روستایی که از قناتها به وجود آمده

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۵

قنات: مجاری آب در صحرا که به دست بشر ساخته شده

در ایران چیزهای عجیب و شگفت‌آور دیده می‌شود، ولی شگفت‌انگیزترین و عجیب‌ترین آنها قناتهای آن است. قنات مخصوص ایران است و چیزی است که مسافر مغرب زمین هرگز مشاهده نکرده است. در واقع منظره تازه‌ای است که با آن روبرو می‌شود. هرگاه قناتها را اولین بار از هواپیما مشاهده کنیم شبیه جای پای حیوانات عظیم‌الجثه ماقبل تاریخ یا مانند توده عظیمی از خاک است که موش کور زیرزمینی هنگام کندن زمین درست می‌کند. هنگامی که هواپیما پایین‌تر می‌آید قناتهای مزبور مثل عکسهای بزرگ شده سنگهایی است که آنها را در مایعهایی با غلظتهای مختلف می‌اندازند و بعضی اوقات دانشمندان آنها را نشان می‌دهند. اگر در هواپیما باشیم و کسی نباشد که درباره این قناتها، که فرسنگ در فرسنگ بر سطح زمین دیده می‌شود، توضیحاتی بدهد، مسئله غیر قابل حل ناامیدکننده‌ای برای ما پیش می‌آید.

زندگی اغلب مردم ایران با این قناتها بستگی دارد و بدون آنها کشور ایران وجود نخواهد داشت، چه رودخانه‌های آن از حیث تعداد ناچیز می‌باشد و آب بعضی از دریاچه‌های آن به قدری شور است که حتی ماهی نمی‌تواند در آن زندگی کند. با ایجاد یک قنات می‌توان دهی به وجود آورد و در مقابل، هرگاه قسمتی از قنات خراب شود دهات اطراف آن متروک و ویران خواهد شد. نکته‌پردازی و مضمون‌سازی برای قناتهای ایران به هیچ وجه لزومی ندارد، چه این عبارت ساده یعنی «آب در صحرا» نغمه‌ای است که آب هنگامی که باغها را مشروب می‌کند در ستایش خویش می‌خواند؛ و این تصور برای شخص پیش می‌آید که تکیه کلام بلبلان در این قبیل باغها همیشه گل سرخ نیست

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۶

بلکه روی سخن آنها به ایجادکنندگان قنات در صحرا نیز هست. اشخاصی که به ساختن این قناتها مبادرت می‌ورزند از میهن‌پرست‌ترین افراد ایرانی به شمار می‌روند و قهرمانانی هستند که مورد مدح و تحسین قرار نگرفته‌اند. این افراد قسمت زیادی از زندگی خود را در صحاری متروک و ملال‌آور می‌گذرانند. یا در زیر اشعه سوزان آفتاب به کار مشغولند یا در زیر زمین در آب ایستاده‌اند و به حفر مجاری جدید اشتغال دارند.

در حالی که مجاری قدیم در دست تعمیر می‌باشد و به این ترتیب دشمنی را به نام تشنگی، که دائما با مردم ایران در زد و خورد و مبارزه است، دفع می‌کنند.

هزینه ایجاد این قناتها بسیار است. در گذشته معمولا قنات توسط اشخاص ثروتمند و بانفوذ ساخته می‌شد. ابتدا یک مقنی‌باشی مأمور حفر چاه می‌شود. ابزار و آلاتی که در ایجاد قناتها، توسط اشخاصی که حرفه آنها حفر قنات است، به کار می‌رود بسیار مختصر و ساده می‌باشد. متصدیان این کار، چاه را با دقت بسیار حفر می‌کنند. استادکاری که به ایجاد قنات مبادرت می‌ورزد «مقنی‌باشی» نامیده می‌شود. این شخص معمولا وجود احتمالی چشمه‌ای را در پایین کوه، یعنی محلی که آبهای برف زمستان در زمین نفوذ کرده است، حدس می‌زند یا معلوم می‌کند و بعد چاهی را که «مادر چاه» می‌نامند در اینجا به وجود می‌آورد. هنگامی که محل آب معلوم گردید به وسیله ساده‌ترین آلات و ادوات، یعنی یک قطعه طناب و یک تراز چوبی مثلث، آزمایش دقیقی آغاز می‌گردد. سپس کار در قسمت دیگر که آب مورد نیاز است شروع می‌شود. بین این دو نقطه که در حدود ۲۰ یارد فاصله است یک ردیف چاه حفر می‌شود. به این ترتیب قنات نه فقط متصل می‌گردد بلکه تهویه و تصفیه هم می‌شود. خاکهایی را که با دلو از چاه بیرون می‌آورند و در اطراف دهانه چاه، که به شکل دایره است، به ارتفاع ۲ تا ۳ پا توده می‌نمایند موجب به وجود آمدن این منظره عجیب از فاصله دور می‌شود. چاه اول، یا چاه اصلی ممکن است تا ۴۰۰ پا عمق داشته باشد. هنگامی که این نکته درک شود که تا چاه بعدی فقط چند یارد فاصله است و این کار باید همچنان ادامه یابد تا آخرین چاه به سطح دشت برسد، نمی‌توان از ستایش و تحسین روستاییان به خاطر پشتکار و فعالیتی که می‌کنند خودداری کرد. از اینها گذشته این مردم با طبیعت دائما در مبارزه هستند. در تابستان با طوفانهای شن و در زمستان با طوفانهای سهمناک و باران مناطق گرمسیر می‌جنگند؛ چه در هر دو صورت ممکن است دهانه قنات مسدود گردد. با وجود شیب قنات، چاهها را با استفاده از یک شاقول معلق کاملا عمودی حفر می‌کنند. این سراشیبی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۷

منظره شهر یزد با بادگیرها و قناتهای آن از بام یک ساختمان مجاور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۰۹

طوری محاسبه و پیش‌بینی شده است که آب قنات به مقصد خود، یعنی سطح زمین که معمولا چندین کیلومتر با کوه فاصله دارد، جریان پیدا می‌کند. ساختن قنات پایان کار به شمار نمی‌رود و دائما باید موانعی را که در راه آن پیدا می‌شود از میان برداشت؛ زیرا لوله‌های زیرزمینی وجود ندارد که گل و لای آب را قبل از اینکه در شهر به آب‌انبار و حوض برسد به خود بگیرد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۱

شهرهای واقع در بیابان، یزد و کرمان

مردم یزد هنوز با شگفتی به فرنگیها می‌نگرند، چه با اینکه یزد و کرمان از حیث بزرگی قابل توجه هستند ولی به واسطه طولانی بودن راه و ناراحتیهای جاده ملال‌آور صحرایی، فرنگیها زیاد به این دو شهر مسافرت نمی‌کنند. در حقیقت در اغلب شهرها، غیر از تهران، قدری با سوءظن به اشخاص غریب می‌نگرند. اکنون در تهران هرگاه یک تن فرنگی در بازار آهسته گام بردارد یا درصدد تهیه پرده نقاشی از گوشه‌ای از آن برآید کسانی که پشت پیشخوانها ایستاده‌اند دچار بهت و حیرت می‌شوند. بلافاصله جلساتی تشکیل می‌شود تا فی المجلس راجع به چنین امری گفت‌وگو به عمل آید. این بهت و حیرت قابل ملاحظه ابتدا پاسبانان را نیز متعجب می‌ساخت. ولی بعد معلوم شد که بر اثر شور و شوق جاده‌سازی، که در حال حاضر در ایران رواج دارد، هرگاه یک نفر فرنگی در صدد تهیه تصویر نقاشی از بازار برآید و یک پاسبان نیز همراه او باشد بازرگانان تصور می‌کنند که شخص مزبور یک نفر مهندس یا معمار است و قصد او خراب کردن آن قسمت بخصوص از بازار می‌باشد؛ درست به همان ترتیب که درختان جنگل را قبل از بریدن علامت‌گذاری می‌کنند. این امر طبیعی بود؛ چه ایرانیان افراد خارجی را برای این قبیل کارها استخدام می‌کردند. در ایران راجع به این قبیل امور حتی با صاحبان خانه و املاک نیز مشاوره و مذاکره نمی‌شود و هیچ گونه غرامتی نیز به آنها پرداخته نمی‌شود. بنابراین، ایجاد یک جاده جدید موجبات نگرانی شخصی را فراهم می‌کند که ممکن است خانه یا قسمتی از ملک خود را برای عریض کردن خیابانی در مرکز شهر از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۲

دست بدهد، چه امروز این یک امر بسیار عادی به شمار می‌رود. لکن در تمام بازار به محض اینکه دکاندارها بفهمند که مرد اروپایی مقصود دیگری دارد با همان ادب و مهمان نوازی خاص خود، که ضرب‌المثل است، قالیچه‌ای می‌گسترند و یک استکان چای تعارف می‌کنند.

یزد از یک لحاظ خوشبخت است و آن این است که جاده اصلی، که به کرمان و جنوب می‌رود، از بیرون دروازه‌های آن می‌گذرد و در نتیجه یزد به صورت یکی از جالب‌ترین شهرهای ایران درآمده است. لکن مسافرت به آن برای اروپاییان بسیار مشکل می‌باشد چه، در حاشیه این شهر منطقه‌ای غدار یعنی دشت لوت واقع شده است. در فصل تابستان گرما تقریبا طاقت‌فرساست. اروپاییان برای فرار از آن به تپه‌های خنک پناه می‌برند. یزد حتی بیش از کرمان به قناتهای خود متکی است. اگر خانه میزبان در محلی، واقع در حاشیه کویر واقع شده باشد و هنگام شب شغالها زوزه‌کشان پشت دیوار باغ بیایند کمبود آب بیشتر احساس می‌شود.

مارکوپولو[۱۵۹]، که سفرنامه‌اش پس از گذشت ششصد سال در مورد پاره‌ای از نواحی آسیای مرکزی یکی از منابع موثق به شمار می‌رود، در سال ۱۲۷۲ میلادی از شهر خوب و اصیل یزد عبور کرد و راجع به ابریشم آن مطالبی نوشت. تاورنیه[۱۶۰] در قرن هفدهم از آن دیدن کرد و چنان از بانوان این دیار و میوه‌های آن خوشش آمد که این ضرب‌المثل ایرانی: «زن، زن یزدی، نان، نان یزدخواست؛ و شراب، شراب شیراز» را متداول ساخت. احتیاج به توضیح این مطلب نیست که طعم و مزه در طی سه قرن تغییر می‌کند.

چه، امروز شخص ناچار به این نتیجه می‌رسد که نان یزدخواست و شراب شیراز مستحق این اندازه تحسین و ستایش نبوده است.

داستانهای زیادی از گذشته شهر یزد بر سر زبانهاست. این لکه ننگ، یعنی اینکه اسکندر از شهر مزبور به عنوان زندان استفاده می‌کرده، هنوز بر دامان این شهر نشسته است. بدون شک دورافتاده بودن این شهر موجب این شهرت گردیده و میله‌های این زندان را صحرای غیر قابل عبور شن و گرما و تشنگی تشکیل می‌دهد. با وجود نام پرافتخار آن، که معنیش شایان ستایش و یا جایگاه فداکاری و اخلاص است، شعری از حافظ بدین مضمون باقی است که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۳

منارهای بازار یزد از منظر کاروانسرا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۵

«دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت‌رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم»

این بیت بدون شک طعنه به پادشاهی است که حافظ را برای سرودن اشعاری به اینجا دعوت کرده و پاداش زحمات او را نداده بود. جالب توجه‌ترین و با شکوه‌ترین آثار معماری یزد مسجدهای آن نیست بلکه آب‌انبارهای آن است. آب‌انبار در زیر زمین واقع شده و راه دخول به آن یک ردیف پلکان طولانی و تاریک است. آب‌انبارها معمولا در مجاورت مساجد واقع گردیده و طرح آنها نیز شبیه طرح مساجد می‌باشد. این رشته پلکان شبیه پلکان مدخل ایستگاه راه‌آهنهای زیرزمینی است. این آب‌انبارها با بادگیرهایشان که برای خنک کردن آب تعبیه شده مورد تحسین خارجیان می‌باشد. در یزد در حدود چهل آب‌انبار یا مخزن آب وجود دارد که آب مصرفی شهر یزد را برای یک سال ذخیره می‌نماید. مردها آب را به وسیله مشک از این آب‌انبارها به خارج حمل می‌کنند. این مخازن آب هر سال در فصل زمستان پر می‌شود و آب در آنها به طور شگفت‌آوری خنک می‌ماند. اغلب آب‌انبارهای شهر یزد توسط پادشاهان سلسله صفویه ساخته شده و از محل موقوفات آنها تعمیر می‌شود.

می‌گویند از بنای یکی از این آب‌انبارها ۴۰۰ سال می‌گذرد. آب‌انبارها به وسیله ۶۰ تا ۷۰ قنات، که در فاصله کوه و این آب‌انبارها قرار گرفته و از صحرا عبور می‌کند، فراهم می‌گردد. نتیجه یک چنین فعالیت خستگی‌ناپذیر، آدمی را در این اندیشه فرو می‌برد که ساختن حتی یکی از این آب‌انبارها و بنا کردن خود شهر یزد در چنین مکانی، موید این شعر پوپ[۱۶۱] می‌باشد که می‌گوید:

«امید در دل آدمیزادگان جاودانه می‌جوشد».

لکن تنها آب‌انبارهای یزد نیست که مردم را به مسافرت به این شهر دورافتاده تشویق و ترغیب می‌کند. اینجا جایگاه آتش جاودانی یزد و «برج خاموشان» نیز هست. هنگامی که اعراب بر ایران تسلط یافتند زرتشتیانی که جان به در بردند به صحاری جنوب پناه آوردند و در شهرهای یزد و کرمان مقیم شدند. اکنون هر دو شهر با ویرانه‌هایی از عظمت گذشته آن احاطه شده است. امروز آتش‌پرستان را در ایران «گبر» می‌نامند در حالی که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۶

عده‌ای از آنها که به هندوستان مهاجرت کردند پارسیان ثروتمند بمبئی هستند.

گفته می‌شود که تنها در شهر یزد در حدود ۱۰۰۰۰ تن زرتشتی به سر می‌برند ولی تاریخ آنها افسانه‌ای طولانی از قتل و خونریزی توأم با زجر و شکنجه عمدی به دست مسلمانان متعصب است. مطالعه این داستانها بسیار تأثرآور می‌باشد. تا چهل سال قبل زرتشتیان مجبور بودند جامه‌ای مشخص، یعنی جامه بلندی به رنگ زرد تیره، در بر نمایند و اجازه نداشتند دستار خود را به طرز مرتبی دور سر بپیچند و سوار اسب و حتی الاغ شوند. هرگاه در راه به یک مسلمان برخورد می‌کردند صرف نظر از سن و مقامی که داشتند مجبور بودند از اسب یا الاغ خود به زیر آیند.

لکن امروز صرفنظر از ناراحتیهای کوچک، که در هر زمان و هر موقعی ممکن است اتفاق بیفتد، آزار و تعرضی نسبت به آنها نمی‌شود. در شهرهای یزد و کرمان هنوز آتش مقدس بر روی سه پایه مخصوص افروخته است. این منظره جالب توجه و قدیمی را کسی جز پیروان این مذهب نمی‌تواند مشاهده کند. از طرف دیگر «برج خاموشان» را نمی‌توان مخفی داشت، چون در صحرا ساخته شده و مانند شهری که بر روی تپه‌ای بنا شده باشد پنهان نگاه داشتن آن امکان ندارد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۱۹

دخمه: برج خاموشان

در یک فاصله چند کیلومتری از شهر یزد، در محلی که صلح و آرامش در میان کوهها حکمفرماست، برج بزرگی با ارتفاع زیاد در سکوت و هوای پاکیزه صحرا بر پا ایستاده است.

در ایران پنج برج از این قبیل برجها وجود دارد: دو برج در کرمان، دو برج در یزد، و یکی در تهران جاده‌ای که به این برجها منتهی می‌شود ناهموار و قدری خطرناک است و هم در آنجاست که آتش‌پرستان اموات خود را دفن می‌کنند. در کنار برج در کوچکی است که آن را باز می‌کنند و دو تن زرتشتی یا آتش‌پرست که مخصوص انجام دادن این کار می‌باشند میت را بر کف برج قرار می‌دهند. میت در این محل تنها می‌ماند تا پرندگانی که دائما مراقب و مواظب هستند، یعنی لاشخورهای غول‌آسا، از آسمان بیایند و بدن مرده را پاره‌پاره کنند و گوشت آن را بخورند و استخوانهای آن را بگذارند تا در گودال پایین بیفتد. در شهر یزد از یک ارتفاع بیشتری مشرف بر برج قدیمی و متروک می‌توان توده‌ای از استخوانهای سفید را در زیر اشعه سوزان آفتاب مشاهده کرد. در پای تپه‌ای، که دخمه بر روی آن بنا شده است، ده کوچکی با پرستشگاههایی که دارای سقفهای کوچک گنبدی شکل است قرار دارد که زرتشتیان قبل از انتقال اموات به بالای برج، مراسم مذهبی را در این محل انجام می‌دهند. پروفسور براون در کتاب خود به نام یک سال در میان ایرانیان ۱۸۸۷- ۱۸۸۸ م می‌نویسد که چگونه به او اجازه داده نشد که در دخمه کرمان از یک محل معینی بالاتر برود. بدین معنی که در محلی که از سطح زمین تا ارتفاع برج ۲۰ یارد فاصله داشت کتیبه‌ای یافت که بر روی آن نوشته شده بود که هر کس

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۰

از این نقطه پا فراتر گذارد لعنت به او باد! البته ممکن است در طی این سالها اوضاع تغییر کرده باشد، چه در یزد، که می‌گویند مردم آن متعصب‌تر از مردم کرمان می‌باشند و بیشتر پای‌بند آداب و رسوم مذهبی هستند، در مورد رفتن من تا بالای برج یعنی تا در دخمه هیچ‌گونه اعتراضی نشد. مستخدم یک نفر از محترمین یزد و دو نفر از زرتشتیان، که نگهبانان برج بودند، و یک زن و یک دختر خردسال در این بازدید همراه من بودند. زن و دختر خردسال که بدون چادر بودند و البسه زیبای پارسیان را در بر داشتند با خود مقداری خربزه و انار حمل می‌کردند. انار میوه‌ای است که اهمیت مذهبی مخصوص دارد. هنگامی که به بالای برج رسیدیم، بلافاصله میوه‌ها را با آداب و سنن مذهبی در سکوت محض بریدند و آنها را در مدخل برج قرار دادند. مدخل برج در کوچکی است به اندازه‌ای که یک میت را می‌توان به داخل برج برد. در حدود دو یا سه پا از کف برج دو قطعه سنگ از دیوار آن جلو آمده تا به عنوان جای پا برای نساسالار[۱۶۲] یعنی سالار مردگان هنگام قرار دادن میت در درون برج مورد استفاده قرار گیرد. در این محل به من اجازه دادند که مدت دو ساعت تنها بمانم و این حس کنجکاوی چند تن لاشخور زشت را برانگیخت و همین که دیدند همراهان من پایین رفتند ناگهان از آسمان فرود آمدند. این حیوانات در تمام مدت این دو ساعت بالای دخمه پرواز می‌کردند و بعضی از اوقات وضع آنها در آسمان به قدری ثابت و استوار بود که شخص تصور می‌کرد از آسمان آویزان شده‌اند. گاه‌گاه قدری به طرف بالا پرواز می‌کردند ولی دوباره پایین می‌آمدند تا این نکته را کشف نمایند که علت آمدن این مهمان غیر معمولی که برای غذای روزانه آنها آماده نشده، چیست؟

در پایین برج، خانه اموات یا سردابه اجساد قرار دارد. اینجا دهی با اتاقهای متعدد قرار دارد که مخصوص انجام دادن مراسم مذهبی قبل از تحویل دادن میت به حامل اموات است. ممکن است مرده‌ای را سه نفر حمل کنند ولی حداقل دو نفر باید این کار را انجام دهند. این مراسم بسیار طولانی و پرشکوه است. ولی قسمتی از آن از نظر مغرب زمینیها نامطبوع می‌باشد. یکی از چیزهای عجیب مراسم «سگ دید» است و آن این است که در فواصل معینی یک سگ باید به جسم میت نظر اندازد تا روح پلید و ناپاک را

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۱

شهر یزد از بالای برج خاموشان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۳

دور سازد. تاریخچه این مراسم به نخستین روزهای آتش‌پرستی بر می‌گردد. ساختمان خانه اموات، محلی که میت را قبل از قرار دادن در «برج خاموشان» در آن می‌گذارند، دارای دو در است که مظهر تولد و مرگ می‌باشند. میت را از یک در وارد می‌کنند و از در دیگر خارج می‌سازند.

«دنیا چیست؟ منزلی دو در که از یکی وارد و از دیگری خارج می‌شویم.»

دو نفر مرد که آنها را «نساسالار» می‌نامند میت را به بالای برج می‌برند. این سفر به هیچ وجه مسافرت آسانی نیست، چه جاده سربالا و ناهموار می‌باشد. در بالای برج مراسم کوتاه دیگری انجام می‌گیرد. سالارها برای فرشتگان و برای میت دعا می‌خوانند و پس از برداشتن کفن با این عبارات با میت وداع می‌نمایند:

مترس و ملرز

چه این محل هزاران سال عمر دارد.

اینجا آرامگاه پدران ما

مادران ما و اجداد ماست.

پس از آن حمل‌کنندگان میت باز می‌گردند و لاشخوران پایین می‌آیند تا گوشت میت را ببلعند.

هیچ کس در میهمان‌نوازی به پای نگهبانان برج نمی‌رسد. پس از پایین آمدن، چای آماده بود و یک قالیچه بر کف یکی از این اتاقهای کوچک ولی خنک گسترده بودند و یکی از این آتش‌پرستان با نی‌لبک پنج پرده‌ای آهنگی را می‌نواخت. هنگام بازگشت از میان دشت به سوی شهر یزد، در آن هوای گرم بعدازظهر ماه سپتامبر، که درجه در محل سایه ۱۱۰ فارنهایت را نشان می‌داد، احترام و محبت من نسبت به حمل‌کنندگان میت، که باید آن را از یزد به برج خاموشان ببرند، زیادتر شد، چه فاصله شهر با این برج دو یا سه فرسخ (در حدود ۱۶ کیلومتر) است.

گرچه عده معدودی از مردم انگلستان شاهد این مراسم بوده‌اند، ترتیب به جای آوردن مراسم مزبور نزد آنها معروف می‌باشد. هنگامی که روحانیان زرتشتی مشغول انجام دادن مراسم مذهبی هستند پارچه سفیدی روی دهان خود می‌بندند تا نفس یا آب دهانشان شعله مقدس را آلوده نسازد. در تفت عده زیادی زرتشتی زندگی می‌کنند. تفت شهر کوچکی است که در چند کیلومتری شهر یزد واقع گردیده. مردم این شهر اغلب به شغل باغبانی اشتغال دارند. چون بر طبق آیین آتش‌پرستان و همان طور که در نسخ اوستا

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۴

ذکر شده کشاورزی یکی از شریفترین مشاغل است. تفت شهر کوچک جالب توجهی است و اگر هنگام غروب آفتاب این شهر را با صدها گنبد کوچکش از بستر خشک رودخانه بنگریم مثل نعلبکی مملو از حباب به نظر می‌آید.

در مقایسه با سایر شهرها، زندگی مردم شهر یزد کمتر تغییر کرده است؛ حتی خانه‌های اروپاییان تحت تأثیر سبک معماری ایرانی قرار گرفته. به واسطه کمبود چوب و الوار در خانه‌های این محل قفسه زیاد یافت نمی‌شود، ولی هر یک از دیوارهای یک اتاق محتوی سه یا چهار طاقچه می‌باشد که کار طبقات قفسه را انجام می‌دهد این طاقچه‌ها معمولا در ارتفاع سه یا چهار پا از کف اتاق ساخته می‌شوند. ایرانیان از این طاقچه‌ها برای جای دادن قلیان و سینیهای برنجی مخصوص چای استفاده می‌کنند. در صورتی که اروپاییان آنها را به عنوان انبار اشیا نفیسی که از بازار خریده‌اند مورد استفاده قرار می‌دهند. بعضی از اوقات نیز آنها را با خرجینهای ایرانی فرش می‌کنند و به عنوان قفسه کتاب از آن استفاده می‌کنند. این طاقچه‌ها غیر از صرفه‌جویی در میزان مصرف خشت در ساختمان خانه، از لحاظ معماری نیز جنبه تزیینی دارد. اروپاییان معمولا از قنات خاص خود استفاده می‌کنند یا جزو اولین کسانی هستند که از آب قناتی که به باغ آنها می‌آید استفاده می‌نمایند. آب‌انبارهای خصوصی نیز مانند آب‌انبارهای عمومی دارای راه‌پله‌های تاریک می‌باشد. با کمک چراغ می‌توان تعداد زیادی ماهی را، که خودشان بهتر می‌دانند چگونه به آنجا راه یافته‌اند، مشاهده کرد. می‌گویند که همه آنها کورند.

مردم یزد از وجود پشه‌های ریزی، که حتی از تور پشه‌بند به درون می‌آیند، رنج می‌برند. این پشه‌ها موجب بروز نوعی بیماری خاص است. گاه‌گاه نیز عقرب مردم این شهر و همچنین شهر کرمان را مورد لطف قرار می‌دهد. بعضی از اوقات از رتیلهای منفور نیز باید احتراز جست.

در میدان کوچک در نزدیکی بانک، حوض یا مخزن بزرگی قرار دارد که تمام آن میدان را فرا می‌گیرد و موجب می‌شود که این قسمت از شهر یزد مثل ونیز مشرق زمین به نظر بیاید. البته با سایه‌های تاریکتر و اسرارآمیزتر. در ایامی که مردم ایران عمامه بر سر می‌گذاشتند و البسه‌ای با رنگ روشنتر در بر می‌کردند و آتش‌پرستان جامه زرد می‌پوشیدند بدون شک این میدان مانند سایر جاهای ایران منظره زیبایی داشته است.

هم اکنون نیز مملو از چیزهای دیدنی و همچنین مملو از مگس است که میلیونها از آن در میدان جولان می‌دهند. اغلب کاسبهای این محل به فروش گوشت و سبزی و شیرینی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۵

استخر بزرگ یزد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۷

اشتغال دارند. تمام این مأکولات مورد توجه مگسها می‌باشد. این مگسها و شاگردان دکانها نسبت به اروپاییان کنجکاوی خستگی‌ناپذیری نشان می‌دهند.

در یکی از بازارهای یزد، نوعی روش مؤثر و جالب توجه برای جلب جوانان به نام‌نویسی جهت انجام دادن خدمت نظام وظیفه به کار رفته است. چون بعضی از جوانان عشایر و جوانان یزدی از این خدمت که دولت بر آنها تحمیل کرده خوششان نمی‌آید.

عکس جوانی را می‌بینید که لباسهای عجیب و غریب در بر و موی ژولیده‌ای در سر دارد و در کنار او تصویر جوانی را مشاهده می‌کنید که ملبس به لباسهای متحدالشکل سربازی پرزرق‌وبرق است. این عکسها را به دیوار آویخته‌اند. بعضی از این تصاویر به قدری با یکدیگر تفاوت دارند که حتی گاهی تشخیص سیمای آنها ممکن نیست. ولی به قول افراد برجسته صنف جدید تبلیغ‌کننده خوب فروش می‌رود.

این منطقه از صحرا استعداد فکری و دماغی مردم ایران را یکباره از میان نمی‌برد. این حقیقت در ضمن نوشیدن چای با یکی از افراد ایرانی متعلق به مکتب قدیم، بار دیگر بر من معلوم و روشن گردید. ظاهرا مسلمانان در ظروف فلزی چیزی نمی‌آشامند؛ ولی برای پیروزی بر این مانع و همچنین تحت تأثیر قرار دادن میهمانان، کلیه استکانهای چای را در جای استکانیهای مشبک و زیبا، که دارای دسته‌ای نیز هست، جای داده‌اند، قاشقهای نقره نیز با یک طرح پرنقش ایرانی مشبک گردیده که بیشتر حالت صافی را دارد تا قاشق. بدین ترتیب ایرانیان از لذت به کار بردن قاشق نقره متمتع می‌شوند بدون اینکه معتقدات مذهبی خود را خدشه‌دار کرده باشند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۲۹

ده بالا

«یزد از سطح دریا ۲۰۰ خ ۴ پا ارتفاع دارد. مؤسسه کارنگی، ایستگاه مغناطیسی، یزد- ایران». عبارات فوق در باغ بانک یزد بر روی سنگی به طول و عرض ۸ اینچ و ارتفاع ۲۲ اینچ که سطح فوقانی آن ۳ اینچ در زیر زمین است و ۶۹ یارد و ۸ پا از دیوار جلو و ۲۸ یارد و ۹ پا از دیوار جنوب شرقی و ۶۳ یارد و پنج پا از وسط زمین تنیس فاصله دارد نوشته شده و متعلق به ج. س. پ. رییس بانک یزد می‌باشد. سوم دسامبر ۱۹۰۸.

کشف علامات یا یادداشتهایی که توسط اعضای یک مؤسسه اکتشافی تهیه شده بسیار هیجان‌انگیز است. حتی کشف یک چنین کتیبه‌ای در باغ میزبان شخص، موجب رضامندی خاطر می‌شود.

متأسفانه در این مورد بلندی یزد از سطح دریا دلیل وجود نسیم خنک نمی‌باشد. در شهر یزد بعضی از اوقات در فصل تابستان گرما به قدری زیاد و هوا به اندازه‌ای خفه است که گویی دنیا از گردش بر روی محور خود باز ایستاده است. در این روزها مردم یزد به زیرزمینها یا اتاقهای تابستانی که به بادگیر متصل است پناه می‌برند. در حالی که عده معدودی از انگلیسیهایی که آنجا هستند به ده کوچکی به نام ده بالا که بر روی تپه قرار دارد می‌روند. این ده بر فراز کوه بلندی قرار گرفته و هوای آن بسیار عالی است. چندین خانه در این ده ساخته شده که به ثروتمندان یزدی، که می‌توانند همسر و کودکانشان را به آنجا ببرند، تعلق دارد. راه دخول به این ده دره تنگی است که یک جوی آب در آن جاری است. این دره کوچک واقعا زیبا است. برای رسیدن به آن باید از جاده اصلی یزد مسافرت را شروع کرد و سپس از صحرا و برج خاموشان عبور کرد. هنگام مسافرت به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۰

خارج از شهر یزد، مسافران جوی آبی را که بعد از قهوه‌خانه در آخرین مرحله مسافرت به یزد در جریان است نادیده می‌گیرند. در حالی که هنگام بازگشت به شهر اینجا توقفگاه خوبی برای صرف شام در مهتاب ایران است. در نیمه راه دره، دهکده‌های کوچکی واقع شده که در آنها میوه به عمل می‌آورند تا در شهر یزد به فروش رسانند. در یک چنین محلهایی ایرانیان اغلب مسافران عبوس و خسته را افسون می‌کنند. مسافران برای صرف صبحانه در زیر سایه چند درخت توت توقف می‌کنند. در یک چشم به هم زدن یک قالیچه ایرانی در کنار جوی گسترده می‌شود و یک خدمتکار تبسم‌کنان میهمان را به سوی آن هدایت می‌کند. چای و هلو در یک طرفة العین مهیا می‌شود. گویی از آسمان نازل شده است. یک خدمتکار در حالی که زانو بر زمین زده مانند آنکه در حضور یک شاهزاده ایرانی است، آنها را تعارف می‌کند و با اینکه هر دو دست او مشغول است می‌کوشد تعادل خود را نگاه دارد و با وقار و متانت یک نفر درباری، ولی با آستینهای بالازده، بر می‌خیزد. با یک اشاره عصای میزبان، که غالبا به چشم نمی‌خورد، دوباره بساط جمع می‌شود. شگفت اینجاست که در این زمین صخره‌ای و لم‌یزرع صحرا، چگونه خاک کافی برای به عمل آوردن هلو و شلیل و خیارهای کوچک موجود است. هنگام پرسش در این مورد، پاسخ می‌دهند که در این محل خاک خوب وجود نداشت تا اینکه روستاییان آن را تهیه کردند. حتی امروز اهالی محل هرگز دست خالی از بازارهای یزد باز نمی‌گردند و هر دفعه که بارهای هلو و توت یا سایر میوه‌ها را از جاده لغزان و بی‌ثبات پایین می‌آورند، هنگام بازگشت با زحمت فراوان دو خرجین خاک به باغهایی که در کوهستان واقع شده حمل می‌کنند. بیچاره الاغ! با این وصف چه کسی قادر است از مشاهده هلوی یزدی که کمی له شده ابراز شکایت کند، هر چند این نکته به مسافر خاطر نشان گردد که با خوردن یک چنین میوه‌ای ممکن است دچار بیماری وبا یا اسهال شود؟

هرگاه از بالا در کنار حوض باغ کوچک «برف‌خانه» به منظره صحرا، که در پایین واقع شده، بنگریم منظره‌ای بس باشکوه خواهیم دید. یزد و برج خاموشان چنان به نظر می‌رسد که گویی می‌توان آنها را لمس کرد؛ به عبارت دیگر، صافی و شفافیت هوا تا این درجه است. ولی آنچه را که نمی‌توان فراموش کرد منظره‌ای است که هنگام پایین آمدن می‌توان مشاهده کرد. دهکده‌های کوچک واقع در دره با باغهایی که با دیوارهای گلی احاطه شده مانند قطعه‌ای از مینای معروف به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۱

قهوه‌خانه یک منزلی در یزد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۳

کلوازونه[۱۶۳] به نظر می‌آید که در میان برگهای سبز تیره درختان انار و با گلوله‌های شنجرفی رنگ انار در کنار به، که رنگ زرد تیره و ماتی دارد، قرار گرفته و جوی آب از لابلای درختان قسمتهایی از آسمان را نیز منعکس می‌سازد. تمام این مناظر توأم با شکل دیوارهای گلی منظره‌ای ایجاد می‌کند که گویی مفتولهایی رنگهای مینا را از یکدیگر جدا کرده است. هرگاه خط سیر را تغییر دهیم مشاهده خواهیم کرد که لوحه‌ای بر روی صحرای وسیع پایین، که بسان مخمل گندمگون است، قرار گرفته گویی آن را به معرض نمایش گذاشته‌اند. این مسافرت طوری ترتیب داده می‌شود که هنگامی که هلال ماه در لابلای درختان می‌پیچد و طرحهایی شبیه نقره مشبک قدیمی ایجاد می‌کند، مسافر به جوی کوچکی، که در مرحله آخر مسافرت واقع شده، می‌رسد. بعد از شام، رنگ صحرا، که همرنگ گندم است، به رنگ عاج در می‌آید و آسمان مانند قطعه مخمل تیره رنگ بدون درز جلوه‌گر می‌شود. چراغهای شهر یزد چشمک می‌زنند و زوزه اولین شغال اعلام می‌کند که وقت رفتن به خانه و خوابیدن فرا رسیده است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۵

ماه محرم

در یزد مراسم ماه محرم با چنان شور و حرارتی برگزار می‌شود که بعضی اوقات به یک اضطراب و التهاب مذهبی مبدل می‌گردد. در میدان، که مقابل مدخل اصلی بازار واقع شده، چوب‌بست بزرگی تعبیه شده که نماینده یک نوع تابوتی است به نام «نخل» و هر سال آن را با شال و آیینه می‌پوشانند. این دستگاه عجیب و غریب به وسیله صدها تن مرد، دور میدان حمل می‌شود. این مردان در زیر نخل اجتماع می‌کنند تا ثواب حرکت دادن آن نصیبشان شود. گرچه تصور می‌کنند که این نخل توسط حضرت فاطمه [ع] حرکت می‌کند. مسلمانان متعصب یزد این مراسم برجسته توبه را در یک محیط خفه کننده‌ای به مورد اجرا می‌گذارند. این دستگاه یا چوب‌بست از قطعات عظیم چوب که وزن آنها نیز خیلی زیاد است ساخته شده و به قدری بزرگ است که نمی‌توان آن را از میدان خارج کرد یا از در اصلی بازار، که به کوچه منتهی می‌گردد، داخل کرد.

در ماه محرم، که مصادف با اوایل ماه ژوئن می‌باشد[۱۶۴]، مردم شهرها و دهات مراسم شهادت امام حسین [ع]، که او را با تمام پیروان و خانواده‌اش در سال ششصد و هشتاد میلادی در کربلا واقع در بغداد با غدر و خیانت شهید کردند، به جای می‌آورند. این مراسم مذهبی از این جهت هر سال تجدید می‌شود تا واقعه تأثرآوری را، که در حدود هزار سال قبل اتفاق افتاد، در خاطرها زنده نگاه دارند.

امام حسین (ع) را با حیله و تزویر به کوفه، نزدیک کربلا که از بغداد فاصله چندانی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۶

ندارد، دعوت کردند. به این معنی که برای وی نامه‌ای فرستادند و در آن به او وعده دادند که اهالی شهر مزبور در ادعای وی نسبت به خلافت از او پشتیبانی خواهند کرد. امام حسین [ع] فریب این وعده را خورد[۱۶۵] و با سی سوار و چهل پیاده به اتفاق افراد خانواده خود و همسران و کودکان و پیروانش روانه کوفه گردید. در دهم ماه محرم این عده، که بدگمانی و سوءظن به هیچ وجه در دل آنها راه نیافته بود، در کربلا- با چندین هزار سرباز عمر بن سعد مواجه گردیدند. پس از گفت‌گوی بی‌نتیجه و بی‌ثمر، سربازان عمر با پیروان امام حسین [ع] به جنگ پرداختند و نگذاشتند حتی یکی از آنها بگریزد. جنگ خونینی درگرفت و صحنه‌های ظالمانه‌ای از قتل و خونریزی به وجود آمد که در طی آن بیشتر پیروان امام حسین به شهادت رسیدند و پس از اینکه به وسیله تیر زخم مهلکی بر امام حسین [ع] زدند او را از اسب به زیر آوردند و بیرحمانه سرش را از تن جدا کردند و به این ترتیب او یاد و نام جاودانی یافت.

در طی این مراسم سلسله‌ای از نمایشهای غم‌انگیز شبیه نمایشهای معجزه[۱۶۶] در قرون وسطا یا اوبر آمرگو[۱۶۷] امروزی، در کوچه و خیابان به مورد اجرا گذاشته می‌شود. این نمایشها از تأثرآورترین قسمتهای شهادت برگزیده شده است و هرگاه خیابان را به عنوان صحنه و خانه‌های شرقی مجاور را به عنوان زمینه و جمعیت را به عنوان مستمع و تماشاچی مورد نظر قرار دهیم نمایشی که به وجود می‌آید بسیار تماشایی و جالب توجه است. قبل از نمایش این صحنه‌ها، چندین شب متوالی تمرین می‌کنند. فریادهای مکرر و موزون اجراکنندگان نمایش هنگام تمرین که سرانجام مبدل به ناله‌های جان‌سوز می‌شود به گوش یک نفر خارجی، که ممکن است در آن حوالی باشد، بسان غریو مردمی هیجان‌زده است که مشغول اجرای مراسم مخصوص مذهبی خود می‌باشند.

در طی ماه محرم چندین نمایش از این قبیل نمایشها اجرا می‌شود که همه آنها با خاطره مصیبت بزرگی، که در دهم محرم یا «عاشورا» اتفاق افتاده، پایان می‌پذیرد. در روز عاشورا صحنه‌های زیادی به معرض نمایش گذاشته می‌شود. حرکت کاروان کوچک

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۷

نخل در میدان شهر یزد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۳۹

از مکه و ورود آنها به کربلا و جنگیدن آنها و سرانجام قتل و اسارت زنها و کودکان و رنج تشنگی و شهادت امام حسین (ع)، توسط هنرپیشگان متعصب در نهایت اخلاص نشان داده می‌شود. قبل از آغاز این نمایشها، روحانیان سرودهای مخصوص می‌خوانند[۱۶۸] و عده‌ای زنجیرزن و سینه‌زن به زنجیر زدن و سینه زدن مشغول می‌شوند. زنجیرزنها شلوارهای گشاد سیاه به پا دارند و یک پیراهن گشاد یقه باز روسی در بر می‌کنند و یک کمربند چرمی روی آن می‌بندند. جامه آنها چیزی است بین لباس یک دهقان روسی و یک فاشیست ایتالیایی. این مردان و پسران پشت خود را برهنه می‌کنند و زنجیرهای خود را بر آن فرود می‌آورند تا پشتشان کبود و زخم شود. عده دیگر سینه‌های برهنه خود را با آهنگ مخصوص با دست خود می‌زنند تا قرمز و حساس شود. در این هنگام صدای عجیب و غریبی از ترکیب صدای دست زدن با صدای توخالی‌ای که از سینه بر می‌خیزد ایجاد می‌شود. این شلاق‌زنی همچنان ادامه می‌یابد تا این اشخاص از خود به در می‌شوند و با فریادهای «یا حسین یا حسین» توأم با صدای موزون طبل بر سرعت و هیجان مراسم می‌افزایند.

در این موقع سایر افراد تیغ می‌زنند و مانند آن چهارصد پیغمبر بعل[۱۶۹] مقداری خون بر روی پیراهنهای سفید خود می‌ریزند. (اکنون در بازار شایع است که تیغ‌زدن عمل انسانی نیست) لکن عده زیادی از مردم کفنهای خونین در بر می‌کنند و با خود قمه دارند.

در حالی که برخی دیگر شلاقهایی را، که نوک آنها با آهن ساخته شده، در دست می‌گیرند. در تمام مدتی که این نمایشهای رقت‌انگیز و جگرسوز اجرا می‌شود صدها زن و کودک متعجب آنها در کنار خیابان می‌نشینند و با گریه و زاری و شیون نسبت به شهدای این واقعه ابراز همدردی می‌کنند. این آشوب و بلوا همچنان ادامه دارد تا رییس تشریفات یا سردسته، با علامتی به ملا اشاره می‌کند که به نقطه دیگری که عده دیگری از مستمعان در انتظار هستند حرکت نمایند.[۱۷۰]

با مشاهده بعضی از بازی‌کنان، که جامه‌های پرشکوه ابریشمی با طرحهای پرنقش پوشیده‌اند و سلاحهایی که با خود دارند و اشارات سر و دست توأم با احساسات، این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۰

تصور به شخص دست می‌دهد که اینها از یک پرده نقاشی ایرانی قدم بیرون گذاشته‌اند.

شترها با یراقها و زینتهای ایرانی و بینیهای سوراخ شده به این مراسم مذهبی می‌نگرند.

این حیوانات با خرجینهای حاشیه و منگوله‌دار و مهره و زنگوله تزیین شده‌اند و سرهای آنها نیز با منگوله مخصوص زینت یافته است. پیشاپیش آنها موکبی از اسبان در حرکتند که سواران آنها را فرزندان پیغمبر با عمامه‌های سبز تشکیل می‌دهند. اینها چترها و پرچمهای سبز در دست دارند. در یک لحظه، نمایشی که تقریبا دارای یک نوع جلال و شکوه برهنه است در نظر مجسم می‌شود. کوچه‌ها با دیوارهای گلی و لغزان و تماشاچیان مهربان و غمخوار و آماده برای گریستن با این مراسم تناسب فراوان دارد. به طوری که همین منظره، که در یک خیابان نوساز نمایش غیر منتظره‌ای به نظر می‌آید، در محیط خود تقریبا عظمت و شکوه خاص دارد. این دوران عزاداری برای شهدای دین به هیچ وجه منحصر به شهر یزد نیست؛ بلکه در کلیه دهات و شهرهای ایران مراسمی نظیر آن انجام می‌گیرد. در شهرهایی نظیر تهران و تبریز، که تجدد بیشتر در آنها رخنه کرده و بیش از سایر شهرهای این کشور از آداب و سنن مغرب زمین پیروی می‌کنند، با سیاست تمام می‌کوشند تا اندکی از این احساسات را فرو کاهند، که هر سال به مناسبت شهادت امام حسین بروز داده می‌شود، و آن را مهار کنند. در اصفهان که دومین یا سومین شهر بزرگ ایران محسوب می‌شود شروع شده است به اینکه مراسم مزبور در بعضی از محلها و نواحی بخصوصی انجام بگیرد. با اینهمه، شرح مجملی که هم اکنون از مراسم دهمین روز محرم بیان شد شرح مراسمی بود که سال گذشته در شهر مزبور انجام گرفت.

منع کردن کاردینالها از شرکت در یکی از مراسم وابسته به پاپ در کلیسای پترس قدیس (سن پیر) رم سهلتر است تا موقوف ساختن این مراسم.

ممکن است مردم مغرب زمین با توجه فراوان به این صحنه‌های غیر عادی بنگرند ولی درعین‌حال از آن فاصله می‌گیرند. چون در طی چند سال اخیر است که اتباع انگلستان هنگام برگزاری مراسم ماه محرم آزادانه در کوچه و خیابان آمد و رفت می‌کنند، در حالی که قبل از این کنسول انگلستان از آنها تقاضا می‌کرد که در این ایام در خانه‌ها و باغهای خود بمانند. هفت سال قبل بود که کنسول امریکا در تهران، پایتخت ایران، توسط گروهی از مردم مورد حمله قرار گرفت و با وضعی بیرحمانه به قتل رسید.[۱۷۱]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۱

گرچه توضیحات زیادی دراین‌باره داده شد و عذرخواهیها به عمل آمد ولی این حقیقت همچنان باقی است که واقعه مزبور در روز روشن در خیابان یکی از مترقی‌ترین و متجددترین شهرهای ایران صورت گرفت. همچنین با تمام تحولات سریعی که امروز در ایران در شرف انجام گرفتن است از نظر توده مردم، که ایمان آنها هنوز متزلزل نشده، مراسم ماه محرم نه فقط یک سنت قدیمی است بلکه یک رسم کاملا مذهبی می‌باشد و آنها نمی‌توانند دخالت یا انتقاد غیر مسلمانان را نسبت به آن تحمل نمایند.

ماه دوم عزاداری «ماه صفر» نامیده می‌شود. از نظر مسلمین، این ماه مناسبترین موقع برای زیارت قم و کربلا و مشهد است. در تقویم اسلامی نهمین ماه، ماه رمضان یا ماه روزه است. کلیه ایرانیان مؤمن در این ماه از بامداد یعنی هنگامی که نخ سیاه از سفید تمیز داده شود تا هنگام غروب موقعی که تشخیص دو رنگ نخ مزبور میسر نباشد روزه می‌گیرند. ایرانیان هر سال چهل نوع مراسم مذهبی اعم از مراسم روزه و مراسم دیگر به جای می‌آورند.

همان خصوصیاتی که موجب شد اسکندر شهر یزد را برای زندان مناسب بداند، به شهر مزبور یک نوع کیفیت خاصی بخشیده است. صحرا دیوارهای غیر قابل دسترسی در اطراف این شهر به وجود آورده. یزد به معنی لغوی یعنی «قابل ستایش» و «مبارک».

در مقایسه با شهرهای بزرگ ایران یزد بیش از اغلب آنها شخصیت خود را حفظ کرده است. مراسم ماه محرم در این شهر با سبکی خاص برگزار می‌شود که با سبک برگزاری مراسم مزبور در شهرهای مرکزی و شمال ایران تفاوت دارد. در این شهر مراسم ماه محرم به عنوان نمایشهایی نظیر نمایش «مصیبت حضرت مسیح»[۱۷۲] تلقی نمی‌شود؛ بلکه آنها به ساختن نوع بخصوصی از نخل مبادرت می‌ورزند. مقایسه نخل با درهای اصلی بازار، که آن را در مجاورت آن قرار داده‌اند و به هیچ وجه کوچک نیستند، نموداری از اندازه آن به ما می‌دهد. از بالای کاروانسراهایی که در نزدیکی بازار واقع شده و هنوز مورد استفاده است نیز می‌توان نخل را مشاهده کرد. این ساختمان چوبی به هیچ وجه سست نیست. استخوان‌بندی آن از قطعات بزرگ چوب است. انتهای آنها به شکل قلب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۲

ساخته شده است و نماینده نوعی تابوت است. توضیحاتی که درباره مقصود و منظور آن توسط مردم شهر یزد داده می‌شود قدری مبهم است. هنگام اجرای مراسم از یک طرف این چوب‌بست عظیم تعدادی خنجر می‌آویزند و طرف دیگر را با آیینه و شالهای گران‌قیمت و پارچه‌های ابریشمی تزیین می‌کنند و با کمک معجزه‌آسای (حضرت معصومه) در خیابانها حرکت می‌دهند. گفته می‌شود که حضرت معصومه (ع) برای دیدار برادر خود حضرت رضا می‌رفت در شهر قم وفات یافت و در آنجا مدفون گردید.

بدیهی است که این چوب‌بست حرکت می‌کند ولی صدها نفر مردی که چهره و بدن آنها از عرق و خون پوشیده شده و برای اینکه افتخار حرکت دادن نخل نصیب آنها بشود در یک روز گرم و خفقان‌آور آن را حمل می‌کنند در این معجزه بی‌اثر نیستند.

احساسات مذهبی در شهر یزد خیلی جدیتر از اغلب شهرهای ایران است. قبل از ماه محرم مجالس وعظ و روضه‌خوانی در بازارها بر پا می‌شود و در طی برگزاری این مراسم از ورود فرنگیها به نواحی بخصوصی ممانعت به عمل می‌آید. این مجالس وعظ و روضه‌خوانی احساسات مذهبی مردم را تحریک می‌کند و موجب می‌شود که آنها در لحظه‌ای از هیجان و بی‌خودی، خود را زنجیر بزنند. یکی از وقایعی که در مراسم ماه محرم کلیه شهرها و نقاط ایران به معرض نمایش گذاشته می‌شود به قرار ذیل است: گفته می‌شود که هنگام وقوع واقعه کربلا یک سفیر فرنگی شفاعت شهید مقدس را کرد. به یادبود این اتفاق یک نفر ایرانی به جامه‌ای، که از نظر مسلمین لباس انگلیسی است، ملبس می‌شود و برای نشان دادن مراتب قدردانی شیعیان در مقابل این کار خیر، نقش مهمی را در این مراسم عهده‌دار می‌گردد. از نظر مردم مغرب زمین جامه این شخص بسیار بی‌تناسب است؛ ولی از نظر ایرانیان وی نقش مهمی را عهده‌دار می‌باشد. در ابتدا یک زین ساخت انگلستان را برای این سوار به وام می‌گرفتند ولی سال گذشته در اصفهان او را سوار اتومبیلی کردند و برای اینکه سر و وضع هنرپیشه را با وضع معمول روز سازگار کنند، و از این حیث تماشاگران را بیشتر تحت تأثیر قرار دهند، یک دست لباس کهنه مخصوص شب به او پوشانیدند و یک کلاه حصیری بر سرش گذاشتند. وی در حالی که ایستاده بود به تماشاگران تعظیم کرد و از پشت دوربین مخصوص اپرا آنها را نگاه کرد و برای کار خیری که انجام داده بود مورد تحسین فراوان واقع شد. چنین به نظر می‌رسد که هنگام اجرای این مراسم احساسات ضد فرنگی وجود ندارد بلکه احساسات ضد سنی بیشتر است. شب بخصوصی برای سوزاندن پیکر عمر غاصب اختصاص داده

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۳

می‌شود. در این شب، ازدحام مردم به حدی است که عده‌ای از آنها زیر دست و پا له می‌شوند. برای تکمیل چنین صحنه‌ای مردی در پوست ببر ظاهر می‌شود تا کودکان شهید را آزار دهد. سرهای خون‌آلود را که از موم ساخته‌اند در داخل جعبه آیینه قرار می‌دهند. به کودکان گرسنه غذا نشان می‌دهند و آنها را دعوت به خوردن می‌کنند و بعد آن را از آنها می‌گیرند. جسد امام حسین [ع] را نیز از موم می‌سازند ولی دستها و پاها را کمتر نشان می‌دهند. برای اینکه صحنه کاملا شبیه صحنه واقعی شهادت شود همه جا خون به چشم می‌خورد. در این لحظات جذبه و شیفتگی و تعصب و هیجان واقعی مذهبی، برخورد مردم نسبت به خارجیان هرچه باشد می‌توان گفت که برای اینان رعایت حزم و احتیاط از شجاعت بهتر است.

در روزهای عادی می‌توان از مناره‌هایی که در دو طرف مدخل بازار قرار دارد بالا رفت. (پاسبانان چند دقیقه قبل به زنهایی که در آن حوالی هستند دستور می‌دهند که به خانه‌های خود بروند).

نمی‌توان گفت که یزد شهر زیبایی است، چون بناهای آن همه از خشت و گل ساخته شده. در فصل تابستان گرمای این شهر تقریبا تحمل‌ناپذیر است و مسافرت به یزد و کرمان را در ماه اوت به آسانی نمی‌توان فراموش کرد. با وجود این بعضی از نمایندگان تلگراف‌خانه و همچنین رییس بانک انگلستان و تنی چند از مبلغان انگلیسی در این شهرها زندگی توأم با رنجی را می‌گذرانند. ساختمانهای شهر همه دارای بادگیر است.

منظره آنها مخصوصا پس از غروب آفتاب مانند شهر کلیساهاست. لکن در این شهر یک کلیسا وجود دارد که تحت نظارت کامل یک مبلغ انگلیسی ساخته شده. ساختمان این کلیسا زیبایی خارق العاده‌ای دارد. در ایران بندرت بنای جدیدی یافت می‌شود که بتوان آن را چنین بیدریغ مورد تحسین قرار داد.

مطمئنا معماران انگلیسی برای اینکه این کلیسا از گل ساخته شده از تحسین کردن آن خودداری نخواهند کرد. طرح آن طرح باستانی صلیبی است. کلیسای مزبور دارای گنبد زیبایی است و آنچه به آن کاملا منظره یک کلیسا را می‌دهد بادگیر آن است. با اینهمه، نکات فوق جالب توجه‌ترین و بهترین جنبه‌های آن به شمار نمی‌رود. در یزد و بعضی دیگر از شهرهای ایران حرفه شیشه انداختن به پنجره یعنی شیشه‌های کوچک رنگی، پیشرفت زیادی کرده بود. متأسفانه بر اثر سستی و تنبلی ایرانیان این صنعت رو به زوال می‌رود. در اغلب خانه‌هایی که آنها را خراب می‌کنند، تا به جای آنها جاده‌های جدیدی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۴

بنا کنند، این نوع ارسیهای زیبا دیده می‌شود. معمار میسون، که بدون شک ذاتا مردی صنعتگر هم بوده، این ارسیها را به طور کامل یا قطعاتی از آنها را جمع‌آوری کرده یا خریده و به این ترتیب آنها را حفظ کرده است. وی آنقدر از این ارسیها به دست آورده که توانسته است تمام پنجره‌های کلیسا را با آنها پر کند. در نتیجه، کلیسای مزبور بسیار زیبا به نظر می‌آید و دارای نوعی پنجره رنگی است که با کیفیت مخصوص آن یعنی قطعات کوچک شیشه و طرحهای هندسی و زیبای ایرانی، مثل شیشه‌های قرون سیزدهم و چهاردهم جلوه‌گر می‌شود. متأسفانه پنجره‌های ایران مثل وقتی که آنها را سرب می‌گیرند با دوام نیستند. این قطعات شیشه رنگی را در پشت قطعاتی از چوب قرار می‌دهند و با آنها طرحی به وجود می‌آورند. وجود این کلیسای کوچک یک مورد از چندین موردی است که مسافر را در شهر یزد دچار شگفتی می‌سازد. کلیسای مزبور به منزله سنت شاپل[۱۷۳] کوچکی است در قلب صحرا.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۵

کرمان

شهر کرمان در حدود ۳۲۲ کیلومتری در جاده قدیم کاروان‌رو صحرا، که منتهی به افغانستان می‌شود، واقع شده. اینجا شخص جنبه‌های متعددی از زندگی ایران را شبیه آنچه در یزد دیده، منتها با شدت بیشتری، مشاهده می‌کند. این شهر بادگیرهای فراوان دارد. در کرمان باید در حدود صدها از این ریه‌های صحرا، که زندگی را برای ساکنان آن در ماههای گرم تابستان قابل تحمل می‌کند، وجود داشته باشد. قناتهای کرمان نیز مانند قناتهای یزد، موجب می‌شود که مردم مغرب زمین خود را کوچک و حقیر فرض کنند.

معماران این قناتها مستحق دریافت تاج افتخار و برگ غار هر دو می‌باشند[۱۷۴]. در این شهر آب را از کوهستان به مناطق صحرایی می‌آورند و به این ترتیب نقاط خشک و متروک را به نواحی مطبوع مبدل می‌سازند. در شهرهای دورافتاده مانند یزد و کرمان است که شخص مفهوم شکیبایی و بردباری را درک می‌کند و جسارت و تهور اتباع انگلیسی را که مجبورند در این نقاط زندگی کنند ستایش می‌کند. این اشخاص از اغلب جنبه‌های مطبوع زندگی، که در کشور خودشان جزو لوازم زندگی محسوب می‌شود، محروم می‌باشند و کوشش می‌کنند خود را با محیط جدید وفق دهند و موانع و ناراحتیها و محدودیتها را نادیده انگارند و با خوشرویی با چیزهایی بسازند که در مملکت خودشان غیر ممکن می‌نمود. سلامت خود را به مخاطره می‌اندازند و عواقب آن دامنگیرشان می‌شود. با این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۶

حال، چنان ابتکاری از خود نشان می‌دهند که نه فقط بین مردم احترام زیاد کسب می‌کنند، بلکه موجب می‌شود که مردم آنها را دوست بدارند و از آنها تقلید کنند. گرچه افراد بیگانه در یک کشور بیگانه باشند.

در این قبیل نقاط، جامعه‌های ملل کوچکی وجود دارد که کلیه اختلافات کوچک در زمینه ملیت و زبان یا مذهب را نادیده می‌گیرند. میهمان‌نوازی آنها نسبت به مسافران به حدی است که از این حیث از ایرانیان نیز پیشی گرفته‌اند. تنها مسئله حمام، در کشوری مانند ایران که حمام خصوصی وجود ندارد و آب نوعی تجمل به شمار می‌رود و باید آن را از یک فاصله ۳۲ تا ۴۸ کیلومتر فراهم کرد، احساس ستایش و قدردانی مسافر را به منتها درجه بر می‌انگیزد. در این مناطق حس ابداع و اختراع افراد انگلیسی که در حال تبعید به سر می‌برند تفوق پیدا می‌کند. پیشه‌وران محلی را که در کار خود استادی و مهارت ندارند وادار می‌کنند که آلات و ادواتی را که در منزل مورد لزوم است از اجناسی که در محل یافت می‌شود بسازند و باغهای خانه‌های آنها آراسته و زیباست و برای آن خیابانهای سنگفرش درست کرده‌اند و استخرهای شنا را همیشه پاکیزه نگاه می‌دارند، ولی آنچه بیش از همه حس قدردانی و ستایش را تحریک می‌کند مسئله حمام است. در اغلب موارد این حمامها کم‌وبیش شبیه نقاشیهای هیت رابینسون[۱۷۵] است که حس اختراع را به صورت نوعی کمدی در می‌آورد.

ولی همین حمامها که در نظر اول تا این اندازه مضحک به نظر می‌آید حمامهای بسیار گرمی است و پاکیزگی آنها یک نوع تجمل نادر و کمیاب است که کسانی که به این کشور سنگ و خاک و کثافت مسافرت نکرده‌اند هرگز نمی‌توانند این نکته را درک کنند. در این کشور حتی موقعی که لوازم سفر را در فرش بخصوصی به نام «گلیم» می‌پیچند، خاک صحرا در اغلب مواقع به داخل آن راه می‌یابد. در ایران حمام از یک عده طاسهای مسین تشکیل یافته و کاریکاتورهای واقعی از حمامهای مغرب زمین است. آب را در دیگهای خانگی، که نیمی از آن در حمام و نیمی دیگر در باغ قرار دارد، گرم می‌کنند. در حالی که مقداری سطل یا پیت حلبی اضافی، که به منظور حمل آب سرد تهیه شده است، نوعی تجمل به این بساط می‌بخشد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۷

منظره بادگیرهای شهر کرمان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۴۹

شهر کرمان نیز مانند یزد، بر روی دشت گسترده شده و چون صحرا آن را از سه جانب احاطه کرده از بقیه نقاط دنیا دور افتاده است. یک قلعه عبوس و دیواری از کوه به ارتفاع ۰۰۰ خ ۱۳ پا در پشت آن قرار دارد. ولی با وجود ظاهر خراب و ویران آن، این شهر اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد. غیر از شهر تبریز، که در مرز شمال ایران واقع شده، بر هیچ شهری در این کشور به اندازه شهر کرمان از منجنیق فلک سنگ فتنه نباریده است. داستانهای تاریخی این شهر جالب و مشعشع و در عین حال همه آنها آمیخته با ظلم و بیرحمی است.

با مشاهده وسعت شهر قدیم می‌توان پی به این نکته برد. چه، ۵ کیلومتر از خرابه‌های شهر قدیم خارج از شهر جدید واقع شده. بازارهای کرمان جالب توجه است و دارای نوعی زیبایی مشخص و برجسته خاص خود می‌باشد، چه زنان این شهر به جای چادر سیاه، که در همه شهرهای ایران معمول است، چادر سفید بر سر می‌کنند. چندین کاروانسرای بسیار زیبا با بادگیرهای جالب توجه و مفید در این شهر قرار دارد. در یک قسمت از بازار یک کاروانسرای هندی نیز دیده می‌شود. حرفه و پیشه اصلی مردم این شهر قالی‌بافی است. عمارت کنسولگری انگلیس در کرمان یکی از زیباترین عمارات کنسولگری این کشور در ایران به شمار می‌رود. سقف یکی از اتاقهای آن نمونه‌ای از صنعت گچ‌بری ایران محسوب می‌شود و مایه سرافرازی گچ‌برهای کرمان است. بدون شک حمله حشرات محلی به چوب، ناگزیر موجب پیشرفت و ترقی این حرفه و بالا رفتن سطح آن گردیده است.

موریانه آفتی است که بناهای کرمان را وادار می‌کند تا وسایلی برای دفع حملات این حشره به چوبها بیاندیشند. صاحبان قالی نیز باید با چشمانی مراقب، متوجه گردشهای ویران‌کننده این حشره باشند، چه موریانه به هر چیزی رخنه می‌کند. مردم کرمان و یزد از این حشره کوچک نامطبوع رنج بسیار می‌برند؛ درحالی‌که عقربها و رتیلهای بسیار بزرگ، حشرات موذی دیگری هستند که ساکنان این دو شهر باید با آنها مبارزه نمایند.

ولی بدتر از همه بلای تریاک است.

برجسته‌ترین آثار باستانی کرمان قلعه ویرانی است به نام «قلعه دختر» که بر شهر مسلط می‌باشد و در پای آن یخچال و به اصطلاح محلی «یخ‌دونی» قرار دارد که خود جایی دیدنی است. در نزدیکی کرمان بر بالای دشت، مقبره قدیمی «ماهان» قرار دارد.

این مقبره یکی از زیباترین مقبره‌های ایران به شمار می‌رود. در مجاورت آن نیز یکی از

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۰

زیباترین باغهای ایران واقع شده که مثل باغهای شیراز بسرعت رو به ویرانی می‌رود.

به جهاتی، شخص شهر کرمان را به عنوان شهری که صنعت قالی‌بافی در آن رواج دارد مورد ملاحظه قرار می‌دهد. درحالی‌که این شهرت موجب تحیر است چون کارگاه بافندگی تقریبا در همه شهرهای ایران یافت می‌شود، لکن مردم کرمان به این صنعت توجه بیشتری نشان می‌دهند. در این شهر پسران خردسال، از شش تا دوازده سال، بهترین بافندگان قالی به شمار می‌روند، چون انگشتان آنها ظریف و چابک است.

مشاهده سرعت و مهارت این کودکان خردسال که برای طرح انداختن، گوش به دستورهای استاد دارند و او با ترنّم و تقریر شاگردان را راهنمایی می‌کند و آنان پیروی می‌کنند و می‌بافند چنان اثری دارد که شخص تصور می‌کند آنچه می‌بیند و می‌شنود در عالم رؤیا می‌بیند و می‌شنود. کارگاههای قالیبافی در کرمان و سلطان‌آباد، که زنها به کار قالیبافی اشتغال دارند، با توجه به اصول بهداشتی تغییر پیدا کرده. چون در طی دو سال اخیر درباره قالی و قالیبافی بحثهای زیادی شده و مطالب فراوانی به رشته تحریر در آمده تنها اشاره‌ای به آن کافی به نظر می‌رسد.

ولی یک نکته موجب شگفتی فرنگیها می‌شود و آن این است که اگر روزی در ایران قانون محال تعلیمات اجباری به مورد اجرا گذاشته شود، برای بافتن قالی چه مبالغی باید پرداخته شود. چه، در چنین صورتی باید از وجود بزرگسالان برای این کار استفاده شود و کجا می‌توان کارگرانی یافت که انگشتان آنها برای گره زدن نخ این قدر فرز و چابک باشد. در شهر کرمان پسران خردسال با چنان مهارت و سهولتی این کار را انجام می‌دهند که گویی اساسا برای چنین کاری آفریده شده‌اند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۱

یخچالهای شهر کرمان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۳

نغمه بافنده

مدام می‌بافم، گاه از درون و گاه از برون،
طرحهای من همواره نشاط‌آور است و هیچ گاه غم‌انگیز نیست،
آبی و سبز و قرمز و زرد
هر رنگی را به تناسب کنار رنگ دیگر قرار می‌دهم؛[۱۷۶]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر ؛ متن ؛ ص۲۵۳
را طرح من حدودی برای رنگها نمی‌شناسد
*** نگاه کنید چگونه قالیباف رنگهای خود را بر می‌گزینند،
نخست رنگی روشن و آنگاه رنگی تیره‌تر؛
قرمز و سبز و آبی و زرد،
رنگهای زیبا و دل‌انگیز،
قرمز تند و شنجرفی
همرنگ جامه جلودارها،
زیبا همانند چنگ باستانی
که زمان از محو نابودی آن خودداری کرده است؛
رنگهای سبز و لاجوردی را جابجا می‌کند
و طرحهای جناغی در قالی خود به وجود می‌آورد.
می‌بافد و مراقب است، مراقب است و می‌بافد،
هرگز یک نخ گره خورده را رها نمی‌کند:
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۴
با کمال امانت ترسیم طرح را مطالعه می‌نماید،
انگشتی انگشت دیگر را تعقیب می‌کند و با آن مسابقه می‌گذارد.
هان، یک نخ ریش شده نیازمند اصلاح است،
کاردکها تیزاند، و گره‌های جدیدی به وجود می‌آید.
تند و چالاک، و سریع و ماهرانه،
انگشتها متزلزل، و نخها خودسراند.
*** همچنانکه طرح رو به زیبایی می‌رود،
لذت جایگزین تکلیف می‌شود؛
اکنون به نظر می‌رسد که گره‌ها جان گرفته و به رقص و طرب در آمده‌اند،
گویی سربازان سلحشوری هستند که بر پشت اسبهای سرکش جای گرفته‌اند؛
کمان زه شده و تیر هرگز رنگ نمی‌کند؛
گره‌ها با انگشتانی چالاکتر بسته می‌شوند.
*** زندگی چیست؟ یک کارگاه بافندگی.
رنگهای گوناگون و مخالف جایگزین یکدیگر می‌شوند،
طرحهای بی‌پایان و فوق تصور،
چیست تار و پود؟ جز عشق و نفرت
شادی و غم به هم پیچیده و در هم آمیخته
طرحها در دست سرنوشت است،
*** هان! بافنده کار خود را پایان می‌دهد،
نخها را پاره و صدا را خاموش می‌سازد!
مرگ در کنار کارگاه نیشخند می‌زند،
چون کار بافتن پایان یافته؛
در کمرش قیچی صدا می‌کند،
و بر بازویش کفن بسته است!
***
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۵
دروازه کرمان
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۷
مدام می‌بافم گاه از درون و گاه از بیرون،
طرحهای من همواره نشاط‌آور است و هیچ گاه غم‌انگیز نیست.
آبی و سبز و قرمز و زرد،
هر رنگی را به تناسب کنار رنگ دیگر قرار می‌دهم؛
زیرا طرح من حدودی برای رنگها نمی‌شناسد.
سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۵۹

ماهان

در نزدیکی کرمان شهر کوچکی واقع شده به نام «ماهان». مسافرت از کرمان به ماهان سفری ملال‌آور و راهی که این دو نقطه را به هم متصل می‌کند نیز پر گرد و خاک است.

لکن دیدار «مقبره شاه نعمهٔ اللّه ولی» ارزش این مسافرت را دارد. این مقبره از مقبره‌های خیلی مشهور نیست، زوار زیادی هم ندارد، چه برای زیارت آن باید مسافت از تهران تا یزد و کرمان را، که ۹۶۵ کیلومتر جاده صحرایی است، پیمود. رنگ آبی درخشان گنبد و مناره‌های این مقبره، با صحرایی که آن را احاطه کرده تضادی به وجود می‌آورد و در مقایسه با سایر بناهای ایران این ساختمان به تصوری که افراد مغرب زمین از مساجد و ساختمانهای ایران در مخیله خود به وجود می‌آورند نزدیکتر است. درختان سروی که در باغ آن دیده می‌شود، حوض آب و سایه خنک درختان چیزهایی است که به آسانی نمی‌توان فراموش کرد. به دلایلی ورود به این مقبره برای همه آزاد است و این محل «بست» به شمار نمی‌رود. به هر صورت، به ورود فرنگیها به این مقبره اعتراض نمی‌شود.

مدخل آن زیبا و در عین حال ساده است و عده‌ای به خاطر فقدان اشیا نفیس و گرانبهای اسلامی به دیده تحقیر در آن می‌نگرند. تا چندی پیش این مقبره به داشتن قالیی مباهات می‌کرد که شاه عباس به آنجا هدیه کرده بود. ولی بعد آن را به یک تن سیاح ایتالیایی فروختند. قبر شاه نعمهٔ اللّه ولی با یک شال زیبا پوشیده شده است. این شخص در زمان حیات خود مسافرتهای زیاد کرده و به کارهایی مبادرت ورزید که در آن موقع بسیار مورد تحسین مردم قرار می‌گرفته است. وی یک بار به قله یکی از بلندترین کوههای ایران، یعنی دماوند که ۴۰۰ خ ۱۹ پا ارتفاع دارد، صعود کرده و در اواسط فصل زمستان مدت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۰

هشتاد روز در میان برف به سر برده است. برای اینکه زمستان ایران را بیش از این تحقیر کرده باشد (زمستان ایران خیلی سرد است) به قله کوه الوند، که ۰۰۰ خ ۱۰ پا ارتفاع دارد و پشت شهر همدان واقع شده، نیز صعود کرده و پس از آن به کربلا مسافرت کرده و مدت چهل سال بر روی خاک زیسته است. خاک ایران باید مغذی باشد، چه اغلب مشاهده می‌شود که الاغها پوزه خود را به خاک می‌مالند. شاه نعمهٔ اللّه ولی پس از کسب شهرت به خاطر این سه کار خود مدت هفت سال در شهر مکه به سر برد. لکن وضع این شهر مانند شهر مشهد چنان است که وقتی مسافر به آنجا رسید ناچار نیست محرومیتهای زیادی را متحمل گردد. البته هنگامی می‌توان این اظهار عقیده را کرد که به روایات کسانی که به این شهر مسافرت کرده‌اند ایمان داشته باشیم. شاه نعمهٔ اللّه از مکه به سمرقند رفت و مدتی با تیمور معروف به سر برد.

در این شهر به قدری هواخواه و طرفدار پیدا کرد و آنها طوری او را احاطه کردند که تیمور لنگ، آن فاتح زیرک، برای شاه نعمهٔ اللّه ولی خانه‌ای در ماهان ساخت و به این ترتیب بین خود و او، در حدود ۳۲۱۸ کیلومتر فاصله ایجاد کرد. با این وصف هر کجا بود و هر جا می‌رفت مردم برای او احترام فراوان قائل بودند. در تاریخ ضبط شده که پادشاه دکن مقدار زیادی جواهرات گران‌قیمت برای او فرستاد. به طوری که عوارض راهداری آن بالغ بر ۰۰۰ خ ۷۰ لیره شد. این نکته نیز ذکر شده که شاهرخ، پادشاه وقت، وی را از پرداخت مالیات معاف کرد. چه، همسرش به او خاطرنشان کرده بود که اگر از یک مرد روحانی مالیات گرفته شود در تاریخ ذکر خواهد شد و عکس العمل خوبی نخواهد داشت. شاهرخ پسر تیمور لنگ بود و می‌دانیم که شخصیت فوق العاده‌ای داشت و مرد دانشمندی بود. ولی این نکته که یکی از پادشاهان ایران بنا به توصیه همسرش از گرفتن پول امتناع ورزد می‌رساند که همسر او نیز زن میرزی بوده است.

هنگامی که مسافر به ماهان می‌رود به او می‌گویند که غیر از مشاهده چیزی که هدف مسافرت او بوده چیزهای دیدنی زیاد دیگری نیز وجود دارد. در مورد ماهان باید این نکته را پذیرفت. در حدود ۱/۵ تا ۳ کیلومتر خارج از این شهر کوچک و جالب توجه، که کانون قالی‌بافهاست. (در خانه‌های گلی این شهر دستگاههای قالیبافی زیادی وجود دارد)، جاده‌ای وجود دارد که پرسنگترین و ناهموارترین و تنگترین و اغفال‌کننده‌ترین جاده‌های ایران به شمار می‌رود. در این محل در پای کوه بزرگی، که قله آن از برف پوشیده شده، زیباترین باغ ایران دیده می‌شود. این باغ فرمانفرماست. جریان وحشی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۱

سیلاب کوهستان را مهار کرده و آن را در اطراف باغ، که یک کلاه فرنگی در وسط آن دیده می‌شود، به جریان انداخته‌اند. این آب به استخر بزرگی می‌ریزد و فواره‌هایی فقط برای زیبایی در آن تعبیه کرده‌اند. سرانجام این آب به سه نهر کوچکتر تقسیم می‌شود و آنها به پلکان وسیعی می‌ریزند و بر روی هر پله با هم مسابقه می‌گذارند و جفتک چارکش بازی می‌کنند و به این ترتیب در این باغ، که در دامنه تپه واقع شده، جریان پیدا می‌کنند که باید گفت این کار تفریط آب است. درختان انگور و انار و هلو، این باغ را شبیه باغ حسن صباح ساخته است. افسوس که کلاه فرنگی آن با اتاقهای زیبایش، که در ایوان واقع شده و مثل مینیاتوری از پل خواجوی اصفهان است، رو به ویرانی می‌رود. از باغ مراقبت و مواظبت نمی‌شود و بزودی مبدل به جنگل می‌گردد.

در اطراف ماهان باغهای بسیار انار وجود دارد. اهالی این قصبه کوچک هنگامی که برای فرنگیها توضیح می‌دهند که بهترین انار ایران در ماهان به عمل می‌آید بسیار مباهات می‌کنند. اهالی تفت، شهری که در نزدیکی یزد واقع شده، نیز با همین اطمینان و رضامندی خاطر چنین داستانی مشابه را با تغییر نام محل شرح می‌دهند. در ایران کسانی که کره خاکی را وطن همه آدمیزادگان بدانند وجود ندارد.[۱۷۷]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۳

مشهد

راه تهران- مشهد خسته‌کننده و یکنواخت است و اکنون که مسافرت به وسیله هواپیما امکان پیدا کرده کسانی که توانایی دارند، مسافرت با هواپیما را ترجیح می‌دهند. فاصله بین تهران و مشهد بیش از ۹۰۰ کیلومتر است. از هواپیما اگر بنگریم، جاده تهران به مشهد بیش از جاده اصفهان به کرمان ملال‌آور و کسل‌کننده به نظر می‌رسد. این جاده از بین کوههایی که هیچ گونه گیاهی در آنها نمی‌روید عبور می‌کند. بعضی از اوقات جاده بکلی ناپدید می‌شود. در بعضی از نقاط این خط سیر، دهات و قصباتی یافت می‌شود که خالی از روح نیست ولی از هوا چنین به نظر می‌رسد که اغلب متروک می‌باشند. منظره قناتها از هواپیما به جاپای پیلهای عظیم الجثه شباهت دارد ولی آنها نیز مسدود و متروک است. اکنون که مسافرت به وسیله هواپیما میسر است ممکن است پیشرفت قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها متوقف ماند. همان طور که راه‌آهن موجب از بین رفتن مسافرخانه و چاپارخانه‌ها در جاده‌های انگلستان شد. وجود اتومبیل و هواپیما نیز بتدریج موجب از بین رفتن کاروانسرا در ایران می‌شود. کاروانسراها در کلیه نقاط ایران رو به زوال و نیستی می‌رود و ساختمانهایی که زمانی، مخصوصا در عهد شاه عباس، پناهگاه مسافران و زوار بود اکنون مبدل به دیوارهای لرزانی شده است. در مدت زمانی نزدیک پانصد سال این راه زواری بوده و هنوز هم هست، منتها با وضع دیگری، چه در حال حاضر عده‌ای از زوار این راه طولانی را به وسیله اتومبیل طی می‌کنند.

هواپیما مسافرت در ایران را خیلی آسان و سریع کرده (اکنون شرکت هواپیمایی یونکرس که دارای هواپیماهای خوب و خلبانان جوان و ورزیده است انحصار این کار را

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۴

در ایران دارد). البته مسافرت با هواپیما در ایران زیاد مطبوع نیست مگر برای کسانی که مسافرت با این وسیله را خیلی دوست دارند، چه به واسطه وجود کوههای مرتفع در این فلات، هواپیما باید خیلی اوج بگیرد. در راه تهران- مشهد کوههای عظیم و مرتفعی وجود دارد که برای احتراز از تصادم با آنها باید بر فرازشان پرواز کرد. بعضی از اوقات خلبان مجبور می‌شود برای احتراز از برخورد با قلل کوههای مرتفع، از میان آنها عبور کند (در این جاده هوایی یک معبر سراشیبی وجود دارد و هنگام عبور از آن چنین به نظر می‌رسد که بالهای هواپیما با بدنه کوهها تصادم می‌کند، همان طور که بدنه کشتیها هنگام عبور از ترعه کورینت[۱۷۸] با آن برخورد می‌نماید). در نقاط دیگر هنگام پیمودن کیلومترها مسافت به نظر می‌آید که کوهها مانند یک ماهی کوسه دهان باز کرده‌اند تا هواپیمای نگون‌بختی را که در حال سقوط است در کام خود فرو برند. در ارتفاع چندین هزار پایی کوهها مانند دهان مرگ نمایان می‌شوند. فضای فلات به قدری وسیع است که حس ادراک انسان مختل می‌شود. دیگر از ناراحتیهای این نوع مسافرت، طولانی بودن راه و فراهم نبودن تسهیلات و لوازم آسایش در هواپیماست. با اینهمه، وجود پاکتهای مخصوص هواپیما در قسمتهای کوهستانی ایران چیزی است که باید آن را مغتنم شمرد چه بندرت اتفاق می‌افتد که مسافران هنگام رسیدن به مقصد بشاش و سرحال باشند.

مسافرت در جاده‌های خاکی اغلب ملال‌آور است. ولی هنگام مسافرت با هواپیما در ارتفاعات زیاد، زمین به نقشه‌های جغرافیا می‌ماند که در مدارس به کار می‌رود و در آن برای نشان دادن قطبها و گیاهان و حیوانات مختلف و خلیجها و دماغه‌ها از رنگهای مختلف استفاده می‌شود. در ایران، سطح زمین به یک چنین نقشه‌ای شباهت دارد که خاک، قرنها بر روی آنها نشسته باشد و دلیل آن، منظره متروک دهکده‌ها و پرواز هواپیما در ارتفاعات زیاد است. چون خلبانان برای استفاده از هوای خنک این امر را ضرور می‌دانند.

در ایران هر نوع مسافرتی، خواه با وسایل زمینی صورت گیرد و خواه با وسایل هوایی، هنگام طلوع آفتاب آغاز می‌شود. با اینکه بندرت اتفاق می‌افتد که میزبان تا در منزل مسافر را بدرقه نکند این مراسم خداحافظی و تهیه مقدمات سفر، در شب قبل از مسافرت انجام می‌گیرد. چنین به نظر می‌رسد که مردم ایران بیش از مردم سایر کشورها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۵

شاهد و ناظر طلوع آفتاب می‌باشند. لااقل می‌توان گفت اروپاییان مقیم ایران بیش از سایر افراد مغرب زمین طلوع آفتاب را مشاهده می‌کنند. آنهایی که از راه زمینی مسافرت می‌کنند میل دارند که قبل از فرارسیدن شب به مقصد بعدی خود برسند. از این گذشته طولانی بودن راه ایجاب می‌کند که مسافران هرچه زودتر حرکت کنند. در حالی که اشخاصی که به وسیله هواپیما مسافرت می‌کنند مجبورند از میل خلبانها که می‌خواهند از گرمای روز احتراز نمایند تبعیت کنند. موضوع غذا و آب و تعیین موقع حرکت قسمتی از مذاکرات شب قبل از مسافرت را تشکیل می‌دهد. در ایران تغییرات هوا چندان موجب نگرانی مسافران نمی‌شود. چه غیر از رشت و انزلی، دو شهر از شهرهای کرانه بحر خزر، در شهرهای دیگر ایران در مدت هشت یا نه ماه از سال بندرت باران می‌بارد.

در ایران معمولا فرودگاههای هواپیما در خارج از شهر نزدیک گورستان واقع شده است. منظره طلوع آفتاب در ایران واقعا زیباست. ماه، که در حال افول است، سایه‌های بلند مسافران منتظر را بر روی صحرای خاکستری رنگ می‌افکند. طلوع آفتاب بزودی حاشیه شرقی فلات را روشن می‌کند. سایه‌ها بتدریج کوتاه می‌شود تا سرانجام هنگامی فرا می‌رسد که آسمان طلوع یک شیئی پرشکوه و نورانی را نوید می‌دهد. در این موقع بسختی می‌توان سایه‌ها را تشخیص داد و ماه پریده رنگ به نظر می‌رسد. در این هنگام باز نگاه شخص به جانب شرق معطوف می‌شود. آفتاب طلوع می‌کند! سایه کهن از نظر محو می‌شود و سایه جدیدی در طرف دیگر جانشین آن می‌گردد. در این موقع مسافرت آغاز می‌شود. پس از اینکه هواپیما با چند بار دور زدن در مسیر خود واقع شود به طرف لبه کوهها، که در آن موقع بی‌نهایت زیبا می‌نمایند، اوج می‌گیرد. در پای کوهها از خلال مه سیمگون، به نظر می‌آید که شترها با سینه در آب شناور هستند در حالی که کوهها بسرعت تغییر رنگ می‌دهند. تغییر رنگ کوهها را از لحاظ سرعت می‌توان به ایجاد منظره طلوع آفتاب و غروب آن، که در صحنه تئاتر به وسیله نور مخصوصی انجام می‌گیرد، تشبیه کرد. ملایمترین سایه‌های رنگ بنفش و زیباترین انواع رنگ لاجوردی و ارغوانی کم‌رنگ، در سطح کوهها از مقابل نظر می‌گذرد. گویی طبیعت چراغ جادویی در اختیار دارد که می‌تواند با مهارت و سرعت پرده‌ای پس از پرده دیگر از رنگهای لطیف و ملایم را نشان دهد. همچنانکه از برودت هوا کاسته می‌شود رنگها، واقعی‌تر و زمینی‌تر می‌شوند. کوهها پهنتر به نظر می‌آیند و مه از بین می‌رود و صحرا رنگ خاکستری تیره‌تری به خود می‌گیرد؛ و سایه دیگری، یعنی سایه خود هواپیما، به وجود می‌آید. در

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۶

این موقع کوهها زیبایی خیال‌انگیزی را که به خود گرفته بودند از دست می‌دهند و نامحدود محدود می‌شود. دره‌ها و شکافها عمیق‌تر و تیره‌تر به نظر می‌آید. حاشیه کوهها زننده و خشن به چشم می‌خورد و چنین به نظر می‌رسد که فقط دارای دو بعد می‌باشند.

نور خورشید مستقیما بر روی آنها می‌تابد و آنها را تیره و خاکی رنگ مثل زمین می‌نماید.

رشته‌هایی از خطوط مستقیم در سطح صحرا پدیدار می‌شود. انسانی در قصبه‌ای کوچک با ایجاد یک جاده یا شخم زدن یک مزرعه چهره طبیعت را هموار می‌سازد. در سایر جاها فقط انحناء و چین‌خوردگیهایی، که توسط چشمه‌سارهای کوه و سایه روشنهای طبیعی ایجاد شده، دیده می‌شود. حفره‌های قناتها در هر ده کوچک یا شکاف پایین کوهها، که هر یک از آنها به جایی منتهی می‌شود، خود را نشان می‌دهند. ناگهان نقطه خیره‌کننده‌ای به سان قطعه‌ای از زر ناب که بر روی توده‌ای از خاک نهاده باشند در افق پدیدار می‌شود. دو یا سه نقطه بدین‌گونه می‌درخشد و شکل پیدا می‌کند. اینها گنبدها و مناره‌های زیارتگاه شهر مقدس مشهد می‌باشد.

مشهد مانند بسیاری دیگر از شهرهای ایران به دیوارهای کهنه و قدیمی خود می‌بالد و هنوز از آن به عنوان یک شهر محصور، با دروازه و خندق یاد می‌شود. ولی در این توصیف هیچ چیز برجسته‌ای وجود ندارد. البته هر شهر بزرگی با دیوار محصور است ولی با وجود شکافها و بریدگیهای بزرگ دیوارهای آن، ایجاد دروازه ضرورتی ندارد. اگر قسمتی از دیوار شهر فرو ریزد برای مرمت آن اقدام نمی‌شود. پسربچه‌های خرکچی و بزها در این شکافها خانه می‌کنند و به این ترتیب مسئله ایجاد مدخلی دیگر را برای شهر حل می‌کنند. دیوارهای خراب و ویران ایران برای خود دارای کیفیت خاصی است.

معمولا این دیوارها را از خشتهایی، که در آفتاب خشک کرده‌اند، درست می‌کنند. به این ترتیب که خشت را روی هم می‌چینند و شکافهای آن را با گل نرم پر می‌کنند و روی آن را با ماله صاف می‌کنند. این کار اغلب با دست انجام می‌گیرد و عینا شبیه گل‌بازی کودکان است. ساختن پی دیوار، کاری است که مهارت زیادتری می‌خواهد. ابتدا گودالی به عرض و عمق ۳ یا ۴ پا

احداث می‌کنند. سپس در نزدیکی محلی که می‌خواهند دیوار را بنا کنند نقطه‌ای را برای ساختن گل انتخاب می‌کنند. بر روی خاکی که از زمین کنده‌اند قدری آهک می‌پاشند. سپس یکی دو پیت حلبی روی آن آب می‌ریزند. آن وقت کارگرها با پا آن را لگدمال می‌کنند عینا مانند، آسیاهایی که به این طرز کار می‌کنند. مقصود از این کار مخلوط کردن آهک با گل و استحکام بخشیدن به آن است. گاه‌گاه مقداری آهک و

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۷

آب به مخلوط اضافه می‌کنند. سپس آن را در گودال جای می‌دهند و در زیر اشعه سوزان آفتاب دوباره شروع به لگدمال کردن آن می‌کنند. اگر آثار خستگی در چهره کارگران مشاهده شود سرکارگر شروع به خواندن آهنگ عجیبی می‌کند و کارگران نیز او را در خواندن همراهی می‌کنند و پاهای خود را با آهنگ مزبور حرکت می‌دهند. پس از اتمام این کار، ساختمان دیوار آغاز می‌گردد. ساختن خشت در قالبهای چوبی نیز با دست انجام می‌گیرد و آنها را، تقریبا همان‌طور که مرسوم مغرب زمین است، به ردیف در آفتاب می‌گذارند. تنها تفاوتی که در طرز کار کارگران ایرانی و کارگران مغرب زمین موجود است این است که کارگران ایرانی از هیچ‌گونه ابزار و ادواتی برای این مقصود استفاده نمی‌کنند. صاف کردن ساروج و روی دیوار، که مرحله آخر کار است، کار پرزحمتی است که خیلی وقت کارگران را می‌گیرد. دوام این دیوارها و عملی بودن ساختمان آنها واقعا مایه تعجب است. پس از سالیان دراز که بر اثر برف و باران زمستانهای پی در پی آثار ویرانی در این دیوارها ظاهر می‌شود اشکال عجیب و غریبی به خود می‌گیرند طوری بعضی از آنها به دسته‌ای از حیوانات ماقبل تاریخ شباهت پیدا می‌کنند.

ویران شدن دیوارها به این صورت فقط مخصوص ایران است. دیوارهای مخروبه در کلیه شهرهای ایران همانند است. شاید دلیل آن طرز ساختمان آنها است. چه پی این دیوارها در بعضی از مواقع به ۸ تا ۱۰ پا می‌رسد و عرض قسمت بالای آن ۴ یا ۵ پا است.

قسمت بالای دیوارها در موقع خود بر اثر باران و برفهای سنگین خراب می‌شود و گل نرم از اطراف آن شروع به ریختن می‌کند. در این موقع به شمعی شبیه است که قطرات روغن از اطراف آن به روی شمعدان می‌چکد. این منظره در طول دیوارهای اغلب شهرهای ایران دیده می‌شود؛ به طوری که بیننده احساس می‌کند که شاید عاملی که باعث تجزیه و فروریختن گل شده شدت تابش آفتاب بوده نه ریزش باران. شکی نیست که حرارت و برودت هوا هم در این مورد بی‌اثر نیستند. در فصل تابستان که خاک در زیر پای زوار و به وسیله شتران و خران و درشکه‌ها ساییده و نرم می‌شود مانند شنهایی که در ساحل دریا بر روی هم انباشته می‌شوند بر روی دیوارها می‌نشینند. خاک مشهد خاک معمولی نیست چه در همه چیز لباس و ابرو و مژه نفوذ می‌کند و عابران را به صورت آسیابان در می‌آورد. انسان پیش خود تصور می‌کند که این خاک نرم استخوانهایی است که در گورستانهای متعدد مشهد مدفون می‌باشد. هنگامی که مردم در خارج شهر سواره یا پیاده حرکت می‌کنند دهان و بینی خود را به وسیله دستمال می‌پوشانند. در داخل شهر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۸

مقدس وضع از این لحاظ بهتر است چه بنا به دستور اولیای شهر عده‌ای مأمور آبپاشی خیابانها هستند. آنها با سطل از جویهایی که در وسط یا در دو طرف خیابانها جاری است آب برمی‌دارند و سطح خیابانها را مرطوب نگاه می‌دارند.

شهر مشهد (یعنی محل شهادت) مرقد امام رضا (ع)، امام هشتم شیعیان، است.

مذهب ایرانیان شیعه است؛ یعنی خلافت را حق خانواده امام علی (ع) می‌دانند. راجع به شهادت امام رضا (ع) داستانهای متعدد روایت می‌کنند. ولی معتبرتر از همه این است که وی با خوردن انگور مسموم، که دشمنانش به او داده بودند، به شهادت رسید. در سفر نامه‌ای مربوط به قرن چهاردهم میلادی ذکر شده که مشهد امام رضا، شهر بزرگ و پرجمعیتی است که دارای میوه فراوان است. در بالای شهر مشهد گنبد بزرگی قرار دارد در مقابل «مقبره امام رضا (ع)» نیز گنبد بزرگی است که با پارچه ابریشمی و شمعدانهای طلایی پوشیده شده. در زیر این گنبد مقبره هارون الرشید قرار دارد که روی آن مرتب شمعدانهایی با شمعهای مشتعل قرار می‌دهند، ولی هنگامی که شیعیان برای زیارت می‌آیند به مقبره هارون الرشید لگد می‌زنند و در عوض بر سر مقبره امام رضا (ع) شروع به دعا خواندن می‌کنند. روزگار زمانی به این و زمانی به آن رو می‌کند. گرچه در شهر کنونی بغداد هیچ گونه اثر و نشانه‌ای از شهر قدیمی بغداد دیده نمی‌شود، خاطره هارون الرشید همیشه در لابلای صفحات کتاب هزار و یکشب باقی خواهد ماند. وی پادشاه عصر طلایی اسلام بود. زمانی شهر بغداد، که تنها پایتخت جدید کشوری محسوب می‌شد، به درجه دومین شهر بزرگ دنیا ارتقاء یافت و غایت مطلوب دانشمندان عالم اسلام از کشورهای آسیای مرکزی گرفته تا اقیانوس اطلس این بود که به آنجا سفر کنند. هارون الرشید محبوب با لباس مبدل به اتفاق جعفر پسر معلم قدیمی خود در قهوه‌خانه‌های شهر بغداد گردش می‌کرد و با اتباع خود به گفت‌وگو مشغول می‌شد تا عطش خویش را برای کسب دانش فرو نشاند و به این ترتیب، میل شدید خود را برای استقرار عدل ارضاء کند. صرف‌نظر از تمام داستانهای اغراق‌آمیز که در کتاب هزار و یکشب به او نسبت می‌دهند، وی استحقاق این را دارد که در ردیف بزرگترین سلاطین تاریخ قرار گیرد. به فرمان او مدارس تازه در هر نقطه‌ای از کشور ایجاد شد. علم و هنر و صنعت پیشرفت یافت و گسترش پیدا کرد. در مورد ادبیات باید گفت که خوش‌نویسی از نو رواج یافت. چه، در آن موقع بود که ماده جدیدی به نام کاغذ از کشور چین وارد شد. با اینکه کتابها با دست نوشته می‌شود، در مجاورت دروازه بصره صدها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۶۹

منظره حرم مطهر حضرت رضا (ع) از بالای دیوار مجاور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۱

کتاب‌فروشی گشوده شد. هرگاه در دوره آرام خلافت هارون الرشید مطالعه کنیم بیم آن می‌رود که به تمام معنی، عبادت‌کننده قهرمان آن شویم ولی افسوس که اخبار ناگواری مربوط به سالهای آخر خلافت وی در دست است. هارون الرشید در لحظه‌ای از خشم، ناگهان وزیر و دوست قدیمی خود جعفر را در پل پایین شهر بغداد به دار آویخت. علت این کار معلوم نیست، ولی هارون الرشید بعدها به اشتباه خود پی برد. از عاقبت خانواده جعفر نیز کسی آگاه نیست. می‌گویند آنها همه چیز خود غیر از جانشان را از دست دادند و سرانجام با فقر و بیچارگی دست به گریبان شدند.

ابن خلدون روایتی را که در این زمینه از یک تن مسلمان، که امام مسجد کوفه بود، شنیده این طور نقل می‌کند: «یک روز که مصادف با روز عید قربان بود به منزل مادرم رفتم. زنی با او بود که آثار نجابت از چهره‌اش هویدا بود ولی جامه‌های مندرس در بر داشت. مادرم از من پرسید: آیا این زن را می‌شناسی. من جواب منفی دادم او گفت: این زن مادر جعفر برمکی است. در این موقع من به جانب زن برگشتم و مراتب احترام را به جای آوردم و مدتی با او گفت‌وگو کردم ضمنا از او خواستم عجیب‌ترین اتفاقی را که در طول زندگی برایش رخ داده شرح دهد. او گفت: زمانی بود که در روز عید قربان چهارصد کنیز منتظر اجرای اوامر من بودند و با وجود این، من تصور می‌کردم که پسرم وسایل راحت مرا آن طور که شایسته من است فراهم نمی‌کند؛ ولی اکنون بزرگترین آرزوی من داشتن دو پوست گوسفند است تا بتوانم از یکی به عنوان زیرانداز و از دیگری برای روانداز استفاده کنم. من ۵۰۰ درهم به وی دادم و او از خوشحالی نمی‌توانست روی پای بایستد. پس از آن وی مرتب به خانه ما می‌آمد تا هنگامی که مرگ او را از ما جدا ساخت».

پس از مرگ جعفر جنگهای داخلی ایران آغاز شد و در سال ۸۰۸ رومیها از یک طرف و ترکمنها از طرف دیگر به سرزمینهای خلافت حمله کردند در حالی که هارون الرشید از نظریات مشورتی وزیر باوفای خود محروم بود. او پسرش را برای سرکوبی رومیها روانه ساخت و خود برای آرام ساختن ترکمنها به سوی خراسان شتافت. در قصبه‌ای نزدیک شهر توس وی احساس کرد که مرگش نزدیک است. پس از تقسیم هدایایی بین سربازان راجع به قبر خود دستورهای لازم داد.

وی پس از بیست و سه سال سلطنت باشکوه در گذشت و در باغی، که بعدها مرقد مطهر امام رضا و شهر مقدس شیعیان شد، مدفون گردید. به این ترتیب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۲

هارون الرشید خلیفه بغداد (دار السلام) در مجاورت مرقد مطهر امام رضا آرمید.

مورخان اتفاق نظر دارند که زیارتگاه مشهد منظور دیگری را حاصل می‌کند چه هر سال تا حدی مانع از رفتن حجاج به مکه می‌شود و از این لحاظ برای ایرانیان شیعه نه فقط یک زیارتگاه مقدس بلکه زیارتگاه ملی نیز به شمار می‌رود. البته با زیارت مکه لقب محترم و مطبوع «حاجی» به زوار تعلق می‌گیرد ولی زوار مشهد نیز هنگامی که از زبان دوستان تحسین‌کننده خود کلمه «مشهدی» را می‌شنوند از امتیاز داشتن یک لقب محترم و در عین حال میهن‌پرستانه برخوردار می‌شوند. علاوه بر این، مسافرت برای زیارت مکه طولانی و خطرناک است. خستگی سفر صدای مسافر را در گلو خفه می‌کند و نیمی از ادراک و حواس او را مختل می‌سازد. در سابق ایرانیان در کاروان مکه در اقلیت بودند؛ در ضمن طرف توجه نیز نبودند، چه زوار کاروان را بیشتر افراد سنی تشکیل می‌دادند.

هنگام اذان شیعیان همیشه نام امام علی [ع] را پس از نام حضرت محمد [ص] ذکر می‌کردند و این کار برای زخمهای کهنه به هیچ وجه مرهمی محسوب نمی‌شد. در بعضی از مواقع اختلافات شدت می‌یافت و برای شیعیان ناراحت کننده‌ترین صحنه نزاع به وجود می‌آمد.

ایجاد راه‌آهن از دمشق به مدینه، که در سال ۱۹۰۹ م صورت گرفت، پرده نمایش زوار مکه را پایین کشید.

جاده زواری اکنون مدتی است که به واسطه فقدان پاهایی که آن را صیقل دهد ملال‌آور و متروک گشته است. امروز برای اینکه بتوانیم تصوری از چگونگی حرکت قافله حج را در آن موقع در مخیله خود به وجود آوریم باید به جده، واقع در کشور حجاز، که در کرانه بحر احمر واقع شده و تا مکه بیش از ۴۸ کیلومتر فاصله دارد برویم.

آنجا هنگام عبور از دروازه شهر مکه شخص هنوز می‌تواند زواری را مشاهده کند که مانند اجداد خود برای پیمودن این فاصله، رنجهای سفر را متحمل می‌شوند. بعضی از زوار که وارد مکه می‌شوند از نواده‌های اشخاصی هستند که از افریقا به سوی مکه روی آوردند و در نیمه راه، قبل از رسیدن به شهر کوچک و رقت‌انگیز و خاموش سواکن[179] و پیمودن بحر احمر با کشتی زواری، از پای در آمدند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۳

آستان قدس رضوی

ایران در زمان سلطنت سلسله صفویه نه تنها چیزی از دست نداد بلکه با شناختن شهر مشهد به عنوان یک شهر مقدس پیشرفت فراوان کرد. در قرن یازدهم هجری پادشاهان این سلسله توجه و علاقه خود را نثار این زیارتگاه کردند. ولی پادشاهی که پیش از سایر اعضای این سلسله به این نکته توجه کرد، که وجود یک زیارتگاه عمومی برای متحد ساختن اقوام امپراتوری ضرورت دارد، شاه عباس بود. وی شخصا چندین بار به زیارت مشهد رفت و هر بار در آنجا هدایای نفیسی از خود به جای گذاشت تا به شکوه و زیبایی این زیارتگاه بیفزاید و به این ترتیب زوار را تشویق کرد که مقدم بر زیارت مکه از این شهر مقدس بازدید کنند.

طبیعی است که جالب‌ترین جای شهر و نقطه‌ای که بیش از همه مورد توجه است «آستان قدس رضوی» می‌باشد. سه یا چهار تن مسیحی با لباس مبدل و با به خطر انداختن جان خود وارد حرم شده‌اند و تعریف و توصیفی که از داخل آن می‌کنند درست و قابل اعتبار است. هنگامی که لرد کرزن در مشهد اقامت داشت به او اجازه داده شد که از بام یکی از خانه‌های مشرف به دروازه بست نمای خارجی آن را مشاهده کند ولی دیدن منظره داخلی حرم از این محل امکان ندارد. لرد کرزن ادعا می‌نماید که وی نخستین تن از اعضای پارلمان انگلستان است که به مشهد مسافرت کرده. از زمان صفویه تا کنون پادشاهان و شاهزادگان مختلف هدایای نفیس و گرانقیمتی تقدیم «آستان قدس رضوی» کرده‌اند. به طوری که شرح آن، ساختمان «معبد سلیمان» را به خاطر انسان می‌آورد. سلیمان داخل ساختمان را با طلای ناب اندود و در جلو

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۴

اوراکل[180] دیواری از زنجیرهای زراندود تعبیه کرد و تا پایان ساختمان کلیه قسمتهای بنا را زراندود کرد. مرقد امام رضا [ع] یعنی گنبد خارجی و قسمتهای فوقانی دو مناره آن، زراندود است. با مشاهده دقیق معلوم شد که قطعاتی که گنبد را به جای آجر یا کاشی از آنها پوشانده‌اند مس است که با ورقه ضخیمی از زر ناب پوشیده شده و چنان صیقلی شده که گویی یک پارچه طلاست. هنگام مشاهده گنبد از فاصله دور این اشتباه بصری بیشتر روی می‌دهد. ولی به طوری که از تعریف و توصیفی که از داخل مرقد می‌کنند می‌توان استنباط کرد تزیینات داخلی از زر خالص است. برای ورود به حرم حضرت رضا [ع] باید از یک در نقره و سپس از یک در طلا، که با جواهرات قیمتی مرصع شده، و پس از آن از روی فرش مروارید عبور کرد. بعضی از دیوارهای حرم، زراندود و مرصع به جواهرات گرانبهاست. آیاتی از قرآن، که حروف آن زراندود شده، بر دیوارها نصب گردیده و طلایی که برای این کار به کار برده‌اند از هندوستان به غنیمت گرفته شده است.

زوار چادرنشین چادرهای خود را، که با پشم شتر درست شده، رها می‌کنند و به سوی «آستانه مقدس» روی می‌آورند و در حوضهای صحن، که به شکل چهارگوش و به طول ۱۵۰ یارد است (و توسط شاه عباس بنا شده)، وضو می‌گیرند و پس از عبور از درهایی که چشم را خیره می‌کند به طرف ضریح می‌روند و برای چند لحظه خود را در بهشت می‌یابند. پس از خروج از حرم، «مشهدی» می‌شوند و از برکت و سعادت جاودانی خود اطمینان حاصل می‌کنند.

کتابخانه آستانه حاوی کتب مذهبی گرانبها و مینیاتورهای زیباست. علاوه بر این هزاران نسخه گوناگون از قرآن در این کتابخانه یافت می‌شود. ولی فقط مسلمانان می‌توانند از این کتابخانه بازدید کنند. عایدات خدام حرم بسیار زیاد است. هزاران تن از زوار، هدایایی تقدیم آستانه می‌کنند و مقدار زیادی از زمین در شهر مشهد به خدام حرم تعلق دارد. افراد مقدس و متدین در بستر مرگ، زمینهای حاصلخیز و گرانقیمت خود را به آستانه واگذار می‌کنند. در محلهایی که بست به شمار می‌رود دکانها و بازارها و چاپخانه‌ها به مقامات آستانه اجاره می‌پردازند. (سال گذشته در کنار بست بنایی احداث گردید که می‌گویند منظور از ساختمان آن این است که مقامات آستانه می‌خواهند بعضی از جواهرات و اشیاء قیمتی آستانه را در آن جای دهند تا غیر مسلمانان نیز بتوانند

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۵

آنها را مشاهده کنند. این موضوع ممکن است راست باشد یا نباشد.)

دیگر از جنبه‌های برجسته مشهد دو خیابان آن به نام بالا خیابان و پایین خیابان است که به حرم منتهی می‌شود و تقریبا چهارصد متر از خاک مقدس مشهد را اشغال کرده؛ این خیابانها اکنون به صورت مأیوس کننده‌ترین مناظر درآمده است.

معروف است که این خیابانها در سابق مانند پل گالاتا[181] واقع در استانبول بوده است که یکی از جاهای بسیار زیبا و دیدنی مشرق زمین به شمار می‌رود. زمانی تنوع البسه و رنگها و وجود ملیتهای مختلف مانند اعراب بدوی، افغانی، قفقازی، ترک و تاتار، شاهزادگانی که با جامه‌های فاخر و زوار تهیدست با جامه‌های ژنده، دراویش و گدایان، به این خیابانها مناظر جالبی می‌دادند. ولی اکنون که ایرانیان لباس خود را تبدیل به لباس اروپاییان کرده و کلاه پهلوی بر سر نهاده‌اند این منظره را دیگر نمی‌توان دید. نهری که از وسط خیابان می‌گذرد اکنون به صورت آب کثیفی درآمده که باقی‌مانده غذای روز در سطح آن شناور است.

نباید تصور کرد که زوار تنها با زندگی زواری و مظهر مرگ سروکار دارند. مشهد شهری بسیار باروح است و قسمت تازه‌ساز و جدید آن بسرعت پوششی از تمدن مغرب‌زمین را به خود می‌گیرد. محدودیتهای مذهبی در کلیه نقاط مشهد وجود ندارد.

مشهد دارای چندین خیابان جدید است که دکانداران آن کالاهای ساخت چکوسلواکی و روسیه را در جعبه آیینه‌های خود به معرض نمایش گذاشته‌اند. در این خیابانها حتی فرنگیهایی که ظاهری عجیب و غریب دارند می‌توانند با آزادی کامل رفت و آمد کنند.

زوار تنها و غمگین نمی‌باشند، چه در مدت اقامت خود در شهر مقدس مشهد می‌توانند ازدواج کنند و هر وقت پول آنها تمام شد زوجه موقتی خود را طلاق گویند و او را در سایه مرحمت و لطف مشهد رها کنند و به دیار خود رهسپار شوند. این زوجه موقتی «صیغه» نامیده می‌شود و این نوع ازدواج در مقابل پرداخت وجهی اندک برای مدتی از یک تا نود و نه سال مشروع است و روحانیان آن را جایز شمرده‌اند. امر طلاق در ایران بسرعت انجام می‌گیرد و موارد آن بسیار است. بعضی از زنان ترجیح می‌دهند که صیغه باشند تا زن عقدی، چون پس از جاری شدن صیغه عقد نقض آن مشکل است.

همچنین نباید تصور کرد که زندگانی بازرگانان شهری فقط در اطراف حرم می‌گذرد. چه،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۶

معامله قالی و فیروزه و تریاک مقداری از اوقات آنها را می‌گیرد. بازارهای مشهد گرچه از لحاظ معماری جالب نیست، از لحاظ انواع مختلف اشخاصی که در آن دیده می‌شود بسیار غنی است. گرچه یک نفر خارجی می‌تواند آزادانه در خارج از زنجیر بست آمد و رفت کند، نمی‌تواند مناظر جالب بازار را ببیند، چه جالبترین مناظر را در مرکز شهر مذهبی و محلی که مؤمنان و زوار متعصب در کلیه ساعات روز در آن رفت و آمد می‌کنند می‌توان دید.

در عرض دو سال اخیر اتفاقی در این شهر مقدس رخ داده که برای آن در این شهر خرافاتی و متعصب صفت دیگری جز «برجسته» نمی‌توان قائل شد، و آن چیزی است که چگونگی خط مشی زندگانی مذهبی را در ایران کنونی معلوم می‌گرداند. در نقطه‌ای از شهر مشهد، که استخوانهای صدها تن از زوار در آن مدفون است و در مجاورت حرم یعنی بیرون از دروازه‌ای که بست واقع شده، خیابان عریض جدیدی احداث گردیده که در کنار آن دکانها و ادارات دولتی قرار گرفته است و طرح آن عینا به خیابانهای جدید کشورهای مغرب زمین شباهت دارد. نمای خارجی ساختمانهای این خیابان از کاشیهایی نظیر کاشیهایی که در حمامهای نوساز به کار برده می‌شود ساخته شده است و برای احداث این خیابان جدید، مجبور شده‌اند یک گورستان را خراب کنند و محتویات قبور آن را بار دیگر در زمینهای خارج از شهر دفن نمایند و بعضی از آنها را برای بار دوم و برخی دیگر را برای بار سوم در آرامگاه خود قرار دهند.

هنگامی که لرد کرزن به مشهد مسافرت کرد از وضع ساختمان و محل کنسولگری کشور بزرگی مانند انگلستان در شهر مهمی مانند مشهد اظهار تأسف کرد. ولی امروز محل آن یکی از زیباترین کنسولگریهای ایران است. البته باغ آن به بزرگی باغ سفارت انگلستان در تهران نیست ولی باغ بسیار زیبایی است و از بام بعضی از ساختمانهای آن می‌توان منظره زیبای گنبدهای طلایی و مناره‌های حرم را مشاهده کرد. اگر لرد کرزن زنده می‌بود امروز نمی‌توانست مانند آن موقع در روزنامه تایمز[182] شکایت کند که مأموران انگلستان در محل مناسبی سکونت ندارند و به این جهت نمی‌توانند نماینده کشور مقتدر و ثروتمندی چون انگلستان باشند.

خارج از شهر مشهد، جاده زرین سمرقند را در پیش می‌گیریم.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۷

جاده زرین سمرقند

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۷۹

بست

کلمه «بست» در ایران تحکم‌آمیزترین کلمات به شمار می‌رود. مفهوم آن، که فرمان دنیای مسلمان به دنیای غیر مسلمان است، یعنی از اینجا پا فراتر نگذارید. مجازات کسانی که با این فرمان مخالفت کنند مرگ است. از نظر پیروان حضرت محمد (ص) بست محل مقدس و تحصنگاه غیر قابل تجاوز مسلمانان است. تا چند سال قبل قاتلان و جنایتکاران از دست تعقیب‌کنندگان خود به این محل پناه می‌آوردند. لکن بست درجات مختلف دارد. قاتلان جرئت ورود به صحن مسجد را ندارند، ولی مقروضان تا مدتی، که در داخل چهار دیواری هستند، می‌توانند اطمینان داشته باشند. این موضوع که آیا در دوره شاه فعلی رعایت بسیاری از این حدود مذهبی می‌شود یا نه نکته قابل بحثی است. در حقیقت عقیده عامه بر این است که بست به معنی قدیمی تحصنگاه، در خود را به روی مردم بسته است. در زمان گذشته برای بسیاری از مکانها از جمله: ابنیه مقدس، اصطبلهای سلطنتی، دم اسبی که متعلق به یکی از اعضای خاندان سلطنتی یا شخصیتهای دربار بود، توپ بزرگ ارگ، مقابر مقدس و دروازه کاخ سلطنتی اصفهان، حق تحصن دادن قائل بودند. در حالی که شاه عبد العظیم، که فاصله زیادی با تهران ندارد، افتخار می‌کرد که تمام شهر، که در اطراف زیارتگاه واقع شده، بست محسوب می‌شود. به همین جهت، جمعیت آن از طبقات مختلف تشکیل یافته بود. هنگامی که پروفسور براون از تهران به اصفهان مسافرت می‌کرد خیلی میل داشت منظره خارجی مرقد، یعنی گنبد طلایی حضرت عبد العظیم این شهر تحصنگاه را تماشا کند و بدون اینکه قصد ورود به آن را داشته باشد به راهنمای خود گفت که به آن سو بروند. ولی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۰

همین که به بازار رسیدند فورا آنها را امر به بازگشت دادند. در این‌گونه مواقع فقط یک کار می‌توان کرد و آن بازگشتن است. آنها هم همین کار را کردند و با عبور از کوچه‌های خلوت خارج شهر توانستند خود را به نزدیکی در زاویه برسانند. براون همین که خواست در حرم را با دقت تماشا کند و کار آن را مورد تحسین قرار دهد ناگهان دو تن از خدام بدذات از مخفیگاه خود خارج شدند و پس از تهدید، آنها را امر به بازگشت دادند.

هرچه راهنمای او توضیح داد و گفت که خود او یک تن مسلمان است و نه فقط حق نزدیک شدن به حرم را دارد بلکه اجازه ورود به آن را نیز دارا می‌باشد، به گفته او وقعی نگذاشته و گفتند اگر تو مسلمان باایمانی بودی یک تن فرنگی کافر را به این مکان مقدس راهنمایی نمی‌کردی و ما تو را به هیچ وجه از او بهتر نمی‌دانیم حالا بروید! موقعی بود که بیم آن می‌رفت نگهبان متوسل به زور شوند و رعایت احتیاط لازم بود.

این شهر با تهران به وسیله راه‌آهنی متصل می‌شود که می‌توان آن راه‌آهن را «ایرانی» خواند. طول آن بیشتر از ۹ کیلومتر و نیم و خیلی باریک است. یک بار یکی از زوار، هنگام پیاده شدن یا شاید بر اثر پرت شدن از آن، قبل از آنکه قطار بایستد، به قتل رسید. گروه زوار، فورا به راننده که یک تن روسی بود و با هفت‌تیری از خود دفاع می‌کرد، حمله‌ور شدند و قبل از رسیدن کمک او را سخت مجروح کردند. سپس برای انتقام گرفتن، خطوط راه‌آهن را درهم شکستند. جدول ساعات حرکت قطار در این خط زیاد مفید نیست .... از این گذشته همیشه می‌توان کار امروز را به فردا گذاشت. قطار کوچک که فقط دارای سه چهار واگن است و همیشه مملو از زوار می‌باشد بر حسب میل خود به وسیله لوکوموتیو و به قول ایرانیها «ماشین» کوچکی (ایرانیها «مشین» انگلیسی را ماشین تلفظ می‌کنند) بین تهران و حضرت عبد العظیم آمد و رفت می‌کند.

در مشهد رعایت حدود بست و تحصنگاه یک قانون کاملا مذهبی است. عبور مرور خارجیها در شهر مشهد فوق‌العاده مشکل است و حضور مأموران انتظامی باعث راحتی خیال می‌باشد، چه ممکن است شخص بدون قصد در خیابان راه برود و ناگهان با زنجیر استبداد که نشانه «بست» است و حدود غیر مسلمانان را مشخص می‌کند مواجه گردد.

در مشهد در بعضی از موارد تمام یک خیابان بست محسوب می‌شود و از ورود غیر مسلمانان به آن جلوگیری به عمل می‌آید. حتی در مرکز بازار اصلی زنجیر بزرگ بست دیده می‌شود که بازار را از آن محل به دو قسمت تقسیم می‌کند. زنجیر مزبور از سویی به سوی دیگر آویزان است و درست شبیه زنجیرهای محاصره قسطنطنیه یا سدهای

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۱

شناور در رودخانه تایمز لندن است. در اینجا بازار نه فقط یک شهر سرپوشیده و مسقف است بلکه شهری در شهر دیگر محسوب می‌شود و این بازار تنها بازار ایران است که ورود آن برای غیر مسلمانان ممنوع می‌باشد. این ضعف طبیعت آدمی یعنی حس کنجکاوی این قسمت از بازار را خیلی دلفریب و مطبوع جلوه می‌دهد. به طوری که هیچ یک از بازارهای این فلات این طور فریبنده و وسوسه‌آمیز نیست. پیشخوانهایی که در نزدیکی مدخل قرار گرفته است عادی به نظر می‌رسد ولی معلوم نیست پشت زنجیر که چشم نباید آنجا را ببیند چه می‌گذرد؟ آیا در این محل است که قاتلان کالاهای مورد نیاز خود را خریداری می‌کردند؟ آیا هنوز ایرانیان قدیمی که چهارزانو می‌نشستند در این بازار شربتهای سحرآمیز عشق و مرگ را خرید و فروش می‌کنند؟ آیا در این بازار جواهرات گرانبهایی یافت می‌شود که هنوز به بازارهای قسطنطنیه یا قاهره نرسیده است؟ آیا سلاحهای مرصع مؤثرتر و کشنده‌تر است؟ آیا فیروزه در تاریکی و خلوت بازار رنگ نیلگون خود را بهتر حفظ می‌کند؟ آیا تمام کاشیها از مساجد زمان شاه عباس به دست آمده؟ آیا رنگ تمام قالیها ثابت و بدون جوهر است؟ اینها سؤالاتی است که بدون شک بست می‌تواند به آنها پاسخ دهد. ولی نمی‌دهد یا نمی‌تواند بدهد یا نباید بدهد. در هر صورت آنها را بی‌جواب می‌گذارد. یک نکته مسلم است و آن این است که از هنگامی که نقض احکام دهگانه حضرت موسی نوعی فضیلت به شمار آمد، کلیه کسانی که به جمع‌آوری آثار عتیق اشتغال دارند معتقدند که حلقه‌های زنگ‌زده این زنجیرهای وسوسه‌آمیز و فریبنده از اسرار «دو شمشیر مفقود شده» آگاه است، چه ممکن است این شمشیرها را در صحن ممنوع الورود این بازار قدری پایین‌تر از محلی که زنجیر بست قرار دارد در جایی که بازار اصلی به سوی راست پیچ می‌خورد پنهان کرده باشند. می‌گویند یکی از این شمشیرها به داموکلس[۱۸۳] تعلق داشته و این طور شهرت دارد که پس از آن ضیافت معروف برای حفظ آن، دسته آن را در موی اسب پیچیده و کنار گذاشته‌اند. متأسفانه هیچ‌گونه شرحی درباره طرحی که برای مرصع کردن آن به کار رفته بیان نشده است. تیغه شمشیر دیگری که به «رزم‌آور شکست‌ناپذیر» تعلق داشت از پولاد آبدار نبوده و آن را این طور توصیف کرده‌اند:

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۲

«شمشیر یمانی او هیچ‌گونه زینتی جز بزایی نداشت».[۱۸۴]

در خیابانی که در جلو دروازه بست زیارتگاه واقع گردیده همیشه جمعیتی مرکب از طبقات مختلف زوار با لباسهای گوناگون دیده می‌شود و اهالی زیرک و باهوش مشهد آنها را ترغیب به خریدن دعا و طلسم و اشیاء پرزرق‌وبرق و زیورآلات می‌کنند تا آنها را به عنوان ره‌آورد با خود ببرند. جمعه برای خرید و فروش و مبادله کالا چه در داخل و چه در خارج بست روز مهمی محسوب می‌شود. در آنجا پس از چانه زدن بسیار، مجموعه‌ای از البسه مستعمل گوناگون، که شخص فکر می‌کند هنگامی که در تصرف صاحب قبلی بوده آخرین مراحل خود را طی می‌کرده در زیر اشعه خورشید، دست به دست می‌گردد.

اینجا نیز یکی از محلهایی است که می‌توان جمعیت مرکب از طبقات گوناگون مردم ایران را مشاهده کرد. گرچه با منسوخ شدن عمامه و جامه محلی نیمی از زیبایی این منظره از بین رفته، با این حال در این محل جمعیتی از مردم با چهره‌های مختلف و آشنا به زبانهای گوناگون دیده می‌شوند و در این بین خوابیدن و خوردن و چای نوشیدن و استعمال دخانیات در ملاء عام نقش مهمی ایفا می‌کند. واقعه جالب و در عین حال شگفت‌آوری در روز جمعه چهارم اوت سال گذشته اتفاق افتاد (جمعه روز تعطیل مسلمانان است). هنگامی که مؤذن از مناره مسجد مردم را به ادای نماز ظهر دعوت کرد، هیچ عکس‌العملی در جمعیت پدید نیامد و آنها همچنان سرگرم معامله بودند. در جده، یعنی نزدیکترین محل به مکه، که غیر مسلمانان اجازه ورود به آن را دارند، تمام بازرگانان بازار هنگام ظهر دکانها و پیشخوانهای خود را ترک می‌گویند و برای ادای نماز به مسجد می‌روند. هرگاه در این کار تأمل نمایند مأموران شهربانی به خیابان می‌آیند و اشخاص تنبل را وادار می‌کنند که در ادای فریضه شتاب کنند. لااقل تا سه سال قبل وضع بدین سان بود.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۳

منظره‌ای از حرم مطهر حضرت رضا از محوطه خارج بست،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۵

گورستانهای ایران

اشاره

به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که ایرانیان به وضع ظاهری گورستانهای خود اهمیت چندانی نمی‌دهند، و در این مورد با مسلمانان استانبول و سایر نقاط ترکیه تفاوت دارند.

می‌توان گفت که گورستانهای مسلمانان استانبول در ایوب، واقع در استانبول، با آن درختان عظیم سرو و سنگهای زیبایی که روی گورها نهاده‌اند توأم با منظره بی‌مانند قرن الذهب[۱۸۵] و بسفر از زیباترین و گیرنده‌ترین مناظر اروپا و کرانه شرقی مدیترانه و خاور زمین را تشکیل می‌دهد.

لکن در ایران از باختر به خاور، یعنی از کرمانشاه به تبریز، و از شمال به جنوب، یعنی از تبریز به کرمان، گورستانها به طور غیر قابل وصفی ملال‌آور و مأیوس‌کننده می‌باشند.

از این گورستانها به‌هیچ‌وجه مواظبت و مراقبتی نمی‌شود. بر اثر روش حفر قبور، اغلب آنها فرورفته و گود نشسته است. گویی زمین‌لرزه کوچکی سنگها را نامرتب کرده و هر یک از آنها را در گوشه‌ای افکنده است. در هر مکانی می‌توان شکافها و شیارهای متعدد مشاهده کرد که در آنجا انواع خزندگان به رنگهای خاکستری و سبز گندمی مسکن گزیده‌اند و مانند ارواح گمشده سرهای خود را بیرون می‌آورند و دوباره از نظر ناپدید می‌شوند. آنها طوری روی قبور می‌نشینند که گویی مالک آنها هستند و موقتا بیرون آمده‌اند تا ببینند در دنیای خارج چه می‌گذرد. اینها موجودات کوچک بی‌آزار و پرتحرکی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۶

هستند و هیچ کس ایرادی نمی‌بیند که آنها نیز در زیر اشعه آفتاب مکانی را اشغال کنند.

برای توصیف این گورستانها آنها را جز به مزرعه شخم‌زده ناصافی که خاک برگردان شده آن بر اثر تابش آفتاب و وزش باد خشک شده و به نظر برشته و تشنه می‌آید به چیز دیگر نمی‌توان تشبیه کرد. پس شخص می‌تواند فضایی را در نظر مجسم کند که صدها قطعه سنگ مسطح به رنگ خاکستری و به اشکال مربع و مستطیل با ارتفاع یک پا، که بعضی از آنها از حیث شکل و اندازه شبیه به سنگهای فرسنگ شمار است، از آن بیرون آمده باشد. این سنگهای فرسنگ شمار یا به طور عمود قرار گرفته‌اند یا به طور مایل یا اینکه بدون هیچ‌گونه نقشه یا طرحی روی خاک خاکستری رنگ خوابیده‌اند. حال شما می‌توانید تصوری راجع به گورستانهای ایران حاصل کنید. در ایران، گورستانها اغلب در زمینهای مسطح بیرون شهر واقع شده؛ به طوری که مشاهده آنها می‌رساند که در نزدیکی آنها آبادی وجود دارد. در مشهد چون خاک اطراف «آستان قدس رضوی» مقدس است، در بعضی از قسمتهای شهر خانه مسکونی قبور را احاطه کرده است. در اغلب آنها یک یا دو قبر گنبدی شکل با چهار ستون چهارگوش، فضایی را به مساحت ۶ تا ۱۲ پای مربع اشغال کرده است. این مقابر توسط خویشاوندان ثروتمند و در بعضی از موارد توسط اشغال‌کنندگان آنها با پیش‌بینی نظیر پیش‌بینی اسقف مذکور در منظومه معروف براونینگ[۱۸۶] (ولی شاید بدون کوشش و ممارست وی) در زمان حیات و به دستور خود آنان ساخته شده است. این‌گونه بناها سایه‌ای به وجود می‌آورد که می‌توان در آن برای آمرزش روح متوفا دعا کرد. پس از انقضای زمان کافی برای کاهش غم و غصه و هنگامی که ملاها و دراویش، که در مقابل کار خود دستمزدی دریافت می‌کنند، وظیفه خود را انجام دادند یا تأثیر دعاهای خود را کافی دانستند، پناهگاه کوچک، جنبه انحصاری خود را از دست می‌دهد. چهره‌های غریبی در سایه‌های این بنا ظاهر می‌شود و خش و خش صفحات قرآن در فاصله صدای قلیان به گوش می‌خورد. در این محل نیز عصرهای پنجشنبه (مطابق با عصر روز شنبه مسلمانان) یا تمام روز جمعه (مطابق با یکشنبه مسلمانان) زنان با حجاب به دعا خواندن و ناله و زاری کردن و قلیان کشیدن و نوشیدن فنجانهای متعدد چای و گفت و گو کردن اشتغال می‌ورزند. در این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۷

گونه مواقع اطمینان داشتن مشکل است، چه با نزدیک شدن یک فرنگی فورا چادرها در اطراف بدنها پیچیده می‌شود. صورتهای گرد پوشیده می‌شود و مانند لاک‌پشتی که سر را زیر لاک خود پنهان می‌کند ناپدید می‌گردد. تنها چیزی که می‌توان مشاهده کرد چشمی است که اطراف آن را سیاه‌ترین سرمه‌ها احاطه کرده. زنان تا عبور مرد بیگانه به همین حال می‌نشینند. گویی دسته‌ای از ساحران افسانه‌ای هستند که یک لحظه جهش برق به طور غیر منتظر چشمهای شرقی آنها را یکی پس از دیگری روشن می‌سازد. بعد از یکی دو دقیقه صدای قهقهه خنده یا شیون به گوش می‌رسد. زندگی از نو آغاز می‌گردد.

قبور به طور کلی بناهای سست و بسیار کم‌عمقی است. در کشورهای خارج به واسطه گرمی هوا نمی‌توان زیاد در بنای قبور صرف وقت کرد. در این گونه ممالک گورها در انتخاب شکار خود شتاب می‌کنند. در ایران قبوری که مخصوص زنان حفر می‌کنند دارای عمق بیشتری است. شاید به این جهت که آنها به رفتن به بهشت امید کمتری دارند. مردان در طول زندگانی خود با این امید دلخوش هستند که پس از مرگ استخوانهای آنها در محوطه آستانهای مقدس مشهد یا کربلا- یا قم دفن شود و به این جهت آرامگاههای آنها بناهای موقتی است و جسد آنها فقط برای یک فصل در آنجا مدفون می‌باشد. عمق این قبور در بعضی از موارد به اندازه‌ای اندک است که شغالها و سگهای ولگرد آنها را کنده و از محتویات آن شکم خود را سیر می‌کنند. بعضی از اوقات که باد از محل نامساعدی می‌وزد به واسطه نازکی طبقات خاک، شخص از موقع جغرافیایی گورستان ده بیش از آنچه باید، آگاه می‌گردد. در مشهد گورستانی وجود دارد (که در بهترین محل خارج بست واقع شده جایی که مناره‌ها و گنبد طلایی دیده می‌شود) که به داشتن فاضلاب روبازی مباهات می‌کند و با دیدن این منظره شخص به حالت تهوع دچار می‌گردد. ولی تنها مشهد نیست که دارای محلات متعفن و مشمئزکننده می‌باشد، چه کرمانشاه می‌تواند ادعا کند که از این لحاظ در درجه اول واقع شده است[۱۸۷]. ابیاتی از کلریج[۱۸۸] با این مورد تناسب دارد:

«من هفتاد و دو نوع بوی متعفن را برشمردم، که همه بخوبی توصیف شده و چندین

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۸

نوع بوی نفرت‌انگیز».

نبش قبر و نقل و انتقال اجساد اکنون منع گردیده است. شاید این کار در زمان شاه فعلی، که در مورد اقدامات مربوط به روحانیان از نظر خود تبعیت می‌کند، به طور رسمی منع شده باشد. اخبار صریح و قطعی درباره قوانین جدیدی که در ایران وضع می‌شود از منابع رسمی در تهران بکندی پخش می‌گردد. حتی پس از انتشار نیز تا مدتی مردم از صحت مطلب نمی‌توانند اطمینان داشته باشند. تابوتهایی که در ایران ساخته می‌شود با تابوتهای کشورهای مغرب زمین اندکی تفاوت دارد. در ساختن آنها دقت زیادی مبذول نگردیده و در دو طرف آن دو دسته مثل دسته چرخهای خاک‌کش تعبیه شده تا بتوان اجساد را با سهولت به دوش حمل‌کنندگان نهاد. حمل اجساد به گورستان قسمت مهمی از مراسم تشییع را تشکیل می‌دهد. گروهی که متصدی این کار هستند تا مسافت نسبتا زیادی جسد را بر دوش حمل می‌کنند و در بین راه نیز هر مردی که بر حسب اتفاق به گروه تشییع‌کننده برخورد کند به آنها می‌پیوندد و با عجله به جانب تابوت پیش می‌رود و حتی اگر برای یک دقیقه باشد آن را بر دوش حمل می‌کند و گاه آن را تا مسافتی به طول چهار یا پنج قدم می‌برد. این وضع تا پایان حمل جنازه همچنان ادامه دارد به طوری که حمل‌کنندگان اصلی سهم زیادی در این مراسم ندارند.

در شیراز این رسم هنوز در بین مؤمنان با شدت زیاد متداول می‌باشد. یک روز در ماه مه سال گذشته یکی از مأموران جوان شهربانی، که از طرف دولت مأمور نظارت بر ساختمان جاده‌ای بود که به تنگ منتهی می‌شد، هنگام انجام دادن وظیفه ناگهان محل خود را ترک گفت و به سوی تابوتی دوید تا در حمل آن شرکت جوید و مسافتی به طول چند قدم را که از روی پل می‌گذشت پیمود. آن روز بعدازظهر یکی از روزهای بسیار گرم بود به طوری که مأمور جوان پس از یکی دو دقیقه، در حالی که عرق از چهره می‌زدود، بازگشت و در آن حال از یک پلیس انگلیسی هنگامی که وسایط نقلیه را در یکی از خیابانهای لندن هدایت می‌کند آشفته‌تر به نظر نمی‌رسید.

تابوتهایی را که به مشهد می‌فرستند معمولا در درون گونی می‌نهند و در آن را می‌دوزند. سپس روی آن برچسبی الصاق می‌کنند و نام متوفا را بر روی آن می‌نویسند.

سپس سه یا چهار تای آنها را بر پشت یک قاطر یا الاغ می‌نهند و بر روی آن مرد یا زنی، که ممکن است یکی از خویشاوندان متوفا باشد، می‌نشیند. این تابوتها به خاک مقدس

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۸۹

مشهد یا کربلا یا قم منتقل می‌شود. لرد کرزن هنگامی که از مشهد به تهران می‌آمده با یکی از این کاروانهای مرگ برخورد کرده است. در این مورد جسدها را در نمد سیاه پیچیده و هر یک از آنها را در یک طرف الاغ آویخته بودند. کرزن می‌نویسد: «مردی یک تابوت بسیار طویل را در جلو خود بر روی قاش زین گذاشته بود و حمل می‌کرد. این مرد بدون شک می‌بایست دقایقی را آمیخته با احساسات عجیب و غریب گذرانیده باشد».

هنگامی که شخصی تأثیر کلی برتری و تفوقی را که لرد کرزن در پشت سر گذاشته درک می‌کند جمله اخیر اظهارات وی را در خور تفکر و تأمل می‌داند.

ایرانیان مدت زیادی از وقت خود را در گورستانها می‌گذرانند. به طوری که گورستان برای آنها حکم باغهای عمومی را پیدا کرده. با اینهمه، بسیار عجیب است که برای بهبود وضع آنها هیچ گونه اقدامی مبذول نمی‌دارند. عادت به بازدید اهل قبور از رسوم قدیمی است. یکی از داستانهای هزار و یکشب، که لین[۱۸۹] به انگلیسی ترجمه کرده است، با این مطلب شروع می‌شود که قدمت زیارت اهل قبور را می‌رساند.

داستانی از فرزند پارسای هارون الرشید

امیر المؤمنین هارون الرشید را پسری بود که در سن شانزده سالگی از دنیا روی برتافته در سلک پرهیزکاران و پارسایان درآمده بود. وی را عادت بر این بود که به گورستانها می‌رفت و می‌گفت «شما دنیادار بودید اما او شما را نجات نداد و سرانجام در گور آرمیدید. ای کاش می‌دانستم که شما چه‌ها گفته و چه‌ها شنیده‌اید». سپس با وحشت گریه و مویه آغاز می‌کرد و این شعر شاعر را زمزمه می‌نمود:

س

«به خاک سپردن مردگان مرا وحشت‌زده می‌کند و مویه زنان داغدار مرا شکنجه می‌دهد».

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۱

عمر خیام و نیشابور

پس از عبور از جاده خاکی مشهد، که تا مسافت کوتاهی نسبتا جالب توجه است، به تپه سلام، یعنی اولین یا آخرین نقطه‌ای که زائر می‌تواند از آنجا گنبدها و مناره‌های طلایی زیارتگاه مقدس را مشاهده کند، می‌رسیم. در این محل نیز زوار برای علامت‌گذاری، توده‌های کوچکی از سنگ درست کرده‌اند. چه در این نقطه است که به خواندن دعا و به جا آوردن مراسم شکرگزاری می‌پردازند. دوتی[۱۹۰] می‌نویسد «هنگام بازگشت از مکه نظیر این مراسم در محلی که فاصله زیادی با جده ندارد انجام می‌گیرد». به موجب اظهارات رفیق راه دوتی حجاج با انداختن ریگی در این محل شاهدی برای خود می‌آورند تا در روز جزا شهادت بدهد که آنها به زیارت خانه خدا رفته‌اند. پس از مدت کوتاهی به یکی از شهرهای ایران می‌رسیم که عده زیادی از مردم انگلیسی زبان از آن با علاقه و دلبستگی یاد می‌کنند. این شهر، نیشابور واقع در خراسان است و محلی است که عمر خیام در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی در آن دیده به جهان گشود و در اوایل قرن دوازدهم رخت از جهان بربست.

اساسا وجود شهر نیشابور تا به امروز دلیل زنده‌ای حاکی از روح شکست‌ناپذیر و نیروی زندگی مردم آن است. چه، این شهر مکرر در مکرر در معرض محاصره و تاخت و تاز و زلزله واقع شده است. امروز نیشابور انعکاس غم‌انگیزی از گذشته درخشان آن

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۲

می‌باشد. اکنون دیگر اولین اشعه خورشید بر کنگره قصر سلطان نمی‌تابد. مناره باریک و ظریف آنجا مدتی است که سرنگون شده و کاروانسراهای آن فرو ریخته و مبدل به توده‌های خاک گردیده. دیگر گل سرخ بر لب رودخانه نمی‌روید، چه بستر رودخانه خشک شده و باغها از بین رفته و در قهوه‌خانه‌ها بسته شده است. امروز فلسفه شاعر فقط درباره خود مردم صدق نمی‌کند، چه اگر عمر خیام امروز می‌زیست می‌توانست ابیات ذیل را، بدون اینکه از حقیقت منحرف شود، درباره خود نیشابور بسراید:

«مگذار که غصه در کنارت گیردو اندوه مجال روزگارت گیرد

مگذار کتاب و لب جوی و لب کشت‌زان پیش که خاک در کنارت گیرد»

هیچ گونه نشانه یا خط مرزی در آسمان این شهر دیده نمی‌شود که آن را از سایر شهرهای قدیمی ایران، که به همین اندازه است، مشخص سازد. دیوار مشهور آن نمونه‌ای از اسراف و اتلاف کوشش در ایران است. اکنون دیگر ضرورتی نیست که لشکر فراوان مغول از آن بالا- برود. چه، امروز دیوارهای شهر چنان وضع رقت‌باری دارد که حتی در مقابل حمله گروهی از پسران پیش‌آهنگ تاب مقاومت نمی‌آورد. بازارهای نیشابور از جمله ویرانترین بازارهای ایران و مردم آن از فقیرترین مردم این کشور به شمار می‌روند. در این بازار مانند بازارهای سایر شهرهای ایران کوزه‌گر پیر را می‌توان یافت.

وضع ظاهر او زیاد تغییر نیافته و هنوز بر گل مرطوب مشت می‌کوبد، ولی با نیروی کمتر و بدون شوق و علاقه این کار را انجام می‌دهد. دوستداران کوزه‌های زیبا و خوش ترکیب، کوزه‌هایی که با مهارت و استادی تهیه شده دیر زمانی است که دیده از جهان

فرو بسته‌اند، لااقل دو قرن از مرگ آنها می‌گذرد. از آن زمان تاکنون کوزه‌گر شوق و استعداد خود را از دست داده و نمی‌تواند با آن حرارت سابق گل کوزه‌گری را در چرخ حساس و تأثیرپذیر بریزد و با دستهای مستعد خود مصنوعی خلق کند که به نام و دوره‌ای که در آن می‌زید درخشندگی و شکوه بخشد. آتش کوره محقر او هنوز کاملا گرمی خود را از دست نداده ولی نقصی یافته. چه، شعله‌های آن مانند زمانی که شاه عباس با حمایت و پشتیبانی خود آن را باد می‌زد روشنی و درخشندگی ندارد. رنگ فیروزه‌ای آن جلای سابق را ندارد. هیچ رنگی نمی‌تواند با آن رنگ آبی قرن پانزدهم برابری کند. سبزی به زردی گراییده است.

«بر کوزه‌گری پیر کردم گذری‌از خاک همی نمود هر دم هنری

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۳

من دیدم اگر ندید هر بی‌بصری‌خاک پدرم در کف هر کوزه‌گری»

هر گاه امروز به نمونه کارهای کوزه‌گران ایران نظر افکنیم در خواهیم یافت که در آینده اشخاصی که به جمع‌آوری آثار عتیق اشتغال خواهند داشت برای خرید کاسه‌هایی، که حتی در قرن دهم در ستایش آنها اشعار زیادی سروده شده، به نیشابور نخواهند آمد. باید نسل جدیدی از کوزه‌گران با نیرویی مردانه قدم به میدان نهند و کوزه‌هایی به وجود آورند که الهام‌بخش شعرا باشد و آنها ابیاتی نظیر ابیاتی که عمر خیام سرود بسرایند تا نام کوزه‌گر را جاودانی سازند.

درک آثار عمر خیام در انگلستان و امریکا به وسیله ترجمه‌ای که ادوارد فیتز جرالد از آثار او کرد، و می‌توان آن را شاهکاری نامید، میسر گشت. این ترجمه در قلوب خوانندگان جایی برای شاعر ایرانی باز کرده که همیشه آن را حفظ خواهد کرد. تا نود سال قبل، او در دنیای مغرب زمین کاملا گمنام بود. تنها دانشمندان ایرانی و کسانی که در رشته ادبیات به اخذ درجه دکترا نایل آمده بودند وی را می‌شناختند. ولی از آن زمان تاکنون دانشجویی در انگلستان و امریکا یافت نمی‌شود که نسخه‌ای از ترجمه آثار او را در کتابخانه خود نداشته باشد. رباعیات عمر خیام به زبان دانمارکی و فرانسوی و آلمانی و سوئدی و ایتالیایی و لاتینی و ییدی[۱۹۱] ترجمه شده؛ در حالی که لندن به داشتن باشگاه عمر خیام، که در ضمن تشکیل جلساتی، از خیام ایران و خیام انگلستان، یعنی فیتز جرالد به احترام یاد می‌کند مباهات می‌نماید. می‌توان عمر خیام را «شاعر ایرانی» نامید که مردم انگلستان وی را به شاعری خود اختیار کرده‌اند. مانند سایر آثار نوابغ، ابتدا هیچ کس حاضر به چاپ ترجمه فیتز جرالد نشد تا سرانجام کواریچ[۱۹۲]، ناشر معروف، بدون ذکر نام مترجم به چاپ آن مبادرت ورزید و پس از چاپ چون خریداری نیافت بیشتر آنها را در سبد زباله انداخت و مابقی را هر جلد به بهای یک پنی به فروش رسانید. کسانی که به ارزش ترجمه فیتز جرالد پی بردند روزتی[۱۹۳] سوین‌برن[۱۹۴] و مردیت[۱۹۵] بودند. ده سال بعد نسخه تجدیدنظرشده آن چاپ و منتشر شد. از آن زمان تاکنون به قدری مردم انگلیسی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۴

زبان، آن را خوانده‌اند که بعضی از ابیات آن تقریبا جزو زبان انگلیسی است.

راجع به زندگانی عمر خیام اطلاعات زیادی در دست نیست. می‌دانیم که شاعر در نیشابور می‌زیسته و به آموختن کلیه رشته‌های علوم بخصوص نجوم، که در آن مقام برجسته‌ای پیدا کرد، سرگرم بوده است. هنگامی که تصمیم به اصلاح تقویم گرفتند عمر یکی از کسانی بود که برای این کار برگزیده شد. یکی از دلایل عدم محبوبیت او در کشور خود، یعنی ایران، بی‌پروایی او در پیش‌بینی محل وفاتش بود[۱۹۶]. چه در قرآن ذکر شده که هیچ‌کس نمی‌داند در کجا چشم از جهان فرو خواهد بست. در بین دریانوردان نیز مثلی نظیر آن متداول است آنها می‌گویند: «کسی که با دریا سروکار دارد نمی‌تواند بگوید در کجا دفن خواهد شد».

در تذکره‌های قدیمی مندرج است که سلطان الحکما یعنی عمر خیام در سال ۵۱۷ هجری (۱۱۲۳ میلادی) در نیشابور از دنیا رفت. وی در علوم بی‌رقیب و سرآمد عصر خود بود. آرامگاه او در چهار کیلومتر و نیمی نیشابور، در دره‌ای که مورد علاقه‌اش بود و در آن می‌زیست، قرار دارد. ولی آرامگاه او مانند آرامگاه حافظ و سعدی در شیراز، مورد ستایش و احترام نیست.

«در سنه ست و خمس مائه به شهر بلخ در کوی برده‌فروشان در سرای امیر ابو سعید جره خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفرازی نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: «گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند». مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنویی گزاف نگوید. چون در سنه ثلاثین به نیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلا از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه‌ای به زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او به من نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم. در پایین دیوار باغی خاک او را دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ و شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۵

نیشابور- بالاخانه عمر خیام، باغ شیرین

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۷

هیچ جای نظیری نمی‌دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او را در جنان کناد بمنه و کرمه»[۱۹۷].

امروز منظره اتاق و آرامگاه وی چنان است که گویی هم‌میهنان او عمدا نسبت به آن توجهی نشان نمی‌دهند. دلایل و بهانه‌های گوناگونی برای وضع آرامگاه شاعر آورده شده ولی هیچ یک از آنها جوابگوی انتقاد صحیح نیست. راست است که او در باغی مدفون می‌باشد ولی بوته گلسرخی که گلبرگهای خود را بر مزار او نثار کند دیده نمی‌شود. حتی در بازارهای شهر هم گلی پیدا نمی‌شود که بتوان بر مزار وی نهاد. از یک موضوع می‌توان یقین داشت و آن این است که هر قدر آثار سایر شعرای ایران (که عده آنها زیاد است) عالی و بی‌عیب باشد ترجمه آثار آنها به نوعی که بتواند ترجمه فیتز جرالد از عمر خیام را تحت‌الشعاع قرار دهد به آسانی و در آینده نزدیک میسر نیست.

برخی از آثار حافظ خیلی خوب ترجمه شده که از جمله ترجمه گرترود بل را که از سایر ترجمه‌ها نزدیکتر به اصل است می‌توان نام برد. با آثار سایر شعرای ایران چه کسی جز دانشمندان ایران آشنایی دارد؟ در انگلستان بعضی از رباعیات خیام مانند مرثیه‌گری[۱۹۸] که در سال ۱۷۵۰ م سروده شده شهرت دارد. ترجمه فیتز جرالد تا صد سال پس از تحریر شهرت نیافت.

گفت‌وگو با ایرانیان درباره عمر خیام مشکل است. آنها حاضرند از او به عنوان یک فیلسوف یا ستاره‌شناس گفت‌وگو کنند. ولی هرگاه به عنوان یک شاعر بزرگ مورد ستایش واقع شود بلافاصله حافظ و سعدی را جانشین وی می‌سازند. هرگاه از ترجمه زیبای فیتز جرالد ذکری به میان آید می‌گویند: «فیتز جرالد دیگری را به شیراز بفرستید تا اشعار حافظ و سعدی را ترجمه کند ...».

اولا- نام عمر در نزد ایرانیان نام منفوری است. هیچ‌کس با این اسم نمی‌تواند در ایران به عنوان یک قهرمان، محبوبیت پیدا کند. همان طوری که در ایرلند هیچ‌کس قادر نیست با داشتن نام کرامول[۱۹۹] سیاستمدار مشهوری شود. پروفسور براون در کتاب خود موسوم به یک سال در میان ایرانیان در ضمن اشاره به اهمیت انتخاب خدمتکار در آغاز مسافرت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۸

خود می‌نویسد: «قرعه به نام مرد ترک سالخورده‌ای که آدم درستی به نظر می‌آمد افتاد.

هنگامی که معلوم شد نام او «عمر» است، بلافاصله نام علی را که در نزد مسلمانان شیعه محبوبیت خاصی دارد بر او نهادم». عمر نام خلیفه‌ای را به خاطر ایرانیان می‌آورد که پس از مرگ حضرت محمد (ص) پیغمبر مسلمین، جانشین او شد.[۲۰۰] این عمل در نظر شیعیان بسیار زشت است. آنها سنیها را ملامت می‌کنند. چه، به نظر آنها ردای پیغمبری باید نصیب امام علی می‌شد. این عقیده در اذهان مردم به طور عجیبی رسوخ یافته است. به طوری که این مطلب را می‌توان از مراسمی که هر سال در ماه محرم انجام می‌گیرد و در ضمن آن در خیابانها نمایشی از شهدای فاجعه کربلا ترتیب می‌دهند استنباط کرد. بیش از هزار سال است که هر سال این مراسم صورت می‌گیرد. فرقه شیعه چنان از عمل عمر خشمگین هستند که از سه خلیفه اول یعنی عمر و ابوبکر و عثمان در ضمن دعایی که به عقیده آنها مذهبی و پسندیده است و در آن نسبت به عمر توجه مخصوص شده است این طور یاد کرده‌اند: لعنت خدا بر عمر و ابوبکر و عمر و لعنت خدا بر عثمان و عمر و باز هم عمر![۲۰۱]

اولین باری که در تاریخ از عمر خیام ذکری به میان آمد در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است. نظامی عروضی از او به عنوان منجم و فیلسوف یاد کرده است. عوفی، که از قدیمی‌ترین نویسندگان تذکره شعرای ایران است، از او ذکری نکرده است. حتی دولتشاه (که کتاب خود را در سال ۱۴۸۷ م به اتمام رسانید) از او جداگانه گفت‌وگو نمی‌کند بلکه در ضمن بحث درباره یکی از نوادگان عمر خیام و بر حسب اتفاق به او اشاره می‌کند. یکی از نویسندگان قرن سیزدهم در کتاب تاریخ فلسفه می‌نویسد: «او در رشته‌های نجوم و فلسفه بی‌همتا بود». یکی دیگر از نویسندگان همان دوره می‌گوید: «او مردی تندمزاج بود و از حس میهمان‌نوازی بهره‌ای نداشت، ولی حافظه او به قدری قوی بود که وقتی، کتابی را در اصفهان هفت بار خواند و در نیشابور آن را کلمه به کلمه نوشت».

در یکی دو مورد دیگر نیز به خیام اشاره‌هایی شده است. ولی چون پروفسور براون به ناحق بودن و نادرست بودن اظهارات مورخان معاصر جدا اعتقاد دارد نباید به صحت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۲۹۹

آنها زیاد ایمان داشت. یکی از آخرین تذکره‌نویسان قرن سیزدهم می‌گوید: «او در رشته‌های فلسفه بخصوص ریاضیات تبحر داشت». یکی دیگر از تذکره‌نویسان همان دوره از او به عنوان سرکرده خداشناسان یاد کرده، ولی در تاریخ این طور مضبوط است که کلماتی که خیام قبل از مرگ ادا کرد از این قرار بود:

«پروردگارا به راستی کوشش کردم در حدود قدرت خود تو را بشناسم. پس بر من ببخشای، چه تنها راه نزدیک شدن من به تو معرفتی است که درباره تو دارم.»

این است عقاید و اشارات ضد و نقیض که درباره شاعر و ستاره‌شناسی بزرگ کرده‌اند؛ تا هنگامی که فیتز جرالد ترجمه عالی خود از رباعیات را به جهانیان عرضه داشت و در اندک مدتی خیام از محبوبترین شعرای مردم انگلیسی زبان گردید و آثارش در بین این عده از مردم خوانندگان فراوانی پیدا کرد. نام وی در بین توده مردم ایران چندان شهرتی ندارد، ولی در انگلستان و امریکا کمتر دانشجویی است که نسخه‌هایی از ترجمه فیتز جرالد را در کتابخانه خود نداشته باشد. عده چاپهای ترجمه رباعیات افزون از حد تصور است.

تاریخ شهر نیشابور که به زمان پادشاهی که از چهارمین نسل نوح بود برمی‌گردد جنبه افسانه‌ای دارد. می‌گویند این شهر قدیمی توسط اسکندر کبیر ویران شد و شهر دیگری به جای آن توسط شاپور اول یا «شاپور ذوالاکتاف» بنا گشت. شهر نیشابور از این جهت که چندین بار خراب شده و از نو بنا شده است از دیگر شهرهای جهان متمایز می‌باشد. ولی صرفنظر از شهرتی که از این لحاظ کسب کرده، گرچه موطن عمر خیام است، در ایران معروفیت آن از سایر شهرهای کشور کمتر است. عده معدودی از ایرانیان به نیشابور سفر کرده‌اند و حتی عده زیادی از مسافران مشهور و سرشناس، از این مسافرت طولانی و خسته‌کننده صرف‌نظر کرده‌اند. برای بازدید[۲۰۲] از این شهر ابتدا باید به مشهد رفت و بعد از جاده دیگری در ح ۱۴۵ کیلومتر به جانب مغرب پیشروی کرد.

قسمتهایی از این جاده مانند سایر جاده‌های ایران یکنواخت است؛ ولی هنگامی که به دشت نیشابور می‌رسیم مناظر یکباره تغییر می‌کند و کشت و زرع زمین در بعضی از قسمتها مناظر زیبا و مطبوع دره شیراز را به خاطر می‌آورد. نیشابور با اینکه بارها در

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۰

معرض تاخت و تاز و جنگ و زمین‌لرزه واقع شده، باز هم تا به امروز به عنوان یک شهر باقی مانده است. ولی با وضع کنونی آن درک این نکته بسیار مشکل است که بگویند ناصر خسرو در قرن یازدهم میلادی از آن به عنوان تنها رقیب شهر قاهره یاد کرده است.

نویسنده دیگری می‌نویسد که جمعیت آن از جمعیت بغداد افزونتر بوده و همچنین گفته شده که نیشابور دارای چهل و چهار محله و پنجاه خیابان وسیع و یک مسجد عالی و پرشکوه و کتابخانه‌ای بوده که شهرت جهانی داشته است.

نیشابور در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی در زمان سلطنت اولین پادشاه سلجوقی، که از یک خانواده ترک بود، به اوج عظمت رسید. بازماندگان این پادشاه شهری را که رو به ویرانی می‌رفت از نو آباد و احیا کردند. این خانواده بدوی ترک، که زندگانی شهری آنها را فاسد نکرده بود، گرچه از علم و هنر بهره‌ای نداشتند، آنقدر عاقل بودند که وزیران و مأمورانی کاردان به آنجا گسیل دارند. آنها از مشوقان فرهنگ و ادب و هنر بودند. ولی بدبختانه از نتایج کوشش و جد و جهد آنان چیزی باقی نمانده است. چه، پس از آن مغولها بار دیگر نیشابور را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند و از ظلم و بیداد از وحشی‌ترین قبایل پیشی گرفتند. هر کشوری را که به تصرف در می‌آوردند دست به قتل عام می‌زدند و شهرها و قصبات را می‌سوزانیدند و زمینهای حاصلخیز را به صورت صحاری بی‌آب و علف در می‌آوردند. ویران کردن آثار دوره سلجوقی به تاریخ و تمدن مشرق زمین لطمه فراوان آورد. سلجوقیان بودند که حرارت و تعصب مذهبی مسلمانان را، که رو به سردی گراییده بود، احیا کردند و نژادی از جنگجویان و مبارزان مسلمان به وجود آوردند که بیش از عوامل دیگر موجب شکست سربازان جنگهای صلیبی بود.

خوشبختانه بزرگترین آثار ادبی آن دوره از دستبرد حوادث مصون مانده است و دنیای متمدن با دو نام از دوره سلجوقیان آشنایی دارند؛ یکی عمر خیام و دیگری خواجه نظام الملک وزیر نامدار ملکشاه. فیتز جرالد نام هر دو شخصیت مزبور را در دیباچه کتاب خود یعنی ترجمه مشهور رباعیات خیام ذکر کرده است.

این هر دو تن به شهرت سلسله سلجوقی کمک فراوان کردند و در حدود پنجاه سال یعنی از سال ۱۰۳۷ تا ۱۰۹۲ م نظام الملک امور مملکتی را در دست داشت و تحت فرمان سه پادشاه به عنوان مشهورترین و باکفایت‌ترین وزرایی که تا آن زمان ایران به خود دیده بود شهرت یافت. شخصیت وی چنان در دوره این سه پادشاه نفوذ پیدا کرد که بعضی از اوقات از این دوره به عنوان «دوره نظام الملک» یاد می‌کنند. نظام الملک در ایام

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۱

منظره‌ای از بیرون شهر نیشابور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۳

کودکی با فقر دست به گریبان بود ولی به تحصیل علم همت گماشت و شروع به آموختن زبان عربی کرد. مهارت وی در دبیری و منشی‌گری، هنگامی که در خدمت یکی از زمامداران بود، به حدی رسید که فرماندار مزبور هنگام مرگ به شاهزاده توصیه کرد که او را به خدمت گمارد. نظام الملک کفایت و مهارت خود را هنگام انجام دادن وظیفه به ثبوت رسانید و موقعی که شاهزاده الب ارسلان به تخت سلطنت نشست او را به عنوان صدر اعظم قلمرو وسیع سلجوقیان برگزید. او از باکفایت‌ترین و مدبرترین وزیران بود و همراه بابی‌غرضی ادبیات و هنر را تشویق می‌کرد و دوست و مشاوری خوب بود. از اولین اقدامات او، پس از زمامداری، وقف یک مدرسه در بغداد بود و مخدوم او، یعنی الب ارسلان، نیز پادشاهی عادل و سخی بود و در قلمرو وسیع خود همواره از مستمندان و فقرا دستگیری می‌کرد.

در ایران مرسوم است وقتی مسافران به یکدیگر بر می‌خورند نشانی کاروانسرا یا محل استراحتی را، که می‌توان در نقاط دورافتاده بدان دسترس پیدا کرد، به یکدیگر می‌دهند. در خارج از شهر نیشابور کاروانسرای محقری است که اتاقهایی که در بالاخانه آن واقع شده بدون اثاثه ولی بسیار تمیز است. به طوری که از این لحاظ با سایر کاروانسراهای ایران قابل مقایسه نیست. ممکن است در مقابل وجهی اندک یکی از این اتاقهای کوچک بالاخانه را، که مشرف به یک کوزه‌گری است، اجاره کنید و اگر فرنگی هستید می‌توانید اطمینان داشته باشید که پسر صاحب کاروانسرا آن را برای شما جاروب خواهد کرد. در این مکان با اتاق یا تختخوابی که متعلق به شماست و با یک لگن جهت شست‌وشو به اضافه کارد و چنگال و قالی مسافری، که از داشتن آن گریزی نیست، و غذایی سالم می‌توانیم پایان مسافرت ح ۱۹۳۰ کیلومتر خود را در سراسر ایران، که از بغداد آغاز کرده‌اید، جشن بگیرید. برای رسیدن به این شهر نخست باید از راه هوا یا زمین به مشهد سفر کنید و سپس از آنجا تا نیشابور ح ۱۴۵ کیلومتر دیگر بپیمایید و این تجارب البته بسیار شیرین و جالب توجه است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۵

قزوین و تبریز

جاده تهران به تبریز به مسافر نظریه کاملا جدیدی از ایران می‌دهد. صحاری جنوب، در شمال مبدل به قطعاتی از زمینهای حاصلخیز می‌شود. اولین قسمت جلگه قزوین زیاد جالب توجه نیست و این شهر تاریخی، که زمانی پایتخت ایران بوده، امروز چیز زیادی درباره خود نمی‌تواند بگوید. هرگاه شخص زیاد پایبند اصول بهداشتی متداول در مغرب زمین نباشد می‌توان گفت که یکی از دو مهمانخانه‌ای که در جاده‌های ایران از راحت‌ترین مهمانخانه‌ها محسوب می‌شود در قزوین واقع شده و شهر مزبور می‌تواند از این جهت مباهات کند. (مهمانخانه دیگر در همدان است). در کشوری که از حیث مساحت سه برابر کشور فرانسه است نمی‌توان این موضوع را ناچیز شمرد.

عده‌ای از مسافران اروپایی، این مهمانخانه بخصوص را در قزوین مورد طعن و تمسخر قرار داده‌اند؛ ولی اگر شخص به بیماری وسواس یا خست دچار نباشد می‌تواند محاسنی چند در آن بیابد. وضع قسمتهایی از کلیه میهمانخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراهای ایران چنان است که در مقام مقایسه، آغل گاوهای هلند در برابر آنها کاخ سلطنتی جلوه می‌کند. ولی در قزوین مسافر می‌تواند اتاقی پاکیزه و لگن کوچکی برای شستن دست و صورت، که به لگن عروسک بی‌شباهت نیست، در اختیار داشته باشد.

هرگاه از صاحب میهمانخانه بخواهید ملحفه نیز برای شما خواهد آورد. آن وقت ممکن است با قدری بازرسی به نظیف بودن یا نبودن آن پی ببرید و هرگاه به جای آن ملحفه دیگری مطالبه کنید صاحب میهمانخانه به هیچ وجه به شما اعتراضی نخواهد کرد. ممکن است مسافر را به عنوان یک «انگلیسی احمق» معرفی کند؛ ولی چون هیچ

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۶

یک از دو طرف اهمیتی به این موضوع نمی‌دهد موجب رنجش و خشم نمی‌شود. در این میهمانخانه ایوانی مشرف به یک حیاط چهارگوش بزرگ، که شامل اصطبلهای متروک است، وجود دارد. (اصطبلها با سرعت تبدیل به گاراژ می‌شوند). حوضی نیز دیده می‌شود که مؤمنان می‌توانند پاهای خود را در آن شست‌وشو دهند و در انتهای حیاط پاسدارخانه‌ای است که سربازان و مأموران در آن سکنا دارند. در مجاورت این میهمانخانه، کاروانسرای بزرگی واقع شده که زوار برای یک روز یا یک شب، در آن توقف می‌کنند و سپس به مسافرت خود به مشهد و کربلا یا قم ادامه می‌دهند.

از این ایوان مناظر زیبایی از طرز زندگی مردم ایران می‌توان مشاهده کرد. از زنان ثروتمندان ایرانی، که چهره خود را با نقاب پوشانده‌اند و دائما چشمهای حسود مراقب آنهاست تا افراد ایلات و عشایری که بر حسب اتفاق چادرهای خود را در کاروانسرای مجاور برپا می‌کنند، از این محل دیده می‌شوند. در ایران چیزهای غیر منتظره زیاد می‌توان دید. پس از پیمودن فرسنگها راه از کرمان یک روز در میهمانخانه قزوین اقامت کردم. صبح یکی از روزهای نوامبر گذشته که در ایوان میهمانخانه ایستاده بودم دیدم جمعیت انبوهی از مسافران ایرانی با البسه کثیف و سر و روی ناشسته و موهای ژولیده خود را آماده می‌کنند که ساعت شش صبح مسافرت خود را ادامه دهند. در وسط حیاط مرد جوان بلندقامت و خوش‌قیافه‌ای، که به نظر انگلیسی می‌آمد، با شلوار خاکستری کمرنگ و پیراهن عرق‌گیر سفید، به اتفاق بانوی جوان و زیبایی، که لباس سفر بر تن داشت، ایستاده بودند و گروهی از مسافران ایرانی آنها را محاصره کرده بودند و با چشمانی پر از تحسین به آنها می‌نگریستند. این زن و مرد جوان بسیار پاکیزه به نظر می‌آمدند. گونه‌های آنها گل انداخته بود و چنین به نظر می‌رسید که برای نجات خود تلاش می‌کنند. دیدن آنها در مرکز ایران در من تولید نوعی احساس غرور عجیب کرد، چه آنها فرآورده‌های کشور خود من بودند. در این گونه مواقع به معرفی رسمی نیاز نیست. چه، حتی فورسیت قهرمان کتابهای گالس ورثی[۲۰۳] در این گونه موارد فراموش می‌کند که باید وقار و متانت خود را حفظ کند. مرد جوان نماینده یکی از شرکتهای تجارتی انگلستان در تهران بود که به اتفاق همسر جوانش به قصد انگلستان حرکت کرده

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۷

بود تا ایام مرخصی خود را در کشور خود بگذرانند. آنها قصد داشتند قبل از گرم شدن هوا مسافرت خود را آغاز کنند.

اهمیت شهر قزوین بیشتر از نظر موقع سوق الجیشی آن است. شهر مزبور در محل تلاقی سه جاده مهم، یکی جاده همدان و بغداد و دیگری جاده رشت و سواحل بحر خزر و سومی جاده تبریز و روسیه شوروی، واقع شده است. تمام این جاده‌ها به تهران، پایتخت

ایران، منتهی می‌گردد. ولی با اینکه قزوین دارای موقع بی‌نظیر سوق الجیشی است همه چیز را نادیده می‌گیرد. تنها چیزی که از آمد و رفت مسافران عاید آن می‌شود، به عبارت دیگر تنها چیزی که از مسافران تهران و بغداد و تبریز و رشت و سواحل بحر خزر اخذ می‌کند، مخارج اقامت آنان در قزوین است.

پس از عبور از قزوین به جاده همدان می‌رسیم. قسمتی از جلگه، که تا این ناحیه امتداد یافته، از سردترین نواحی ایران است. بادهای بسیار سردی، که از سواحل بحر خزر برمی‌خیزد به این نقطه می‌وزد، چه هیچ کوهی بین این ناحیه و دریای خزر حایل نمی‌باشد. این بادهای متجسس از هر نوع البسه با هر نوع پارچه و جنسی نفوذ می‌کند.

حتی پوستین که از پوست گوسفند تهیه گردیده از این قاعده مستثنی نیست. مسافران ایرانی، که در مسیر آنها ارتفاعات زیاد و هوای سرد نواحی شمالی دست به دست هم داده است بر شدت سرمای زمستان می‌افزاید، از این بالاپوش دهقانی حتی در ماه دسامبر استقبال می‌کنند.

سنگهای فرسنگ‌شمار در این جاده‌ها سبک خاص خود را دارند. اینها سنگهای گرد کوچکی شبیه دروازه‌های بازی گوی و چوگان در اصفهان است. منتها خیلی از آنها کوچکتر می‌باشد. تقریبا در قسمت بالای آنها قطعه مسطحی را برای شماره‌گذاری فرسنگها بیرون آورده‌اند. به این جهت این قسمت خیلی زیبا به نظر می‌رسد و بی‌شباهت به لبه بام کبوترخانه نیست. این لبه در عین حال شماره‌ها را از گزند برف و باران مصون می‌دارد.

بعضی از اوقات ایران را «کشور تضادها» می‌نامند. جاده‌ای که رو به شمال می‌رود و گذرگاههای مرتفع تبریز و صحاری یزد را قطع می‌کند نمونه خوبی از اختلاف درجه حرارت است. اختلاف درجه حرارت در مواقع معینی از سال، میزان نیروی ارتجاع لوازم سفر مسافران را به منتها درجه، تحت آزمایش در می‌آورد. حتی جامه‌دانهای جدید را که قابل انبساط است باید در قالیچه سفری که از همراه داشتن آن گریزی نیست پیچید. این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۸

قالیچه به طور سحرآمیزی قابل انقباض و انبساط است. دوام آن نیز زیاد می‌باشد و به آسانی می‌توان لوازم سفر را در آن پیچید. در طول مسافرت می‌شود مثل اتاقی از آن استفاده کرد و بر روی آن نشست و در پایان سفر نیز یادگار و ارمغانی است که باید آن را از چشمان حسود محافظت کرد.

در طول راه چندین شهر و قصبه کوچک واقع شده که مسافر بعد از دیدن ویرانی و خرابی آنها از آنها رو برمی‌گرداند. فقط در نزدیکی شهر رشت در سواحل بحر خزر چند شهر و قصبه یافت می‌شود که نسبتا تمیز است. در سراسر ایران یک ده یا قصبه پاکیزه نمی‌توان یافت. چه، کثافت بر کلیه آنها فرمانروایی می‌کند و در بعضی از آنها پیدا کردن یک اتاق پاکیزه غیر ممکن است. در جاده تبریز، شهر سلطانیه را، با آن مسجد و گنبد مشهورش، می‌توان از چند کیلومتری مشاهده کرد. بعد از آن شهر زنجان، که شهر کوچک ویرانی است، قرار دارد. نقره و ملیله‌کاری این شهر پرزرق و برق است. این نوع کار مورد پسند ایرانیان متجدد است که از نازک‌کاری زیاده از حد و صنایع مزین و آراسته طرفداری می‌کنند. بعد از زنجان به شهر میانه می‌رسیم که حشره زهرآگین و کشنده آن به نام «مله»، که شب هنگام انسان را می‌گزد، و گدایان آن، که هنگام روز ناله می‌کنند، شهرت دارد. در ایران راجع به مله میانه بیش از بعضی از پادشاهان این کشور گفت‌وگو شده و مطالبی نوشته‌اند. هیچ یک از مسافرانی که به این سرزمین سفر کرده‌اند آن قدرت را نداشته‌اند که در صفحات سفرنامه‌های خود از این موضوع ذکری به میان نیاورند.

حتی لرد کرزن، که از اشاره به شعر مشهور مور[۲۰۴] شاعر ایرلندی به خاطر اینکه عده زیادی از مسافران آن را نقل کرده‌اند خودداری کرده است، در صفحات سفرنامه خود راجع به این حشره مکروه سخن گفته است. هیچ‌کس از این حشره به نیکی یاد نمی‌کند[۲۰۵].

با این حال برای آن نسب‌نامه‌ای ساخته‌اند. پروفسور براون این افسانه باستانی را نقل می‌کند. ولی با زیرکی تمام پس از این داستان به ذکر داستان دیگری می‌پردازد و از دادن هرگونه اطلاعات مبنی بر اینکه خود او در آن شهر توقف کرده و جانداری را بی‌جان کرده احتراز می‌جوید.

داستان مزبور چنین روایت شده: «زمانی یکی از اهالی سوما به ده مجاور، که نام آن

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۰۹

«هشترود» بود سفر کرد و با اهالی آن ده نزاع کرد و به دست آنها به قتل رسید. از جسد مرد مقتول مقداری از این حشرات تولید شد که در قصبه سوما شروع به رشد و نمو کردند. هر موقع که یکی از اهالی هشترود به این قصبه وارد شود آتش کینه دیرینه، که در خون آنها است، از نو مشتعل می‌شود و با گزیدن نوادگان قاتلان اجداد خود انتقام خویش را می‌گیرند. نیش آنها برای دیگران گرچه دردناک است، بی‌آزار می‌باشد».

این موضوع که چرا این ده کثیف سپر بلای سایر دهات ایران شده معلوم نیست. لازم به تذکر نیست که مسافر پس از شنیدن تاریخچه این حشره در صورت امکان از توقف در این ده خودداری می‌کند و به سوی منزل بعدی یعنی قراچمن روی می‌آورد. چه، تاکنون حشره مزبور در قراچمن دیده نشده است. در این محل می‌توان یک قهوه‌خانه و یک اتاق غذاخوری خوب یافت و برش (نوعی سوپ) گرم و مطبوعی صرف کرد. همچنین ممکن است با یک قیمت عادلانه از اتاقی نظیف، یکی از آن اتاقهایی که مورد استفاده رانندگان کامیون است، استفاده کرد. در این جاده عده زیادی از این رانندگان مجدانه به کار اشتغال دارند. حتی در این محل عده‌ای، که به جادو و طلسم اعتقاد ندارند، هنگام خواب از گرد مخصوصی که با خود دارند در اطراف بستر خویش می‌پاشند. آنها معتقدند که هرگاه حشره مزبور درباره اجداد شخصی که در خواب است مشکوک باشد و قصد حمله نماید گرد مزبور برای دفع آن دارای قدرت معجزه‌آسایی است.

این منزل آخر بسیار جالب توجه است. متأسفانه در زمستان برفهای سنگین جاده‌ها را سد می‌کند و هوا به قدری سرد می‌شود که اغلب اوقات عده‌ای بر اثر شدت سرما تلف می‌شوند. ولی قبل از آنکه برفهای زمستانی مسافرت را غیر ممکن سازد حتی موقعی که هوا در نهایت درجه سرد است می‌توان با رفتن در رختخواب (رختخوابی که با خود آورده‌اید) و با پوشیدن دو دست لباس و دو پوستین و با بستن پنجره و روشن نگاهداشتن یک چراغ نفتی خود را گرم نگاهداشت. در اواخر پاییز و حتی اوایل دسامبر جاده‌ها بی‌اندازه زیبا و پرشکوه می‌باشند و هوای آنجا بسیار نیروبخش است. این جاده‌ها پر از پیچ و خمهای خطرناک است. بعضی از قسمتهای جاده‌ها و خط سیرهای نزدیک تبریز را به واسطه پیچ و خمهای زیاد کوهستانی باید دوبار پیمود. از این جاده‌ها می‌توان منظره دره‌های پایین را، که در سراشیبی تندی واقع شده است، مشاهده کرد.

ارتفاع کوهها در قله پربرف سهند از سطح دریا به ۱۱ ۸۰۰ پا می‌رسد.

در جاده‌های این معابر کلاه پهلوی کمتر به چشم می‌خورد. جامه دهقانان و

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۰

پوستینهای قلاب‌دوزی شده آنان حاکی از علاقه مردم ایلات به رنگ‌آمیزی و صنعتگری است که در غالب مواقع نتیجه دسترنج و محبت زنان آنها می‌باشد. گونه‌های مردم این محل به سرخی شلیل است و مانند چهره برادرانشان در جنوب پریده‌رنگ نیست. اینها کمتر تریاک می‌کشند و روی هم رفته با نشاطتر و فعالتر هستند. ساربانانی که در جاده طرابوزان، در دریای سیاه، رفت و آمد می‌کنند ممکن است اصل آنها از قزاقستان باشد ولی تابع حکومت ایران می‌باشند. شترهای آنها با آن سرهای بزرگ و یراقهای منگوله‌دار و حرکت باشکوه بر زیبایی و جلال مناظر ایران می‌افزایند. در ضمن چنین به نظر می‌رسد که بر روی برف راحت‌تر قدم برمی‌دارند تا در صحاری پر از شن.

هنگامی که به شهر تبریز نزدیک می‌شویم صدها الاغ با خورجینهای کوچکشان دیده می‌شوند که محصولات کوهستان را با نشاط و زنده‌دلی، که در سایر نقاط ایران نمی‌توان مشاهده کرد، به بازارها حمل می‌کنند. این وضع تا تبریز همچنان ادامه دارد. در تبریز نیز نظیر همین روح استقلال را می‌توان مشاهده کرد. در ضمن موانع و تضییقات مذهبی در این شهر کمتر وجود دارد. گویی تبریز فرزند سالم و مستقل خانواده ایران است. بعضی از اوقات این تصور برای شخص پیش می‌آید که شاید این وضع نتیجه دشواری عبور و مرور از جاده‌های آن است، چه کوههای تبریز مسافرت به این شهر را مشکل می‌سازد و مردم جنوب کمتر به آن مسافرت می‌کنند. تبریز این اندیشه را در انسان ایجاد می‌کند که از لبه‌های اره مانند و دندانه‌دار کوههای خود برای بریدن بندهای پیش‌بند خویش استفاده کرده[۲۰۶]؛ به عبارت دیگر محیط مستقلی دارد.

تبریز به مناسبت نزدیک بودن با مرزهای روسیه وضع متغیر و متنوعی داشته است.

جنگها و تاخت و تازها و فتوحات، در ایجاد تاریخ پرحادثه آن کمک فراوان کرده است.

چنین به نظر می‌رسد که طبیعت با در آوردن این قسمت از زمین به صورت مرکز زلزله، به عمد به ناراحتیها و مشقات مردم آن افزوده است.

سال گذشته زلزله‌ای در سواحل دریاچه ارومیه اتفاق افتاد که بر اثر آن صدها تن از مردم تلف شدند ولی از نظر شدت و میزان تلفات با زلزله سال قبل از آن طرف نسبت نیست. کروسینسکی[۲۰۷]، که شهرت خود را به عنوان یک مورخ معتبر حفظ کرده است،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۱

می‌نویسد که بر اثر زلزله که در سال ۱۷۲۱ م اتفاق افتاد ۰۰۰ خ ۸۰ تن تلف شدند. در حالی که مورخ دیگری می‌گوید که در زلزله سال ۱۷۸۰ م ۰۰۰ خ ۴۰ تن به هلاکت رسیدند. در عرض دو قرن اخیر، شهر تبریز پنج بار ویران شده است.

جرئت و جسارت مردم شهرهای قزوین و تبریز و همدان و شیراز و یزد همیشه مورد تحسین بوده. در صورتی که اهالی قم و کاشان و اصفهان به عنوان مردمی جبان معرفی شده‌اند. شاید به این علت که پنج شهر اول از جمله نخستین شهرهایی بودند که مورد حمله دشمنان واقع می‌شده‌اند و مردم آن تا اندازه‌ای از نوادگان قبایل جنگجو و مبارز هستند. در حالی که اجداد مردم شهرهای اخیر برای مدت چندین قرن به مشاغل شهری اشتغال داشته‌اند. شاه اسمعیل، مؤسس سلسله صفویه که خود از نوادگان یکی از روحانیان اردبیل بود، تبریز را پایتخت قرار داد و از آنجا به تصرف سایر شهرهای ایران پرداخت و کشور خود را توسعه داد. به طوری که از رود سیحون تا خلیج فارس و از افغانستان تا رود فرات را تحت سلطه خویش درآورد. تبریز در ارتفاع ۰۰۰ خ ۴ پا در حاشیه شمالی فلات اصلی ایران واقع شده.

هنگامی که افغانها، در اواخر دوره سلطنت صفویه یعنی دوران نکبت‌بار آن، به جنوب ایران تاخت و تاز کردند ترکها نیز از موقع استفاده کردند و در سال ۱۶۳۵ م تبریز را زیر آتش و شمشیر کشیدند و با مردم آن از روی کمال بیرحمی رفتار کردند. بعدها مردم تبریز تا اندازه‌ای نشاط و روح زندگی از دست رفته خویش را باز یافتند و در سال ۱۷۲۳ م با کمال شجاعت و شهامت از شهر خود دفاع کردند و با سربلندی جنگ را پایان دادند. سر پرسی سایکس[۲۰۸] معتقد است چنانچه مردم اصفهان ده یک شجاعت و شهامت مردم تبریز را از خود نشان داده بودند، افغانها هرگز اصفهان را به تصرف در نمی‌آوردند.

با وجود این اشعاری نظیر شعر ذیل درباره تبریز سروده شده[۲۰۹]:

«از تبریزی به جز هیزی نبینی‌همان بهتر که تبریزی نبینی»

ولی اقامت در شهر تبریز، که اینچنین مورد بدگویی واقع شده، کذب این گفتار را ثابت می‌کند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۲

به این ترتیب می‌بینیم که تبریز در تاریخ جدید ایران خودنمایی کرده است. در سال ۱۹۰۸ م عده‌ای از مردان تبریز[۲۱۰] به تهران رهسپار شدند تا از جنبش مجلس به منظور طرفداری از «حکومت مشروطه» پشتیبانی کنند. بعد از آن نیز در انقلاب سال ۱۹۰۹ م شرکت جستند. پس از یک دفاع طولانی وضع اروپاییان مقیم آن شهر به قدری حساس و خطرناک شد که نیروی روسیه خواربار به شهر حمل کرد و به محاصره تبریز پایان داد.

لرد کرزن می‌نویسد که چهل سال قبل، خیابان‌های تبریز بدنما و تنگ بود و ساختمانهای آن از بناهای یک طبقه تجاوز نمی‌کرد، چه، این شهر بر اثر زلزله‌های فجیع و مصیبت‌بار نتوانسته بود کمر راست کند.

امروز هیچ نشانه‌ای از این درماندگی در این شهر مشاهده نمی‌شود. مردم تبریز برای تحقیر و کوچک شمردن این سوانح طبیعی و برای اینکه درجه خوش‌بینی و بردباری خود را نشان بدهند و در ضمن اتهاماتی را، که مسافران اروپایی به شهر آنها وارد آورده‌اند، رد کنند در عرض یکی دو سال اخیر به ساختن یک خیابان بسیار بزرگ که تقریبا بیش از یازده کیلومتر درازا دارد مبادرت جسته‌اند. درازای این خیابان به اندازه بازار محلی ام درمان[۲۱۱] و از حیث مستقیم بودن و عریض بودن مانند خیابان وایت هال[۲۱۲] لندن است. خیابان مزبور طولانی‌ترین خیابان ایران محسوب می‌شود و در پاکیزه نگاهداشتن آن بیش از سایر خیابانهای این کشور دقت به عمل می‌آید. متناسب با ترقیات و پیشرفتهای ایران یک ماشین آب‌پاشی به سبک نو، که بر طبق آخرین اسلوب در کارگاههای مهندسی آلمان ساخته شده، پا به پای یک جاده صاف کن قدیمی، که یک جعبه سنگ به آن آویخته‌اند و مانند دوران هارون الرشید به وسیله گاو حرکت می‌کند، در رفت و آمد است.

در جاده‌ای که به ایستگاه راه‌آهن منتهی می‌شود (تبریز تنها شهر ایران است که دارای ایستگاه راه آهن واقعی است.)، گورستانی را مبدل به یک باغ عمومی کرده‌اند و بقایای نسلهای قبل را که در این زمین مدفون بود، به گوشه دورافتاده‌ای از شهر انتقال داده‌اند تا بتوانند فضای کافی برای احداث یک مخزن آب، که اگر بزرگترین مخازن آب در ایران

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۳

تبریز- پل مسجد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۵

نباشد بدون شک طویلترین آنهاست، فراهم نمایند. هنوز نمی‌توان موفقیت و پیروزی مهندسان ایرانی را تصدیق کرد، چه متأسفانه تاکنون به واسطه نوع مصالحی که در ساختمان به کار می‌رود این قبیل مخازن دارای استحکام کافی برای نگاهداری آب نمی‌باشند.

پیشرفت‌هایی از این قبیل در شهر به عمل آمده. دو طرف رودخانه‌ای که در شهر نزدیک بازار در جریان است و طغیانها و سیلهای آن مشهور است سدسازی شده و راههایی که به بازار منتهی می‌شود تمیز و عریض شده است. بازارهای ایران جالبترین و پرازدحامترین جاهای این کشور را تشکیل می‌دهد. از جالب توجه‌ترین قسمتهای شهر پلهایی است که بازارها را به میدان متصل می‌کند. در بازارهای تبریز بود که زائری با یکی از اعضای تجارتخانه زیگلر[۲۱۳]، که مرکز آن در شهر منچستر می‌باشد، درباره قالی تاریخی اردبیل گفت‌وگو کرد. این زائر را عادت بر این بود که در بازگشت از مشهد از آرامگاه شیخ صفی واقع در مسجد اردبیل دیدن می‌کرد. در یکی از این مسافرتها شنید که روحانیان مسجد تصمیم به فروش این قالی و خرید یک قالی جدید گرفته‌اند. پس از ماهها مذاکره سرانجام تجارتخانه زیگلر قالی را خریداری کرد و قالی مزبور اکنون به عنوان یکی از پرارزش‌ترین اشیاء در موزه ویکتوریا و آلبرت[۲۱۴] لندن به معرض نمایش گذاشته شده است.

سرهنگ استوارت[۲۱۵]، سیاح مشهوری که به ایران مسافرت کرده و در جوانی با موریه حشر و آمیزش داشته، در کتاب جالب توجه خود موسوم به در ایران با لباس مبدل[۲۱۶] از بازدید خود در سال ۱۸۸۵ م از بیمارستان شرکت زیگلر واقع در بازار و قالی که در آنجا مشاهده کرد گفت‌وگو می‌کند. اظهارات او در این زمینه به قرار ذیل است:

«یکی قالی قدیمی و گرانبها را به من نشان دادند که در حدود ۳۰۰ لیره استرلینگ ارزش داشت. من خود بعضی از انواع قالیهای ایرانی را که خرید آنها با قیمت بسیار نازلتری امکان‌پذیر بود ترجیح می‌دادم. در آن زمان قالی خیلی ارزان بود، چه مردم قحطی‌زده ایران کلیه اشیاء قیمتی خود را به فروش می‌رساندند. در ایران قالیهای قدیمی به عنوان ترکه خانوادگی موروثی است. برای من تعریف کردند که تفاوت بین یک قالی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۶

کار ترکیه و قالی کار ایران این است که اولی یک عمر دوام دارد و در حالی که دوام دومی ابدی است.»

اگر این قالی قدیمی و گرانبهای ایرانی همان قالی پرقیمت اردبیلی باشد پس هر گاه کلنل استوارت امروز در قید حیات می‌بود مذاکره با رؤسای موزه ویکتوریا و آلبرت درباره این قالی مشهور برای او جالب توجه می‌بود.

غیر از بازارهای تبریز تنها آثار تاریخی این شهر خرابه‌های «مسجد کبود» و «ارگ» معروف آن است. بقایای کاشیهای لعابی مسجد کبود به اندازه‌ای است که شخص با مشاهده آنها می‌تواند به شکوه و جلال اولی آن پی ببرد. مسجد کبود تبریز شاهکار معماری ایران و شاید شاهکار معماری مشرق زمین محسوب می‌شود. پس از شنیدن محاسنی که برای آن ذکر می‌شود و بعد از مطالعه درباره مشخصات و کمال آن، مسافر تصمیم می‌گیرد که برای دیدن این شاهکار تاریخی معماری اسلامی رنج سفر و عبور از کوههای مرتفع را به خود هموار سازد. مردم کنونی تبریز این اثر تاریخی را در باغی پر گل، که محلی برای نشستن هم در آن موجود است، نگاهداری می‌کنند. در حال حاضر مسافرت به تبریز به خاطر دیدن این بنای تاریخی بیشتر باید به قصد بررسیهای باستان‌شناسی و مطالعه در آثار باستانی باشد. «ارگ» نیز سایه‌ای از گذشته آن است.

بعضی از دیوارهای آن، که ۱۲۰ پا ارتفاع دارد و ضخامت پایه‌های آن به ۲۵ پا می‌رسد، هنوز برپاست. به وسیله پلکان خطرناکی می‌توان به بالای این دیوار رفت و از آنجا منظره باشکوه و زیبای اطراف تبریز را، که بزرگی شهر را نشان می‌دهد، تماشا کرد. در این نقطه «ارگ» بود که زنان بی‌وفا را به زمین پرتاب می‌کردند. می‌گویند این بنا توسط هارون الرشید برپا شده است[۲۱۷]. ابعاد عظیم بقایای این ساختمان و وجود خصوصیات شرقی در شبکه بنای آن، زمینه بی‌مانندی برای نمایش یکی از افسانه‌های هزار و یکشب فراهم می‌سازد. امروز ارگ قسمتی از باغ شهر[۲۱۸] را، که در آن جوانان دلیر تبریزی به تفریح اشتغال دارند، تشکیل می‌دهد. سنگهای ارگ، اندرزهای زیادی به شخص می‌دهد. در سال ۱۸۵۰ میرزا علی محمد باب مؤسس فرقه بهائی در این مکان تیرباران شد پس از کشتن وی به دستور مقامات بالا، جسد وی و یکی از مریدانش را در خیابانها و بازارها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۷

کشیدند و سپس از دروازه‌های شهر بیرون انداختند تا طعمه سگان و شغالان شود.

داستان مرگ او داستان زشت و زننده‌ای است.

در شمال شرقی تبریز، که فاصله آن با تبریز بسیار نیست، سرزمین ایران از نظر کیفیات طبیعی و تاریخی دیدنی است؛ زیرا کوه آرارات در این نقطه واقع شده ولی در حال حاضر ورود به آن منطقه برای خارجیان به خاطر فعالیتهای جنگجویانه کردها و ترکها ممنوع می‌باشد. درباره ارومیه، شهری که در کنار دریاچه‌ای به همین نام واقع شده، دو روایت تاریخی نقل کرده‌اند. نویسنده‌ای آن را زادگاه زرتشت می‌داند در حالی که نویسنده دیگر از آن به عنوان مدفن یکی از سه مرد دانا[۲۱۹]، که شب میلاد مسیح زیارت تاریخی را به بیت اللحم انجام داد، گفت‌وگو می‌کند.

آخرین باری که تبریز انظار عموم را به خود جلب کرده سال قبل، یعنی سال ۱۹۲۱ م هنگام امضای قرارداد روس و ایران، بود. روسها به عنوان لغو قسمتی از وامهایی که روسیه تزاری به ایران داده و امتیازاتی که گرفته بود، راه‌آهن جلفا به تبریز، واقع در مرز روسیه، را به ایران واگذار کردند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۱۹

تبریز

بازارهای تبریز، به طور استثنا، دارای چند کاروانسرای زیباست و درختان پرشکوهی که محوطه آنها را مزین ساخته به مسافران اجازه می‌دهد که با گستردن قالیچه‌های خود در زیر سایه آنها دمی بیاسایند. در محوطه کاروانسراها صدها قالیچه سفری به چشم می‌خورد. متأسفانه اغلب پیشخوانهای بازار، با چراغها و زینت‌آلات کم‌بها و نازیبا، که از روسیه یا چکسلواکی وارد کرده‌اند، پر شده. اگر در بازارهای اصفهان هزاران سماور وجود داشته باشد در بازارهای تبریز دهها هزار سماور می‌توان یافت. در برخی از بازارهای فرعی کارگران به پیشه‌هایی اشتغال دارند که نظیر آن را در جنوب نمی‌توان مشاهده کرد. یکی از این پیشه‌ها تهیه چرم و پوست است. گرچه باید قبول کرد که در ضمن این کار بوی نامطبوعی استشمام می‌شود، منظره‌ای جالب و دیدنی دارد. در این قسمت از بازار مردان جوان مشغول تهیه پوستین از پوست گوسفند می‌باشند. پوستین یک نوع بالاپوش شبانی است که آن را بر روی دوش می‌اندازند. گرچه این بالاپوش دارای آستین است چون این آستینها اغلب آنقدر فراخ نیست که بازو براحتی در آن جا بگیرد، از آنها استفاده نمی‌شود. این بالاپوش را با چرم نازکی آستر می‌کنند که درست شبیه جیر است[۲۲۰]. جوانان پیشه‌ور آن را با نخهای رنگین و با طرحی بسیار زیبا زینت می‌دهند. مرحله آخر کار، تکان دادن چرم با شدت بسیار می‌باشد. این کار بدون

مقدمه و با صدایی شبیه صدای تفنگ انجام می‌گیرد. در انجام دادن این قسمت از کار اغلب بین

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۰

پیشه‌وران و شاگردان رقابت پیدا می‌شود. خراطانی که به ساختن قلیان و تهیه پایه‌های میز اشتغال دارند توأم با کسانی که با سایر انواع پیشه‌ها و حرفه‌های موجود در بازار سر و کار دارند موجب می‌شوند که بازار محل پرکار و پرمشغله‌ای به نظر آید. چهره‌های باطراوت و سالم مردانی که از دهات و قصبات و مجاور زغال و میوه به شهر حمل می‌کنند، محیط بانشاطی ایجاد می‌کند. اندکی قبل از فرارسیدن زمستان تقاضا برای پوستین خیلی زیاد است. چه این بالاپوش بسیار گرم و راحت است؛ به طوری که هیچ نوع بالاپوش دیگر نمی‌تواند این چنین بدن را از سرما حفظ کند. هنگامی که هوا نسبتا خوب است آن را پشت و رو در بر می‌کنند، به طوری که طرف زینت شده آن دیده می‌شود. ولی در مواقع بارانی یا برفی طرف پشمی آن همان وظیفه‌ای را، که برای گوسفندان انجام می‌دهد، بر عهده می‌گیرد. پوستین موارد استعمال متعدد دارد. هنگام خواب می‌توان آن را بر روی زمین گسترد و به عنوان قالیچه‌ای از آن استفاده کرد.

همچنین می‌توان به عنوان رواندار یا شنل از آن بهره جست. پوستینهای کوچکتری نیز وجود دارد که بدون آستین است و می‌توان آنها را در زیر کت یا بدون آن در بر کرد. این پوستینها را معمولا شبانان جوان در بر می‌کنند و با چوب‌دست‌های بلندی که دارند چنین می‌نماید که پوستین شبانان مانند پوستین بزها و گوسفندان جزو لاینفک آنان است. این پسران جوان با ریگ خیلی خوب نشانه می‌گیرند و در این کار مهارت بسیار دارند. هرگاه شبان جوانی مشاهده کند گوسفندی جانب احتیاط را رعایت نمی‌کند و قبل از وقت پیش‌آهنگ گله شده او را صدا می‌زند و اگر حیوان صدای او را نشنود دم او را با ریگ نشانه می‌گیرد. این ریگ بدون شک به هدف اصابت می‌کند و موجب می‌شود که گوسفند به خود آید و دریابد که از گله پیروی نکرده و خیلی دور رفته است. مهارت شبانان در هدف‌گیری قابل انکار نیست؛ ولی شاید یکی از دلایل پیروزی آنها در این کار این است که دم گوسفندان ایران آماج خوبی است. چه، به طور خارق‌العاده فربه و بزرگ است. می‌گویند بزرگی دم آنها پاداشی است که در مقابل کمک به ابراهیم هنگامی که نمرود در تعقیب او بود دریافت داشته‌اند. هنگامی که نزدیک بود ابراهیم دستگیر شود گوسفندان در اطراف پیامبر سالخورده که بر روی زمین دراز شده بود گرد آمدند و او را از انظار دشمنان پنهان کردند و چون بزها از مساعدت و کمک به ابراهیم امتناع ورزیدند تنبیه شدند و دم کوچکتری نصیب آنها شد. بعضی از اوقات وزن دم گوسفندان ایرانی به ۹ پاوند می‌رسد. این ذخیره چربی آنهاست. گفته می‌شود که این چربی در مواقع کمبود

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۱

تبریز- بازار روی پل

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۳

غذا همان عملی را که کوهان در شتر انجام می‌دهد بر عهده دارد. در مشرق زمین این چربی را آب می‌کنند. و به عنوان کره یا روغن برای طبخ غذا از آن استفاده می‌کنند. حمل لاشه‌های گوسفند که تازه ذبح و پوست کنده شده‌اند بر روی قاطر یا الاغ در بازارهای تنگ، منظره‌ای غریب به وجود می‌آورد. ایرانیان دوست دارند غذای خود را از گوشت تازه، یعنی از گوشت گوسفندی که تازه ذبح شده و هنوز گرم است، تهیه کنند. این لاشه‌های گوسفند را قبل از اینکه چربی آنها سفت شود هنگامی که از لحاظ ثبات و استحکام شبیه یک بلان‌مانژ[۲۲۱] بزرگ است به سوی دکانهای قصابی حمل می‌کنند. این منظره از نامطبوع‌ترین مناظری است که در بازار دیده می‌شود و نظر به تنگی بازارها احتراز از مشاهده آن به آسانی میسر نیست. حتی در پاره‌ای مواقع برگشتن و با دقت به پیشخوانی نگریستن کار عاقلانه‌ای نیست، چه الاغ به طور ناگهانی مسیر خود را تغییر می‌دهد.

دریاچه ارومیه از شهر تبریز زیاد دور نیست. این دریاچه، که بزرگترین دریاچه ایران محسوب می‌شود، در حدود نزدیک ۱۲۹ کیلومتر درازا و بیش از ۳۸ کیلومتر و نیم پهنا دارد. دریاچه ارومیه از سطح دریا ۰۰۰ خ ۴ پا ارتفاع دارد و بدون مخرج است. در حالی که بحر خزر ۸۰ پا پایین‌تر از سطح دریای سیاه واقع شده است. می‌گویند دریاچه ارومیه از هر دو لحاظ شبیه دریاچه بزرگ نمک[۲۲۲] واقع در ایالت یوتا[۲۲۳] از ایالات متحده امریکا می‌باشد. همچنین می‌گویند شوری دریاچه ارومیه بمراتب بیش از شوری بحر المیت است و در آن ماهی یافت نمی‌شود. در فصل بهار برفهای آب شده مقداری نمک و سایر رسوبات معدنی را با خود به دریاچه می‌برد و مواد مزبور در آنجا باقی می‌ماند. مقدار زیادی از آب دریاچه در فصل تابستان تبخیر می‌شود و ذخایر سالیانه نمک را در آن باقی می‌گذارد. این وضعی است که موجب به وجود آمدن کویرهای بزرگ و صحاری نمک در جنوب می‌شود. در آن ناحیه می‌توان شیارهای بزرگی از نمک سفید را، که هر یک چندین کیلومتر امتداد دارد، مشاهده کرد. چه، عمر سیلهای بهاری در صحاری نمک، کوتاه است.

در شمال شهر تبریز، دهات و قصبات بسیار وجود دارد. ولی هیچ یک از آنها محل

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۴

مطبوعی برای زیستن نیست. یکی از دلایل اینکه افسانه‌ها و روایتها و خرافات زیادی به این قسمت از ایران نسبت می‌دهند نزدیکی آن با کوه آرارات است. مردم مدت چندین قرن به این افسانه‌ها اعتقاد و ایمان داشتند. غریب آنکه، امروز نیز به برخی از آنها معتقد می‌باشند. افسانه‌های مربوط به نوح هنوز با کوه آرارات پیوستگی دارد. مکانی که وی درخت مو را در آنجا غرس کرد و از شیره انگور بیش از اندازه آشامید تا مدتی قبل در یکی از دهات، که فاصله چندانی با تبریز ندارد، نشان می‌دادند. نام این ده آرگوی[۲۲۴] است که معنی آن «نوح درخت مو را غرس کرد» می‌باشد. نقطه‌ای که او محرابی برای یهوه ترتیب داد نیز مشخص شده است. همچنین درخت بید کوتاهی است که می‌گویند از چوب کشتی نوح، که قایق‌ساز بی‌نظمی آن را به جای گذاشته، روییده است. در نزدیکی ایروان، شهر کوچک دیگری است که می‌گویند نوح پس از فرود آمدن از کشتی، اول مرتبه در این شهر توقف کرد. شهر دیگری نیز در چند کیلومتری تبریز بین این شهر و جلفای قدیمی، که در مرز روسیه شوروی واقع شده، قرار دارد. نام این شهر مرند است ولی در قدیم مر- اند به معنی «مادر آنجاست» بوده است. (این مطلب باید مربوط به قبل از طوفان نوح باشد. چه، ذکری از اینکه نوح مادر خود را به کشتی برده به میان نیامده است). آن دو محلی که نخست نام بردیم، یعنی آخوری و ایروان بر اثر زمین‌لرزه وحشتناکی که در سال ۱۸۴۰ م رخ داد ویران شد. دهات و قصبات آن سامان در زیر فشار این زلزله خرد شدند و سکنه آن به هلاکت رسیدند. با اینهمه، محل شهر مرند در نقشه ایران محفوظ مانده است[۲۲۵]. همچنانکه در دهات ایران معمول است راهنمایان مصر نیز هنوز خوش دارند جایی را در نیزار که مردم گاهواره حضرت موسی را در آن محل پیدا کرده بودند به سیاحان نشان دهند. در مصر هنوز نارنگی را «یوسف افندی» (آقای یوسف) می‌نامند. چه، نام اولین وزیر دارایی خارجی، که به این کشور مسافرت کرد و به این میوه بسیار علاقه‌مند بود، یوسف بوده است. ولی این واقعه در مقایسه با واقعه‌ای که دوتی[۲۲۶] در آخرین صفحات کتاب تقلیدناپذیر خود به نام صحرای عربستان[۲۲۷] از آن یاد

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۵

می‌کند تاریخ معاصر محسوب می‌شود. وی می‌نویسد: «هنگام ورود به دروازه شهر مکه در جده، واقع در کنار بحر احمر، در طرف دست راست خود مزار حوا را که مریدان ابراهیم وی را «مادر غمگین بشر» می‌دانند دیدیم». گور حوا یک یارد پهنا و صد متر درازا دارد. کتاب مزبور پنجاه سال قبل به رشته تحریر آمده است. در سال ۱۹۱۶ م کلنل لارنس[۲۲۸] تقریبا شرحی نظیر این در نخستین صفحات کتاب خود به نام انقلاب در صحرا[۲۲۹] مطرح کرده است. او می‌نویسد: «روز بعد استورز[۲۳۰] عبد اللّه را در چادر او در نزدیکی مزار حوا ملاقات کرد». محققا این گور تا سال ۱۹۲۶ م هنوز آنجا بوده است بدون اینکه ذره‌ای کوچک شده و اندازه آن نقصان یافته باشد.

افسانه‌ها و خرافات آداب و سنن در سرزمینهای واقع در جنوب مدیترانه و شرق کانال سوئز خیلی دیر منسوخ می‌شود. شرحی که در شماره ۱۷ اوت سال ۱۹۳۱ م روزنامه تایمز درج شد راجع به مراسم تشییع اسقف بزرگ اورشلیم، که در سال جاری فوت کرد شاهد این مدعا است:

«عده زیادی بالغ بر ۰۰۰ خ ۱۰ تن در مراسم تشییع دامیانوس[۲۳۱] اسقف بزرگ شرکت جستند. در سراسر این مراسم بر طبق سنن مرسوم، اسقف متوفا را با لباس کامل به اضافه نشانهای مقامات روحانی در تخت مخصوص اسقف نشانده و تاج مخصوص بر سرش نهاده بودند و برای اینکه آثار مرگ را از چهره او بزدایند چهره‌اش را با موم رنگین پوشانیده بودند.

با این وضع او را در کوچه‌های تنگی، که بین کلیسا و آرامگاه مقدس (مقبره حضرت عیسی) و گورستان کوه صهیون[۲۳۲] واقع شده، می‌گردانیدند. در حالی که هزاران تن از مردم مسیحی برای نزدیک شدن به جسد و بوسیدن دست وی بر یکدیگر سبقت می‌جستند.

پس از برداشتن تاج از سر او، اسقف بزرگ را همان طور نشسته به خاک سپردند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۷

رشت و انزلی

از شهرهای مهمی که در شمال تهران واقع شده رشت و انزلی را می‌توان نام برد. برای مسافرت از تهران به این شهرها دوباره باید از قزوین عبور کرد و کرایه نسبتا زیاد میهمانخانه و کاروانسرا را پرداخت و از نزدیکی قلمرو مرد پیر کوهستان و «حشیشیان» او عبور کرد. این شهرها هر دو در کرانه بحر خزر قرار دارد و نزدیکی به روسیه در آنها تأثیر و نفوذ فراوان کرده است. انزلی، که بندر قدیمی در بحر خزر است، خیلی پیشرفت کرده.

مخصوصا هنگام شب منظره شهر ونیز را به خاطر می‌آورد، البته بدون خصوصیات معماری آن. قایقهای کوچکی که بین دو شهر در رفت و آمد هستند شبیه کرجیهای استانبول، منتها قدری کوچکتر از آنها، می‌باشند. در حقیقت این شهرها هر دو دارای جذابیت و محاسن و خصوصیات بسیاری است.

بحر خزر که بوی تند خاویار از آن استشمام می‌شود ۸۴ پا پایین‌تر از سطح دریای سیاه واقع شده. هنگامی که این نکته را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم به آسانی می‌توان درک کرد که چرا تا این اندازه از لحاظ آب و هوا بین این قسمت از ایران و فلات آن، که سه هزار پا از کرانه دریای خزر مرتفعتر است، اختلاف وجود دارد. وضع جوی، که دشمن شماره یک این ناحیه است، آن را به صورت ناسالمترین نقاط ایران در آورده است. حتی اسبهایی که از شلتوک برنج تغذیه می‌کنند باید از نژاد بخصوصی باشند و گرنه بعد از شش ماه می‌میرند.

در ضمن مسافرت از تهران به رشت، موارد اختلاف و افراط و تفریط بیش از هر موقع دیگر به چشم می‌خورد، چه آدمی از فلات خشک و بدون درخت ناگهان به بیشه‌ها

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۸

و جنگلهای نیمه‌گرمسیر می‌رسد. البته این تفاوت آنقدر که می‌گویند و هر کس انتظار آن را دارد فاحش نیست؛ ولی به قدری است که تضاد بین صحرای خشک و گرمای فلات از یک طرف و گرمای توأم با رطوبت نواحی بحر خزر از طرف دیگر کاملا نمایان می‌گردد.

منظره این نواحی با ییلاقهای سرسبز و انواع رنگهایی که در آن به چشم می‌خورد پس از عبور از فلات کوهستانی سوخته و گندمی‌رنگ، طوری است که اولین جلوه ارض موعود را در نظر مجسم می‌کند. باید از کوههای سرسخت، که دارای سراشیبهای خیلی تند هستند، عبور کرد. این رشته از جبال هنگامی که در معرض بعضی از انواع نور قرار می‌گیرد به رنگ آبی تیره مانند لاجورد خالص در می‌آید. غیر از جاده‌ها و معابر سختی، که باید با آنها مواجه شد، جاده‌ای به نام «جاده خراسان» در بین راه رشت و تهران قرار دارد که در مجاورت پرتگاههای وحشت‌بار واقع شده. این جاده ۵۰۰ خ ۷ پا از سطح دریا ارتفاع دارد. بعد از آن پل منجیل است که در دره بادگیر واقع گردیده و بعد از آن کمربند باران قرار دارد. همه اینها این سفر را از دلفریبترین مسافرتهای ایران می‌سازد.

هنگام ورود به رشت سفالهای قرمز رنگ، پرچینها و درختهای فراوان به چشم می‌خورد که پس از جاده‌های یکنواخت و گرم صحرا منظره دل‌انگیزی به وجود می‌آورد.

مخصوصا هنگامی که این منظره با یک صبحانه انگلیسی در ایوانی مشرف به چمن و گفت‌وگوی مطبوع راجع به هوا، که مسافر فلات مدت نه ماه از آن محروم بوده، توأم گردد. در شهر رشت فقط دو تن انگلیسی اقامت دارند؛ کنسول و رییس بانک. رییس بانک بندر انزلی نیز انگلیسی است. همه آنان مورد توجه انگلیسیهایی هستند که به رشت و پهلوی سفر می‌کنند؛ زیرا می‌توانند به طریق خاص خود مسافران را یاری و کمک نمایند. همان قدر که توصیه‌نامه در تهران کارها را تسهیل می‌کند در رشت نیز مؤثر است.

شهر رشت با سفالهای قرمز و باغهایی که باغهای انگلستان را به خاطر می‌آورد و با هاید پارک[۲۳۳] کوچک آن و میدانی که بی‌شباهت به میدان یکی از شهرهای کوچک فرانسه نیست خیلی دلفریب و جذاب است. اگر باران آن تا این حد زیاد نبود و بحر خزر این قدر پایین قرار نگرفته بود جذابیت آن دو چندان بود.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۲۹

رشت- آرامگاه خواهر امام

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۱

صفحه‌ای از تاریخ ایران

وضع زندگی در اصفهان و سایر شهرهای ایران پس از انقراض سلسله صفویه و پدید آمدن افغانان در صحنه تاریخ این احساس را در آدمی به وجود می‌آورد که حالت وقفه و رکودی در این کشور پیدا شده یا اینکه اوضاع بد و نامطبوع گذشته تجدید گشته است.

شخص نمی‌تواند تصور کند که در دوره ملکه الیزابت لندن و پاریس و برلن یا سایر پایتختهای بزرگ اروپا چنان به حال رکود و سکون افتاده بودند که گویی عقربه زمان متوقف شده بود. شهر اصفهان از چندین لحاظ از سیصد سال قبل تاکنون تفاوت زیادی نکرده و مردم آن نیز زیاد تغییر ننموده‌اند. سلسله‌های جدیدی پدید آمدند و مانند سلسله‌های گذشته از میان رفتند. چندی بعد پایتخت از اصفهان، به تهران انتقال یافت ولی این امر نیز تازگی نداشت. چه سابق بر این نیز اسامی و محل پایتختها به دلایل مشابهی تغییر یافته بود. از نو، جنگ و شایعه جنگ بروز کرد. حکام و وزیران را به مجالس جشن دعوت می‌کردند و در آنجا آنها را به قتل می‌رسانیدند. در ایران نیروهایی به وجود می‌آمد و بعد منهدم می‌گردید. تا جایی که یک چنین شرارتها و بیرحمیها تقریبا بهترین سکنه اصفهان را نابود کرد و این تا حدی نتیجه آمدن افغانان به ایران بود. پس از آن نادر شاه در صحنه ظاهر گشت. وی در ایام جوانی از راه پوستین‌دوزی و بزچرانی زندگی محقری می‌گذرانید. هنگامی که به سن هیجده سالگی رسید او و مادرش را در یکی از تاخت و تازها به اسارت بردند. مادر او وفات یافت ولی نادر موفق به فرار گردید و به خدمت حاکم ابیورد در آمد. سپس دختر حاکم را به زنی گرفت و پس از مرگش جانشین او گردید. نادر به ضدیت با ازبکها، یعنی همان قبیله‌ای که او و مادرش را به

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۲

اسارت برده بودند، قیام کرد. پیروزیهایی که در این زد و خورد به دست آورد او را جسور کرد و حکومت خراسان را خواستار شد؛ ولی در نتیجه همین گستاخی از کار بر کنار گردید. نادر پس از آن علم طغیان برافراشت، به راهزنی پرداخت، قلعه‌ای را تصرف کرد و سپاه کوچکی تشکیل داد. پادگان نیشابور را به دام انداخت و شهر را متصرف گردید و پس از آن به شاه طهماسب پیشنهاد کمک کرد و او نیز آن را پذیرفت. با صوابدید نادر و با عملیات قهرمانی سپاه او موفق به تصرف شهر هرات شدند و بعدها افغانان را در دامغان شکست دادند.

فتوحات پی در پی نصیب سپاهیان نادر شد و افغانان شکست خوردند و به جنوب فرار کردند. تعقیب آنها از رحم و انصاف به دور بود، چه تشخیص خط سیر آنها به وسیله جسد حیوانات مرده و حتی جسد پیرمردان و کودکانی، که در حین فرار در راه جان سپرده بودند، به آسانی میسر بود.

پاداشی که در نتیجه این پیروزیها نصیب نادر شد حکمرانی بر چهار ایالت با لقب «سلطان» بود. وی به نام خود سکه زد و مواجب سپاهیان خود را پرداخت، ولی لقب «پادشاه» را بر خود ننهاد. پس از بیرون راندن افغانان به ترکها حمله کرد و در نزدیکی همدان پیروزی بزرگی به دست آورد و هنگامی که در آنجا بود شنید در خراسان شورشی برپا گردیده. شاه طهماسب، که از پیروزیهای نادر آتش حسد در دلش زبانه می‌کشید، کلیه نقاطی را، که او به دست آورده بود، از دست داد. پس از شنیدن این خبر، نادر با سپاهیان خود بعد از طی ح ۲۲۵۳ کیلومتر به خراسان عزیمت کرد ولی دیگر دیر شده بود و وجود طهماسب برای وی فایده‌ای نداشت. چه، او را به اسارت برده بودند.

شکستها و پیروزیها و جنگها و صلحها یکی پس از دیگری به وقوع پیوست. ولی سرانجام نادر با عقب راندن افغانان و ترکها و تصرف مجدد ناحیه بحر خزر در سال ۱۷۳۶ م به پادشاهی رسید. و به این ترتیب مردی که وقتی چوپانی ساده بیش نبود بر تختی که زمانی شاه عباس بر آن جلوس کرده بود تکیه زد. در زمان سلطنت نادر شاه فتوحات زیادی نصیب سپاه ایران شد تا وقتی که نادر در ضمن پیشروی به طرف جنوب به شهر دهلی رسید و پس از تصرف آن با غنایمی که ارزش آن ۹۰ میلیون استرلینگ برآورد شده و «تخت طاوس» مشهور در بین آنها بود به ایران بازگشت. «تخت طاوس» اکنون در تهران است. بر خلاف بسیاری از پادشاهان، نادر شاه از قتل و خونریزی احتراز داشت. عده زیادی در زمان او از قید اسارت و بندگی رها شدند. رفتار و اعمال او چنان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۳

نیک و پسندیده بود که مردم او را می‌پرستیدند. در اواخر دوره سلطنت او امپراتوری ایران از رودخانه سند تا قفقاز توسعه پیدا کرد. برای تکمیل داستان زندگی و اقدامات او ناگزیر باید افزود که سالهای آخر سلطنت او توأم با بدبختی بود. پس از فتحی که در جنوب نصیب او گشت، در جنگی که در شمال در نزدیکی روسیه درگرفت با شکست، روبرو شد. بر اثر این شکست نادر شاه به نهایت درجه خشمگین شد به طوری که اختیار اعمال و رفتار خود را از دست داد. در یکی از لحظات خشم، فرزند ارشد خود را کور کرد. هر جا پا می‌گذاشت صدها تن از رعایای خود را به قتل می‌رسانید تا سرانجام در چادر خود به دست یکی از افراد عشایر به قتل رسید.

پس از نادر یکی از برادرزادگان او به سلطنت رسید که او نیز به دست برادر خود کور شد. دوره سلطنت برادر نادر زیاد به طول نیانجامید، چه سربازانی که وی را حاکم و فرمانده غاصبان افغانستان می‌دانستند او را به قتل رسانیدند. دو پادشاه دیگر که بعد به سلطنت رسیدند نیز کشته شدند. مدت چند سال تخت سلطنت تقریبا اسب سرکشی شده بود؛ چه جلوس و خلع اشغال‌کنندگان آن بسرعت صورت می‌گرفت. خاک کشور تقسیم شد و برای تاج و تخت مدعی پس از مدعی در صحنه پدیدار می‌شد و بسرعت ناپدید می‌گردید تا اینکه کریم خان رییس خاندان زندیه لقب «وکیل» را بر خود نهاد و شیراز را پایتخت کرد. بازار زیبای شیراز به همت او ساخته شده است. بجز دوران کریم‌خان زند، که مقرون با صلح و سعادت بود، تاریخ ایران در این دوران آکنده از وقایع ناگوار و نواهای ناموزون ملال‌آوری است که به صورت نزاعها و کور کردنها نمودار می‌شود.

پس از قتل نادر، که در ۱۷۴۸ م اتفاق افتاد، تا حدود پنجاه سال تاریخ ایران مرکب از یک سلسله شوربختیهایی بود که به پریشانی و آشفتگی منجر شده بود. دورانی بود که آشوب و هرج و مرج بر آن حکمفرما بود. برای تخت و تاج کشور مدعی پس از مدعی پیدا می‌شد. قتلها و خونریزیها اتفاق می‌افتاد و نو دولتان خشن و بیرحم به بریدن دست و پای اشخاص مبادرت می‌ورزیدند. در غیاب صاحبان مقام، بر ضد آنها توطئه می‌شد و این کار به قتل و خونریزی منجر می‌گردید. پس از این دوران قساوت و ظلم غیر انسانی رحم و شفقت منسوخ شد و جای خود را به هیجان و تنفر داد.

در این دوره، تنها نام دو تن متمایز از دیگران و قابل ملاحظه است: یکی کریم خان، که برای مدت زمانی تقریبا فرمانروای حقیقی تمام ایران بود، و دیگری لطفعلی خان،

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۴

آخرین پادشاه سلسله زندیه، که این دوره از تاریخ ایران با خوشوقتی نام آن را بر خود نهاد. تمایز کریم خان از این جهت است که هرگز لقب «شاه» بر خود ننهاد و به داشتن لقب «وکیل» اکتفا کرد. وی شیراز را پایتخت کرد و به بنای چندین ساختمان مبادرت ورزید که در بین آنها «بازار وکیل» را، که زیباترین بازارهای ایران و یادگاری از کفایت و ذوق و سلیقه اوست، می‌توان نام برد.

مراجعه مختصری به زندگی لطفعلی خان معرف و نماینده عصری است که وی در آن خودنمایی کرده است. وی از بزرگترین قهرمانان و دلیران برجسته و ممتاز تاریخ ایران است. پس از مرگ کریمخان وکیل، بر تخت سلطنت جلوس کرد و اعتماد و اطمینان کامل خود را به وزیر خویش ابراز داشت. ولی این وزیر نالایق از روی دنائت و پستی او را به دشمنانش، یعنی قاجاریه، که تابع آغامحمد خان قاجار بودند تسلیم کرد. لطفعلی توانست از صفوف دشمن بگذرد و فرار کند و در کرمان سپاه کوچکی گرد آورد. در کرمان او را محاصره کردند و به خاطر او آنقدر محاصره شهر را ادامه دادند تا نصف سکنه آن از گرسنگی به هلاکت رسیدند. سرانجام چون لطفعلی خان وضع را وخیم دید بر یکی از خندقهایی که شهر را محصور کرده بود با تخته‌پاره‌ای پل زد و از میان سپاهیان دشمن گریخت. سپس رو به جنوب رفت و به شهر بم رسید. در آنجا میزبان خائن وی او را تسلیم دشمن خونخوارش کرد و دشمن با دست خود چشم شاهزاده را از جای کند و بعد او را خفه کرد. این فاتح به این کار اکتفا نکرد و باقیمانده سکنه کرمان نیز به سرنوشت لطفعلی خان دچار شدند. دو هزار زن و کودک را به عنوان برده فروختند. آغا محمد خان، که حیوانی به صورت انسان بود، برای اطفای شهوت خون‌آشامی خود به در آوردن چشمهای ۰۰۰ خ ۷۰ تن از اهالی کرمان مبادرت ورزید و تا چشمهای این عده را در حضور او نشمردند آرام نگرفت. سپس رو به وزیر خود کرده گفت. «هرگاه یک چشم از این مقدار کمتر بود دستور می‌دادم چشمهای تو را در آورند» به این ترتیب با پرکردن بازارها و کوچه‌های کرمان از کور و فقیر انتقام خود را از کرمانیان باز ستاند. سلسله قاجار این چنین روی کار آمد.

آغا محمد خان در سال ۱۷۹۵ م[۲۳۴] یعنی در همان سال اول سلطنت خود با ۰۰۰ خ ۶۰ تن

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۵

مرد جنگی به طرف شمال تاخت و پس از شکست دادن گرجیها، که روسیه به آنها وعده کمک داده ولی به عهد خود وفا نکرده بود، تفلیس را غارت کرد و سربازان او با غنائمی، که عبارت از ۰۰۰ خ ۴۰ دختر و پسر جوان بود، بازگشت. ولی وی آرزوی دیگری در دل می‌پروراند. می‌دانست جواهراتی را که نادر شاه از هندوستان با خود آورده بود در دست پسر کور او شاهرخ است که بر خراسان حکمفرمایی می‌کرد. آغا محمد خان بزودی این ایالت را تسخیر کرد ولی هدف واقعی او از حمله به این قسمت تصاحب خراسان نبود بلکه منظور واقعی او به دست آوردن غنائم هندوستان بود. آغا محمد خان برای پی بردن به مخفیگاه جواهرات هر روز اسیر نابینا را تحت شکنجه و آزار قرار می‌داد. سرانجام به شکنجه‌دهندگان دستور داده شد که کاری کنند تا شاهرخ محل مخفی یاقوت اورنگ زیب را بروز دهد. پس آن جماعت، نوع جدیدی از شکنجه اختراع کردند و آن عبارت بود از اینکه دایره‌ای از خمیر بر سر شاهرخ قرار می‌دادند و آن را با سرب گداخته پر می‌کردند. آغا محمد خان جواهرات مورد نظر را به دست آورد و شاهرخ نابینا به هلاکت رسید.

در این صفحات خونین تاریخ بیهوده است اگر در جست‌وجوی نشانه‌هایی حاکی از پیشرفت و ترقی یا ذکری از هنر دوران صلح و صفا باشیم. در سراسر ایران گاوآهن فدای شمشیر شده بود. بدشواری می‌توان تصور کرد که در همان هنگامی که آغامحمدخان در مشرق زمین نام خود را با حروف خونینی در صفحه تاریخ می‌نگاشت منظومه‌ای از اسامی پرشکوه و جلال کسانی که به کارهای هنری مسالمت‌آمیز سرگرم بودند در آسمان مغرب زمین می‌درخشید. در آن زمان افرادی در اروپا و امریکا می‌زیستند که یا به تعقیب یکی از رشته‌های فرهنگی اشتغال داشتند یا زندگی خود را وقف پیشرفت و ترقی کرده بودند. بتهون، شوبرت، گوته، جارلز لمب، کارلایل، جرج واشینگتن، فارادی، ترنر[۲۳۵]، رومنی[۲۳۶]، استیفنسن و رنی[۲۳۷] از این قبیل افراد بودند. همزمان با وقتی که این مردان در کشورهای مترقی مغرب زمین سرگرم تعقیب رشته‌های هنری مسالمت‌آمیز بودند و به سوی ترقی و تعالی گام برمی‌داشتند در ایران جمجمه‌ها بر روی هم انباشته می‌شد و بر حسب دستور آغا محمد خان از چشمان نابینایان تپه‌های کوچکی تشکیل می‌دادند.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۶

زندگی او با مرگ راحتی پایان یافت. دو تن از خدمه وی، که فرمان قتلشان را صادر کرده بود و قرار بود که فردای آن روز به قتل برسند او را از میان برداشتند. به این ترتیب لکه نام او از صفحات تاریخ قرن نوزدهم زدوده شد. آغا محمد خان چنان نزد ایرانیان منفور است که در تاریخ سه هزار ساله این کشور هیچ یک از پادشاهان تا این حد منفور واقع نگردیده است. نام وی مشام کلیو[۲۳۸] را متعفن ساخته است.

در این موقع تغییرات بزرگی در ایران صورت گرفت. این کشور، که زمانی جنبه شرقی آن همانند کشور چین بود، با سیاست اروپایی تماس بیشتری حاصل کرد و بتدریج «دیپلماسی» و فعالیتهای اقتصادی جای جنگ را گرفت و قتل و خونریزی کمتر اتفاق افتاد و تشکیل توده‌هایی از چشم و اهرامی از جمجمه منسوخ شد. در قرن نوزدهم فتحعلیشاه، گرچه بیش از اغلب اسلاف خود با مغرب زمین آشنایی داشت، نشان داد که پادشاهان مشرق زمین از قوه ابتکار در امور داخلی و سیاستمداری بی‌بهره نیستند.

پروفسور براون شرح می‌دهد که این پادشاه چگونه در زمینه امور مربوط به زندگانی خصوصی خود موفق به اختراع حمامی شد که دستور داد در تهران از سنگ مرمر ساختند و در این گرمابه بود که زنان حرمسرای او از سرسره مرمری سر می‌خوردند؛ در حالی که فتحعلیشاه، یعنی ارباب و سرور آنها، در پایین منتظر ایستاده بود تا آنها را بگیرد.

با اینهمه، وی امور داخلی را با تفریحات خود مخلوط نمی‌کرد. هنگامی که مشاهده کرد وزیر او، که سلطنت خود را مدیون او بود، زیاده از حد برای منافع مردم کوشش می‌کند وی را از کار بر کنار کرد و در پاتیلی از روغن داغ انداخت. در ایران، فتحعلیشاه به مناسبت ریش بلند و تعداد کثیر افراد خانواده‌اش مشهور است.

از این پس امور ایران وضع متجددتری به خود می‌گیرد. صفحات کتب خطی آن با نامهایی از قبیل ناپلئون و کاپیتان جان ملکم[۲۳۹] و رالینسن[۲۴۰] درخشان می‌شود. از انگلستان و روسیه و ترکیه نیز اغلب ذکری به میان آمده است. ناصر الدین شاه، که دوبار به اروپا مسافرت کرد و در آستانه جشن[۲۴۱] سال ۱۸۹۶ م به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید، شخصیت برجسته‌ای به شمار می‌رود. مذهب جدید بابی و آزار سخت پیروان این

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۷

مذهب تقریبا قسمتی از تاریخ معاصر ایران را تشکیل می‌دهد. شرح جزئیات این دوره اخیر که می‌توان آن را «دیروز» خواند مستلزم نگارش تألیفی مفصلتر از این کتاب است.

لکن داستانی است که از شرح آن گریزی نیست، داستانی که هنوز با جنبه‌های اغراق‌آمیز مشرق زمین رنگ‌آمیزی شده.

نارضاییها و تحریکات سرانجام موجب برقراری حکومت مشروطه شد. ولی با وجود این رشوه‌خواری و فساد هنوز ادامه داشت. نسل جوان خواهان یک قشون کاملا ایرانی بود. در این موقع سربازی در صحنه تاریخ ایران ظاهر گشت. وی با کوشش و جد و جهد، خود را از مقام و مرتبه‌ای که از سن بیست و پنج سالگی داشت، یعنی سواره‌نظام قزاق، به مقامات عالیتر رساند. در آن موقع به چهل سالگی رسیده بود و علاوه بر اطلاعات مربوط به شغل خود تحصیلات دیگری نداشت. وی از خانواده متوسطی بود، شخصیتی خوب و مزاج بسیار نیرومندی داشت. هم او بود که مأمور اخراج افسران روسی شد و وظیفه خود را انجام داد. یک شب توطئه‌ای ترتیب داده شد. این سرباز، که در آن هنگام درجه سرهنگی داشت، با ۵۰۰ خ ۲ سرباز از طریق قزوین وارد تهران شد و ادارات دولتی را اشغال کرد. در همان روز این سرهنگ، فرمانده کل قوای ایران شد. به این ترتیب داستان با تمام سرعت مشرق‌زمینی خود ادامه می‌یابد. فرمانده جدید کل قوا برای خوراک و پوشاک و مواجب قشون خود تقاضای پول کرد و آن را دریافت نمود.

سپس وزیر جنگ شد و تقاضای پول بیشتری کرد و سرانجام فرمانروای مطلق شد. در عرض چهار سال بعد سپاه تازه‌ای تشکیل داد که برای نخستین بار پس از چندین سال به افراد آن لباس و مستمری داده شد. قبایل جنگجو مانند بختیاریها و قشقاییها و کردها و لرها مقام او را به رسمیت شناختند و با مطیع کردن شیخ محمره[۲۴۲] اتحاد ایران کامل گشت.

این سرباز قهرمان ملی شده بود در حالی که شاه واقعی نه تنها در چادر خود غمگین و عبوس ننشسته بود بلکه در پاریس و دویل[۲۴۳] سرگرم تفریح و خوشگذرانی بود. سرباز مزبور پس از اینکه شخصا شیخ را مجبور به تسلیم کرد به زیارت کربلا رفت. هنگامی که به تهران بازگشت از او مانند فاتح روم استقبال به عمل آمد. پنج سال از هنگامی که به فرماندهی کل قوا منصوب شده بود می‌گذشت. به ولیعهد توصیه شد که به برادر مخلوع

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۸

خود ملحق شود. در ۲۵ اوت سال ۱۹۲۶ م تخت بزرگ سلاطین صفوی هند را، که نادر شاه از دهلی آورده بود، با منگوله‌ها و الماسهای تراش‌نخورده و جواهراتی که عظمت و جلال «تخت طاوس» را نمایان می‌ساخت بیرون آوردند و کسی که زمانی قزاقی بیش نبود با لباس مخصوص تاجگذاری مرصع به جواهرات، به نام «اعلیحضرت رضا شاه پهلوی» بر روی آن جلوس کرد و تاجگذاری نمود.[۲۴۴]

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۳۹

منظره شمس العماره از باغ سلطنتی

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۱

دیدار مجدد از تهران

تهران امروز با شتابی تب‌آلود از مغرب زمین پیروی می‌کند. قسمتهای کاملی را از ظواهر سبکها و مختصات و ادوار تاریخی مغرب زمین، بدون در نظر گرفتن اینکه از چه کشوری آمده، اخذ می‌کند و با زندگی خود تناسب می‌دهد. طرح‌ریزی شهرها، جاده‌سازی و ساختمان، در حال حاضر سکنه را مجذوب خود کرده است. یکی دو ساختمان، از ساختمانهای جدید، موجب سرافرازی معماران آنها شده است. یکی از آنها ساختمان جدید بانک شاهنشاهی ایران است که نام آن به طرز زیبایی با حروف لاتین نوشته شده.

این بنا ثابت می‌کند که پیشه‌وران کنونی ایران، هنگامی که خوب راهنمایی شوند، چقدر عالی کار می‌کنند. با اینکه بنای مزبور بسیار خوب و زیباست بیننده نمی‌تواند این اندیشه را از خود دور کند که اگر آن بنا در سرزمینی که این سبک معماری از آنجا اقتباس شده بنا می‌شد چقدر زیباتر می‌نمود. بانک اصفهان نیز چنین است. این بانک ساختمان جدیدی دارد که در ایران از سایر بناها متمایز می‌باشد؛ ولی در عین حال با محیط و اطراف و جوانب خود تناسبی ندارد. کاشیکاری نقش شیر ایران در ساختمان اخیر بوضوح نشان می‌دهد که این صنعت در ایران تا چه پایه تنزل کرده است. بانک قدیمی که در سال گذشته بر آخرین پایه‌های خود استوار بود (به اصطلاح معماری) ممکن است اکنون کاملا- از بین رفته باشد. ساختمان مزبور به هیچ وجه بنای کاملی نبود؛ ولی کاشیکاریهای آن زیبایی خاص شرقی به میدان می‌بخشید، میدانی که اکنون با سرعت، صورت یک میدان جدید در یک شهر جدید پیدا می‌کند. انسان می‌اندیشد در ایران، کشوری که آفتاب در آن نمی‌تابد بلکه شعله‌ور می‌شود و اغلب اشخاص در گرمای بعدازظهر

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۲

می‌خوابند، چقدر خوب است که قسمت جلو ساختمانها را مانند ساختمانهای بعضی از شهرها و قصبات ایتالیا و حتی شبیه به ردیف ساختمانهای شهر چستر[۲۴۵] در انگلستان سرپوشیده بسازند تا در ساعات بین نه صبح و پنج بعدازظهر، که مقدار قابل ملاحظه‌ای از روز است، سایه مطبوعی ایجاد کند تا هر کس بخواهد به این سایه‌ها پناه بیاورد. در بعضی از مدارس حتی پسران دانش‌آموز لباسهای خود را بیرون می‌آورند و بین ساعت دو تا چهار بعدازظهر می‌خوابند. ولی با کمال تعجب مشاهده می‌شود که بعضی از ساختمانهای جدید تهران فاقد سایبان و سرپوشیده است و از این رو جای خنکی، که عابران بتوانند بر حسب اتفاق به آن پناهنده شوند، در این نوع عمارات وجود ندارد.

جای بسی تأسف است که ایران در عرض یکی دو سال از آداب و سنن ملی خود در زمینه سبکهای معماری شرمنده و خجل شود. هیچ چیز در دنیا مانند خیابانهای سرپوشیده (البته هرگاه به عنوان سایبان باشد و به عنوان مغازه نیز مورد استفاده قرار گیرد) زیبا نیست. همچنین جای تأسف است که شهرهای زیادی در اروپا مخصوصا در انگلستان این سنت را کنار گذاشته‌اند و کوشش می‌کنند به صورت نسخه قابل ترحمی از شهر نیویورک درآیند.

بلندی یک ساختمان، دلیل زیبایی و حتی در کلیه موارد دلیل مفید بودن آن نیست.

هر کس می‌تواند با نگاه کردن به بعضی از افراد بشر، گل آفتاب‌گردان، تیر تلگراف، یا یک اسب زیبا در کنار یک زرافه به این نکته پی ببرد. آخرین چیزی که مسافران آمریکایی مایلند در لندن ببینند این است که کلیسای وست مینستر[۲۴۶]، برج لندن[۲۴۷]، اینزآف کورت[۲۴۸] یا کلیساهای شهر مبدل به آسمانخراش شود یا پل واترلو[۲۴۹] صورت پل بروکلین[۲۵۰] را به خود بگیرد. خطوط ابنیه و به اصطلاح خطوط فضایی یک شهر زیبا به اندازه نیمرخ یک چهره زیبا اهمیت دارد. شخصیت یا فردیت، هرچه می‌خواهید بگویید، از بزرگترین و غنی‌ترین سرمایه‌هایی است که یک شهر می‌تواند بدان مباهات کند. به طور کلی نسخه برداری حتی اگر بهترین نوع آن باشد تقلید ضعیفی از اصل است. همان‌گونه که به دو شکسپیر، به دو بتهون و به دو کریستف کلمب یا دو مخترع یک نوع ماشین، نیازی نداریم، دو رم، دو لندن یا دو نیویورک هم نمی‌خواهیم. این همان احساسی است که

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۳

مسافرت به تهران در حال حاضر در مسافر ایجاد می‌کند، چه تهران یک شهر شرقی نیست بلکه تقلید ضعیفی از یک شهر اروپایی است. شعار تهران امروز این است «جنبه شرقی را کنار بگذارید و همه چیز را غربی کنید». بزودی با سرعتی که پیشرفت و ترقی خیابانهای تهران را لگدمال می‌کند فقط سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای خارجی آداب و سنن آن را حفظ خواهند کرد.

تهران به هیچ وجه فاقد زندگی اجتماعی نیست، چه هیئتهای سیاسی تقریبا کلیه کشورهای اروپایی و امریکا در این شهر سفارتخانه دارند و نمایندگیهای شرکتهای دائمی اروپایی نیز در تهران می‌باشند. اغلب کارمندان سفارتخانه‌ها به داشتن باغهای زیبا مباهات می‌کنند. از این حیث، باغ سفارت روس و انگلستان از دیگران متمایز و دارای مساحت زیاد است. تهران فاقد ابنیه زیباست، چه مساجد و مدارس زیبایی ندارد و قصور سلطنتی آن نیز مانند قصور سلطنتی واقع در اصفهان مشخص و مشهور نیست.

«شمس العماره» کاخی که دارای دو برج است؛ بنای مشخص و مشهور خیابانی است که به بازار منتهی می‌گردد. «کاخ موزه» (کاخ گلستان) شاید حاوی متنوعترین مجموعه‌های دنیا باشد. «تخت طاوس» درخشان و پرتلألؤ را اغلب به آبشار نیاگارا و کاخ بلور[۲۵۱] تشبیه کرده‌اند.

یکی از خیابانهای تهران، که بیش از سایر خیابان‌های این شهر در آن آمد و رفت می‌شود، خیابان لاله‌زار است. لاله‌زار بانداستریت[۲۵۲] ایران است و تعداد زیادی از مغازه‌های آن از جعبه آیینه‌های مغازه‌های مغرب زمین تقلید می‌کنند. در این خیابان ناله چندین گرامافون اغلب در هوا بلند است و مجسمه‌های مومی در جعبه آیینه‌ها (گرچه حرارت آفتاب به آنها صدمه زیاد می‌زند) موجب تفریح اروپاییان و مورد علاقه شدید خریداران ایرانی و مخصوصا افراد عشایر است.

جوانان خودآرای ایرانی خیابان لاله‌زار یا باند استریت تهران، لباس خود را از پارچه شطرنجی قفایی خیلی کمرنگی انتخاب می‌کنند که به یک نسخه خطی در زیر نور چراغ شبیه است. کلاه پهلوی آنها که به رنگ مشکی مانند کلاه افسران است و از حیث گرانی با کلاه بازرگانان رقابت می‌کند، باید با لباسشان متناسب باشد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۴

کمر لباس آنها باریکترین کمرها در خاورمیانه است.

دکانهای بسیاری یافت می‌شوند که جوانانی با چهره‌های رنگ‌پریده و خسته به ردیف در آنها نشسته و به پیچیدن سیگار اشتغال دارند و چنین به نظر می‌رسد که از عشق بویی نبرده‌اند. در لاله‌زار، مانند سایر قسمتهای ایران، تضاد بسیار می‌توان مشاهده کرد. در این خیابان نمونه‌ای از چگونگی ذخیره آب شهر دیده می‌شود. در این خیابان کوچک و پرآمد و رفت، که به طرز ایرانی احداث شده، آب جریان دارد. این آب حتی از آب‌رو نمی‌گذرد بلکه از کنار پیاده‌رو می‌گذرد. در فواصل نامرتب گودالهایی احداث گردیده که دکانداران می‌توانند مقدار مصرفی آب خود را از آن تأمین کنند. این گودالها طوری است که تمام زباله خیابان در آن جای می‌گیرد، در حالی که هیچ‌گونه اقدامی برای محافظت عابران یا مطلع کردن آنها از وجود این گودالهای به عمل نمی‌آید، به طوری که اگر رهگذر کاملا- مواظب و مراقب نباشد ممکن است در یکی از آنها بیفتد. هیچ کس نسبت به این عمل اعتراض نمی‌کند. این گودالها در وسط خیابانها نیز احداث شده است؛ ولی رانندگان وسائط نقلیه با مهارت از آنها احتراز می‌کنند.

موضوع آلودگی آب و عدم رعایت اصول بهداشت در تهران و سراسر ایران مسئله‌ای است که مردم مغرب زمین از درک آن کاملا عاجز می‌باشند. اروپاییان نمی‌توانند طرز فکر ملتی را که عواقب مسلم و آشکار خود را نادیده گرفته تقدیر کنند. آن هم در کشوری که همه نوع بیماریهای زیانبخش در آن شیوع دارد. بعضی از اوقات این اندیشه برای انسان پیش می‌آید که اگر آفتاب ایران نبود حتی یک تن هم در این سرزمین زنده نمی‌ماند.

در اینجا، یعنی پایتخت ایران، در پشت دیوارهای سفارت انگلستان در خیابان سفرا[۲۵۳] جوی آبی در یک آب‌رو باز در جریان است که هر روز صبح مردم سبزیجات، آشغال گوشت دکان قصابی، البسه چرکین و دستها و پاهای خود را در آن می‌شویند. گاهی نیز یک عکاس آماتور فیلمهای خود را در آن شست‌وشو می‌دهد. تمام این کارها در یک جوی آب انجام می‌گیرد. در حالی که قدری پایین‌تر ممکن است شخصی عطش خود را با همان آب فرو نشاند. لازم به تذکر نیست که سفارت انگلستان دارای چشمه آب

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۵

منظره بازار تهران از یکی از ایوانهای مجاور

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۷

جداگانه‌ای است که آب آن مستقیما از کوه می‌آید. اکنون مقامات سفارتخانه ترتیباتی داده‌اند که این آب به اروپاییان فروخته شود.

بازارهای تهران هنوز باقی است. خارج و داخل این بازارها هر دو جالب توجه می‌باشند و در آنها گوشه‌ای از زندگی مردم ایران را می‌توان مشاهده کرد که با زندگی خارج از آن کاملا متفاوت است. مثلا در اینجا که حدودا کم‌تر از یک کیلومتر با خیابان لاله‌زار و ادارات دولتی فاصله دارد حتی در این روزهای بحران اقتصادی مرد سالخورده ایرانی را با سبیلهای حنا بسته می‌بینید که بی‌خبر از جریان امور به کار خود، یعنی وام دادن پول مشغول است. در جلو او کاسه‌هایی مملو از سکه‌های رایج نقره و مسین تقریبا هر کشوری دیده می‌شود. ممکن است انسان دستهای خود را، همان طور که در یک ظرف بزرگ سبوس[۲۵۴] فرو می‌کند، در این کاسه‌ها فرو کند و هدیه‌ای به صورت یک سکه شاه عباسی از آن بیرون آورد. وی در مقابل آن چند سکه از کشورهای مختلف از شما مطالبه می‌کند. ولی در تمام موارد با زیرکی معامله را به نفع خود تمام می‌کند. در بازار یکی دو دکان یافت می‌شود که تازه وارد می‌تواند اشیاء واقعا جالب توجهی خریداری کند. به دلیل عجیب و نامعلومی، ایرانیان از بازارهای خود احساس شرمندگی می‌کنند و احداث مغازه‌های معمولی را در خیابانها تشویق می‌کنند. مساجد تهران در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در حال حاضر در تهران به مدارس خیلی توجه می‌شود. ولی هنوز بهترین آنها مدارسی است که وابسته به مبلغان امریکایی است.

به تقریب در ۵/ ۴ کیلومتری تهران در بالای یک جاده بسیار بد و نفرت‌انگیز، که حتی از جاده‌های بیرون شهر مشهد بدتر است، یک کوه خاکی است که بقایای شهر ری یا «راگا» پایتخت ماد قدیم است و زمانی یک میلیون تن جمعیت داشت. این تپه‌های خاکی وقتی محل کاوش گردآورندگان کنجکاو مجموعه‌های اشیاء عتیق بوده است.

اکنون کاوش این تپه‌ها برای یافتن سکه و کاشی و غیره از طرف دولت ممنوع شده است. از این تپه‌های خاکی گنبد طلایی زیارتگاه حضرت عبدالعظیم یا «شهر بست» که ناصر الدین شاه در آن به قتل رسید و خونش را به گردن بهاییها انداختند دیده می‌شود.

در گرمای تابستان مأموران انگلیسی و اروپایی در معرض نسیم خنک قلهک، که در

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۸

حدود ۷۰۰ پا از شهر تهران مرتفعتر است، به استراحت می‌پردازند. در قلهک باغهایی، که کم‌وبیش در دامنه کوه دماوند پراکنده شده‌اند، یافت می‌شود. در دامنه دماوند قصبه کوچکی واقع شده که «رنه» یا «رینه» نام دارد. ده‌نشینان از دهانه آتش‌فشان، که در قله قرار دارد و در حدود دو یارد قطر آن می‌باشد، گوگرد به دست می‌آورند. کوه دماوند کوه آتش‌فشانی است که اکنون خاموش است. ولی غیر از جنبشهای ناشی از زمین‌لرزه چیزی، که وجود آتش‌فشان را در این کوه به خاطر انسان بیاورد، دیده نمی‌شود. یکی از این زمین‌لرزه‌ها در سال گذشته به قدری شدید بود که چند خانه را خراب کرد. جاده‌ای که به این کوه منتهی می‌گردد «هزار خم» نامیده می‌شود.

تهران دارای چندین دروازه است. ابتدا دوازده دروازه در تهران وجود داشت؛ ولی کلیه آنها نمونه‌هایی از صنعت کاشیکاری است که از لحاظ ارزش هنری در درجه دوم قرار دارد. یکی از این دروازه‌ها به قم، مرقد مطهر حضرت معصومه [س]، منتهی می‌شود. حضرت معصومه در سن هیجده سالگی وفات کرد و سه پسر از خود باقی گذاشت. (باید اعتراف نمایم که پنج بار از شهر قم که مردمان آن بسیار متعصب‌اند و زیاد شهر مطبوعی هم نیست دیدن کردم بی‌آنکه از زیارتگاه آن تابلویی تهیه کنم).

گرچه در مقایسه با شهرهای اروپایی به نظر می‌رسد که در اغلب قسمتهای ایران تغییری پیدا نشده، هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که در عرض چند سال اخیر، قدمهای بزرگی برای بهبود کشور برداشته شده است. اکنون دیگر انسان از مجازات و تنبیهات وحشتناک و مظالم بیست یا سی سال قبل چیزی نمی‌شنود. انگلیسیها امروز می‌توانند بعضی از مناظر وحشت‌انگیزی را که شاهد بوده‌اند شرح دهند. یکی از آنها به خاطر دارد که یک راهزن ایرانی را به دهانه توپ بستند و باقی‌مانده جسد مرد تیره‌بخت را در محل اعدام آنقدر گذاشتند تا مرد انگلیسی از مقامات دولتی تقاضا کرد که آن را بردارند و محل مزبور را تمیز کنند. در همان شهر تقریبا هفت یا هشت سال قبل یکی از مأموران وزارت فرهنگ که برای تأسیس یک مدرسه دخترانه کوشش می‌کرد، توسط گماشتگان مجتهد شهر[255] به قتل رسید. بریدن دست و گوش و جای دادن راهزنان در ستونهای گچی خاطره‌های تازه‌ای است.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۴۹

منظره‌ای از کرمانشاه از بالای یک طاق بستان

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۵۱

در حال حاضر ایران خود را از قید اغلب راهنماییهای خارجی، که در گذشته اخذ می‌کرد، رهایی بخشیده و درصدد است تا آنجا که ممکن است عقاید خود را خود تشکیل دهد و نظریات خویش را به مرحله اجرا گذارد. دارایی و مالیات و گمرک و تلگراف و ارتش و پلیس و حفاظت جاده و مسئله تریاک و فرهنگ اکنون در دست اصلاح است. همان‌طور که تماشاچی به افسونگری که یک ساعت و چند عدد تخم مرغ و سایر اشیاء را در کلاهش جای می‌دهد و آنها را سخت به هم می‌ساید می‌نگرد، و منتظر است ببیند اشیاء مزبور به چه صورتی در می‌آیند، کشورهای خارجی نیز به ایران به این نظر می‌نگرند. از سال ۱۹۲۵ م یعنی زمانی که رضا خان زمام امور را در دست گرفت، ارتش که مورد توجه خاص وی می‌باشد به طور غیر قابل انتظار پیشرفت کرده. گرچه ممکن است این ارتش به فتوحات درخشانی نائل نیاید، قدر مسلم این است که دزدان و راهزنان را از بین برداشته و کشور را برای مسافرت امن امان ساخته است. البته هنوز راهزنی و دزدی بر حسب اتفاق صورت می‌گیرد؛ ولی اینها از امور انفرادی و اتفاقی به شمار می‌رود و مانند گذشته تاخت‌وتاز و تهاجم از جانب دسته‌های متشکل وقوع نمی‌یابد. اکنون مردم در ایران مخصوصا در تهران شروع به خواندن روزنامه و دیدن سینما کرده‌اند و دریافته‌اند که این قبیل اتفاقات در سایر کشورها نیز به وقوع می‌پیوندد.

پیشرفتهایی که در ارتش و پلیس و حکومت محلی صورت پذیرفته حاکی از ترقیات جدید است. ولی هنوز دو یا سه چیز باید مورد توجه خاص قرار گیرد و آن عبارت است از: توجه به فرهنگ، که هنوز مرحله رشد را طی می‌کند، توجه به مقام زن در جامعه و توجه به منع استعمال تریاک و توجه به اجرای قوانین بهداشتی. حتی بهترین بیمارستانها و مدارس ایران توسط انگلیسیها و امریکاییان اداره می‌شود.

این صفحات گنجایش آن را ندارد که راجع به هنر ایران و کاشیکاری زیبا و کوزه‌گری و قالی‌بافی و سفالکاری و فلزکاری آن در گذشته، به طور شایسته و عادلانه گفت‌وگو به عمل آید.

گشایش نمایشگاه هنر ایران را، که سال جاری در لندن صورت پذیرفت، می‌توان مدیون سه چیز دانست: اول وسعت نظر شاه کنونی که اجازه داد اشیای گرانبها از کشور خارج شود؛[256] دوم وجود وسایل نقلیه جدید؛ و سوم آرامش کشور. با کمال تأسف باید

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۵۲

گفت که با شرایط مذکور گشایش همین نمایشگاه به استثنای یکی دو مورد در سیصد سال قبل نیز امکان‌پذیر نبود. با این تفاوت که به جای جرج پادشاه انگلستان و ملکه ماری، ملکه الیزابت از آن بازدید به عمل می‌آورد. ولی این موضوع به‌هیچ‌وجه از شکوه و جلال نمایشگاه ۱۹۳۱ م نمی‌کاهد و جلا و درخشش اشیاء نمایشگاه مزبور را کم نمی‌سازد. ولی این حقیقت باقی است که در نمایشگاه لندن هیچ شیئی که از دوره پرشکوه شاه عباس به بعد در ایران ساخته شده باشد مشاهده نمی‌شد. هرگاه ایران قصد دارد نظر خود را متوجه تجدید حیات هنری سازد باید به تعلیم و تربیت نسل دیگری از پیشه‌وران بزرگ بپردازد و به نفوذ و تأثیری که در گذشته در هنر سایر کشورها داشته دلخوش نباشد و همچنین کوشش کند تا زیاد تحت تأثیر و نفوذ صنایع و اشیاء ماشینی کنونی قرار نگیرد.

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۵۳

پایان مسافرت

برای ترک گفتن ایران باید با در نظر گرفتن وضع هوا در پایان سال تصمیم گرفت. دسامبر و ژانویه و فوریه بعضی از اوقات برای مسافرانی که قصد دارند از معابر کوهستانی بگذرند دامی پهن می‌کند. در حالی که دوستان شما از اتفاقاتی که برایشان پیش آمده و دو یا سه هفته در یک قهوه‌خانه محقر توقف کرده‌اند برایتان سخن می‌گویند. سپس بهار فرا می‌رسد و این محلها را غیر قابل عبور می‌سازد. دو سال قبل، سرمای زمستان به قدری شدید بود که رانندگان محلی ایرانی مسافران را، در حالی که از شدت سرما منجمد شده و مشرف به مرگ بودند، به شهر آوردند. امروز می‌توان درباره مسافرت با هواپیما در ایران گفت‌وگو کرد. گرچه مسافرت به این وسیله خیلی سریعتر انجام می‌گیرد و عبور از معابر کوهستانی را امکان‌پذیر می‌سازد، اگر یک بار در برف و کولاک با هواپیما مسافرت کردید بار دوم آن را مسافرت مطبوعی نخواهید پنداشت.

اوایل دسامبر برای اینکه مسافر معمولی از دوستان خود در تهران خداحافظی کند و پوستین خود را بپوشد و آغاز سفر نماید خیلی سرد است. پس از بستن و آماده کردن وسایل سفر باید از هر جامه‌ای دو دست در بر کرد چون جاده همدان، در محلی که با جاده قزوین تلاقی می‌کند، محلی بادگیر و سرد است.

از همدان و کرمانشاه باید هنگام بازگشت وقتی که با دوستان و آشنایان قدیم تجدید عهد می‌کنید دیدن نمایید. آخرین خاطره خداحافظی و وداع که از مسافرت به ایران در خاطر دارم میهمانی شام بسیار مطبوعی بود که در کرمانشاه برای ما ترتیب داده شد و کلیه افراد انگلیسی و اروپایی مقیم آن شهر در آن شرکت داشتند. صبح روزی که ضیافت

سفرنامه فرد ریچاردز/ ترجمه مهین دخت بزرگمهر، متن، ص: ۳۵۴

برای عصر آن ترتیب داده شده بود خدمتکار ایرانی یک ساعت اضافی برای میزبان آورد. در حالی که یک ساعت بالای بخاری وجود داشت. دلیل این کار آنگاه معلوم شد که میزبان دو ساعت را با هم مطابق کرد و صورت اسامی دعوت‌شدگان را به خدمتکار داد و او نیز در حالی که ساعت را در دست داشت برای انجام دادن وظیفه خویش یعنی رفتن به خانه یک‌یک آنها، خارج شد. مقصود این بود که چون در ایران ساعتها را به طرز مختلفی کوک می‌کنند میهمانان ساعت خود را با ساعت میزبان مطابق سازند. این همان ترتیبی است که در موقعی که افراد انگلیسی مقیم یک کشور خارجی می‌خواهند با هم شام بخورند انجام می‌گیرد. چه در غیر این صورت ممکن است برای آغاز شام تا دو ساعت اختلاف پیدا شود. هنگامی این نکته را به خاطر می‌آوردیم که کرمانشاه نزدیکترین شهر به مرز ایران است و پی می‌بریم که فشار تجددخواهی هنوز کلیه نقاط کشور را تغییر نداده است.

بازگشت به وطن از ایران شامل چندین مسافرت است، یعنی مسافرت از کرمان به فلات یزد، اصفهان، تهران، همدان، کرمانشاه، عبور از مرز و ورود به بغداد که روی هم رفته مسافتی بیش از ۹۰۰ خ ۱ کیلومتر می‌شود. آنگاه از بغداد مسافرت امری سهلتر می‌گردد. ابتدا باید از صحرا گذشت و به دمشق رسید. سپس از بیروت و اسکندریه عبور کرد. پس از آن در راه انگلستان مسافر می‌تواند بر حسب میل خود برای دیدن دوستان در استانبول و آتن و تریست و فرانکفورت توقف کند. در پایان به فلاشینگ[257] و هارویچ[258] و سرانجام به لندن می‌رسیم.

اما خلیج فارس و نفت ایران داستان دیگری است.[259]

---

[1] (1). Frederick Charles Richards.

[2] (2). چون عنوان« یک مسافرت ایرانی»(A Persian Journey) به نظر خوانندگان فارسی زبان نامأنوس است صلاح در آن دیده شد که نام کتاب به سفرنامه فردریچاردز تبدیل گردد.- م.

[3] (3). NewPort.

[4] (4). Monmouth Shire.

[5] (1). Victoria and Albert Museum.

[6] (2). Kensington.

[7] (3).

The Life and Letters Of Frederick Charles Richards

[8] (4). South Wales Argus.

[9] (1). Welsh Out look.

[10] (2). Now and Then.

[11] (1). Sir Arnold Wilson.

[12] (2). Central Asia.

[13] (3). نقل از کتاب زندگی و نامه‌های فردریچاردز.

[14] (1). Tom Jones.

[15] (2). Lord Loyd.

[16] (3). Sir Percy Loraine.

[17] (1). Sir Robert Clive.

[18] (2). G .T .Harvard.

[19] (3). M .B .Hiks.

[20] (4). Zeigler.

[21] (5). Dr .Schafter.

[22] (1). یک پا مساوی است با ۱۶۰۹ ۱ متر.- م.

[23] (2). Sir Henry Rawlinson.

[24] (3). Rosetta.

[25] (4). British Museum.

[26] (1). Hurlingham.

[27] (1). William the Conqueror.

[28] (1). یک یارد مساوی ۹۱۴ /۰ متر است.- م.

[29] (1). Penny هر پنی تقریبا معادل یک ریال است.- م.

[30] (1). Cadman.

[31] (1). William Morris.

[32] (2). Lethaby.

[33] (3). Jigsaw Pattern یک نوع بازی است که عکسی را به قطعات مختلف می‌برند و بازی‌کننده باید آنها را پهلوی یکدیگر قرار دهد تا عکسی کامل درست گردد؛ شبیه پازل.- م.

[34] (1). Inch یک اینچ مساوی است با ۵۴ /۲ سانتیمتر.- م.

[35] (2). Pound یک پوند معادل ۲۴ /۳۷۳ گرم است.- م.

[36] (1). Virgil شاعر رومی(۱۹- ۷۰ ق. م.) سراینده منظومه انه‌ئید(Aeneid).- م.

[37] (2). Alfred پادشاه انگلستان(۸۷۱- ۹۰۱ میلادی).- م.

[38] (3). Elizabeth ملکه معروف انگلستان(۱۵۳۳- ۱۶۰۳ م).- م.

[39] (4). Threacle.

[40] (5). این مضمون از حافظ نیست.- م.

[41] (6). Kaampler.

[42] (1). Morier.

[43] (1). Neron امپراتور شریر و سنگدل روم(۳۷- ۶۸ م).- م.

[44] (1). مرقد حضرت پیغمبر(ص) در مدینه است نه در مکه. مکه خانه خداست که حاجیان با تشریفات خاصی اعمال حج را در آنجا انجام می‌دهند.- م.

[45] (1). Coliseum یاColosseum آمفی تئاتر باستانی روم که مدتی پس از مرگ آگوست ساخته شد و به قدر بزرگترین میدان ورزشی امروز ایالات متحد امریکا گنجایش داشت. جنگ شمشیربازان با یکدیگر یا با حیوانات نیز در این میدان انجام می‌گرفت.- م.

[46] (2). Charles Lamb نویسنده معروف انگلیسی(۱۷۷۵- ۱۸۳۴ م).

[47] (1). Lethe در اساطیر یونان نام رودخانه‌ای است در هادس(Hades) یا جهان زیرین. ارواح مردگان ناچار بودند که از آب این رود بنوشند تا گذشته را بکلی فراموش کنند.- م.

[48] (1). Rembrandt نقاش هلندی(۱۶۰۶- ۱۶۶۹ م).- م.

[49] (2). Velasquez نقاش اسپانیولی(۱۵۹۹- ۱۶۶۰ م).- م.

[50] (3). کنایه به هیئت نشستن بی‌حرکت و موقر آنهاست که گویی در برابر نقاشی مدل شده‌اند.- م.

[51] (1). Punch مجله فکاهی هفتگی که در انگلستان منتشر می‌شود و در سال ۱۸۴۲ تأسیس یافته است.- م.

[52] (1). Cecil Edwards.

[53] (1). A Persian Caravan.

[54] (2). Chardin.

[55] (1). اشاره است به داستان مرد ثروتمند گدایی که نامش ایلعازر(به زبانهای اروپایی لازارLazar) بود و سگان زخمهای او را می‌لیسیدند: نگاه کنید: به انجیل لوقا، باب شانزدهم.- م.

[56] (1). Miracle نمایشنامه‌ای که توسط رینهارت نمایش‌نامه‌نویس اتریشی نوشته شده.- م.

[57] (2). Reinhardt نمایشنامه‌نویس اتریشی(۱۸۷۳- ۱۹۶۳ م).- م.

[58] (3). Capek نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس چک(۱۸۹۰- ۱۹۳۸ م).- م.

[59] (4). R .U .R . نمایشنامه‌ای از کاپک که ضمن آن نویسنده از تمدن جدید و استفاده از انسانهای مکانیکی یا کارگران انتقاد می‌کند.- م.

[60] (1). Pancake نوعی کیک پهن و نازک است.- م.

[61] (1). این جملات را مؤلف از هزار و یک شب نقل کرده است.- م.

[62] (2). De Quincy (۱۷۸۵- ۱۸۵۹ م) نویسنده بزرگ انگلیسی که به خوردن تریاک معتاد بود و کتابی به عنوان اعترافات یک تریاکی نوشته است. مقصود مؤلف از شاگردان مکتب دی کوین‌سی مردم تریاکی است.- م.

[63] (1). افریز، که در فارسی و عربی به کار می‌رود و همانFrieze انگلیسی است، نام آنچه از دیوار برآمده باشد؛ مانند سنگی که در جرزهای کوچه کار می‌گذارند تا از صدمه محفوظ باشد. طاق. نک: لغت‌نامه دهخدا.- م.

[64] (1). The Pit and the Pendulum.

[65] (2). Edgar Allan Poe نویسنده معروف امریکایی در قرن نوزدهم.- م.

[66] (3). Sir Robert Ker Porter سیاح معروف انگلیسی در قرن نوزدهم که سفرنامه معروفی درباره ایران دارد.- م.

[67] (4).« پل اللّه وردی خان» همان« سی و سه پل» است.- م.

[68] (1). مقصود« مدرسه چهار باغ» است که چون به امر شاه سلطان حسین ساخته شده به نام« مدرسه شاه حسین» نیز معروف است.- م.

[69] (1). مقصود مؤلف« زنده‌رود» است و زنده و زاینده در اینجا به معنایی نیست که مؤلف پنداشته است.- م.

[70] (1). Ponte Rotto.

[71] (2). Tiber.

[72] (3). مقصود مردم امروز ایتالیاست.- م.

[73] (4). Rialto پل بزرگ و زیبایی از سنگ مرمر است که در قرن شانزدهم بر روی ترعه بزرگ ونیز بنا شد.

[74] (1). St .Christopher سنت کریستوفر یکی از شهدای مسیحی قرن سوم. مشهور است که در سوریه می‌زیست و مردی فوق‌العاده درشت‌اندام بود که برای جبران گناهان خویش مردم را از یک طرف رودخانه به جانب دیگر حمل می‌کرد. روزی حضرت مسیح به شکل کودکی بر وی ظاهر می‌شود و از او می‌خواهد که وی را به طرف دیگر رودخانه ببرد ولی در بین راه بدن او چنان سنگین می‌شود که کریستوفر از حمل آن عاجز می‌ماند.- م.

[75] (2). Ponte Vecchio پلی در فلورانس که بر روی رودخانه آرنو زده شده.- م.

[76] (3). Medicis مدیسیها خانواده‌ای که در قرن ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ م در فلورانس می‌زیستند.- م.

[77] (4). مقصود لئوناردو داوینچی نقاش و معمار بزرگ ایتالیایی است.- م.

[78] (1).« جو» یا« جوی» به زبان عامیانه.- م.

[79] (1). Zeigler.

[80] (1). Excelsior نام آهنگی است.- م.

[81] (1). Monnow Bridge.

[82] (2). Monmouth.

[83] (1). Stewart.

[84] (1). Opal از سنگ‌های قیمتی که به آن« عین‌الهر» نیز گویند. ظاهرا مراد نامناسب بودن تشبیه توده انبوه ملخ است به این سنگ در عین وجود وجهی از مشابهت.- م.

[85] (2). Yogo یکی از اشخاص نمایشنامه اتللوی شکسپیر می‌باشد.- م.

[86] (3). به انگلیسیJericho شهری است در وادی اردن واقع در شمال اورشلیم.- م.

[87] (1). Edam.

[88] (1). Gabae /Jei.

[89] (1). Gabae /Jei.

[۹۰] (۱).« آلتی است از چوب که لای پنجه دزدان گذارند و فشار دهند تا از درد عاجز شوند و دزدی را بروز دهند.»(لغت‌نامه دهخدا)

[۹۱] (۱). توماس یاجان یکی از شاگردان حضرت مسیح، فوق العاده شکاک بود و بعد از قیام آن حضرت گفت:« تا من جای میخها را بر دستهای او مشاهده نکنم باور نخواهم کرد».- م.

[۹۲] ریچاردز، فردریک چارلز، سفرنامه فرد ریچاردز، ۱جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.

[۹۳] (۱).Zuiderzee

[۹۴] (۲).Curzon

[۹۵] (۱). احتمالا مقصود میرزا ملکم خان معروف است.- م.

[۹۶] (۱).Edward Paget

[۹۷] (۲).Trinity College ,Cambridge

[۹۸] (۱).Cy -Cit Rodolfe

[۹۹] (۲).Holy Sepulchre مقصود مزار عیسی است که به عقیده عیسویان جسد او در فاصله مصلوب شدن و قیام وی در آنجا مدفون بود.- م.

[۱۰۰] (۳).۱۶۳۷ -۱۵۷۲) Ben Jonson میلادی.) نویسنده و شاعر انگلیسی که مردی جسور و مبتکر و در عین حال خوش‌قلب و درست‌کردار بود. احترامی که معاصران وی برایش قایل بودند در عبارتی که بر روی سنگ گورش نقش شده خلاصه شده است.- م.

[۱۰۱] (۴).Westminster

[۱۰۲] (۵).Jane Lister

[۱۰۳] (۱).Ralph Stadler

[۱۰۴] (۲).William Tell

[۱۰۵] (۳).Gessler

[۱۰۶] (۴). اشاره به داستان ویلیام تل یا ویلهلم تل است که شیلر شاعر معروف آلمان نمایشنامه‌ای به این نام نوشته است و این نمایشنامه نیز توسط آقای جمال‌زاده ترجمه شده و جزو سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.- م.

[۱۰۷] (۱).Nairn

[۱۰۸] (۲).Morton

[۱۰۹] (۳).Charles Lamb نویسنده انگلیسی(۱۷۷۵- ۱۸۳۴ م).

[۱۱۰] (۴). کتیبه اصطلاح معماری و مقصود از آن قسمتی است که بین سقف و ستون قرار دارد.- م.

[۱۱۱] (۱). اشاره به یک لالایی به زبان انگلیسی است.

[۱۱۲] (۱).Smee

[۱۱۳] (۲).Peter Pan پیتر پان داستان خیالی و افسانه‌ای که در سال ۱۹۰۴ م به قلم باریBarie نوشته شده.- م.

[۱۱۴] (۳).Hook

[۱۱۵] (۱).Major Wells

[۱۱۶] (۱).Pietri dekka Valle

[۱۱۷] (۱).Krusinski

[۱۱۸] (۲).Jesuits

[۱۱۹] (۱).Amalfi از بنادر ایتالیاست.

[۱۲۰] (۱). اصطلاح چایخانه که مؤلف آن را به عنوان اصطلاح فارسی به کار برده کمتر در ایران معمول است. به همین سبب ما در این فصل و در جای دیگر این کتاب به جز همین یک مورد، اصطلاح متداول« قهوه‌خانه» را به کار برده‌ایم.- م.

[۱۲۱] (۱).Calais بندری است در فرانسه.

[۱۲۲] (۲).Dover بندری است در انگلستان.

[۱۲۳] (۱).۱۶۷۴ -۱۶۰۸) John Milton م) شاعر بزرگ انگلیسی و صاحب منظومه معروف بهشت گمشده.- م.

[۱۲۴] (۲).۱۶۲۸ -۱۶۲۸) Bunyan م) نویسنده نامدار انگلیسی و صاحب کتاب سلوک زائر(Pilgrim's Progress).- م.

[۱۲۵] (۱). اشاره به شش روزی است که خداوند سرگرم آفرینش آسمانها و زمین بود و تفصیل آن در سفر پیدایش آمده است.- م.

[۱۲۶] (۲). نقل از انجیل،« سفر پیدایش».- م.

[۱۲۷] (۱).۱۹۳۹ -۱۸۶۵) Yeats م) شاعر و نویسنده انگلیسی.- م.

[۱۲۸] (۱).Ninepins یک نوع بازی با نه میله چوبی است که بازیکنان باید با یک گوی میله‌ها را بر زمین بیفکنند؛ شبیه به بازی بولینگ.- م.

[۱۲۹] (۱).Diodorus Siculus

[۱۳۰] (۱). این گزارش از حیث سند تاریخی محل مناقشه است.- م.

[۱۳۱] (۱). مؤلف به جای روبه« شیر» نقل کرده، در مصرع اول نیز به جای جمشید« بهرام» نوشته است.- م.

[۱۳۲] (۲).James Malcolm

[۱۳۳] (۳).۱۹۰۴ -۱۸۴۱) Henry Morton Stanley م) روزنامه‌نویس و کاشف انگلیسی که در جست و جوی لیوینگستون به افریقا رفت.- م.

[۱۳۴] (۴).David Livingstone کاشف معروف انگلیسی.- م.

[۱۳۵] (۱). منظور یهودای اسخریوطی است که عیسی را به دشمنان تسلیم کرد. وی از پیش با آنها قرار نهاده بود که هر که را در میان جمع ببوسد عیسی اوست. و چون با دشمنان به نزد آن حضرت رسید، به وی سلام کرد و او را بوسید.

[۱۳۶] (۱).Thomas Moore نویسنده و شاعر ایرلندی و سراینده منظومه لاله رخ(۱۷۷۹- ۱۸۵۲ م).- م.

[۱۳۷] (۲).Bendemeer s Stream

[۱۳۸] (۱).Herbert فیلسوف و مورخ و شاعر و سیاح انگلیسی(۱۵۸۳- ۱۶۴۸ م).- م.

[۱۳۹] (۲).Josafa Barbaro

[۱۴۰] (۱). اشاره به« غریب‌گز» مشهور میانه است.- م.

[۱۴۱] (۱). عنوان« حافظ» بر کسی اطلاق می‌شد. که قرآن را از برداشته است و نیز قاری یا مقری آن بوده است؛ یعنی آن را به صوت خوش می‌خوانده.- م.

[۱۴۲] (۱).۱۹۲۸ -۱۸۶۸) Gertrude Bell م).

[۱۴۳] (۱).۱۷۲۳ -۱۶۳۲) Sir Christopher Wren م) معمار و منجم معروف انگلیسی که بناهای متعددی در لندن از جمله کلیسای بزرگ سن پل را در آن شهر ساخته است. اشاره مؤلف به این نکته است که کریستوفرن برخلاف آن شعر فارسی کاری کرد که بعد از وفات تربت او را در زمین بجویند نه در سینه‌های مردم عارف.- م.

[۱۴۴] (۲).۱۸۴۴ -۱۷۷۰) Sir Gore Ousely م) دیپلمات و شرق‌شناس انگلیسی که در ۱۸۱۰ م سفیر آن دولت در ایران شد. از آثار او کتابی است به نام یادداشت‌هایی در شرح حال شاعران ایران.- م.

[۱۴۵] (۳). مقصود مؤلف محمد گلندام است. راجع به او نگاه کنید: به مقدمه دیوان حافظ، چاپ مرحوم علامه قزوینی.- م.

[۱۴۶] (۴). نقل از مقدمه محمد گلندام مندرج در آغاز دیوان حافظ، چاپ قدسی شیرازی.- م.

[۱۴۷] (۱).Valley of Kings

[۱۴۸] (۲).Luxor

[۱۴۹] (۳). مقصود مؤلف احمد شاه قاجار است.- م.

[۱۵۰] (۱). چنانکه از ظاهر سخن مؤلف، که اشاره می‌کند پیامبر را فرزند پسر باقی نماند و از این رو ایرانیان شیعه امام علی را مستحق خلافت بلافصل او می‌شمردند، پیداست که تشیع را در چشم ایرانیان الگویی مطابق نظام شاهنشاهی ایران که سلطنت در آن موروثی است و از پدر به پسر می‌رسد و قرنها ایرانیان بدان عادت کرده بودند دانسته است. این سخن وداعیه منسوخ امروز، دیگر قایلانی ندارد تا حاجت به ابطال آن باشد.

[۱۵۱] (۲). تولد سعدی در حدود ۶۰۶ هجری اتفاق افتاده است.- م.

[۱۵۲] (۱).Eastwick

[۱۵۳] (۱). درباره سال تولد و وفات سعدی و نیز مدت عمر او به یقین نمی‌توان حکم کرد. محققین ولادت سعدی را از سال ۵۷۱ تا ۶۰۶ هجری قمری، و زمان مرگش را از سال ۶۹۰ تا ۶۹۵ هجری قمری ذکر کرده‌اند.- ناشر.

[۱۵۴] (۱).Ferascati

[۱۵۵] (۲).Tivoli

[۱۵۶] (۱).Zuiderzee

[۱۵۷] (۱).Francis Bacon حکیم و سیاستمدار معروف انگلیسی قرن هفدهم که در تاریخ فلسفه مقامی ارجمند دارد.- م.

[۱۵۸] (۲).Gray's Inn یکی از قدیمترین انجمنهای چهارگانه قانونی در لندن که به اشخاص حق وکالت می‌داد و فرانسیس بیکن شاگرد آنجا بود.- م.

[۱۵۹] (۱).Marco Polo

[۱۶۰] (۲).Tavernier

[۱۶۱] (۱).۱۷۴۴ -۱۶۸۸) Alexander PoPe م) شاعر و نویسنده انگلیسی.- م.

[۱۶۲] (۱). نساسالار مرکب از دو کلمه نسا به معنی« لاشه و مرده» به علاوه کلمه سالار. نساسالار کسی است که مرده را از در دخمه به درون دخمه می‌گذارد.(برهان قاطع چاپ دکتر معین).

[۱۶۳] (۱).Cloisonne

[۱۶۴] (۱). ماه محرم چون ماه قمری است همیشه مصادف با ماه ژوئن نیست.- م.

[۱۶۵] (۱). حضرت امام حسین(ع) فریب نخورد بلکه می‌دانست و قصد فداکاری داشت.- م.

[۱۶۶] (۲). نمایشهایی که بر اساس کتاب مقدس یا افسانه‌های قدیسان تنظیم گردیده بود و در قرون وسطا به معرض نمایش گذاشته می‌شد(به انگلیسیMiracle Plays).- م.

[۱۶۷] (۳).Ober -Amergau قصبه‌ای در قسمت علیای باواریا، واقع در آلمان، که هر ده سال یک بار نمایشهای مربوط به مصیبت حضرت مسیح در آن به معرض نمایش گذاشته می‌شد.- م.

[۱۶۸] (۱). مقصود نوحه است.- م.

[۱۶۹] (۲). نام خدای اصلی یا خدای خدایان فنیقیها. مؤلف در اینجا اشاره به داستان الیاس نبی کرده است که چهارصد و پنجاه نفر از کاهنان بعل را کشت و به مردم فهماند که ایشان دروغگو هستند.- م.

[۱۷۰] (۳). مقصود مؤلف از اشاره رییس تشریفات یا سردسته به« ملا» مبهم به نظر می‌رسد.- م.

[۱۷۱] (۱). اشاره به واقعه سقاخانه و قتل ماژور ایمبری است که در تهران به تحریک دولت انگلستان صورت گرفت.- هدف انگلیسیها از این کار از صحنه خارج کردن رقبای امریکایی خود از ایران بود و عوامل مردمی و مذهبی در این کار نقشی نداشتند.- ناشر.

[۱۷۲] (۱).Passion Plays

[۱۷۳] (۱).Sainte Chapelle نمازخانه سابق در پاریس، که اکنون جزئی از کاخ دادگستری را تشکیل می‌دهد؛ یکی از خالص‌ترین و زیباترین نمونه‌های هنر قرون وسطا.(دایرة المعارف فارسی)

[۱۷۴] (۱). اشاره به رسمی است که روزگار قدیم معمول بود و به جنگاوران و شاعران و خنیاگران نامی تاجی از برگ غار می‌دادند.- م.

[۱۷۵] (۱).۱۹۴۴ -۱۸۷۲) Heath Robinson م) نقاش و کاریکاتوریست معروف انگلیسی که تصاویر عجیب و غریب از ماشینهایی می‌کشید و نشان می‌داد که آنها به وسیله نخ و ریسمان به هم مربوط و متصل شده‌اند.- م.

[۱۷۶] ریچاردز، فردریک چارلز، سفرنامه فرد ریچاردز، ۱جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.

[۱۷۷] (۱). پیروان این عقیده را در زبانهای اروپاییCosmopolitan خوانند.- م.

[۱۷۸] (۱).Corinth

[۱۷۹] (۱). سواکن بندری است در سودان مصر، واقع در ساحل بحر احمر غربی، که از آنجا حجاج به کشتی می‌نشستند و به جده می‌رفتند.- م.

[۱۸۰] (۱). معبد شهرOracle در یونان که یونانیها از کاهنان آنجا پاسخهای غیبی می‌گرفتند.- م.

[۱۸۱] (۱).Galata

[۱۸۲] (۱).Times

[۱۸۳] (۱).Damocles درباریان دیونوسیوس مهینDionysius جبار شهر سیراکوز(قرن چهارم پیش از میلاد) وی در یکی از ضیافتها دستور داده بود شمشیر برهنه‌ای را که به موی اسبی بسته بود بر فراز سر داموکلس بیاویزند. و امروز در زبانهای اروپایی شمشیر داموکلس کنایه از خطری است که هر آن آدمی را تهدید کند.- م.

[۱۸۴] (۱). مطالب مؤلف درین قسمت تا حدی مبهم است، مقصود او از شمشیر داموکلس یعنی با جان خود بازی کردن است؛ اما غرض او از اشاره به تیغ یمانی« رزم‌آور شکست‌ناپذیر»(که محتملا اسکندر مقدونی است) معلوم نشد.- م.

[۱۸۵] (۱). قرن الذهب(شاخ زرین) به آن قسمت از دهانه بسفر اطلاق می‌شود که ترکیه آسیا را از ترکیه اروپا جدا می‌کند.- م.

[۱۸۶] (۱). اشـــاره بـــه منظـــومه‌ای اســـت کـــه رابرت براونینـــگBrowning Robert شاعر معروف انگلیسی در ۱۸۵۵ م در مجمـــوعه‌ای به نام مردان و زنان(Men and Women) انتشار داد.- م.

[۱۸۷] (۱). اشاره به رودخانه آب شوبان است که میان کرمانشاه جاری است و در عین حال فاضلاب شهر به شمار می‌رود و از قرار معلوم درین ایام دولت تصمیم گرفته است که روی این نهر کثیف را بپوشاند.- م.

[۱۸۸] (۲).Coleridge شاعر انگلیسی(۱۷۷۲- ۱۸۳۴ م).

[۱۸۹] (۱).Lane

[۱۹۰] (۱). چارلز مان‌تگو دوتی(Doughty) در سالهای ۱۸۷۶- ۱۸۷۸ م به صحاری عربستان مسافرت کرده است. سفرنامه او در سال ۱۸۸۸ م در انگلستان انتشار یافت.

[۱۹۱] (۱).Yiddish زبانی مرکب از عبری و آلمانی قدیم.- م.

[۱۹۲] (۲).Quaritch

[۱۹۳] (۳).Rossetti شاعر معاصر فیتز جرالد.- م.

[۱۹۴] (۴).Swinburne شاعر معاصر فیتز جرالد.- م.

[۱۹۵] (۵).Meredith

[۱۹۶] (۱). اشاره به داستان معروفی است که نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله از خیام نقل می‌کند اما پیشگویی خیام درباره محل به خاک سپردنش هرگز از دلایل عدم محبوبیت او نبوده است.

[۱۹۷] (۱). این همان داستان معروفی است که نظامی عروضی در چهار مقاله درباره خیام نوشته است و مؤلف این سفرنامه بدون ذکر مأخذ ترجمه آن را در کتاب خود آورده است.- م.

[۱۹۸] (۲).Elegy نوشتهGray شاعر انگلیسی.- م.

[۱۹۹] (۳).۱۶۵۸ -۱۵۹۹) Gromwell م) رهبر انقلابی و فرمانروای خودکامه انگلستان که از جمله کارهای او لشکرکشی به ایرلند و قتل‌عام عده فراوانی از مردم آن سامان بود و به همین سبب تا امروز منفور مردم ایرلند است.- م.

[۲۰۰] (۱). بعد از پیغمبر اسلام(ص) ابوبکر جانشین پیغمبر شد نه عمر.- م.

[۲۰۱] (۲). این قبیل عقاید حادّ متعصبانه اکنون منسوخ شمرده می‌شود. و حتی در همان ایامی که مؤلف گزارش می‌دهد در نظر علمای بزرگ امامیه ناروا و ناپسند بوده است.- م.

[۲۰۲] (۱). باید دانست که نویسنده به اغلب شهرهای ایران به وسیله هواپیما مسافرت کرده و به این جهت است که اظهار می‌دارد برای بازدید از نیشابور ابتدا باید به مشهد رفت.- م.

[۲۰۳] (۱).John Galsworthy داستانسرای معاصر انگلیسی است که مهمترین اثر او سلسله‌ای از داستانهای به نام افسانه فوریست ساگا(Forsyte Saga) می‌باشد.- م.

[۲۰۴] (۱).Moore

[۲۰۵] (۲). لرد کرزن در کتاب معروف ایران و قضیه ایران در قسمت مربوط به میانه« غریب‌گز» را« حشره‌میانه» نامیده است و می‌گوید در اصطلاح علمی این حشره راArgas Persicus خوانند.- م.

[۲۰۶] (۱). در زبان انگلیسی اصطلاح بریدن بندهای پیش‌بند(To cut one's apron strings) هنگامی به کار برده می‌شود که کودکی که زیاد متکی به مادر خود بوده از او جدا شود و مستقل گردد.- م.

[۲۰۷] (۲).Krusinski

[۲۰۸] (۱).Sir Percy Sykes

[۲۰۹] (۲). معلوم نیست گوینده این شعر مبتذل چه کسی بوده است هر چند ازین گونه اشعار در وصف دیگر شهرهای ایران ساخته‌اند. نکته گفتنی آنکه این شعرها را بیشتر بر سبیل طنز و طیبت گفته‌اند و غالبا کار مردم بیکاره بی‌خرد بوده است.- م.

[۲۱۰] (۱). مؤلف در متن سهوا به جای تبریز قزوین نوشته است.- م.

[۲۱۱] (۲).Omdurman شهری است در سودان.- م.

[۲۱۲] (۳).Whitehall

[۲۱۳] (۱).Ziegler

[۲۱۴] (۲).Victoria Albert

[۲۱۵] (۳).Stewart

[۲۱۶] (۴).Through Persia in Disguise

[۲۱۷] (۱). این مطلب افسانه‌ای بیش نیست. ارگ تبریز در آغاز قرن هشتم هجری به فرمان علیشاه وزیر غازان ایلخان مغول ساخته شده و از این رو به« ارگ علیشاهی» معروف است.- م.

[۲۱۸] (۲). این باغ امروز به« باغ ملی» معروف است.- م.

[۲۱۹] (۱). اشاره است به مجوسان یا مردان دانایی که پس از ولادت عیسی برای زیارت او به اورشلیم آمدند. شرح این مطلب در باب دوم انجیل نیز آمده است.

[۲۲۰] (۱). چرم نازک پوستین از خود آن است و آستر مجزایی ندارد.- م.

[۲۲۱] (۱).Blanc -mange که انگلیسی بلامانژ تلفظ می‌شود همانBlanc -manger زبان فرانسه است و آن دندان مزی می‌باشد که از مواد نشاسته‌ای و شیر تهیه می‌شود.- م.

[۲۲۲] (۲).Great Salt Lake

[۲۲۳] (۳).Utah

[۲۲۴] (۱). اولا نام این ده آرگوی(Argwi) که مؤلف نوشته است نیست بلکه اخوری(Akhuri) یا آرگوری(Arguri) است. ثانیا این ده نزدیک ایروان است و اشاراتی که مؤلف به افسانه نوح می‌کند همه مربوط به ایروان و آخوری است نه تبریز و دهات آن.- م.

[۲۲۵] (۲). مؤلف مرند را نزدیک آخوری و ایروان فرض کرده مطالب مربوط به این سه نقطه را درهم آمیخته است.- م.

[۲۲۶] (۳).Doughty

[۲۲۷] (۴).Arabia Deserta

[۲۲۸] (۱).Coloenl Lawrence

[۲۲۹] (۲).Revolt in Desert

[۲۳۰] (۳).Stors

[۲۳۱] (۴).Damianos

[۲۳۲] (۵).Mount Zion

[۲۳۳] (۱).Hyde Park پارک معروف شهر لندن.- م.

[۲۳۴] (۱). محمد خان قاجار در سال ۱۷۷۹ م برابر ۱۱۹۳ هجری قمری سلطنت را در دست گرفت. نه در ۱۷۹۵(نک: به طبقات سلاطین اسلام، تألیف لین پول ترجمه مرحوم عباس اقبال).- م.

[۲۳۵] (۱).Turner نقاش منظره‌ساز انگلیسی(۱۷۷۵- ۱۸۵۱ م).- م.

[۲۳۶] (۲).Romney نقاش چهره‌نگار انگلیسی(۱۷۳۴- ۱۸۰۲ م).- م.

[۲۳۷] (۳).Rennie مهندس و معمار اسکاتلندی(۱۷۶۱- ۱۸۲۱ م).- م.

[۲۳۸] (۱).Clio در اساطیر یونان نام الاهه تاریخ است.- م.

[۲۳۹] (۲). مقصود همان سر جان ملکم معروف است.- م.

[۲۴۰] (۳). مقصود سر هنری رالینسن کاشف معروف خطوط میخی کتیبه بیستون است.- م.

[۲۴۱] (۴). مقصود جشنی است که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت ناصر الدین شاه در تدارک آن بودند.- م.

[۲۴۲] (۱). مقصود از شیخ محمره همان شیخ خزعل است. محمره نام قدیم خرمشهر بوده است.- م.

[۲۴۳] (۲).Deauville

[۲۴۴] (۱). خوانندگان گرامی لابد توجه کرده‌اند که مطالبی که نویسنده در مورد بنیانگذار سلسله پهلوی بیان کرده است از طرز تفکر خاص ایشان سرچشمه می‌گیرد و در تضادی آشکار با حوادث تاریخ معاصر ایران است.- ناشر.

[۲۴۵] (۱).Chester

[۲۴۶] (۲).Westminster

[۲۴۷] (۳).Tower of London

[۲۴۸] (۴).Inns of Court

[۲۴۹] (۵).Waterloo

[۲۵۰] (۶).Brooklyn

[۲۵۱] (۱).Crystal Palace نام قصری است که به مناسبت تأسیس نمایشگاه معروف ۱۸۵۱ م در هاید پارک لندن از شیشه و آهن ساختند.- م.

[۲۵۲] (۲).Bond Street از خیابانهای معروف لندن.- م.

[۲۵۳] (۱). در متنBoulevard des Ambassadeurs که همان خیابان سفارتخانه یا علاء الدوله سابق و فردوسی کنونی می‌باشد.- م.

[۲۵۴] (۱).Branpie ظرف پر از سبوسی که اسباب‌بازیهایی در میان آن پنهان می‌کنند و کودکان هنگام عید میلاد مسیح دست در آن می‌برند و هر کسی بازیچه‌ای از آن بیرون می‌آورد.- م.

[۲۵۵] (۱). مقصود مرحوم سید حسین کزازی رییس معارف(فرهنگ) کرمانشاه است که به تحریک شخص فتنه‌جویی به نام سید حسین کربلایی به دست مردی بی‌سر و پا کشته شد.- م.

[۲۵۶] (۱). البته تعبیر« وسعت نظر» به لحاظ رعایت امانت در ترجمه نقل شده و نظر شخصی اجنبی است درباره رضاخان.- ناشر.

[۲۵۷] (۱).Flushing از بنادر هلند است.- م.

[۲۵۸] (۲).Harwich از بنادر انگلستان است.- م.

[۲۵۹] ریچاردز، فردریک چارلز، سفرنامه فرد ریچاردز، ۱جلد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹